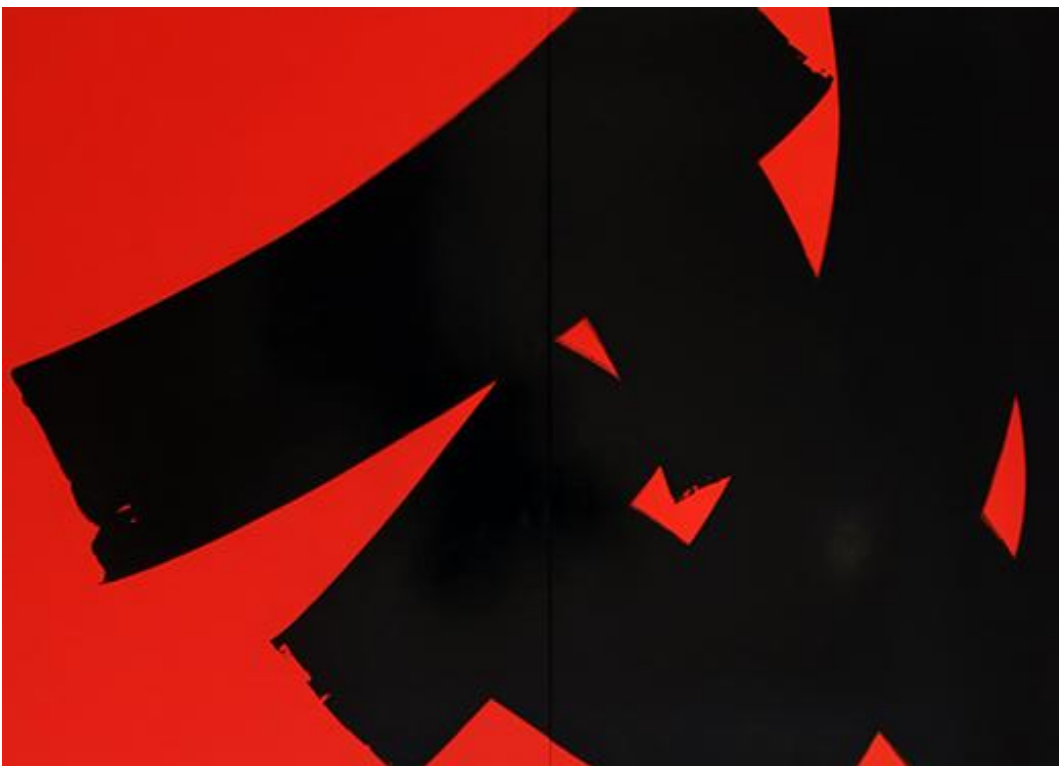


تحولات ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه

با تاکید بر سه کشور ایران و لبنان و سرزمین های اشغالی فلسطین

سلمان انصاری زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نهضت مقدس ایران نهضتی اسلامی است و از این
جهت بدیهی است که همه مسلمین جهان تحت تأثیر
آن قرار می گیرند.
امام خمینی (ره)

تحولات ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه

با تاکید بر سه کشور ایران و لبنان و سرزمین های اشغالی فلسطین

نویسنده:

سلمان انصاری زاده

۱۳۹۰

تقدیم به شهید حسن تهرانی مقدم، از فرماندهان دوران جنگ
تحمیلی و فرمانده جهاد خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
که بر اثر انفجار در پادگان امیرالمومنین (ع) در شهر ملارد به
درجه رفیع شهادت نائل شدند. یادش گرامی و روحش شاد.

قدردانی و پاس:

((من لم یسکر الخلق لم یسکر الخالق))

سکرو پاس خداوند منان را که بزرگ لطف اراده و خواست او بی هیچ امری تحقیق نمی یابد و تنها اوست که تنهای مطلق و بی بنیاد است و انسان هر چه دارد از لطف و عنایت اوست. پاس خداوند متعال که توفیق ورود بر عرصه تحصیل را به من عطا نمود، بر امید آنکه در تمام مراحل زندگی هم مشمول لطف و عنایت بیکران خود فرماید.

اینک در سید عنایت حضرت حق که کالبد وین و نخلش این اثر علمی به پایان رسیده است بر خود واجب می دانم از یکله اساتید و سروران گرامی که به نحوی ایجاب را در جریان مراحل مختلف تحقیق یاری نمودند، صمیمانه تسکرم می نمایم.

این پژوهش مرهون مساعدت های بی دریغ بهکلمان محترم در مجموعه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می باشد. از زحمات، بهیاری بی شائبه آنها صمیمانه تسکرم و قدردانی می نمایم.

از اساتید که تقدیر جناب آقای محمد الیاری و مهدی الماسی که به عنوان ناظران اجرایی این پژوهش با ایجاب بهکلماری نمودند، کمال تسکرم را دارم.

افتخار دارم تا مراتب تسکرم و قدردانی خود از استاد بزرگوار جناب آقای بهمن دربی در دست معاون وزیر اعلام نمایم.

امیدوارم که نتایج این تحقیق توسط محققان و سیاست گذاران در جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

سلطان انصاری زاده

- پیشگفتار: ۱۱
- کلیات پژوهش ۱۴
- واژگان مفهومی پژوهش: ۲۴
- کشور لبنان ۲۷
- حزب الله لبنان: ۳۴
- سرزمین فلسطین: ۴۳
- بیت المقدس پس از اسلام ۴۸
- خاورمیانه: ۶۰
- ژئوپلیتیک ۶۳
- ژئوپلیتیک شیعه: ۷۰
- جنبش های مردمی: ۷۹
- چارچوب نظری پژوهش ۸۴
- رویکردهای ژئوپلیتیک از بدو تولد تاکنون ۸۵
- ژئوپلیتیک سنتی ۸۵
- رویکرد ژئوپلیتیک در دوران نوین (ژئوپلیتیک پست مدرن) ۹۴
- جنبش های اجتماعی ۹۶
- جنبش های اجتماعی سنتی و نوین ۹۸
- رویکردهای نظری در مطالعه جنبش های اسلامی معاصر: ۱۰۷
- نظریه ابن خلدون: ۱۰۸
- رهیافت های حاکم بر جنبش های اسلامی معاصر ۱۱۵
- رهیافت ایدئولوژیک - عقیدتی ۱۱۵
- رهیافت های فکری - سیاسی ۱۱۷

- ۱۲۰..... رهیافت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، قومی.
- ۱۲۳..... تحلیل جامعه شناختی
- ۱۲۵..... رهیافت اجتماعی-اقتصادی(مارکسیستی)
- ۱۲۶..... جنبش های شیعیان معاصر
- ۱۳۱..... جنبش مشروطیت در ایران
- ۱۴۴..... انقلاب اسلامی ایران
- ۱۵۲..... (ب) علل و عوامل اجتماعی:
- ۱۵۳..... (ج) علل و عوامل سیاسی:
- ۱۵۵..... (د) علل و عوامل فرهنگی:
- ۱۵۷..... (و) عناصر فرهنگی:
- ۱۵۹..... تئوری های مختلف درباره انقلاب اسلامی
- ۱۶۳..... نظریه کرین برینتون
- ۱۶۶..... نظریه های جیمز دیویس و ساموئل هانتینگتون
- ۱۶۷..... نظریه جیمز دیویس و منحنی ل
- ۱۶۹..... نظریه توسعه نامتوازن
- ۱۷۳..... نظریه تدا اسکاچپول
- ۱۸۶..... نظریه پردازان سیستم اقتصاد جهانی
- ۱۹۳..... نظریات مارکسیستی
- ۱۹۷..... شکل گیری رهیافت های جدید در تبیین انقلابات
- ۱۹۸..... رهیافت فرهنگی
- ۲۰۱..... رهیافت اطلاعاتی و امنیتی
- ۲۰۲..... انقلاب اسلامی و احیای هویت اسلامی در جهان اسلام
- ۲۰۵..... سیر تحول ژئوپلیتیک شیعه

- مؤلفه های مهم جنبش های مردمی در خاورمیانه ۲۲۲
- الف: استبداد حکومتی در کشورهای خاورمیانه ۲۲۳
- نقش احزاب سیاسی در کشورهای عربی ۲۲۶
- عربستان سعودی ۲۲۹
- خاندان آل سعود در عربستان ۲۳۳
- طبقات اجتماعی در کشور عربستان ۲۳۴
- کشور کویت ۲۳۷
- احزاب سیاسی ۲۳۹
- احزاب و گروه های سیاسی موجود عبارتند از: ۲۴۰
- المجتمع الاسلامی الشعبی (جمعیت اسلامی مردمی) ۲۴۱
- الاتلاف الاسلامی الوطنی (حزب مؤتلفه اسلامی ملی) شیعه، تندرو
..... ۲۴۱
- کشور بحرین ۲۴۳
- مهمترین احزاب موجود در کشور بحرین ۲۴۵
- کشور امارات متحده عربی ۲۵۰
- چالشهای فکری دموکراسی در خاورمیانه ۲۵۲
- چالشهای عملی دموکراسی در خاورمیانه ۲۵۵
- ب: نقش انقلاب اسلامی ایران در بیداری اسلامی در خاورمیانه و
آفریقا ۲۷۰
- تاثیر انقلاب اسلامی بر کشورهای منطقه ۲۷۹
- بازتاب انقلاب اسلامی ایران در عراق ۲۷۹
- بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر مصر ۲۸۸
- تاثیر انقلاب اسلامی بر کشور سوریه ۳۰۴

- بازتاب انقلاب اسلامی بر مردم فلسطین ۳۰۷
- ج: قدرت یابی شیعیان عراق پس از سقوط صدام ۳۱۰
- پیامدهای منطقه‌ای تجدید حیات شیعه در عراق ۳۱۲
- قلمروهای تحت نفوذ جمهوری اسلامی ایران در لبنان ۳۱۶
- سرزمین لبنان ۳۱۷
- جغرافیای سیاسی کشور لبنان ۳۲۳
- از لبنان بزرگ تا جمهوری لبنان ۳۲۴
- تقسیمات کشوری و نقاط شهری در کشور لبنان ۳۲۵
- ساختار حکومت در کشور لبنان ۳۲۶
- احزاب و گروه‌های اسلامی لبنان ۳۲۸
- انقلاب اسلامی ایران و بازتاب آن بر کشور لبنان ۳۲۹
- جنگ ۳۳ روزه درس عبرت برای صهیونیست ها ۳۵۷
- قلمروهای تحت نفوذ جمهوری اسلامی ایران در فلسطین ۳۷۸
- نگاهی به تاریخ قدیم سرزمین فلسطین تا ظهور اسلام ۳۷۹
- نبرد کرامه ۱۹۶۸ ۳۹۶
- جنگ رمضان اکتبر ۱۹۷۳ ۳۹۷
- درگیری فلسطینی ها در لبنان ۳۹۸
- پیمان کمپ دیوید ۳۹۹
- حمله نیروهای رژیم صهیونیستی به فلسطینی ها در لبنان ۴۰۰
- جنگ اردوگاه ها ۴۰۳
- پیدایش انتفاضه یا قیام مردمی فلسطین ۴۰۵
- انتفاضه حلقه دیگری از زنجیره بیداری اسلامی ۴۰۷

۴۱۶.....	جنبش اسلامی در فلسطین
۴۲۴.....	زنجیره ای از ترورها
۴۲۷.....	الف. تاریخچه‌ی تشکیل اسرائیل
۴۳۵.....	ب. روابط ایران و اسرائیل در دوره پهلوی دوم
۴۶۹.....	امام خمینی و مسئله فلسطین
۴۷۷.....	ترسیم هلال شیعی.....
۴۷۸.....	مظلومیت تاریخی شیعه در جغرافیای عربی
۵۰۹.....	ژئوپلیتیک شیعه و هلال شیعه، توهم یا واقعیت
۵۱۳.....	انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر شیعیان
۵۱۷.....	صدور افکار انقلابی، تهدید منافع غرب
۵۱۸.....	نقش امام خمینی(ره) در روند ایدئولوژیک شدن تشیع
۵۲۶.....	استراتژی غرب در قبال انقلاب اسلامی
۵۳۱.....	آینده جهان اسلام و هلال شیعی
۵۳۴.....	سخن پایانی.....
۵۳۹.....	بازتاب انقلاب اسلامی بر مسلمانان جهان بویژه شیعیان
۵۴۲.....	انقلاب اسلامی ایران و حرکت‌های اسلامی
۵۴۹.....	منابع:

پیشگفتار:

نگرش و تحقیق پیرامون رابطه میان انقلاب اسلامی در کشور ایران و تحولات آن در منطقه خاورمیانه بخصوص در حوزه جغرافیایی لبنان و فلسطین از این منظر حائز اهمیت است که این تحولات ژئوپلیتیکی در کشورهای رشد و توسعه یافته اند که دارای ویژگی ها و مشترکات فراوانی هستند. کشور ایران مهد تاریخی جنبش های شیعی و زادگاه بزرگترین انقلاب اسلامی معاصر و کشورهای لبنان و فلسطین ادامه دهنده جنبش های شیعه و مبارزه علیه استکبار و استبداد جهانی برای رسیدن به پیروزی هستند. این حوزه ژئوپلیتیکی به دلیل داشتن سابقه دیرینه فرهنگی، تمدن کهن باستانی، سیطره حاکمیت های دیکتاتوری چند هزار ساله و نهایتاً مرکزیت این حوزه جغرافیایی در قلب جهان اسلام، بستر مناسبی برای رشد و گسترش جنبش های اسلامی بوده اند. افزون بر آن سه کشور ایران، لبنان و فلسطین دارای ویژگی های مهمی هستند که بر اهمیت آنها در این مورد افزوده است. همواره دین در تاریخ مردم این کشورها نقش ویژه ای ایفا کرده است. لذا مردم این سه کشور با بنیاد گرایی اسلامی هم فکر و هم عقیده اند و از تاریخ اسلام به این سو سرنوشت آنها به سرنوشت همه مسلمین جهان پیوند زده شده است. همچنین کشور ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی و سیاسی خود در منطقه بیضی انرژی جهانی و نیاز کشورهای غربی به

این حوزه انرژی، حمایت قاطع از کشورهای مسلمان فلسطین و لبنان، ظهور انقلاب اسلامی و تغییر موضع ایران در مقابل با استبداد سبب شده کشورهای غربی به رهبری امریکا یک کمربند حائل به دور ایران ایجاد کرده و سیاست همه به غیر از ایران و متحدانش را در منطقه پیش بکشند. این پژوهش با هدف مطالعه تحولات ژئوپلیتیکی حوزه جغرافیایی خاورمیانه و با تاکید بر جایگاه سه کشور ایران، سرزمین های اشغالی فلسطین و کشور لبنان، تدوین شده است. روش مورد استفاده در این پایان نامه روش توصیفی - تحلیلی می باشد و این مجموعه شامل هفت فصل است.

فصل اول تحت عنوان کلیات و طرح پژوهش می باشد. در این فصل طرح مسئله، ضرورت و هدف پژوهش، پیشینه پژوهش، سوالات پژوهش، روش پژوهش، نقطه تمرکز پژوهش، مفاهیم کلیدی پژوهش بیان گردیده است.

در فصل دوم تحت عنوان چارچوب نظری پژوهش سعی شده است در قالب سه بخش با عناوین، مفهوم ژئوپلیتیک و رویکردهای آن، جنبش های اجتماعی با تاکید بر جنبش های اسلامی و نظرات مرتبط با آن، و تئوری های انقلاب اسلامی و ارتباط آن با احیای هویت اسلامی در جهان اسلام بیان شود.

در فصل سوم نیز تحت عنوان مولفه های مهم جنبش های مردمی در خاورمیانه کوشش شده است در قالب سه بخش با عناوین استبداد حکومتی و چالش های دموکراسی در کشورهای خاورمیانه، نقش انقلاب اسلامی ایران در بیداری اسلامی در خاورمیانه و آفریقا و

قدرت یابی شیعیان عراق پس از سقوط صدام، مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل چهارم و پنجم این پژوهش هم با عنوان قلمروهای تحت نفوذ جمهوری اسلامی ایران در کشورهای لبنان و فلسطین می باشد که در آن محقق سعی نموده است به نقش و جایگاه کشور لبنان و فلسطین و همچنین میزان نفوذ ژئوپلیتیکی ایران در این حوزه جغرافیایی اشاره شود.

فصل ششم با عنوان ترسیم هلال شیعی می باشد که در آن ژئوپلیتیک شیعه و هلال شیعه، توهم یا واقعیت، انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر شیعیان، صدور افکار انقلابی، تهدید منافع غرب، نقش امام خمینی (ره) در روند ایدئولوژیک شدن تشیع، علل نگرانی غرب از انقلاب اسلامی (با تأکید بر ژئوپلیتیک شیعه)، استراتژی غرب در قبال انقلاب اسلامی، آینده جهان اسلام و هلال شیعی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

فصل هفتم هم تحت عنوان سخن پایانی به جمع‌بندی در این پژوهش پرداخته و مباحث اسلام‌گرایی معاصر و احیای هویت اسلامی، بازتاب انقلاب اسلامی بر مسلمانان جهان بویژه شیعیان، انقلاب اسلامی ایران و حرکت‌های اسلامی را مطرح نموده است.

فصل اول

کلیات پژوهش

مشخصات موضوع طرح

تعریف مسأله و ضرورت انجام طرح

نگرش و تحقیق پیرامون رابطه میان انقلاب اسلامی در کشور ایران و تحولات آن در منطقه خاورمیانه بخصوص در حوزه جغرافیایی لبنان و فلسطین از این منظر حائز اهمیت است که این تحولات ژئوپلیتیکی در کشورهای رشد و توسعه یافته اند که دارای ویژگی ها و مشترکات فراوانی هستند. کشور ایران مهد تاریخی جنبش های شیعی و زادگاه بزرگترین انقلاب اسلامی معاصر و کشورهای لبنان و فلسطین ادامه دهنده جنبش های شیعه و مبارزه علیه استکبار و استبداد جهانی برای رسیدن به پیروزی هستند. این حوزه ژئوپلیتیکی به دلیل داشتن سابقه دیرینه فرهنگی، تمدن کهن باستانی، سیطره حاکمیت های دیکتاتوری چند هزار ساله و نهایتاً مرکزیت این حوزه جغرافیایی در قلب جهان اسلام، بستر مناسبی برای رشد و گسترش جنبش های اسلامی بوده اند. افزون بر آن سه کشور ایران، لبنان و فلسطین دارای ویژگی های مهمی هستند که بر اهمیت آنها در این مورد افزوده است. همواره دین در تاریخ مردم این کشورها نقش ویژه ای ایفا کرده است. لذا مردم این سه کشور با بنیاد گرایی اسلامی هم فکر و هم عقیده اند و از تاریخ اسلام به این سو سرنوشت آنها به سرنوشت همه مسلمین جهان پیوند زده شده است. همچنین کشور ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی و سیاسی خود در منطقه بیضی انرژی جهانی و نیاز کشورهای غربی به این حوزه انرژی، حمایت قاطع از کشورهای مسلمان فلسطین و لبنان، ظهور انقلاب اسلامی و تغییر موضع ایران در مقابل با استبداد سبب

شده کشورهای غربی به رهبری امریکا یک کمربند حائل به دور ایران ایجاد کرده و سیاست همه به غیر از ایران و متحدانش را در منطقه پیش بکشند.

نکته دیگری که ضرورت انجام چنین طرحی را مطرح می کند، شکل گیری نهضت تشکیل کشور یهودی در سرزمین فلسطین در اواخر قرن نوزدهم در میان یهودیان اروپایی بود. سرزمینی که در هزاره اول پیش از میلاد قلمرو پادشاهی عبری ها بود. این نهضت صهیونیسم نام گرفت و هدف از آن رهایی از تبعیض علیه یهودیان در اروپا بود. این جنبش را تئودر هرتسل رهبری کرد و توانست با حمایت قاطع کشور انگلیس در پایان جنگ جهانی دوم و قطعنامه تقسیم فلسطین توسط شورای امنیت که بر اساس آن سرزمین فلسطین بین اعراب و اسرائیل تقسیم می شد. یهودیان تشکیل دولت اسرائیل را در سال ۱۹۴۸ اعلام کردند که متعاقب آن کشورهای عربی منطقه به اسرائیل حمله کردند و منجر به شکست اعراب و تثبیت موجودیت اسرائیل شد. این نقطه شروع بحران در خاورمیانه گردید که علاوه بر وقوع چهار جنگ بین اعراب و اسرائیل باعث بی ثباتی دائمی در منطقه شده است. موضوع دیگری که ضرورت و اهمیت این پژوهش را نشان می دهد، حضور ایالات متحده در منطقه خاورمیانه پس از یازدهم سپتامبر به بهانه مقابله با تروریسم است. مهمترین حادثه در آغاز هزاره سوم میلادی، عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی در آمریکا بود. این عملیات که بر ضد امنیت ملی و منافع ملی تنها ابرقدرت پیروز جنگ سرد توسط گروه های بنیادگرای اسلامی متخاصم با آمریکا انجام شد، موجب افزایش حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه و اشغال کشور افغانستان در

سال ۲۰۰۱ میلادی که مهمترین پایگاه عملیات تروریستی بر علیه آمریکا بود شد. در سال ۲۰۰۳ میلادی عراق نیز به اشغال نظامی آمریکا درآمد. در نهایت باید گفت تهدید منافع ملی آمریکا بخصوص در حوزه امنیت ملی توسط گروه های بنیادگرای اسلامی موجود در خاورمیانه موجب افزایش حضور نظامی آن کشور در خاورمیانه برای از بین بردن این تهدید شد. و حضور نظامی آمریکا در همسایگی مرزهای کشور ایران و همچنین دخالت در مسائل منطقه را در پی داشته است. این امر سبب اتخاذ سیاست های خاص کشور جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با دیکتاتوری غرب در منطقه شده و توجه به این موضوع از اهمیت شایانی برخوردار است. این تحولات در چند دهه اخیر سبب مطرح شدن طرح خاورمیانه بزرگ و ایجاد اصلاحات اساسی با رویکردی غربگرایانه در خاورمیانه توسط کشورهای غربی و به رهبری ایالات متحده آمریکا همراه با تحولات جهانی شدن و تبلیغات فرهنگی غرب در سایر نقاط جهان بخصوص حوزه جغرافیایی کشورهای اسلامی بوده است. این طرح که با هدف ایجاد دموکراسی غربی در کشورهای اسلامی منطقه و از بین بردن استبداد و خشونت در خاورمیانه مطرح بود، وضعیت منطقه را بحرانی کرد و نشان داد که ایجاد تغییرات مدنظر کشورهای غربی، خواست کشورهای اسلامی بخصوص کشورهای جمهوری اسلامی ایران، لبنان و فلسطین نیست و نخواهد بود و لذا تئوریهای مطرح شده غربی همواره با شکست مطرح بوده است. از این رو تحلیل در مسائل مطرح شده از نتایج پرداختن به این پژوهش خواهد بود.

هدف از اجرای طرح

هدف از انجام این پژوهش، بررسی تحولات ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه با تاکید بر سه کشور ایران و لبنان و سرزمین های اشغالی فلسطین به شرح زیر است.

۱. تحولات لبنان از ابتدای قرن بیستم تا شکل گیری کشور لبنان.

۲. بازتاب موفقیت آمیز انقلاب اسلامی ایران در کشور لبنان در پرتو هویت شیعه.

۳. مناسبات سازمان حماس با دولت خودگردان فلسطین.

۴. مبانی فکری در پیدایش حزب الله لبنان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به آن.

۵. استراتژی جنگ سیاسی در برابر استراتژی فناوری عالی (مطالعه موردی جنگ سی و سه روزه لبنان).

۶. مبارزات ایلات متحده با اسلام گرایی در خاورمیانه پس از یازده سپتامبر.

۷. شکل گیری خاورمیانه جدید با گفتمان انقلاب اسلامی.

این پژوهش از نظر زمانی تحولات موجود در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم و از نظر مکانی حوزه جغرافیایی سه کشور جمهوری اسلامی ایران، کشور لبنان و سرزمین های اشغالی فلسطین را شامل می شد و در حقیقت نگاهی نو و از منظر جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به منطقه است.

سوالات پژوهش

الف: در طی سه دهه گذشته انقلاب اسلامی ایران چه نقشی در جنبش ها و تحولات خاورمیانه و آفریقا داشته است؟

ب: چگونه جمهوری اسلامی ایران در طی سه دهه گذشته با توسعه حوزه ژئوپلیتیکی خود در سرزمین های فلسطین و لبنان تحولات منطقه را به سمت خود هدایت نموده است؟

روش انجام پژوهش

تحقیق حاضر به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده و می توان روش پیمایشی نیز به روش فوق الذکر اضافه نمود. همچنین از جهت نوع تحقیق کاربردی محسوب می شود. انجام تحقیق بر پایه اقدامات زیر بوده است:

۱- بررسی کتابخانه ای: مطالعه و فیش برداری از کتب و مقالات موجود در کتابخانه های دانشگاهها.

۲- بررسی مطالب نوشته شده در ماهنامه های سیاسی و علمی کشور.

بررسی نشریات و مصاحبه با صاحب نظران دانشگاهی در این زمینه.

پیشینه پژوهش

در بررسی ادبیات و آثار موجود که در رابطه با موضوع ما وجود دارد باید یک طبقه بندی ساده و مختصر را انجام داد. بدین ترتیب می توانیم این آثار و منابع را به چند دسته تقسیم کنیم:

- کتابها

- مقالات
- پایان نامه ها و رساله های دکتری
- گزارشهای موجود در بولتن ها و سایت های اینترنتی.
- ✓ آیت الله خمینی، روح الله (ره)، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، فلسطین از دیدگاه امام خمینی، موسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- ✓ امل، سعدغریب، دین و سیاست در حزب الله، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۵۸.
- ✓ بیات مختاری، منوچهر، ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی، استان قدس رضوی، ۱۳۸۴.
- ✓ حسینی شیرازی، آیت الله محمد، خطر صهیونیسم و صلح اعراب و اسرائیل، انتشارات سلسله، ۱۳۸۳.
- ✓ دعوتی، میرابوالفتح، شیعه در لبنان، انتشارات بعثت، ۱۳۵۸.
- ✓ رزیک، علیا، وضعیت فلسطینیان در سرزمین های اشغالی، انتشارات دوره عالی جنگ، ۱۳۷۹.
- ✓ معبادی، حمید، چالش های ایران و امریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ✓ ولایتی، علی اکبر، ایران و مسئله فلسطین بر اساس اسناد وزارت خارجه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

✓ ولدانی، جعفر، چالش و منازعات در خاورمیانه، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸.

✓ هشیش، عبدالوهاب، تعیین سرنوشت فلسطین میان حق و زور: در برابر موانع آمریکایی - اسرائیلی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

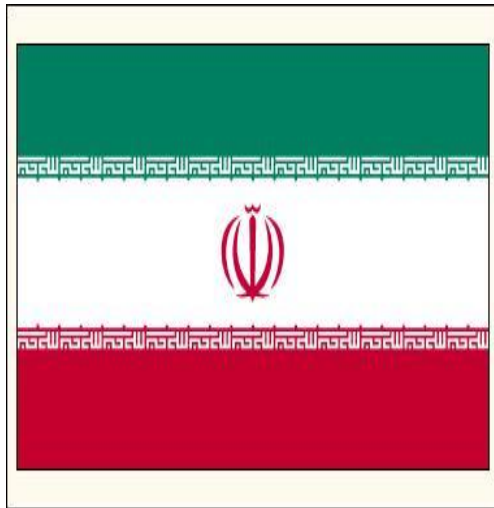
- ✓ Afary, Janet , Foucault and the Iranian Revolution: gender and the seductions of Islamism, Chicago University of Chicago Press, ۲۰۰۵.
- ✓ Ajami, Fouad, The vanished Imam. Musa al Sadr and the Shia of Lebanon, London I. B. Tauris & Co , ۱۹۸۶.
- ✓ Atiyeh, George Nicholas, The contemporary Middle East, ۱۹۴۸-۱۹۷۳, Boston G.k. Hall & co , ۱۹۷۵.
- ✓ Chehabi, H. E. Distant relations: Iran and Lebanon in the last ۵۰۰ years, Oxford Centre for Lebanese Studies London in association with I. B. Tauris New York Distributed by St. Martin's Press , ۲۰۰۶.
- ✓ Chomsky, Noam, Peace in the Middle East? Relections on Justice and nationhood, New York Vintage Books , ۱۹۶۹ - ۱۹۷۴.

- ✓ hePress , ۱۹۷۹.
- ✓ Hitti , Philip Khuri, History of Syria , including Lebanon and Palestine, London Mac Millan, ۱۹۵۷.
- ✓ Khomeini, Ruhollah, The last message : the political and divine will of his holiness Imam Khomeini the great leader of the Islamic revolution and founder of the Islamic Republic of Iran, Tehran, Iran The Imam Khomeini Cultural Institute , ۱۹۹۱.
- ✓ Laqueur,Walter Ze'ev, The Israel - Arab readers : a documentary history of the Middle East conflict, Harmondsworth, Middlesex Penguin Books, ۱۹۶۹.
- ✓ Owen, Roger , State, power and politics in the making of the modern Middle East, London. New York Routledge, ۲۰۰۰.
- ✓ Sayigh, Rosemary, Palestinians: from peasants to revolutionaries: a people `s history recorded by Rosemary sayigh from interviews with camp Palestinians in Lebanon, London Zed.
- ✓ Siddiqui, Kalim, T Islamic Revolution: achievements, obstacles and goals, Beling, Albany State University of New York Press, ۱۹۷۳.

واژگان مفهومی پژوهش:

جمهوری اسلامی ایران:

نظام ایران مبتنی بر حکومت اسلامی است و زیربنای تشکیل این حکومت را اصل حاکمیت الهی شکل داده‌است. جمهوری اسلامی



ایران بر پایه ایمان به خدای یگانه و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او بنا شده‌است. به واقع ماهیت حاکمیت این نظام، حاکمیت الهی، ملی، و مردمی می‌باشد. ولایت فقیه پایه جمهوری اسلامی ایران است. به باور برخی شیعیان در زمان غیبت امام غایب، فقیه واجد شرایط به عنوان ولی فقیه انتخاب می‌شود که وظایف امام غایب در زمان غیبت را بر عهده دارد. نظریه ولایت مطلقه فقیه توسط امام راحل(ره) مطرح شده و نظریات مشابهی نیز در آثار فقهای اقدم و

فقهای قدیم و فقهای متأخر نیز موجود می‌باشد. البته به زعم برخی طرح حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه از ابتکارهای رهبر انقلاب است و رهبری بالفعل او در انقلاب و بنیان‌گذاری جمهوری اسلامی به این موضوع جامه عمل پوشانید. در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی مورد همه‌پرسی قرار گرفت که ۹۸/۲ درصد شرکت‌کنندگان به آن رای آری دادند و بدین ترتیب نظام حاکم بر ایران از شاهنشاهی به جمهوری اسلامی تغییر یافت. مدتی بعد قانون اساسی جمهوری اسلامی به همه‌پرسی گذاشته شده و به تصویب رسید. این قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت که موارد بازنگری نیز به همه‌پرسی گذارده شد.

در این نوع حکومت رهبر (ولی فقیه) بالاترین رکن نظام است که طبق قانون اساسی فرمانده کل قوا و ناظر سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه است. رئیس قوه مجریه رئیس جمهور است که با رای مستقیم مردم به فرد تایید صلاحیت شده شورای نگهبان قانون اساسی انتخاب می‌شود و مدت ریاست جمهوری او که باید از رجال سیاسی باشد ۴ سال است. یک فرد تنها می‌تواند برای ۲ دوره متوالی یعنی ۸ سال رئیس جمهور باشد. رئیس جمهور وظیفه عزل و نصب وزرا را دارد. برای نصب هر وزیر رئیس جمهور می‌بایست نام او را جهت اخذ رای صلاحیت نمایندگان مجلس به مجلس شورای اسلامی بفرستد. همچنین انتخاب رؤسای سازمان‌های زیر نظر نهاد ریاست جمهوری مانند معاون محیط زیست و ریاست بانک مرکزی از وظایف رئیس جمهور است. رئیس قوه مقننه یا قانون‌گذاری همان رئیس مجلس شورای اسلامی است که از میان نمایندگان مجلس با رای اعضا به

کشور لبنان

جمهوری لبنان کشوری واقع در غرب آسیا و در جنوب غرب سوریه، شمال اسرائیل و در کنار دریای مدیترانه (در غرب) است. پایتخت لبنان، شهر بیروت با ۲ میلیون و ۱۲۰ هزار نفر جمعیت می باشد. مساحت لبنان ۱۰/۴۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۳ میلیون و ۹۲۵ هزار نفر است. از مهمترین شهرهای لبنان می توان به، طرابلس ۲۱۳ هزار نفر، صیدا ۱۵۰ هزار نفر، صور ۱۱۸ هزار نفر و نبطیه ۹۰ هزار نفر اشاره کرد. لبنان دارای آب و هوایی مدیترانه ای در غرب این کشور می باشد و دارای تابستان هایی گرم و زمستان هایی معتدل و مرطوب می باشد، قسمت های شرقی و شمالی لبنان که در میان رشته کوههای لبنان و رشته کوههای ضد لبنان واقع شده دارای آب و هوایی کوهستانی و سرد می باشد، همچنین دره ی بقاء نیز در شمال شرق لبنان واقع شده سالانه پذیرای صدها هزارتن گردشگر می باشد و به

همراه سواحل زیبای دریای مدیترانه از جاذبه های توریستی لبنان به شمار می روند. بلندترین نقطه ی لبنان، قورنات السودا نام دارد که ۳۰۸۸ متر ارتفاع دارد و در شمال لبنان واقع شده است. به دنبال فتح سوریه توسط نیروهای انگلیسی - فرانسوی و گرفتن آن از چنگ امپراطوری عثمانی، فرانسه در سال ۱۹۲۰ قیومیت لبنان را به طور جداگانه از آن خود کرد. در آن زمان اکثریت سوری ها مسلمان و اکثریت لبنانی ها مسیحی مارونی بودند. لبنان در ۲۲ نوامبر ۱۹۴۳ از فرانسه اعلام استقلال کرد. پس از آن تا پایان سال ۱۹۴۶ نیروهای فرانسوی به طور کامل لبنان را تخلیه کردند. طبق یک پیمان ملی که بین گروههای مختلف دینی این کشور به طور شفاهی منعقد شد، مقرر شد که رئیس جمهور یک مسیحی مارونی، نخست وزیر یک مسلمان سنی، سخنگوی مجمع ملی یک مسلمان شیعه و فرمانده ی ارتش و نیروی نظامی یک مسلمان دروزی باشد و این روند به مدت دو دهه ادامه یابد. جنگ های داخلی در سال ۱۹۵۸ در لبنان آغاز شد، فرقه های مسلمان به رهبری کمال جمبلو صائب سلامعلیه ی دولت و رئیس جمهور مسیحی مارونی این کشور کمیل شمعون که مورد حمایت غرب بود، دست به شورش برداشتند. در ۱۵ جولای ۱۹۵۸ پرزیدنت شمعون از همتای آمریکایی اش، دیوید آیزنهاور تقاضای فرستادن نیرو برای برقراری مجدد ثبات و آرامش در کشور را کرد. جنگ های طایفه ای بین گروههای دینی مختلف باعث به عقب رفتن و عدم پیشرفت لبنان شد. یک جنگ داخلی در سال ۱۹۷۵ در لبنان رخ داد که خونین ترین جنگ داخلی در تاریخ لبنان به شمار می رود، این جنگ که در فواصل زمانی مارچ ۱۹۷۵ تا نوامبر ۱۹۷۶ به وقوع

پیوست، گذشته از خسارات مالی و اقتصادی فروان که میلیارها دلار برآورد می شود، افزون بر ۴۰ هزار کشته و ۱۰۰ هزار زخمی بر جای گذاشت، پس از یک وقفه ی یک ساله، دوباره از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ جنگ های داخلی در لبنان ادامه داشت. فلسطینی ها همواره از خاک لبنان برای حمله به اسرائیل استفاده می کردند، بنابراین اسرائیل نیز دو بار طی سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ به لبنان حمله برد. در حمله ی اول که در مارچ ۱۹۸۷ روی داد و در ماه ژوئن همان سال بیان یافت، در نتیجه شورای امنیت سازمان ملل ۶ هزار صلح بان این سازمان را که به یونيفل معروف بودند، را برای برقراری امنیت به منطقه گسیل داشت. حمله ی دوم در ۶ ژوئن ۱۹۸۲ پس از افشای تلاش تروریست های فلسطینی برای ترور سفیر اسرائیل در لندن آغاز شد. به عنوان پایگاه سازمان آزادی بخش فلسطین که در آن زمان در لبنان قرار داشت، لبنان هدف حملات اسرائیل قرار گرفت که در جریان آن حدود ۷ هزار فلسطینی آواره و راهی کشورهای عربی دیگر شدند. در شرایطی که به نظر می رسید درگیری ها در حال اتمام است در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲ بشیر جمیل رئیس جمهور ۳۴ ساله ی لبنان در قرارگاه حزبی (حزب فالانژیست) بر اثر انفجار بمب ترور شد. پس از این حادثه، جوانان مسلح مارونی خشمگین که فلسطینیان را مسئول این حادثه می دانستند با حمله به اردوگاه آوارگان فلسطینی صبرا و شتیلا که تحت کنترل اسرائیل بود حدود ۱۰۰۰ فلسطینی را قتل عام کردند، اسرائیل هر گونه دخالت در این قتل عام را رد کرد. در آگوست ۲۰۰۴ رئیس جمهور طرفدار سوریه به نام، ایمیل لحود به عنوان رئیس جمهور لبنان انتخاب شد. بر اساس قطعنامه ی شورای امنیت سازمان

ملل که در سپتامبر ۲۰۰۴ به تصویب رسید، سوریه ملزوم شد تمام نیروهای خود را که در خاک لبنان مستقر هستند از این کشور خارج کند، بنابراین سوریه نزدیک به ۳ هزار تن از نیروهای خود را که در حومه ی بیروت و شرق لبنان خارج کرد. در ۱۴ فوریه ی ۲۰۰۵، رفیق حریری، نخست وزیر سابق لبنان که دارای مواضع ضد سوری بود در یک بمب گذاری در بیروت ترور شد، بسیاری دولت سوریه را به دست داشتن در این انفجار تروریستی متهم می کنند. پس از این حادثه و تظاهرات دو هفته ای مسلمانان سنی، مسیحی ها و احزاب دروزی، نخست وزیر طرفدار سوریه ی لبنان، عمر کرامی در ۲۸ فوریه از سمت خود استعفا داد. در روز ۸ مارچ گروه شبه نظامی حزب الله لبنان به جنبش حامی سوریه پیوست و گروهی از شیعیان را تشویق نمود در ۹ مارچ در خیابان های بیروت برای انتصاب دوباره ی عمر کرامی از سوی ایمل لحدود تظاهرات کنند. نخست وزیر موقت لبنان، نجیب میکاتی در آوریل اعلام نمود در ماه می و ژوئن ۲۰۰۵ انتخابات پارلمانی برگزار می شود. در این انتخابات حزب مخالف سوریه به رهبری سعد حریری پسر ۳۵ ساله ی نخست وزیر فقید لبنان با به دست آوردن ۷۲ کرسی از ۱۲۸ کرسی پارلمان در انتخابات پیروز شد، پس از آن وزیر سابق دارایی لبنان، فواد سنیوره به عنوان نخست وزیر لبنان منصوب شد. در ۱۲ جولای ۲۰۰۶، شبه نظامیان گروه ستیزه جوی حزب الله با حمله به یک قرارگاه ارتش اسرائیل در نقطه ی مرزی با این کشور با کشتن ۸ سرباز اسرائیلی و به اسارت گرفتن دو تن از آنان باعث به وجود آمدن جنگی ۳۴ روزه شدند. این جنگ در ۱۴ آگوست ۲۰۰۶ با اعلام آتش بس سازمان ملل خاتمه یافت، در این جنگ،

شورشیان حزب الله حدود ۱۲ هزار راکت و موشک به خاک اسرائیل پرتاب کردند. در جریان این جنگ ۱۱۵۰ لبنانی و ۱۵۰ اسرائیلی که اکثراً سرباز بودند کشته شدند. این جنگ حدود ۴ میلیارد دلار خسارت به اقتصاد لبنان وارد کرد، می توان گفت این جنگ لبنان را چند ده سال به عقب بازگرداند. پس از پایان جنگ ۱۵ هزار صلح بان سازمان ملل متحد در مرز بین لبنان و اسرائیل مستقر شدند. در نوامبر ۲۰۰۶، پیر جیمیل وزیر صنایع لبنان و یکی از اعضای حزب سیاسی مسیحی مارونی ترور شد تا پنجمین رهبر ضد سوری باشد که پس از ترور حریری به قتل رسیده اند. در ۱ دسامبر ۲۰۰۶ دهها هزار نفر از هواداران شیخ حسن نصرالله، در مرکز بیروت گرد هم آمدند و استعفای کابینه ی ضد سوری و طرفدار غرب لبنان را خواستار شدند. در ماه می ۲۰۰۷ حدود ۶۰ نفر در جریان حمله ی ارتش لبنان به اردوگاه آورگان فلسطینی که به پایگاه گروه مسلح تروریستی منتسب به القاعده ی “ فتح الاسلام “ کشته شدند، این اردوگاه در نزدیکی شهر طرابلس قرار دارد. در ژوئن ۲۰۰۷ یک عضو ضد سوری دیگر پارلمان لبنان به نام، ولید ایدو نیز ترور شد. در سپتامبر ۲۰۰۷ یک نماینده ی دیگر ضد سوری پارلمان لبنان به نام، آنتونی غانم ترور شد، این پایان ترورها نبود، در دسامبر ۲۰۰۷، ژنرال ارتش، ژنرال فرانسیس الحاج نیز در یک بمب گذاری ترور شد، پس از قتل او ژنرال میشل سلیمان فرماندهی ارتش لبنان را بر عهده گرفت. در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۷ دوره ی ریاست جمهوری امیل لحود به پایان رسید، مذاکرات برای انتخاب رئیس جمهور در لبنان چندین بار یا شکست خورد و یا به تعویق افتاد تا کماکان لبنان بدن رئیس جمهور باقی بماند. در ژانویه ی ۲۰۰۸ کمیته

ی وینوگراد که مسئول بررسی علل ناکامی اسرائیل در جنگ با حزب الله بود آن را شکست بزرگ و جدی تلقی کرد و دولت ایهود اولمرت را به کم کاری و مصایقه در این مورد متهم کرد. کشمکش ها در لبنان پس از ترور فرمانده ی عملیات نظامی حزب الله، عماد مغنیه به اوج خود رسید، او در فوریه ی ۲۰۰۸ مقابل منزلش در دمشق ترور شد، او همچنین متهم به چند ده فقره عملیات تروریستی و خرابکارانه در طی دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی متهم بود و از سوی آمریکا تحت تعقیب بود و دولت آمریکا برای سر او ۲۵ میلیون دلار جایزه گذاشته بود. شیخ حسن نصرالله، سرکرده ی حزب الله، اسرائیل را مسئول این ترور دانست و آنرا شروع جنگ با اسرائیل نامید، اسرائیل هرگونه دخالت در این ترور را رد کرد. نژاد ۹۵٪ لبنانی ها عرب و ۵ درصد نیز ارمنی می باشد. همچنین دین ۶۰٪ لبنانی ها، مسلمان (شیعه، سنی، دروزی، اسماعیلی و علوی) و ۴۰٪ نیز مسیحی هستند (کاتولیک مارونی، ارتدکس یونانی، ارتدکس ارمنی، کاتولیک سوری، کلدانی، آشوری و پروتستان) است. زبان رسمی لبنان، عربی می باشد، در کنار عربی، فرانسوی، انگلیسی و ارمنی نیز رایج است. واحد پول لبنان، لیره با واحد جزء (پیاستر) نام دارد. از مهمترین صادرات لبنان می توان به، جواهر آلات، مواد شیمیایی غیرآلی، مرکبات، تنباکو و منسوجات اشاره کرد. لبنان از اعضای کشورهای اتحادیه ی عرب است. کشور لبنان دارای ۸ منطقه می باشد: اکرا، بلعیک هرمل، بقاء، بیروت، لیان شمالی، لیان جنوبی، مونت لیان و نبطیه.



حزب الله لبنان:

دهه ی هشتاد میلادی را باید دوران اوج گیری «اسلام گرایی» در جهان اسلام نامید. در این دهه، گروه‌های معتقد به اسلام سیاسی، اقدامات زیادی را به منظور براندازی حکومت‌های موجود در کشورشان و برپایی حکومت اسلامی به انجام رساندند. بسیاری از کشورهای اسلامی شاهد ظهور چنین گروه‌هایی بوده‌اند. گروه‌ها و تشکل‌هایی همچون اخوان المسلمین در مصر و اردن و سوریه، التکفیر و الهجره در مصر، راشد الغنوشی در تونس، جبهه نجات اسلامی در الجزایر، جنبش حسن ترابی در سودان، الحجیمان در عربستان سعودی و همچنین گروه‌های اسلام‌گرای افغانستان، احزاب اسلام‌گرای پاکستان و... نمونه‌هایی از آن‌ها می‌باشند. این جنبش‌ها علی‌رغم دارا بودن اختلاف وسیع در روش‌ها و برنامه‌های کاری خود، در اصول ایدئولوژیکی با یکدیگر اشتراک نظر داشته‌اند. یکی از مشهورترین و تأثیرگذارترین گروه‌های اسلام‌گرا که در دهه هشتاد میلادی در جهان عرب ظهور و رشد پیدا کرد، جنبش انقلابی حزب الله لبنان می‌باشد. در شرایطی که لبنان در آتش جنگ داخلی می‌سوخت، در خرداد سال ۱۳۶۱، ارتش اسرائیل تهاجم گسترده‌ای را به این کشور آغاز نمود و نیمی خاک آن را به اشغال خود درآورد. در واقع، شکست گروه‌های فلسطینی و احزاب چپ لبنان در مقابله با این تهاجم، به منزله شکست نظریه‌های ملی‌گرایی عربی و ایدئولوژی‌های چپ (کمونیسم، بعث، ناصریسم و...) بود و این امر و زمینه را برای ظهور گروه‌های اسلام‌گرا، در میان

اهل تشیع و تسنن لبنان - به عنوان تنها گزینه‌ای که توان مقابله با این تجاوز را داشت - آماده نمود.

این حرکت جدید که نام «حزب‌الله لبنان» به خود گرفت، تدریجاً به یکی از انقلابی‌ترین تشکلهای سیاسی در جهان اسلام تبدیل شد. حزب‌الله، از ابتدای تأسیس خود در سه جبههٔ مختلف اعلان جنگ داد: جنگ علیه اشغالگران اسرائیل، جنگ علیه حضور نیروهای نظامی غرب (به ویژه آمریکا و فرانسه) در لبنان و جنگ علیه دولت امین جمیل، که با فشار اسرائیل بر سر کار آمده بود.

در این جنگ سه گانه، جنبش حزب‌الله با توجه به عملکردهای نظامی و خشن دشمنان سه گانه فوق‌الذکر، کاربرد روش‌های قهرآمیز را پیشه کرد و سعی نمود با متجاوزان با زبان خودشان سخن بگوید. به همین خاطر دستاوردهای قابل توجهی را نیز کسب کرد. ضربات این حزب منجر به خروج نیروهای غربی از لبنان، عقب‌نشینی اسرائیل از بخش اعظم خاک لبنان در دههٔ هشتاد و لغو پیمان منعقد میان دولت امین جمیل و اسرائیل گردید. از این رو ظهور حزب‌الله در جنوب شیعه نشین لبنان، نتیجه جنایات قدرتهای بیگانه به طور اعم و اسرائیل به طور اخص بود. حزب‌الله در اولین بیانیه‌ای که به منزله معرفی این گروه و مانیفست آن بود، مشخصاً از اسرائیل به عنوان «دشمن» یاد کرده و نه تنها نجات لبنان از شر آن بلکه نابودی این دشمن را آرمان خود قرار داده است. در این مانیفست که در بهمن ۱۳۶۳ تحت عنوان «نامه سرگشاده حزب‌الله» منتشر شد، آمده است: اسرائیل را سرنیزه آمریکا در جهان اسلام می‌دانیم. باید با این دشمن غاصب جنگید تا حقوق غصب شده به صاحبان اصلی‌اش بازگردد. این دشمن، خطری

بزرگ برای آینده فرزندان ما و سرنوشت امت ما می‌باشد. به ویژه آن که از اندیشه‌های توسعه‌طلبانه در سرزمین‌های اشغالی پیروی می‌کند و به دنبال تأسیس اسرائیل بزرگ، از فرات تا نیل می‌باشد. مبارزه ما با این رژیم، تا نابودی کامل آن ادامه پیدا کند. بنابراین، امضای هرگونه توافقنامه آتش‌بس، توقف عملیات مسلحانه بر ضد اسرائیل و یا امضای قرارداد صلح یک جانبه و چند جانبه با این رژیم را به رسمیت نمی‌شناسیم. در راستای این دیدگاه، تلاش تمامی کشورها و سازمان‌های منحرف را که شتابان به دنبال راه‌حل‌های تسلیم‌طلبانه با دشمن می‌باشند و پذیرای طرح «زمین در برابر صلح» هستند را به شدت محکوم کرده و آن را خیانت به خون مردم مسلمان فلسطین و آرمان مقدس فلسطین می‌دانیم. مواضع سیاسی حزب‌الله در دهه هشتاد میلادی به علت خشونت بیش از حد اسرائیل و حمایت صریح قدرت‌های خارجی از آن، بر بسیج مردمی و نظامی مبتنی بود و روش‌های قهر امیز را شامل می‌شد. هرگونه شکلی از اشکال رفتار سیاسی مستقل از جنگ با اسرائیل را مردود می‌دانست. حتی در سال ۱۳۶۴ که اشغال لبنان توسط اسرائیل به منطقه کوچکی در مناطق مرزی جنوب این کشور محدود شد، حزب الله همچنان روش‌های مبارزه جویانه خود را رها نکرد. با توجه به استراتژی توسعه‌طلبانه اسرائیل، حزب‌الله تنها هدفی که دنبال می‌کرد، به اوج رساندن حالت بسیج مردمی و باقی ماندن در موضع استقامت و مقابله با متجاوز بود، تا بدین وسیله، کلیه بازیگران سیاسی در قبال طرح‌های سیاسی داخلی و یا در خصوص جنوب لبنان، احساس آسودگی خاطر و یا بی‌تفاوتی نکنند. بدین ترتیب، با غلبه جنبه نظامی بر فعالیت‌های حزب،

موضوعات داخلی لبنان فرع بر مبارزه با تعرض خارجی قرار گرفت. اعتقاد راسخ حزب در آن مرحله، این بود که تغییر و اصلاح، در درجه اول با خاتمه دادن به اشغال حاصل خواهد شد. مواضع حزب الله در دهه هشتاد، منحصراً مبارزه بود و تصور شکست یا ضرر، برای هر یک از اعضای حزب بسیار مشکل بود، زیرا در آن دوران، راه‌حلی برای مقابله با اسرائیل متصور نبود و کلیه تلاش‌های صلح‌آمیز به نوعی از سوی اسرائیل به شکست انجامیده بود. به همین خاطر، جنبه نظامی با استناد به دیدگاه عقیدتی و ایمان به جهاد و شهادت بر سایر جنبه‌ها غلبه یافت و حزب الله به موفقیت‌آمیز بودن راه‌حل‌های میانه و دیپلماسی با توجه به ماهیت رژیم صهیونیستی و معادلات قدرت در سطح جهانی، هیچ اعتمادی نداشت. بنابراین، مجموعه‌های نظامی حزب، در مواقع درگیری‌های مسلحانه بسیار سریع تصمیم‌گیری می‌کرد و هیچ نوع مصالحه‌ای را نمی‌پذیرفت. این رویکرد نتیجه مستقیم اقدامات تجاوزکارانه و جنایت‌بار اسرائیل در لبنان بود. با این همه عملکرد و مبارزات مسلحانه حزب الله لبنان با خشونت طلبی‌های سایر گروه‌های مسلح لبنانی تفاوتی فاحش داشت.

تا قبل از دهه نود میلادی، خشونت در لبنان به صورت موضوعی شناخته شده و رایج درآمده بود. لبنان بر اثر جنگ داخلی به سرزمینی تبدیل شده بود که صدای گلوله‌ها همواره در آن به گوش می‌رسید. خشونت‌های لبنان این کشور را به بهشت‌گروه‌های رادیکال تبدیل کرده بود. آدم‌ربایی، ترور، بمب‌گذاری‌های کور و بی‌هدف در مناطق مسکونی پرجمعیت، از معروفترین جلوه‌های خشونت در لبنان به شمار می‌رفت.

جنبش حزب الله لبنان نیز که پس از تجاوز نظامی اسرائیل به لبنان و در بحبوحه جنگ داخلی این کشور به وجود آمد، نمی‌توانست دامن خود را از این دریای خشونت دور نگه دارد. اما روش حزب الله در به کار بردن خشونت سیاسی، از سایر گروه‌ها و احزاب لبنان کاملاً متفاوت بود. این حزب، اعمال قهرآمیز را کاملاً به صورت هدفمند، مبتکرانه و برنامه‌ریزی شده علیه تعرض خارجی به کار می‌گرفت و از کار برد روش‌های قهرآمیز کور، کاملاً اجتناب می‌ورزید. اما عدم توجه برخی از تحلیلگران خارجی به این تفاوت‌ها، منجر بدان شد تا به غلط آن‌ها را با سایر فعالیت‌های خشن، یکسان ارزیابی نمایند، به گونه‌ای که این رسانه‌ها، حزب الله لبنان را به شکل الهه انتقام و مجازات در برابر جهان غرب و اسرائیل جلوه‌گر ساخته‌اند.

در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی، تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای مهمی در جهان رخ داد. تحولاتی که همزمان با تحولات مهم داخلی در کشور لبنان بود. مهم‌ترین این تحولات، بدین شرح است:

- ۱- پایان جنگ ایران و عراق در تیرماه ۱۳۶۷،
- ۲- رحلت امام خمینی(ره) در خرداد ماه ۱۳۶۸،
- ۳- امضای پیمان طائف (منشور آشتی ملی لبنان) در آبان ۱۳۶۸،
- ۴- تجاوز نظامی عراق به کویت در مرداد ۱۳۶۹،
- ۵- احیای مذاکرات اعراب و اسرائیل در کنفرانس مادرید در آبان ۱۳۷۰،
- ۶- فروپاشی شوروی در سال ۱۳۷۰.

مجموعه این تحولات چهره خاورمیانه را دستخوش تغییرات بسیار گسترده‌ای نمود و تأثیرات مستقیم یا غیر مستقیمی بر کشور لبنان (به

عنوان بخشی از خاورمیانه) بر جای گذارد. برآیند این تأثیرات باعث شد که نقطه عطفی در تاریخ کشور لبنان و جامعه این کشور پدید آید. جنبش حزب الله لبنان، به عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های شبه نظامی این کشور نیز، تحت تأثیر این تحولات قرار گرفت. به طوری که در عملکردها و مواضع این حزب در دهه نود میلادی، به تدریج تغییراتی حادث شد. به گونه‌ای که حزب الله لبنان در پایان دهه نود میلادی و شروع هزاره جدید، چهره‌ای متفاوت از دهه هشتاد پیدا کرد. حزب الله تلاش کرد تا در مقابل پیمان صلح طائف که درصد بازگرداندن آرامش به لبنان بود نایستد و خود را در برابر افکار عمومی قرار ندهد. سپس تصمیم گرفت با حفظ اقتدار نظامی خود رویکرد تازه‌ای را به سوی فعالیتهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی لبنان بگشاید. بدین ترتیب بود که گروه سری و مخفی حزب الله در نظام سیاسی حاکم بر لبنان مشارکت کرد، در انتخابات مجلس، و انتخابات شوراهای شهر و روستائی شرکت نمود و با سایر گروههای سیاسی دست به ائتلافهای انتخاباتی نیز زد. حزب الله در حقیقت با حفظ وجهه شبه نظامی خود، وارد نظام سیاسی لبنان شد و کلیه قواعد بازی سیاسی را رعایت کرد. این رویکرد در داخل رهبری حزب الله نیز بدون تأثیر نبود. جنبش حزب الله لبنان به مانند هر گروه و حزبی، دارای جناح‌های مختلفی در درون خود بوده است. به طوری که رهبران و کادرهای آن در سطوح عملیاتی و اجرایی - و نه اهداف کلان و استراتژیک - دارای دیدگاه‌ها و سلیقه‌های گوناگونی می‌باشند. به خصوص این که، این حزب از ادغام مجموعه‌های متعدد و مختلفی به وجود آمده است و کادرهای اصلی آن از سوابق و پیشینه متفاوتی برخوردار هستند. بنابراین، می‌توان

دسته‌بندی‌های مختلفی را همچون: «اعضای سابق حزب الدعوة»، «اعضای سابق گروه‌های فلسطینی»، «اعضای سابق انجمن‌های دانشجویی مسلمان» را در این حزب مشاهده نمود. با اجرای پیمان طائف و بروز تحولات بنیادین در اوضاع داخلی لبنان، به تدریج مشخص شد که یک رویکرد استراتژیک که با رهبری شیخ صبحی طفیلی (اولین دبیر کل این حزب) شناخته می‌شد و مایل به تطبیق خود با اوضاع و احوال جدید نبود، به نفع رویکرد مطرح شده به رهبری سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله، کنار می‌گیرد و بدین ترتیب زمینه مناسب برای تحصیل اهداف حزب الله در شرایط تازه، با روش‌های نوین، فراهم می‌آید. در کنگره دوم حزب‌الله که در اردیبهشت سال ۱۳۷۰ برگزار گردید، شیخ صبحی طفیلی از پست دبیرکلی و از شورای رهبری حزب نیز خارج گردید. بدین ترتیب، به جای وی، سیدعباس موسوی به دبیر کلی حزب و سیدحسن نصرالله به ریاست شورای اجرایی انتخاب گشتند و حزب‌الله به آرامی پای در مرحله تازه‌ای گذاشت. در این مرحله بود که برخورد باز با نظام سیاسی لبنان (از سوی حزب‌الله) آغاز شد. ویژگی این برخورد، پذیرش رویکرد آرام سیاسی تا زمانی بود که لبنان مورد تعرض خارجی قرار نگیرد.

همچنین، ناکامی شیخ صبحی طفیلی در انتخابات کادرهای رهبری و اجرایی حزب‌الله در اردیبهشت و بهمن ۱۳۷۰، اردیبهشت ۱۳۷۲ و تیر ۱۳۷۴، به تحلیل رفتن و کاهش نفوذ دیدگاه وی در حزب‌الله منجر گشت. به گونه‌ای که شیخ صبحی طفیلی به صورت یک عضو عادی درآمد و از داشتن مسئولیت‌های اجرایی محروم گشت. سید عباس

موسوی، دومین دبیر کل حزب الله، در شیوه برخورد با مسائل و نحوه نگرش به موضوعات، تفاوت‌های روشی‌ای با شیخ صبحی طفیلی داشت. در مسائل داخلی لبنان، موسوی تا حد ممکن به «دوری گزیدن از درگیری» گرایش داشت و عموماً سعی داشت تا مشکلات را از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل کند. اما شیخ صبحی طفیلی، با همان دیدی که به موضوع مبارزه با اسرائیل می‌نگریست، به مسائل داخلی نگاه می‌کرد و خواهان کاربرد همان روش‌ها بود. او بین رقبای داخلی و دشمن خارجی تفاوتی قائل نبود. این تفاوت دیدگاه، در عمل به صورت بارزی خود را نشان داد. زیرا در دوره دبیرکلی سیدعباس موسوی، تمامی گروگان‌های غربی آزاد شدند و پرونده گروگان‌گیری اتباع غربی در لبنان بسته شد. در حالی که تحت رهبری شیخ صبحی طفیلی، ممکن نبود که حزب الله، اقدام به آزادسازی گروگان‌ها نماید. اما مهم‌ترین نقش موسوی، خود را در موضوع تعدیل استراتژی حزب الله نشان داد. زیرا وی توانست که این استراتژی را از «تلاش بی‌وقفه برای برپایی جمهوری اسلامی در لبنان از طریق مبارزه مسلحانه» به «آمادگی برای مشارکت در نظام سیاسی لبنان» تغییر دهد. این تغییر استراتژی از سوی سیدعباس موسوی، در واقع بازتاب تلاش‌های واقع‌گرایانه‌ای بود، که حزب الله جهت رویارویی با واقعیت‌های سیاسی صحنه لبنان - پس از انحلال گروه‌های شبه نظامی - به خرج می‌داد. دوره دبیر کلی سید عباس موسوی بسیار کوتاه بود، زیرا او به اتفاق همسر و فرزند خردسالی در ۲۸ بهمن سال ۱۳۷۰ در حمله تروریستی هلیکوپترهای اسرائیلی به خودروی حامل آن‌ها به شهادت رسید. با شهادت سیدعباس موسوی، خلاء رهبری در حزب الله به وجود آمد، هر چند

که دیدگاه پیرو او در حزب، به سرعت «سیدحسین نصرالله» را جایگزین وی کرد. سیدحسین نصرالله، خط مشی‌های موسوی را با قدرت دنبال کرد. به همین جهت، شیخ صبحی طفیلی و جناح طرفدار وی به مخالفت با نصرالله پرداختند و او را به انحراف از جهاد علیه اسرائیل و اهتمام ورزیدن به بازی‌های سیاسی متهم کردند. اما سید حسن نصرالله با تشکیل «شورای جهادی»، پایبندی خود را به مبارزه علیه اشغالگری اسرائیل به اثبات رساند و با مهارتی چشمگیر، جناح طفیلی را تحت سیطره خود درآورد. وی ضمن منزوی ساختن طفیلی، اجازه نداد که واحدهای مقاومت اسلامی به عملیات خودسرانه و بدون نظم علیه اسرائیل مبادرت ورزند. با تضعیف جناح طفیلی در حزب‌الله کاربرد روشهای قهرآمیز از دستور کار حزب خارج نشد این حزب حتی بعد از آنکه تمامی گروگانهای غربی در فاصله زمانی بین مرداد تا آذر سال ۱۳۷۰ آزاد شدند، به دستاورد مهمی نیز نائل شد و آن «به رسمیت شناخته شدن مقاومت حزب‌الله از سوی دولت لبنان» بود.

به دنبال این توفیق، حزب‌الله رسماً مجاز شد اسلحه خود را در جنوب لبنان برای مقابله با اسرائیل حفظ کند. از این پس هر بار صهیونیستها اقدام به حمله‌ای به جنوب لبنان می‌کردند، حزب‌الله دست به حمله متقابل می‌زد و در عین حال می‌کوشید رابطه خود را با دولت مرکزی لبنان حفظ کند و به قانون اساسی و مقررات حکومت بیروت احترام بگذارد. در سالهای دهه نود میلادی سیاست حزب‌الله، فعالیت فرهنگی و اجتماعی و پارلمانی در جامعه و مبارزه مسلحانه در صورت لزوم با اسرائیل بود. صهیونیستها در این دهه تلاش فراوانی کردند تا از یکسو جامعه جهانی را علیه حزب‌الله بسیج کنند و از جانب دیگر دولتهای

سوریه و لبنان را بر ضد فعالیت‌های این حزب بدبین سازند. ولی این تلاش بی‌حاصل بود و در نتیجه در سال ۱۳۷۸ رژیم صهیونیستی تحت تأثیر ادامه مقاومت حزب‌الله در جنوب لبنان از یکسو و هزینه‌های سنگین نگاهداری نیروهایش در این منطقه از جانب دیگر، دست به یک عقب‌نشینی عمده در جنوب زد و هزاران نظامی خود را در نخستین روزهای خرداد آن سال از لبنان خارج کرد. این عقب‌نشینی که بعضی محافل خبری و سیاسی جهان از آن به عنوان «فرار» یاد کردند، واقعه‌ای بود که منزلت و اعتبار و جایگاه حزب‌الله را در جامعه لبنان افزایش داد. برنامه‌ریزی موفق حزب‌الله در معاوضه اسرای لبنانی با اجساد نظامیان صهیونیست و اقدام حزب‌الله در آزادسازی چهره‌هائی چون شیخ عبدالکریم عبید امام جماعت جبشیت لبنان و مصطفی دیرانی رهبر «جنبش مقاومت مؤمنه» موقعیت حزب‌الله را در جامعه لبنان و در میان شخصیت‌های سیاسی و نظامی این کشور بیش از گذشته تثبیت کرد. مقاومتی که حزب‌الله در دور جدید حملات رژیم صهیونیستی به لبنان از خود نشان داده، نیز برگ دیگری بر پرونده مبارزات این حزب به عنوان مدافع استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی لبنان افزوده است.

سرزمین فلسطین:

سرزمین فلسطین که در قدیم کنعان نام داشت دارای ۲۵۰۰۰ کیلومترمربع مساحت و در ساحل شرقی دریای مدیترانه و در مجاورت کشورهای مصر، سوریه، اردن و لبنان قرار دارد. فلسطین سرزمینی

حاصلخیز و دارای آب و هوای معتدل است. این منطقه محل ظهور پیامبران بزرگی چون عیسی(ع)، موسی(ع) و محل عبور و زندگانی حضرت ابراهیم(ع) بوده است و از نظر موقعیت ژئوپلیتیک نیز بسیار حساس و استراتژیک است. شهر اورشلیم یا بیت المقدس قدیم بر فراز تپه‌هایی بنا گردیده که با معبد یهوه بر بالای کوه مور یا قرار دارند. بیت المقدس از مکان‌های مهم فلسطین است که کوه صهیون و کوه زیتون از شرق و غرب آن را احاطه کرده‌اند. تاریخ پرماجرایی فلسطین با نام و یاد انبیاء سلف آغاز می‌شود. نام حضرت یعقوب، اسرائیل بود و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب هستند که حدود سیزده قرن قبل از میلاد مقتدر بوده‌اند و در هنگام حکومت فرعون بر مصر و پیش از ظهور موسی(ع)، اسرائیلیان جمعیت انبوهی پیدا می‌کنند. چهارصد و سی سال پس از ورود یعقوب به مصر، حضرت موسی، قوم بنی اسرائیل را از سرزمین مصر برای بردن به ارض موعود، به حرکت درآورد که پیمودن این مسافت چهل سال بطول انجامید و حوادث عظیمه‌ای اتفاق افتاد، از جمله آنکه وقتی موسی(ع) چهل روز از قوم خویش غایب شد تا الواح دهگانه را برای هدایت مردم بیاورد، قوم وی دوباره به بت پرستی روی آوردند که بخاطر این نافرمانی بود که چهل سال در بیابان‌ها سرگردان شدند و موسی در این دوران طولانی از هدایت قوم فروگذار نکرد اما بنی- اسرائیل بارها دست به طغیان و تجاوز زدند. پس از موسی(ع)، یوشع جانشین وی برای عبور دادن بنی اسرائیل از اردن مهیا شد و پس از آنکه این قوم به شهرهای جدید رسیدند دست به غارت و کشتار اهالی زدند که پادشاه اورشلیم با شاهان پنج شهر دیگر متحد شده و با یوشع و بنی اسرائیل جنگیدند که همگی شکست

خورده و توسط بنی اسرائیل به دار آویخته شدند. اما قوم فلسطین در مقابل آنان مقاومت کرد و سرانجام بنی اسرائیل را مغلوب ساخت. طی چند جنگ خونین قوم فلسطین همواره بر آنان پیروز می شد اما پس از جنگ های فراوان، سرانجام بنی اسرائیل قدرت گرفته و بر شهرها مسلط شدند و در حدود هزار سال پیش از میلاد، حضرت داود توانست اورشلیم را از دست فلسطینیان خارج کند و بیت المقدس یا خانه خدا را در آنجا بنا کند، که این بنا توسط حضرت سلیمان تکمیل شد. بیت المقدس، حدود ۱۱۰۰ سال پس از بنای کعبه در مکه به دست ابراهیم (ع) و ۹۷۰ سال پیش از میلاد مسیح ساخته شد. حضرت داود با چهارده نسل شجره اش به حضرت ابراهیم بنیانگذار کعبه می رسد و به روایت انجیل متی، حضرت عیسی (ع) پس از بیست و هشت نسل، شجره اش به داود ختم می شود و بدین ترتیب مکه (کعبه) حرم اول و مسجدالاقصی (قدس) حرم دوم موحدان گردید. تابوت عهد که به روایت مسلمین همان جعبه ای است که مادر موسی وی را در آن نهاد و روانه آب رود نیل ساخت و بعد، موسی الواح و زره و نشانه های نبوت خویش را در آن قرار داد که کسی مجاز به دست زدن بدان نبود و این تابوت را در زمان حضرت داود پوششی از طلا در داخل و خارج آن کشیدند و آن را به کوه صهیون آوردند و برای نگهداری آن قربانگاهی بنا نمودند. این تابوت مدتی به دست فلسطینیان فاتح افتاده بود که دوباره آنرا به بنی اسرائیل بازگرداندند و تا زمان حضرت سلیمان در کوه صهیون نگهداری می شد اما پس از تکمیل بنای بیت المقدس تابوت را به قدس انتقال دادند. سلیمان، چهل سال سلطنت کرد و آرامش را به قدس بازگردانید اما پس از او، دوباره ظلم و غارت

بنی اسرائیل آغاز شد. حدود هفتصد و سی سال پیش از میلاد شلمنصر به اسرائیل تاخت و عده‌ای از آنان را اسیر کرد و بجای آنها بابلیان را در سرزمین اسرائیلیان اسکان داد و دوباره کشور یهود در زمان بخت النصر در سال ۵۸۶ پیش از میلاد مورد حمله اشوریان قرار گرفت که منجر به انحطاط و اسارت بنی اسرائیل شد، پادشاهی یهود برانداخته شد و مردم اسرائیل پراکنده یا اسیر بابل گشتند و مهاجمین معبد سلیمان را ویران ساختند. با ورود بنی اسرائیل و قوم یهود به فلسطین در ۴۸۰ سال پیش از بنای قدس (تقریباً ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) به رهبری یوشع بن نون این سرزمین روی خوشی ندیده و تا اکنون که ۳۳۰۰ سال می‌گذرد هنوز فلسطین به آرامش نگرائیده است. پیامبران بعدی یهود مانند: ارمیا، اشعیا، دانیال (که مزار او در شوش است) و... که شاهد ویرانی اورشلیم بودند و آنان را دلداری می‌دادند، پیوسته وعده‌ی رهایی و بشارت ظهور منجی بزرگ می‌دادند که اشعار و سخنان آنان در عهد عتیق مضبوط است. در این زمان کورش پادشاه هخامنشی از مشرق ظهور کرد و سرزمین‌ها را یکی پس از دیگری مسخر خود می‌ساخت که این امر سبب خوشحالی یهود و رهبران آنها شد. سرانجام کورش، بابل را نیز تسخیر کرد و بنی اسرائیل را آزاد ساخت و به فلسطین و اورشلیم بازگرداند. کورش با همه اقوام و مذاهب مدارا می‌کرد و به دستور او خانه خدا دوباره بازسازی شد. آسایش اورشلیم تا پایان سلطنت داریوش سوم ادامه داشت تا اینکه اسکندر مقدونی در حدود ۳۲۳ سال پیش از میلاد، حمله به ایران، مصر، سوریه، و فنیقیه و فلسطین را آغاز کرد و ویرانی‌ها و قتل و غارت فراوانی به بار آورد و گنجینه‌های ایران را به غارت برد. او به

انتقام ویران کردن آتن توسط خشایار شاه، تخت جمشید را به آتش کشید و امرای خود را حاکم بر شهرهای فتح شده گردانید. پس از اسکندر، جانشینان او بر فلسطین مسلط شدند. از سال ۶۳ قبل از میلاد، دوره تسلط رومیان آغاز شد که پس از جنگ‌های فراوان، بر ارمنستان و قسمتی از آسیا و آفریقا و سپس سوریه و فلسطین حمله بردند، دوازده هزار یهودی را کشتند و دیوارهای شهر را ویران ساختند. در چنان شرایطی برای یهودیان، ظهور مسیح امید و آرزوی مردمان آن دیار بود تا آنان را نجات بخشد. عیسی(ع) هنگامی که از ناصره واقع در استان جلیل (موطن اصلی خود و خانواده‌اش) همراه با شاگردانش (حواریون) به سوی اورشلیم به حرکت درآمد کرامات فراوانی از وی ظاهر شد که در کتب انجیل به تفصیل آمده است. حضرت عیسی(ع) به معبد رفت و همه روزه به تعلیم و تعلم می‌پرداخت به همین دلیل، ملایان یهود بدو حسادت ورزیده و می‌خواستند او را از میان بردارند. سرانجام به فتوی‌ شورای یهود جو سازی‌های شدید آنان، حضرت عیسی(ع) توسط حکمران رومی سرزمین یهودا (که اتفاقاً این حکمران به مسیح علاقمند بود) اعدام و مصلوب شد. در هر حال مسیح جاودانه شد و پیروان فراوانی یافت. حکام رومی که نسبت به مسیح ابراز علاقه می‌نمودند از آن پس در مورد یهودیان سختگیری‌های زیادی اعمال کردند که منجر به شورش‌های زیادی از سوی یهودیان و کشتار وسیع آنان بوسیله رومیان شد. در سال هفتاد میلادی، تیتوس فرزند امپراطور روم با هشتاد هزار سرباز، اورشلیم را محاصره کرد و پس از چند ماه مقاومت یهودیان، سرانجام رومیان فاتح شدند و قوم یهود دوباره آواره شدند. حدود سیصد سال پس از مصلوب ساختن مسیح که کنستانتین

(قسطنطنیه کبیر ۳۳۷-۳۰۶ م) امپراطور روم دین مسیح را پذیرفت و این مذهب را رسمی اعلام کرد، دوباره به اورشلیم توجه خاصی شد. چون بیت‌الحم را زادگاه مسیح و محلی می‌دانستند که قبر او را در خود دارد از این پس، اورشلیم مرکزیتی برای مسیحیت نیز گردید و کلیساهای زیادی ساخته شد. از سال ۱۳۵ میلادی تا بیش از پنج قرن فقط عده قلیل و انگشت شماری یهودی در بیت‌المقدس زندگی می‌کردند. در زمان خسرو دوم پادشاه ساسانی، جنگ میان امپراطوری ایران و روم از ۶۰۴ تا ۶۳۰ میلادی به وقوع پیوست که سپاهیان ایران روم را شکست داده و با راهنمایی یهودیانی که با ایران همکاری می‌کردند اورشلیم (فلسطین) را فتح کردند اما پس از مرگ خسرو پرویز، این سرزمین دوباره به دست مسیحیان افتاد.

بیت‌المقدس پس از اسلام

پس از بعثت حضرت محمد (ص)، در سیزده سال اول بعثت که پیامبر در مکه زندگی می‌کرد، مسجدالاقصی در بیت‌المقدس قبله اول مسلمین بود و پس از مهاجرت به مدینه در سال دوم در مسجد بنی سلمه در شهر مدینه، به فرمان خداوند، قبله مسلمین از مسجدالاقصی به مسجدالحرام (خانه کعبه در مکه) تغییر یافت که شاید خلع سلاح کردن یهود بخاطر اینکه مسلمانان را به دلیل نماز گزاردن به قبله آنان تحقیر می‌کردند از مهمترین دلایل آن بوده است. پس از رحلت پیامبر، در زمان خلیفه اول، او سپاهی را روانه سوریه و فلسطین کرد که با درگذشت او، در زمان خلیفه دوم سوریه و بیت‌المقدس به دست

مسلمین افتاد و رومیان در آنجا شکست خوردند. اهالی شهر مقاومت زیادی کردند اما طولانی شدن محاصره و مشکل غذا و شیوع بیماری و... آنان را مجبور به تسلیم شدن کرد. خلیفه دوم با مرکب و لباسی بسیار ساده وارد شهر شد که تعجب اهالی را برانگیخت و قرارداد صلح منعقد شد. خلیفه نسبت به اهالی رفتار بسیار ملایمی داشت و از آن سال (یعنی سال ۱۵ هجری) فلسطین در دست مسلمانان بود. در معاهده صلح، مسیحیان در اعمال مذهبی خود آزاد بودند. ساکنان این شهر را عمدتاً مسلمانان عرب تشکیل می‌دادند و برای مسلمانان نیز قدس بخاطر اینکه قبله اول بود بسیار محترم و مقدس شمرده می‌شد. از سال ۱۰۹۵ م (۴۸۸ هـ ق) با تهاجم اروپائیان علیه مسلمانان جنگ‌های صلیبی آغاز شد که تا حدود نزدیک به دو قرن ادامه یافت. اگر چه این جنگ علت‌های گوناگونی داشت مانند انتقام جوئی دنیای مسیحیت از پیشرفت‌های مسلمین در غرب و نیز طمع ثروت شرق از سوی اروپائیان و اعتقاد به رفتن به بهشت از طریق وصال تربت عیسی و... اما یکی از علت‌های جنگ‌های صلیبی را، مورخین، مسئله فلسطین و شهر بیت‌المقدس و خراجگزار بودن مسیحیان این شهر برای مسلمانان و احتمالاً رفتار نامساعد با آنان می‌دانند. در قرون وسطی که از سال ۳۹۵م، یعنی زمان تجزیه امپراطوری روم باستان به روم غربی و روم شرقی آغاز می‌شود و به سال ۱۴۳۵ م، با فتح قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح خاتمه می‌یابد اروپا مرکز فرمانروائی مستبدانه کلیسا بود. پاپ برای آغاز جنگ دست به حيله زد و کشیشان شایع کردند که علائم ظهور عیسی در فلسطین آشکار شده است. به همین دلیل عده زیادی از مسیحیان برای تماشای ظهور عیسی روانه بیت المقدس

شدند و کشیشان هر سال وعده‌ی ظهور را به سال دیگر موکول می‌کردند و بدین ترتیب بر عده زائرین افزوده می‌شد. در همان اوایل کار، یکی از پاپ‌ها که با هفتصد زائر عازم بیت‌المقدس شده بود از جزیره قبرس به اروپا بازگشت و شایع کرد که مسلمین مانع ورود او به این شهر شده‌اند. با چنین تمهیداتی نایره جنگی افروخته شد که حدود دو قرن قربانی گرفت و بدنبال آن هفتصد هزار نفر از فقرا و توده‌های مردم به همراه عده‌ای از شوالیه‌های به سوی قدس به حرکت درآمدند و در بین راه بر جمعیت آنان افزوده می‌شد که به روایتی به میلیونها نفر رسیدند اما پس از سه سال جنگ و غارت و پیشروی تدریجی فقط چهل هزار نفر به بیت‌المقدس رسیدند و بقیه یا در جنگ با مسلمانان کشته شدند و یا از بیماری جان باختند. پس از محاصره طولانی بیت‌المقدس و نبردی سخت، عاقبت صلیبیون وارد شهر شده و دست به قتل عام زدند و همه چیز را بعنوان غنیمت بردند. گودافر، فرماندهی آنان که بعد شاه فلسطین شد در گزارشش به پاپ می‌نویسد: «اگر می‌خواهید بدانید با دشمنانی که در بیت‌المقدس به دست ما افتادند چه معامله‌ای شد همین‌قدر بدانید که افراد ما در معبد سلیمان در لجه‌ای از خون مسلمانان می‌تاختند و خون تا زانوی اسب می‌رسید». مسیحیان بدین سان تا ۹۰ سال بر فلسطین حکومت کردند. در مراحل پایانی جنگ دوم صلیبی (۱۱۴۷-۱۱۴۹ م) مطابق با ۵۴۴-۵۴۲ هـ صلاح‌الدین ایوبی صلیبیون را تار و مار کرد و بیت‌المقدس را باز پس گرفت و آنها را از سوریه و مصر و سایر بلاد اخراج کرد. نیروهای کمکی همچون سیل از اروپا به صلیبیون می‌پیوستند و جنگ را ادامه می‌دادند تا اینکه جنگ سوم صلیبی آغاز شد (۱۱۹۲-۱۱۸۹ م/

۵۸۸-۵۸۵ هـ ق). پاپ که سقوط بیت المقدس را سبب تحقیر شدن مسیحیان می دانست فتوای جهاد صادر کرد. امپراتوران و پاپ‌ها بخاطر این شکست اختلافات خویش را کنار گذاشتند و پادشاهان فرانسه و انگلیس رأساً وارد جنگ شدند و فتوحاتی به دست آورده و قتل عام دیگری از مسلمانان به راه انداختند که شرح وحشیگری‌های آنان در تواریخ اروپائیان از جمله تاریخ آلبرماله و تاریخ گوستاولوبون و... آمده است. پس از مرگ صلاح الدین ایوبی، سلسله ایوبی پا برجا ماند و در اروپا نیز پس از کشمکش‌های فراوان پاپ‌ها با سلاطین، سرانجام پاپ «انیوسان» سوم، سلاطین را تکفیر و حکم جهاد با مسلمین را صادر کرد و پس از بالغ بر سه سال که از صلح می‌گذشت، آتش جنگ دوباره برافروخته شد. صلیبی‌ها قسطنطنیه را فتح کرده و پادشاهی برای آن برگزیدند و جنگ چهارم نیز خاتمه یافت. آتش جنگ پنجم (۱۲۱۷-۱۲۲۱ م = ۶۱۴-۶۱۸ هـ ق) به تحریک پاپ انیوسان و جانشین او مجدداً برافروخته شد. پاپ‌ها از پادشاهان اروپائی خواستند که بیت المقدس را نجات دهند اما آنها نپذیرفتند و پاپ حکم جهاد علیه مسلمین را صادر کرد. در جنگ پنجم، صلیبی‌ها شکست خورده و به سرزمین خویش بازگشتند. جنگ ششم نیز به تحریک پاپ «انوریوس» سوم، به وقوع پیوست. فردریک پادشاه آلمان، ابتدا دعوت پاپ را پذیرفت اما بعد پشیمان شد و مورد تکفیر پاپ قرار گرفت. فردریک پاپ را توقیف نمود و خودش عازم بیت المقدس شد. بدلیل اختلافات شدیدی که میان سلاطین ایوبی وجود داشت مسلمانها قرارداد صلح با صلیبی‌ها بستند که بیت المقدس را به آنان بسپارند ولی مسجدالاقصی دست مسلمین باشد. هفتمین جنگ صلیبی (۲۴۸-۱۲۵۴ م برابر با ۶۴۶-

۶۵۲ هـ ق) با تهاجم سن لوئی در ۱۲۴۸ م به مصر آغاز گردید. چون صلیبیون در غزه شکست خورده بودند، لوئی نهم در صدد جبران آن بود اما شکست خورد و دستگیر و زندانی شد و پس از پرداخت غرامت هنگفت به مسلمانان آزاد گردید. پس از هفتمین جنگ صلیبی و مرگ آخرین پادشاه ایوبی، ممالیک (غلامان) حدود سه قرن زمام امور را در دست گرفته و بیت المقدس را نیز در اختیار گرفتند و با سپاه مغول که یورش به سرزمین‌های اسلامی را آغاز کرده بود و عازم تسخیر بیت المقدس بود جنگیدند و آنها را شکست دادند و بازماندگان صلیبی‌ها را در عکا نیز نابود ساختند. از سوی دیگر سلسله عثمانی با جنگ‌های طولانی و فتوحات زیاد عثمان غازی در نبرد با مغول‌ها و یونانیان، پایه‌گذاری شد. عثمان در ۷۲۷ هـ ق مطابق با ۱۳۲۶ م درگذشت و جانشینان او به حکومت رسیدند تا نوبت به سلطان محمد فاتح رسید. سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳ م مطابق با ۸۵۷ هـ شهر قسطنطنیه را که مهمترین مرکز اقتدار صلیبیون و پایتخت روم شرقی بود فتح کرد و صلیبیون را تا پشت دروازه‌های اروپا تعقیب نمود و فتوحات خویش را در اروپا، آسیا و افریقا ادامه داد. فتح قسطنطنیه نقطه عطفی در تاریخ اروپا بود و همانطور که با جنگ‌های صلیبی دانش و تمدن مسلمین به اروپا راه یافت، این حادثه نیز نقطه پایانی بر قرون وسطی بود و منشأ تحولات عظیم رنسانس و پس از آن گردید و قسطنطنیه به مدت پانصد سال تبدیل به پایتخت امپراطوری عثمانی ترک شد. پس از آن پیشرفت‌های مهمی در صنعت و ادب و معماری، کشورداری و عمران و آبادانی در سرزمین عثمانی انجام شد و دول اروپائی نیز در هراس دائم از آن بسر می‌بردند. با پیدایش سلسله

صفویه در ایران که مذهب تشیع را مذهب رسمی ساخت و با دسیسه‌های آشکار و پنهان دولتهای اروپائی بویژه انگلیس جنگ‌های خونینی میان ایران و عثمانی به وقوع پیوست که آنهم متجاوز از دو قرن بطول انجامید و درست در هنگامی که اروپا نهضت عملی و فرهنگی خود (رنسانس) را پس از صلح با عثمانی آغاز کرده بود دنیای اسلام گرفتار شکاف عظیمی شد و قدرت مسلمین در این نبردهای طولانی فرسوده گردید و آنان بجای دفاع از تمدن اسلام به جنگ داخلی و کینه‌های مذهبی می‌اندیشیدند.

پس از انقلاب صنعتی، چهره‌ی اروپا روز به روز به سرعت دگرگون می‌شد و اروپائیان در رشته‌های مختلف علوم و فنون بر مسلمین پیشی گرفتند. در این زمان شرق به خواب طولانی فرورفته بود ولی اروپا با پیدایش صنایع و تولید انبوه و اشباع بازار داخلی خود نیاز به بازار خارجی برای صدور مازاد تولید و نیز تهیه مواد خام پیدا کرده بود و دوران استعماری و دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگر را آغاز نموده بود. اواخر قرن نوزدهم شورش‌هایی در فلسطین برپا شد و انگلستان که در این سال‌ها مدافع عثمانی بود، ناگهان تغییر روش داد و در برابر عثمانی قرار گرفت و از شورشیان حمایت کرد. زیرا در این زمان هندوستان مهمترین مستعمره انگلیس و منبع قدرت و ثروت آن بود و لذا برای حفظ هندوستان ناگزیر از تسلط بر ممالک آسیا و جلوگیری از خطر تهاجم روسیه و فرانسه (دو رقیب مقتدر اروپائی) به هند بود و باید بر کانال سوئز که دست عثمانی بود مسلط می‌شد. دولت انگلیس اعراب را به شورش علیه ترک‌های عثمانی تحریک می‌کرد. از جمله «حسین، امیر مکه» را که نماینده عثمانی در حجاز و مردی جاه طلب

بود تحریک کرد که با حمایت انگلیس از عثمانی جدا شود. در ۱۹۱۶ (۱۳۳۴ هـ ق) قرارداد سایکس-پیکو و سازونوف میان روسیه، فرانسه و بریتانیا، سه قدرت اصلی اروپا به امضا رسید که سرزمین‌های تجزیه شده از عثمانی را میان خویش تقسیم کنند اما انگلستان که چندی بعد آن پیمان را مغایر با سلطه خود بر کانال سوئز دید در ۱۹۱۷ م برابر ۱۳۳۵ هـ قبا استفاده از ضعف روسیه و انقلابی که در آن کشور به وقوع پیوست، از پیمان سرباز زد و فلسطین را تحت قیمومت خویش درآورد. این اقدامات در شرایطی رخ داد که تقویت و ترویج اندیشه ناسیونالیسم بعنوان راهی برای تجزیه و تضعیف دولت عثمانی به شدت از جانب امپراطوری انگلیس پیگیری می‌شد. اندیشه ناسیونالیسم که بتدریج در بسیاری از کشورهای مسلمان جایگزین هویت اسلامی گردید بعنوان اصلی‌ترین حربه استعمار که در آن زمان دولت انگلیس پرچمدار آن بود در خدمت تأمین منافع سیاست‌های استعماری قرار گرفت و نتیجه آن رشد گرایشهای قومی و نژادی و دامن زدن به حرکت‌های تفرقه‌انگیز و تجزیه طلبانه در سرزمین‌های اسلامی بویژه قلمرو دولت عثمانی بود. در همین راستا بود که ادعای موهوم وحدت نژادی یهودیان عالم که به لحاظ واقعیت‌های تاریخی به شدت مخدوش و مردود است در انگلیس مطرح و دامن زده شد و عده‌ای از یهودیان، اندیشه ملت واحد یهود را مطرح و جهت تشکیل کشوری مستقل برای استقرار آن ملت، اقداماتی را شروع کردند که مورد تشویق و حمایت جدی دولت انگلیس قرار گرفت. این عده گرفتن کمک‌های مالی از یهودیان ثروتمند را آغاز نموده و برای پیشبرد مقاصد خود حزبی را تشکیل دادند و نام صهیون را که نام کوهی در فلسطین است

و آرامگاه حضرت داود و حضرت سلیمان و عده‌ای از انبیای بنی‌اسرائیل در بالای آن قرار دارد) بر خود نهادند. اواخر قرن نوزدهم (۱۸۹۸-۱۸۸۲) اقداماتی توسط یهودیان ناسیونالیست برای مهاجرت و اسکان یهودیان به فلسطین انجام شد اما چون عده‌ای از روحانیون یهود از اهداف سیاسی آن و ارتباط این اقدام با برنامه‌های استعمارگران آگاه شدند و مخالفت کردند این اقدام نهضت صهیونی شکست خورد اما در اوایل قرن بیستم با استفاده از سلطه انگلیس بر فلسطین، راه حل تشکیل یک کشور یهودی را در برابر ضدیت با یهودیان جهان و آزار آنان مطرح کرد زیرا رؤیای ایجاد کشور باستانی اسرائیل آرمان صهیونیزم است. انگلستان نیز در این زمان به پایگاهی برای تداوم سلطه خود در این منطقه نیاز داشت. حزب صهیونی اگر چه با مخالفت سازمان‌های یهودی دیگر با این طرح روبرو شده بود اما شاخه‌هایی در ممالک اروپائی تأسیس کرده بود و با آنها تضمین کنند پس از خاتمه جنگ در صورتی که دولت عثمانی متحد آلمان، شکست بخورد فلسطین تبدیل به مملکت یهود گردد چون تا پیش از جنگ جهانی اول بیت‌المقدس رسماً دست عثمانی‌ها بود. کوشش صهیونیست‌ها نتیجه بخش بود و توانست نظر «لرد بالفور» وزیر خارجه انگلیس را جلب کند و در امریکا هم موفق به جلب نظر رجال این کشور شد. سرانجام در نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه بالفور در مورد تصویب طرح تأسیس کانون ملی یهود در سرزمین فلسطین، در کابینه انگلیس، منتشر شد. شریف حسین امیر مکه خود متحد انگلیس‌ها بود، از دولت انگلیس توضیح خواست و دولت مزبور پاسخ داد که تصمیم کمک به مراجعت یهود به فلسطین با حقوق و آزادی ساکنان فلسطین منافاتی ندارد. در این پاسخ

از تشکیل دولت اسرائیل هیچ سخنی به میان نیامده بود. اواخر جنگ، قسمتی از فلسطین توسط لشکر یهود وابسته به سازمان صهیونیستی اشغال گردید که بازتاب نامطلوبی در اعراب داشت. از قبل هم گروههای کوچک یهودی بعنوان مستعمره نشین در فلسطین اسکان داده شده بودند که اراضی عرب‌های محلی را می‌خریدند و مزارع یهودی ایجاد می‌کردند. در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ متفقین و جامعه ملل، قیمومت فلسطین را رسماً به دولت انگلیس واگذار کردند و آن را موظف نمودند که با تأسیس کانون ملی یهود، در اجرای اعلامیه بالفور کمک کند. در این زمان فقط ۵۰ هزار یهودی در فلسطین وجود داشت اما بوسیله حکومت جدید که از سوی انگلیس به یک یهودی واگذار شده بود، باب مهاجرت یهودیان گشوده شد و جمعیت آنان فزونی گرفت که این امر شورش و مخالفت اعراب را موجب گردید. چرچیل وزیر مستعمرات انگلیس در واکنشی طی یک اعلامیه اظهار داشت که قصد ندارند سراسر خاک فلسطین را به یک کشور یهودی تبدیل کنند و مهاجرت فقط در حد تأسیس کانون ملی یهود و آنقدر که استطاعت اقتصادی فلسطین اجازه دهد دنبال خواهد شد. سازمان‌های خود مختار تجاری، اقتصادی و اجتماعی و حتی تروریستی یهود در فلسطین به سرعت تشکیل می‌شد که ثروتمندان یهود از سراسر دنیا به آنها کمک مالی می‌کردند. در این هنگام، اعراب ناهماهنگ و دچار تفرقه بودند و جز در شعار کمک دیگری به فلسطینی‌ها نمی‌کردند. اعراب فلسطینی و مسیحیان اختلافات خویش را کنار نهاده و در برابر دشمن مشترک متحد شدند. در تابستان ۱۹۲۹ نخستین برخورد خونین میان اعراب فلسطینی و صهیونیست‌های مهاجر درگرفت و صهیونیست‌ها و

سربازان انگلیسی با آتش گشودن به فلسطینی‌ها حدود ۳۵۱ تن را شهید، عده‌ای را مجروح یا دستگیر و عده‌ای را محکوم به حبس مادام‌العمر و یا اعدام کردند. در اواخر دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶ قیام مسلحانه شیخ عزالدین قسام بوقوع پیوست و او با نیروهای انگلیسی و صهیونیستی به جنگ پرداخت که سرانجام خود و یارانش به شهادت رسیده و عده‌ای دستگیر شدند. در ۱۹۳۷ عبدالقادر حسینی رهبری مبارزات را در دست گرفت که او نیز پس از جنگ‌های زیادی همراه با یارانش به شهادت رسید. در ۱۹۹۴ حسن سلامه فرماندهی جنگ با نیروهای مشترک انگلیسی و صهیونیستی را بعهده گرفت که او نیز به شهادت رسید. از دهه چهل مسئله فلسطین تبدیل به یک مسئله عربی شد و در رأس مسائل بین‌المللی قرار گرفت. دولت انگلیس در برابر این مبارزات و واکنش‌های سیاسی اعراب، سرانجام مهاجرت بی‌رویه یهودیان را محدود کرد اما با مخالفت سرسختانه صهیونیست‌ها و حتی اقدامات تروریستی آنها مواجه شد. در طول جنگ جهانی دوم آرامش نسبی بر فلسطین حکمفرما بود اما پس از اینکه دولت انگلیس در ۱۴ مه ۱۹۴۸ (۱۳۶۷ هـ ق) به قیمومت خود خاتمه داد و قشونش را از فلسطین خارج کرد در همان روز شورای ملی یهود در تل‌آویو تشکیل شد و موجودیت دولت اسرائیل را اعلام کرد. طبق هماهنگی‌های قبلی چند ساعت بعد ترومن رئیس‌جمهور وقت امریکا دولت جدید اسرائیل را به رسمیت شناخت و انگلیسی‌ها هم در هنگام خروج، تجهیزات خویش را در اختیار آنان گذاشتند. از آن پس دخالت‌های سازمان ملل در مورد فلسطین و پیشگیری از حملات صهیونیست‌ها به فلسطینی‌ها بی‌اثر گردید و صهیونیست‌های غاصب شروع به تصرف

شهرها و روستاها و اخراج فلسطینی‌ها از خانه و کاشانه شان کردند و چون با مقاومت مردم فقیر و مظلوم مواجه گردیدند جنایاتی مانند کشتار دهکده دیراسین و کفر قاسم را در آوریل ۱۹۴۸ به راه انداختند که موجب گسترش وحشت فلسطینی‌های بی‌پناه گردید و آنان هم به ماورای اردن می‌گریختند. ارتش‌های عربی برای دفاع از فلسطینی‌ها وارد عمل شدند اما اسرائیلی‌ها با حمایت اروپا و امریکا و ارسال سیل هواپیما و اسلحه‌ی آنان به مقابله با اعراب پرداختند و در این نبرد، بیش از یک میلیون فلسطینی عرب آواره شدند. دولت اسرائیل به طرح‌های سازمان ملل برای تقسیم فلسطین به دو منطقه عرب و یهود که اورشلیم به هیچیک از آنها تعلق نداشته و تحت سرپرستی سازمان ملل، بصورت بین‌المللی اداره شود و... اعتنا نمی‌کرد. از آن سو گروه‌ها و سازمان‌های مختلف چریکی از فلسطینیان تشکیل می‌شد تا از حق طبیعی و مسلم خویش دفاع کنند. در ۲۸ ماه مه ۱۹۶۴ کنگره فلسطین در شهر قدس تشکیل شد و تأسیس «سازمان آزادیبخش فلسطین» را اعلام نمود و ارتش آزادیبخش فلسطین تشکیل گردید که در نتیجه آن مبارزات شکل جدیدی بخود گرفت و از این پس هزاران شهید تقدیم آزادی فلسطین شدند. لازم به تذکر است که در این زمان جمعیت یهودیان علیرغم مهاجرت‌های بی‌وقفه و... هنوز در مقایسه با اعراب و مسلمانان در اقلیت بودند.

در پنجم ژوئن ۱۹۶۷ (۱۳۸۷ هـ ق) اسرائیل با یک حمله غافلگیرانه به فرودگاه‌های کشورهای عربی مصر، سوریه و اردن وارد جنگ شد و کناره غربی رود اردن و نوار غزه در اردن، بلندی‌های جولان در مرز سوریه و صحرای سینا در مصر را اشغال کرد که به جنگ شش روزه

اعراب و اسرائیل مشهور شد. درس مستقیم شکست اعراب این بود که اسرائیل با جنگ کلاسیک رژیم‌های عربی، از بین نمی‌رود بویژه که متکی به مدرن‌ترین سلاح‌های امریکا و اروپاست و باید با تقویت گروه‌های چریکی با آن مبارزه کرد. سازمان ملل طی قطعنامه‌ای اسرائیل را ملزم به عقب‌نشینی از اراضی اشغالی نمود اما اسرائیل خودداری کرد. پس از آن شهر بیت‌المقدس را که تحت حاکمیت اردن بود و بیت‌الرحم و ۲۷ دهکده دیگر را طبق مصوبه‌ای که دولت اسرائیل صادر کرد، ضمیمه خاک خود نمود و کوشید اقلیت ۳ هزار نفری یهودی را در بیت‌المقدس به اکثریت تبدیل کند که این تعداد را به ۱۹۰ هزار تن رساند. در ۱۱ آگوست ۱۹۶۹ مسجدالاقصی را به آتش کشیدند و علت آن را اتصال سیم‌های برق جلوه دادند. احداث شهرک‌های یهودی نشین در مناطق اشغالی با سرعت انجام می‌شد و دولت اسرائیل می‌کوشید چهره اسلامی شهرهایی مانند بیت‌المقدس را تبدیل به شهری یهودی نشین سازد. دولت غاصب بعنوان یافتن الواح و کتیبه‌ها و یادبودهای انبیاء و اقوام گذشته دست به حفاری‌های زیادی در اطراف مسجد صخره و مسجدالاقصی و حرم بیت‌المقدس زد تا بدینوسیله علاوه بر آواره کردن عده‌ای دیگر از اعراب، زمینه ویران سازی و تجدید بنای این اماکن را فراهم نماید. اسرائیل با حمایت امریکا، انگلیس و اروپا با قدرت پیش رفت و پس از مدت‌ها تلاش و علیرغم مخالفت‌های زیاد اعراب و حتی مخالفت سازمان ملل سرانجام دولت اسرائیل پایتخت خود را از تل‌آویو به اورشلیم (بیت‌المقدس) انتقال داد.

خاورمیانه:

واژه خاورمیانه به طور قطع از سال ۱۹۰۰ میلادی عنوان شده است ولی این امکان نیز وجود دارد که از اواسط قرن نوزدهم در اداره امور مربوط به هندوستان در وزارت خارجه بریتانیا نیز از این اصطلاح استفاده شده باشد (آلسدایر و دیگران، ۱۳۷۰: ۲۰). اصطلاح خاورمیانه اولین بار در سال ۱۹۰۲ میلادی یک مورخ دریایی آمریکایی بنام آلفرد ماهان مطرح شده است. به علت اینکه از قاره اروپا به آن نگریسته می شد، نه خاور نزدیک به حساب می آمد و نه خاور دور. گرچه امروزه منظور از خاورمیانه منطقه ای وسیعتر از آنچه که ماهان در نظر داشت می باشد ولی اهمیت و تأثیرات ژئواستراتژیکی این اصطلاح همچنان باقی است. به همان صورت که در بکارگیری دقیق اصطلاح خاورمیانه و یا خاور نزدیک تفرق آرا وجود دارد میزان قلمرو این حوزه جغرافیایی و کشورهایی که در این محدوده قرار می گیرند نیز محل اتفاق نیست برای اینکه برخی از کشورها نظیر کشورهای حوزه خلیج فارس و هلال خصیب به اضافه یمن و ترکیه در قلمرو خاورمیانه قرار دارند اتفاق نظر وجود دارد اما کشورهای شمال آفریقا، افغانستان، پاکستان و قبرس پراکنده در قلمرو خاور میانه ملحوظ شده اند (اطاعت، ۱۳۷۵: ۶۰). این منطقه یکی در دوران جنگ جهانی دوم زمانی که مقر متفقین در قاهره، معروف به مقر خاورمیانه، که شامل بخشهای وسیعی از شمال و شرق آفریقا، ایران، ترکیه و تمامی کشورهای عربی و نیز شرق کانال سوئزمی شد و دوم، وجود ذخائر

نفتی این منطقه که بیش از یک چهارم تولیدات نفتی جهان را در بر داشت برای اروپاییان و آمریکایی ها روشن شد.

اما زمانی که دربارهٔ خاورمیانه بحث می شود، ۶ کشور شمال آفریقا شامل (الجزایر، مصر، لیبی، مراکش، سودان، تونس) نیز باید مد نظر گرفته شوند. یکی به علت اینکه، این ۶ کشور از نظر تاریخی و فرهنگی از خاورمیانه جدا شدنی نیستند، دوم این که، این کشورها از نظر زبانی (عربی) و از نظر مذهبی (اسلام) با کشورهای عربی مشترکند، سوم این که آرمانهای سیاسی آنها نیز به یکدیگر نزدیک است و همچنین هم، آفریقا شمالی و هم خاورمیانه از مناطق تولید کننده نفت جهان به حساب می آیند و کشورهای هر دو منطقه از اعضای اوپک هستند. دریای مدیترانه نیز یک عامل مهم اشتراک بین این دو منطقه است. نفوذ ژئوپلیتیکی خاورمیانه و شمال آفریقا در مشرق تا افغانستان و پاکستان و اقیانوس هند و در مغرب تا صحرا و شاخ آفریقا گسترش یافته است. هیچ یک از گروه‌بندی‌هایی که توسط دولت‌ها به عمل آمده از نظر تعدد حوزه‌های ژئوپلیتیکی به پای این منطقه نمی‌رسد.

خاورمیانه و شمال آفریقا حدوداً بین عرضهای ۲۰ تا ۴۰ درجه شمالی در یک منطقه انتقالی بین آب و هوای استوایی و آب و هوای عرض متوسط قرار گرفته‌اند که غلبه خشکی و نیز حداقل مقدار باران، جمعیت نسبی کم و نامتجانس از نظر توزیع و وجود کوچ‌گرایی سنتی (نومادیسیم)، از ویژگی‌های غالب این منطقه به شمار می‌آیند (الاسدایر و دیگران، ۱۳۷۰، ۲۴). به واسطهٔ این شرایط آب و هوایی، منابع آبی اعم از جاری و زیر زمینی محدود است، در نتیجه اغلب منازعات منطقه‌ای که گاه جنبهٔ بین‌المللی پیدا می‌کند بر سر منابع آبی می‌باشد. از

گذشته های دور کمبود آب باعث زد و خوردهای محلی می گردید و امروزه نیز منازعات شدید بین المللی بر سر تخصیص منابع آب در چند حوزه رودخانه ای و تعداد زیادی کشمکشهای محلی بر سر آب وجود دارد. اکثریت کشورهای خاورمیانه در آسیا قرار دارند ولی دارای پیوندهای محکمی با اروپا- مدیترانه، یا جهان آفریقا- اقیانوس هند و یا هردو هستند. همه این کشورها به غیر از ایران، اسرائیل، ترکیه و قبرس عرب هستند. از نظر جغرافیایی اصطلاح خاورمیانه با آن محدوده ای که امروزه مدنظر می باشد، یک غلط مصطلح است. اگر قلمرو خاور را بخواهیم از دید دیگری (باختر) تقسیم کنیم قاعدتاً به خاور نزدیک، خاورمیانه و خاور دور منقسم خواهد شد. بر این اساس آنچه امروزه خاورمیانه نامیده می شود از نظر جغرافیایی، خاور نزدیک می باشد نه خاورمیانه. محدوده این منطقه، از جنوب اروپا (تمدن صنعتی) با اعمال نفوذ شوروی سابق آغازگشته و با عبور از مرز ایران، دریای سیاه را درمی نوردد و با گذشتن از داردانل و شمال ترکیه و نیز کانال سوئز مشخص می گردد. بر این اساس، در یک سوی محدوده تعیین شده اروپا و در سوی دیگر آسیا قرار دارد. بنابراین با در نظر گرفتن این محدوده آنچه که امروزه به غلط خاورمیانه معروف است، باید خاورمیانه نامیده شود. درکل می توان گفت رواج این اصطلاح غلط در نتیجه اعمال نفوذ شکل گرفته و گسترش یافته است. در اوج جنگ جهانی دوم (۱۹۴۲) که مرز میان شرق و غرب مشخص گردید، چرچیل عنوان نمود، کشورهایی که در محدوده شرق، دارای نفت هستند و در اطراف کانال سوئز قرار دارند، باید باعنوان کشورهای خاورمیانه معرفی گردند.

ژئوپلیتیک

مفهوم ژئوپلیتیک بیانگر حیطه‌ای از بررسی جغرافیایی است که عامل فضا را در شناخت چگونگی شکل‌گیری روابط بین‌الملل مهم تلقی می‌کند. کاربرد فعلی این واژه نباید با واژه ژئوپلیتیک آلمان که شکل خاصی از جبر محیطی بود که برای مشروعیت دادن به اعمال دولت به کار رفت اشتباه گردد. واژه اخیر ابتدا در سال ۱۹۱۶ به وسیله رودلف کیلن دانشمند علوم سیاسی سوئدی به کار رفت و سپس توسط کارل هاوس هوفر جغرافی‌دان آلمانی که طرفدار بخشی از افکار فردریک راتزل بود مورد استفاده قرار گرفت و راتزل تحت تأثیر مفهوم هگلی دولت یعنی وجود یک روح واحد در جامعه قرار گرفته با جمع آن با افکار دیگر، دولت را ارگانیزی می‌دانست که افراد تابع آنند و نیاز جدی به فضای حیاتی و توسعه سرزمینی دارد. این افکار توسط رهبران حزب نازی به ویژه رودلف هس در طرح‌های گسترش سرزمینی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. سوءاستفاده از این ایده‌ها در اهداف سیاسی، به دانش ژئوپلیتیک ضربه زد و باعث شد نسبت به هر امری که شباهتی با آن داشته باشد حساسیت ایجاد شود (Johiston ۱۹۸۰-۱۹۷۶: ۱۹۹۸ & others). در عین حال، همان‌طور که پیت در سال ۱۹۸۹ نوشت اصطلاح ژئوپلیتیک که پس از جنگ دوم با بدنامی رها شده بود، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ احیا شد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۸) و تعدادی از دانشمندان به بیان و شرح آن پرداختند. یکی از نویسندگان دو مفهوم جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را به این صورت

تعریف کرده است: "جغرافیای سیاسی اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی انسان را روی چهره و اشکال جغرافیایی مربوط به محیط انسانی هم چون حکومت، مرز، مهاجرت، ارتباطات، توزیع، نقل و انتقال و غیره مطالعه می‌کند، در حالی که ژئوپلیتیک به مطالعه اثر عوامل جغرافیایی روی سیاست‌های دگرگون‌شونده جهانی می‌پردازد (مجتهدزاده، ۱۳۸۲: ۶۲). اما دقیق‌تر آن است که بگوییم جغرافیای سیاسی با رابطه متقابل جغرافیا و سیاست سر و کار دارد (پرسکات، ۱۳۷۹: ۳) و به این ترتیب، مفهوم ژئوپلیتیک که به نقش عمده عامل فضا در شکل‌گیری روابط بین‌الملل معتقد است، جزئی از دانش و علم جغرافیای سیاسی محسوب می‌شود. در این رابطه سائول بی. کوهن در کتاب "جغرافیا و سیاست در جهان تقسیم شده" همین مفهوم را بیان داشته و عصاره ژئوپلیتیک را مطالعه روابطی می‌داند که میان سیاست بین‌المللی، قدرت و مشخصات جغرافیایی برقرار می‌شود (عزتی، ۱۳۸۹: ۶). همان طور که در بالا گفته شد، در دهه‌های پایانی قرن ۲۰ دوباره ژئوپلیتیک احیا و برداشت‌های مختلفی همراه با پژوهش‌های بی‌شمار تجربی برای بیان نظم ژئوپلیتیک جهانی به صحنه آمد که از آن میان سه مورد می‌توان برجسته شود:

۱- دیدگاه روابط مبتنی بر قدرت که به ویژگی سلسله مراتبی دولت‌ها در درون نظم جهانی تأکید می‌کند. متغیر اصلی در اینجا توان یک کشور در تأثیر یا تغییر رفتار دیگران در مسیر مورد تقاضای خود است. دانشمندان علوم سیاسی از دیرباز این روابط مبتنی بر قدرت را با واژه موازنه جهانی و فرموله کردن روابط بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی در مدل‌های

دو قطبی (پایان دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰)، دو قطبی سست (پایان دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰) و چند قطبی (دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰) مورد توجه قرار داده‌اند، کوهن با مشاهده ظهور سه قدرت جدید جهانی یعنی ژاپن، چین و اروپای غربی و ظهور تعدادی قدرت منطقه‌ای، در سال ۱۹۸۲ نوشت که جهان به سوی یک سیستم سلسله مراتبی در حال حرکت است. کوهن مناطقی مانند آسیای جنوب شرقی و خاور میانه را به دلیل اهمیت ژئواستراتژیک جهانی آنها و گرفتار آمدن میان دو حوزه نفوذ دو ابرقدرت و ویژگی‌های فرهنگی و منطقه‌ای‌شان بی‌ثبات تصویر می‌کرد و به آنها نام کمربندهای شکننده می‌داد. به نظر او هر گاه یکی از رقبا در منطقه‌ای از رقیب عقب می‌افتاد برای اعمال نفوذ در منطقه‌ای دیگر از جهان دست به کار می‌شد.

کوهن در ۱۹۹۰ به نقش قدرت‌های درجه دوم که آنها را کشورهای دروازه‌ای می‌خواند معتقد شد. به نظر او دو عرصه در بالاترین سطح ژئواستراتژیک وجود دارد. یکی عرصه دریایی یعنی اروپای غربی، آفریقا و قاره آمریکا و دیگری عرصه قاره‌ای یعنی اتحاد شوروی و چین. اکثر قدرت‌های درجه دوم فوق در درون این عرصه‌ها محصور هستند، اما سه منطقه هم در خارج آنها هست یعنی جنوب آسیا و کمربند شکننده خاورمیانه که عرصه رقابت‌اند و منطقه دروازه‌ای و نوظهور اروپای مرکزی و شرقی که منطقه‌ای حائل بوده و می‌تواند تماس و تعامل میان دو عرصه را تسهیل کند. او در راستای منافع ملی

آمریکا چیزی می‌نوشت و امید می‌داد که فروپاشی اتحاد شوروی به ترسیم نقشه‌ای جدید و با ثبات‌تر از جهان خواهد انجامید.

۲- دیدگاه دوم بر توسعه قدرت بر مبنای ایدئولوژی دولت استوار است. به عنوان مثال، آمریکا با بیان رسالت قاره ای خود برای توسعه دموکراسی نفوذش را در قرن ۱۹ در قاره آمریکا گسترش داد. این کشور در قرن ۲۰ نیز با بیان رسالت خود در مبارزه با کمونیزم قدرت جهانی خود را افزایش داد. روسیه تزاری نیز با بیان رسالت خود در تنظیم جامعه آینده بشری، به توسعه اراضی یا مداخله در جهان سوسیالیست می‌پرداخت.

۳- دیدگاه اقتصاد سیاسی، که روی اینکه چه کسی، چه چیزی، کجا و چگونه به دست می‌آورد تأکید می‌کند. در اینجا فرض اکید بر این است که برای درک خوب و کامل ژئوپلیتیک باید دینامیک‌های اقتصاد جهانی را در نظر گرفت. امانوئل والرشتاین در ۱۹۸۴ با ملاحظه رابطه میان روندهای تجمع ثروت، رقابت بر سر منابع و سیاست خارجی به عنوان بخشی از سیستم جهانی منفرد به هم وابسته که در آن کاپیتالیزم شکل دهی ویژگی‌ها و نظم سلسله مراتبی دولت‌ها را دیکته می‌کند به این فرض کمک کرده است. چنین سیستم جهانی، آمریکا را به سوی ایفای یک نقش مرکزی ژئواستراتژیک و اقتصادی برده است. در این تحلیل، در تعیین روابط بین دولت‌ها، نیروهای اقتصادی تعیین کننده‌اند و به روندهای سیاسی و فرهنگی نقشی عمده تعلق نمی‌گیرد.

جدا از این سه دیدگاه، با فروپاشی اتحاد شوروی و سپس به قدرت رسیدن نو محافظه‌کاران در آمریکا، این کشور برای سلطهٔ بلامنازع بر مناطق حیاتی جهان در تکاپو افتاده و با مستمسک قرار دادن حملات ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) در این راستا نبردهایی را تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" سازمان داده است. به طور کلی محتوا، قلمرو و موضوعات مورد بحث در علم جغرافیای سیاسی را می‌توان در چند مورد زیر بیان داشت:

الف. نظرات و اندیشه‌های جغرافیای سیاسی (از جمله مباحث پیرامون تأثیر جغرافیا بر سیاست) و ژئوپلیتیک.

ب. در صورتی که هدف بررسی جغرافیای سیاسی یک واحد سیاسی خاص باشد، باید حداقل به چند زمینه و عامل توجه نمود که عبارتند از:

۱. علت وجودی. ۲. جغرافیای سیاسی سرزمین و ویژگی‌های طبیعی آن - شامل مباحثی مانند موقعیت و انواع آن، وسعت، شکل، ناهمواری‌ها، آب و هوا، منابع معدنی، و غیره. ۳. جغرافیای سیاسی مرزهای بین‌المللی. ۴. اهمیت مراکز سیاسی یا پایتخت کشور. ۵. انواع، میزان و شکل کنترل سرزمینی. ۶. جمعیت و ترکیب اجتماعی و نحوهٔ توزیع سرزمینی آن. ۷. شبکهٔ راه‌های ارتباطی.

ج. در صورتی که هدف ما بررسی جغرافیای سیاسی یک منطقه خاص باشد، علاوه بر در نظر داشتن جغرافیای سیاسی هر یک از کشورهای درون آن منطقه، باید به مسائلی مانند ارزش منابع معدنی موجود در آن منطقه، نقاط راهبردی منطقه، قدرت‌های منطقه‌ای تأثیرگذار و راهبرد منطقه‌ای آنها، حضور قدرت‌های بزرگ برون منطقه‌ای در آن منطقه و

راهبردهای منطقه‌ای و جهانی آنها نیز توجه نمود. دکتر دره میر حیدر تعریفی که از ژئوپلیتیک ارائه کرده است بدین شرح است: «ژئوپلیتیک شیوه قرائت و نگارش سیاست بین الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تأثیر آنها بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطح ملی و منطقه ای است» (میر حیدر، ۱۳۷۷: ۲۲). دکتر پیروز مجتهد زاده در مورد ژئوپلیتیک معتقد است: «ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی چون، موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی و انتقالی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط جمعی و... را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، بویژه در سطوح گسترده منطقه‌ای و جهانی مطالعه می‌کند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸). دکتر حافظ نیا نیز در کتاب مبانی مطالعات سیاسی - اجتماعی (جلد اول) از ژئوپلیتیک تعریفی بدین شرح ارائه می‌دهند: «ژئوپلیتیک عبارتست از: مطالعه رفتار سیاسی دولت‌ها، گروه‌ها و سازمانها در مورد جنبه‌های فضایی، محیطی و انسانی». امین سزگین ژئوپلیتیک را این چنین تعریف می‌کند: «ژئوپلیتیک یعنی علم و هنر تعیین، تثبیت و جهت‌دهی سیاست ملی با در نظر گرفتن سرزمین یک کشور به همراه تاریخ ملی آن، شعور ملی شهروندان، قدرت ملی کشور، وضعیت سیاسی دنیا و ارتباطات» (Karabulut, ۲۰۰۵: ۳۱). دکتر حافظ نیا در جای دیگر موضوع ژئوپلیتیک را رفتار گروه‌های انسانی متشکل نسبت به یکدیگر برپایه جغرافیا، قدرت و سیاست می‌داند (حافظ نیا، ۱۳۸۴: ۵۶ - ۵۵).

جفری پارکر ژئوپلیتیک را ارزیابی فضایی روابط بین الملل تعریف می‌کند (Karabulut, ۲۰۰۵: ۲۹). ژرنال فرانسوی، پیرگالوا، نویسنده

اثری با عنوان ژئوپلیتیک راههای رسیدن به قدرت، منتشر در سال ۱۹۹۰، ژئوپلیتیک را چنین تعریف می کند: ژئوپلیتیک یعنی مطالعه نحوه ارتباط بین هدایت سیاسی یک قدرت با برد بین المللی و چهارچوب جغرافیایی عملکرد آن. (عزتی، ۱۳۷۹: ۵). سوات ایلهان نیز در مورد ژئوپلیتیک معتقد است: «ژئوپلیتیک رابطه میان قدرت (کنونی و آینده) و هدف را - در میدان سیاست - بر مبنای جغرافیای طبیعی و سیاسی بررسی می کند. ژئوپلیتیک جهت دهی تمامی عناصر قدرتی را بر اساس پهنه و داده های جغرافیایی بر روی سیاست آشکار می کند. ژئوپلیتیک یعنی پویایی جغرافیا به واسطه تمامی عناصر آن و نتیجه بخشی همه این عناصر وقتی که به آنها ارزش می دهیم. ژئوپلیتیک کانون قدرت جهانی و منطقه ای را بر روی جغرافیای طبیعی و به عبارتی بر روی پهنه جغرافیا به صورت متقابل مورد ارزیابی قرار می دهد و در میدان سیاست، رابطه میان قدرت و هدف را برقرار می کند. و زمینه سیاست امنیتی و ترقی یک دولت، گروهی از دولت ها و یا یک منطقه را تشکیل می دهد» (ILHAN, ۲۰۰۲: ۳۱۸-۳۱۹).

اسپایکمن نیز از ژئوپلیتیک تعریفی اینچنین ارائه می کند: ژئوپلیتیک یعنی برنامه ریزی برای سیاست های امنیتی یک کشور با توجه به پدیده های جغرافیایی (Karabulut, ۲۰۰۵: ۲۸). کالین. اس. گری «ژئوپلیتیک را ارزیابی و تطبیق فضایی روابط بین الملل تعریف می کند». هاگ. فرینجن نیز از ژئوپلیتیک تعریفی اینچنین دارد «ژئوپلیتیک به عنوان یک دانش، تأثیر جغرافیا را بر شخصیت سیاسی کشور، تاریخ آن، موسسات و بویژه روابط آن را با دیگر کشور ها مورد بررسی قرار

می دهد» (۲۹: ۲۰۰۵, Karabulut). برادن کاسلن و فرد شیلی نیز ژئوپلیتیک را مطالعه روابط بین الملل و زد و خوردهای مبتنی بر یک فضای جغرافیایی می داند (۵: ۲۰۰۰, Kathleen).

ژئوپلیتیک شیعه:

شناخت شیعه و ابعاد نظری و سیاسی و جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی شیعه در غرب اندکی دیر آغاز شد. ولی با توجه به تحولات بیست و پنج ساله اخیر و با انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جمهوری اسلامی در ایران مطالعه درباره تشیع در غرب گسترش پیدا کرد و به ویژه در طول دو سال گذشته و به دلیل جنگ عراق در این باره مطالعات بیشتری صورت گرفت (خرازی، ۱۳۸۴). بطوریکه شیعه امروز در کانون توجه مطالعات مراکز شرق‌شناسی است و بدون تردید اسلام‌شناسی و شیعه‌شناسی یکی از پرچاذه‌ترین و پرهزینه‌ترین مطالعاتی است که در دپارتمان‌ها صورت می‌گیرد. اخیراً در هر رساله‌ای که در موضوع مطالعات اسلامی نوشته می‌شود آراء شیعه نیز وجود دارد. بنابراین می‌بینید که تعداد زیادی کتاب و مقاله در این زمینه نوشته می‌شود و شیعه‌شناسی مرکز ثقل اسلام‌شناسی و خاورشناسی است. اکنون چهار دانشگاه در اسرائیل درباره شیعه مطالعه می‌کنند. براساس مطالعاتی که ما آنها را مکتکوب کردیم دانشگاه‌های حیفا، تل‌آویو، باریلان و اورشلیم چنین مطالعاتی دارند. می‌توان گفت که تمام دانشگاه‌های بزرگ دنیا بخشی به نام «اسلام‌شناسی» دارند که شیعه‌شناسی در مرکز مطالعات آنها قرار دارد (تقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۵). بسیاری از دول غربی نیز

نسبت به شیعه‌شناسی سرمایه‌گذاری‌های جدی کرده‌اند و شیعه‌شناسی تبدیل به یک رشته بسیار زنده دنیا شده است (کدیور، ۱۳۸۴: ۷۸). شیعه از نظر لغت به معنی پیرو و انصار است و ریشه، آن از «مشایعت» به معنی اطاعت و پیروی کردن است. این واژه اختصاصاً در مورد افرادی به کار می‌رود که پیرو امیر مومنان علی(ع) و فرزندان معصوم آن حضرت هستند و به امامت آنها اعتقاد دارند.

(<http://tashayoe.persinablog.com/>)

آغاز پیدایش شیعه را که برای اولین بار به شیعه امام علی(ع) (اولین پیشوا از پیشوایان اهل بیت(ع) معروف شدند، همان زمان حیات پیغمبر اکرم (ص) باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامی در بیست و سه سال زمان بعثت موجبات ظهور دربرداشت که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم(ص) ایجاب می‌کرد (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱). انگیزه اصلی و نخستین اختلاف بین شیعه و سنی، سیاسی بود که بعدها به مذاهب فقهی و کلامی مختلف تبدیل شد و با گذشت روزگاران، فرقه‌های بسیاری از درون آن پدید آمدند (دایره المعارف تشیع، ۱۳۷۳: ۲۷۳). شیعیان نیز مثل اهل تسنن به فرقه‌های متعددی از جمله کسائیه، زیدیه، اسماعیلیه، دوازده امامی، غلاه، بکتاشی، علوی، عبادی و... منشعب شدند.

در فرایند انقلاب اسلامی، اسلام شیعی به مثابه ایدئولوژی راهنمای عمل و رهایی ساز جلوه‌گر شد. در این راستا نقش امام خمینی (ره) به عنوان ایدئولوگ انقلاب اسلامی برجسته است. مهم‌ترین اقدام امام(ره) در این زمینه، ایجاد تغییرات اساسی در تفکر اجتهادی شیعه نسبت به سیاست بود. مبنای این تغییرات تفسیر جدیدی بود که امام از مفاهیم،

آموزه‌ها و نمادهای اسلام شیعی انجام داد. بر مبنای این مکتب، اهداف اصلی جنبش‌های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران عبارتند از:

۱- استقرار حاکمیت اسلام و حفظ وحدت جهان اسلام،
۲- مبارزه با دشمنان اسلامی، استعمارگران و استثمارگران سرزمین‌های اسلامی،

۳- مبارزه با ظلم، سلطه و استعمار در سطح جهانی،
۴- کمک به نهضت‌های اسلامی، انسانی و رهایی بخشی در سطح جهان،

۵- استقرار صلح و آرامش در جهان از راه براندازی ظلم، سلطه و استعمار (عزتی، ۱۳۵۴: ۳۰۱).

به این ترتیب، انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک و با جهان بینی نشأت گرفته از مکتب اسلام، نه تنها در بُعد ملی احیاگر برنامه‌ها و نظریات خاص اسلام برای حکومت و دولت‌مداری است، بلکه در بُعد جهانی نیز با توجه به جهان شمولی مکتب اسلام، افکار و نظریات خاصی دارد. امام خمینی (ره)، خواهان عدالتی جهانی بود و اعتقاد داشت که فقط نظم جهانی اسلامی می‌تواند چنین عدالتی را فراهم آورد. امام خمینی (ره) کاملاً تأکید می‌کرد که مقصد اسلام، عرضه عدالت برای همه عالم و نه صرفاً برای ایران یا برای جهان اسلام است. اسلام خاص یک مملکت، چند مملکت، یک گروه یا حتی مسلمین نیست. اسلام برای بشر آمده است، اسلام به بشر خطاب می‌کند و تنها بر حسب مورد مؤمنین را خطاب می‌سازد. اسلام می‌خواهد همه بشر را زیر چتر عدالت خود بیاورد (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۶۲).

از این رو انقلاب اسلامی با توجه به ایدئولوژی جهان‌شمول خود، احیای هویت واحد اسلامی و مبارزه با ناسیونالیسم و برقراری اتحاد جهان اسلام در برابر غرب را هدف خود قرار داد. بر همین اساس از نظر کارگزاران انقلاب اسلامی، وطن اسلامی توسعه می‌یابد و در نهایت کل جهان را در بر می‌گیرد و از آن‌جا که برنامه اسلام نجات انسان‌هاست، لذا در این راستا اولین قدم، بحث صدور انقلاب است و به این ترتیب صدور انقلاب به مفهوم صدور ارزش‌ها، آرمان‌ها و تجربیات انقلاب اسلامی هم‌چون استقلال، نیل به خصلت‌های انسانی، خودکفایی و حمایت از مستضعفان، ایجاد عدالت اجتماعی و... در دستور کار انقلابیون قرار گرفت.

از دیدگاه امام، اعتقاد به اسلام و ارزش‌های متعالی آن مترادف با احساس مسئولیت دائمی نسبت به سرنوشت کلیه انسان‌هاست... امام، انقلاب اسلامی را الگوی ارزش‌های مطلوب مردم ستم دیده می‌دانستند و معتقد بودند انقلاب اسلامی از آن جهت که معرف آرمان‌های مردم محروم و مسلمانان مظلوم است، مورد پذیرش آنها قرار خواهد گرفت و مشی خود را بر نفی ظلم و ظلم‌پذیری، نفی سلطه، سلطه‌گری و نفی سکوت و برخورد انفعالی قرار دادند (دولت آبادی، ۱۳۷۷: ۹۰).

ایشان انقلاب اسلامی را به منزله امری عملی و تحقق‌پذیر به دنیا صادر کردند. با این اوصاف به نظر می‌رسد هیچ جنبه دیگری از انقلاب اسلامی به اندازه مسئله صدور انقلاب و تهدید ثبات منطقه و امنیت منافع غرب، ترس دولت‌های غربی و دولت‌های دست‌نشانده آنها را در منطقه برنیا نگیخته است. به عبارت دیگر، رویکرد انقلابی نظام اسلامی ایران به مثابه الگویی برای دیگر جنبش‌های اسلامی در سراسر

جهان اسلام بوده است. در این میان انقلاب اسلامی بیش از هر کشور دیگری در کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه، سر منشأ تحولات دامنه دار از درون و بیرون گردید. ایده‌های انقلاب اسلامی به تدریج در منطقه خاورمیانه گسترش یافت و موجب بی ثباتی‌های داخلی در بسیاری از کشورها گردید. انقلاب اسلامی در عرصه داخلی با تلاش برای تغییر بافت فرهنگی و اعتقادی جامعه، رو در روی نظام-های ارزشی وارداتی قرار گرفت و با دعوت برای بازگشت به اسلام راستین، موفق به تجدید رفتار دولت‌مردان و تغییر در سیاست‌ها و اقدامات حکومت و ایجاد تحول در نظام ارزشی و مقابله با جریان‌های فکری - عقیدتی ضد دینی در جامعه اسلامی ایران شد.

انقلاب اسلامی در مورد اصلاح سیاسی - اجتماعی نیز چالشی همه جانبه را برای رفع توهم جدایی دین از سیاست در عرصه‌های نظری و عملی آغاز کرد و آن را منوط به تأسیس حکومت اسلامی دانست. کارگزاران انقلاب اسلامی، ادبیات سیاسی و ساختار سیاسی‌ای را پیشنهاد کردند که قرائتی دموکراتیک و مردمی از حکومت اسلامی را در قالب جمهوری اسلامی عرضه می‌کرد (پاشاپور، ۱۳۸۲: ۲۲۰). به این ترتیب اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی یک روند فراگیر، سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و نه فقط مسلمانان را بلکه تمام مستضعفان جهان را به حرکت درآورد. از این رو غرب، وقوع انقلاب ایران در منطقه را تهدیدی برای نظام جهانی و منافع ابر قدرتها تلقی می‌کند. از طرفی با توجه به این‌که اصولاً تهدید نظامی از سوی جهان اسلام هیچ‌گاه مد نظر سیاست‌مداران غرب نبوده است، به نظر می‌رسد یکی از علل نگرانی غرب از انقلاب اسلامی در منطقه به آموزه‌های

ایدئولوژیکی - فرهنگی اسلام برمی‌گردد که در انقلاب اسلامی نمود عینی یافت. فوازی جرجیس به این موضوع چنین اشاره کرده است: اگر چه تهدید نظامی از سوی جهان اسلام از پایان قرن هفدهم متوقف شده بود، چالش فکری و مذهبی اسلام، هم‌چنان بر تصور بسیاری از مردم غرب سایه افکنده است. در چنین فضایی به دلایلی آموزه‌های ایدئولوژیکی تشیع از حساسیت بیشتری برای غرب برخوردار است، چرا که تشیع با اعتقاد به غاصبانه بودن حاکمیت غیر معصوم هرگونه تسلط غیر مسلمان بر مسلمان را جایز نمی‌داند. از این‌رو اعتقاد به همین باور اساس استعمار را به چالش می‌کشد. در این میان غرب از آموزه‌های تشیع ایرانی بیشتر احساس خطر می‌کند به طوری که آمریکا مطرح کرده که هراس‌اش از ایدئولوژی اسلام انقلابی ایران است. زبان انقلابی ایران خطرناک است، چون فهم رایج از نقش آرام و خاموش مذهب در سیاست را هدف قرار می‌دهد (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۳۱).

تحلیل انقلاب اسلامی در سطح کلان نشان می‌دهد که انقلاب ایران اساساً در تعارض با نظام بین‌الملل رخ داد و ارزش‌ها و هنجارهایی را مطرح نمود که با منافع قدرت‌های حامی حفظ وضع موجود تعارض داشت. از طرفی تحقق حاکمیت تشیع در ایران، افق‌های تازه‌ای به روی شیعیان جهان گشود و شیعیان به عنصری تأثیر گذار در تحولات منطقه‌ای و جهانی تبدیل شدند. نهضت حزب‌الله لبنان، تجلی عینی اندیشه‌های سیاسی امام خمینی (ره) بود که نخستین پیروزی مسلمانان و اعراب را در برابر اسرائیل محقق ساخت و بدین ترتیب راه پیروزی را به همه مسلمانان نمایاند.

عده‌ای از صاحب‌نظران غربی معتقدند، حساسیت آموزه‌های ایدئولوژیکی شیعه زمانی بیشتر خواهد شد که موقعیت‌های ژئوپلیتیکی شیعه هم در نظر گرفته شود. ژئوپلیتیک شیعه به مفهوم امتداد جغرافیای سیاسی شیعه در کشورهای مختلف خاورمیانه بزرگ با هارتلند ایران است (مایل افشار، ۱۳۸۳). در واقع، کمربندی از تشیع، حیات اقتصادی، استراتژیکی و تاریخی اسلام را در بر می‌گیرد و بخش‌هایی از لبنان، سوریه، عراق، عربستان، کویت، بحرین، ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان را می‌پوشاند. این کمربند که در کشورهای مختلف به اکثریت و اقلیت شیعه تقسیم می‌شود، خود دنیایی است که تأثیرات گوناگون در آن به سرعت انتقال می‌یابد. از طرفی با توجه به خصوصیات ژئوپلیتیکی کشورهای واقع در حوزه ژئوپلیتیک شیعه، ساختار طبیعی و انسانی ژئوپلیتیک شیعه، صفاتی را به آن بخشیده که به منزله یک واحد کارکردی فعال و مؤثر در نظام جهانی عمل می‌کند. صفاتی نظیر منابع، جمعیت، طرز قرار گیری، موقعیت جغرافیایی و نظایر آن، منطقه را در مسائل مهم جهانی نظیر انرژی، عملیات و راهبرد نظامی، اندیشه دینی، امنیت بین‌المللی، تجارت جهانی و... در گیر نموده است. برای مثال شیعیان خلیج فارس در منطقه بسیار حساسی از نظر جغرافیای سیاسی قرار دارند. خلیج فارس به منزله مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مخزن نفتی جهان نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت اقتصادی جهان دارد. با این حال اهمیت این منطقه صرفاً در وجود منابع گسترده نفتی و معدنی آن خلاصه نمی‌شود و نقش سیاسی منطقه خلیج فارس با توجه به اهمیت ایدئولوژیکی، ارتباطی، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک آن متبلور و آشکار است. نگاهی به شرایط اقتصادی

سیاسی جمعیتی شیعیان منطقه روشن می‌سازد که به غیر از ایران در هیچ کشوری قدرت مطلق در دست شیعیان نیست و اکثر آنها در وضعیت نابسامان اجتماعی زندگی می‌کنند، به نحوی که حتی از داشتن یک زندگی معمولی محروم گشته‌اند و در بیشتر این مناطق با شیعیان همانند شهروند درجه دوم رفتار می‌شود و در اکثر کشورهای منطقه، اقلیت غیر شیعی همواره شیعیان را در معرض انزوا قرار داده‌اند. همین محرومیت‌های همه جانبه‌ای که بر شیعیان منطقه اعمال می‌شود، به اعتراض این اقلیت مذهبی انجامیده است. این اعتراض‌ها که به دنبال بالا رفتن سطح آگاهی اجتماعی متبلور شده‌اند، روز به روز ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گیرند. تاریخ این منطقه هم بازتاب مبارزات مردمی به ویژه شیعیان در راه رسیدن به آزادی، استقلال، حاکمیت اسلامی و مشارکت سیاسی و اقتصادی است. در این راستا تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، تأثیر فراوانی در استمرار این حرکت‌ها داشته‌اند، به ویژه وقوع انقلاب اسلامی ایران، افق‌های تازه‌ای به روی شیعیان منطقه گشود و آنان را برای مبارزه برای تغییر وضع موجود رهنمون ساخت و این درحالی است که دولت‌های منطقه بی توجه به فاکتورهای جغرافیایی سیاسی شیعیان و مؤلفه‌های مثبت جغرافیایی آنها، به گرایش‌ها و تعصبات قومی - مذهبی متکی هستند. جدا سازی شیعیان از دیگر گروه‌ها و جمعیت‌ها و در انزوا قرار دادن، و هم‌چنین عدم مشارکت آنان در قدرت و حاکمیت کشور، نمود بارز بی توجهی به جنبه‌های مختلف جغرافیایی سیاسی از سوی دولت‌های منطقه به شمار می‌آید (متقی زاده، ۱۳۸۴: ۲۰۳). در چنین فضایی با توجه به این‌که مؤلفه‌های مثبت جغرافیایی شیعیان منطقه، ظرفیت‌های بالقوه

فراوانی برای ایفای نقش آنان فراهم آورده است، تأثیر بینش انقلابی ایران بر کشورهای منطقه می‌تواند ظرفیت‌های بالقوه را بالفعل سازد و منافع کشورهای منطقه و به تبع آن منافع قدرت‌های غربی را به مخاطره اندازد.

با توجه به مطالب فوق به نظر می‌رسد صرف نظر از تعارض آموزه‌های شیعه با مدرنیته غرب، موقعیت جغرافیایی آنان نیز در تضاد با منافع جهان صنعتی بوده و بنابراین بیش از پیش، حساسیت این کشورها را برانگیخته است. در این راستا منافع آنها در منطقه به مهار نیروی ژئوپلیتیک شیعه بستگی دارد. البته برای غرب، موقعیت شیعیان ایران با سایر شیعیان در سایر قسمت‌های ژئوپلیتیک شیعه فرق دارد. ایران تنها کشوری است که شیعیان، اکثریت غالب آن را تشکیل می‌دهند. در دو یا سه کشور دیگر نیز تعداد شیعیان زیاد است و در سایر نقاط جهان اسلام شیعیان در اقلیت هستند (تقی زاده داوری، ۱۳۸۳: ۱۷۸). اما با این حال غرب به این نکته هم توجه دارد که به جز ایران، در سایر نقاط، شیعیان توسط دولت‌های منطقه در فقر و محرومیت نگه داشته شده‌اند، از این رو به وضعیت خود معترض هستند و هر گونه تغییر در شرایط سیاسی کشورهای این حوزه، زمینه حاکمیت کامل و یا نسبی شیعیان را فراهم خواهد کرد. از طرفی جمعیت شیعه عرب به لحاظ استراتژیکی در قلب بزرگ‌ترین منطقه نفت خیز خاورمیانه و در عرض شاهراه‌های نفتی خلیج فارس قرار دارند. با توجه به این موضوع، فولر در کتاب شیعیان عرب، مسلمانان فراموش شده بیان می‌کند که از بُعد نظری، شیعیان عرب به همراه ایران می‌توانند بیشتر منابع نفتی خلیج فارس را تحت کنترل خود درآورند. شاید آگاهی از این مسئله باعث

شده که آمریکا در عراق تدابیر خاصی اتخاذ کند، چرا که در عراق شیعیان از برتری نسبی در دولت جدید برخوردار شده‌اند و این حضور در چهارچوب حساسیت غرب نسبت به ژئوپلیتیک شیعه قابل تحلیل است.

جنبش های مردمی:

از حیث تاریخی، پیشینه جنبش های اجتماعی به قدمت تاریخ جوامع است. در طول تاریخ، شورش ها و جنبش های اجتماعی متعددی از سوی بردگان، قومیت های نژادی، پیروان مذاهب، دهقانان و غیره رخ داده است. از سده ۱۹ به بعد بود که واژه جنبش های اجتماعی بکار برده شده. جنبش های اجتماعی، تا دهه ۱۹۶۰ در زمره جنبش های کلاسیک یا قدیمی محسوب می شدند. نقطه اولیه جنبش های اجتماعی جدید با تشکیل جمعیت دانشجویان طرفدار جامعه دموکراتیک در سال ۱۹۵۹ بسته شد. نخستین ایده مورد تاکید آنها دموکراسی مشارکتی و آزادی بیان در دانشگاه ها بود و در سال ۱۹۶۸ در اروپا و ایالات متحده آمریکا، به اوج خود رسید و ماهیت جهانی یافت. برجسته ترین این جنبش ها شورش ماه می ۱۹۶۸ در فرانسه بود. این جنبش ها در شرایطی متفاوت با جنبش های کلان نگر و سنتی و با اهداف محدود و دست یافتنی در صدد بهبود زندگی جمعی مدرن مطرح شدند (۱-۵۴: ۲۰۰۸، Trudeau) و امیر کواسمی، (۱۳۸۷: ۲۰۸-۲۰۴). در حقیقت هر دو طیف از جنبش های سنتی و نوین رویای تغییر را در سر دارند. با این تفاوت که جنبش های سنتی

(جنبش های انقلابی، جنبش کارگری، جنبش های ناسیونالیستی، جنبش های بنیاد گرایی اسلامی) در پی تغییرات بنیادین بودند، در حالی که جنبش های اجتماعی نوین (جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش زنان و جنبش دانشجویی) خواهان اصلاح ساختارهای مدرن هستند (Lehmen, ۲۰۰۷: ۶۴۸).

تفاوت جنبش های اجتماعی قدیم و جنبش های اجتماعی جدید

ردیف	معیارها	جنبش های اجتماعی قدیم	جنبش های اجتماعی جدید
۱	منشاء تئوری	استفاده از تئوری های کلان	استفاده از تئوری های خرد
۲	تاریخی	از انقلاب صنعتی تا سال ۱۹۶۰	از سال ۱۹۶۰ تا امروز
۳	قلمرو جغرافیایی	بخش وسیعی از کره زمین	در کشورهایی که فرایند مدرنیته را طی کرده اند
۴	روش	از مبارزه نهادینه تا خشونت	اعتراض مدنی و روش های غیر خشونت آمیز
۵	نوع مطالبات	تغییر حکومت ها یا انقلاب	اصلاحات در سیاست گذاری
۶	سازمان	اتحادیه های صنفی و احزاب	سازمان های شبکه ای و غیر دولتی

(Hechter, ۲۰۰۴: ۴۵-۴۰۰ and Tejaswini, ۲۰۰۷:

۵۹۷-۶۱۳)

همانند سایر تحولات اجتماعی، سیاسی و فکری، پیدایش جنبشهای اجتماعی در غرب، باعث به وجود آمدن چنین جنبشهایی در جوامع شرقی و به عبارتی کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه نیز شد. با این همه میان جنبشهای اجتماعی در شرق با نسخه غربی آن

تفاوت های آشکار وجود داشته است. در حالیکه جنبشهای اجتماعی غرب، عمدتاً درگیر فعالیت های سیاسی آشکار قدرت محور نمی شدند و تأثیرگذاری بر حاشیه سیاست را مد نظر قرار می دادند، جنبشهای اجتماعی برآمده در کشورهای جهان سوم بیشتر جلوه های سیاسی اعتراضات اجتماعی بودند تا سایر موضوعات. علت این تفاوت آشکار میان ماهیت جنبشهای اجتماعی غرب و شرق در ارتباط با قدرت و سیاست را می بایست در تفاوت آشکارتر ساختارهای سیاسی - اجتماعی میان این دو جوامع جستجو کرد. در حالیکه جوامع غرب عمدتاً جوامع دموکراتیک بوده و در آن احزاب سیاسی درگیر قدرت و بازی قدرت هستند، جوامع در حال توسعه جهان سوم بیشتر دارای ساختارهای سیاسی غیر دموکراتیک و اقتدارگرایانه می باشند. در این جوامع احزاب سیاسی مخالف واقعی اجازه فعالیت آشکار ندارند، و سیاست و مخالفت بیشتر در مجرای کانالهای خشونت آمیز جریان پیدا می کند (احمدی، ۱۳۸۸: ۵۴). به همین خاطر است که مخالفان دولت های اقتدارگرا بجای تأسیس احزاب سیاسی پرهزینه، از ابزارهای دیگر استفاده می کنند. یکی از این ابزارها جنبشهای اجتماعی هستند. بدین گونه، جنبشهای اجتماعی در جوامع جهان سوم و در حال توسعه، جای احزاب سیاسی را می گیرند و دارای ارتباطات گسترده با نخبگان سیاسی در پی قدرت هستند. این وضعیت در خاور میانه نیز به خوبی آشکار شده است چرا که اکثر کشورهای عربی منطقه دارای نظامهای اقتدارگرا هستند و احزاب سیاسی واقعی در آنها اجازه فعالیت پیدا نمی کنند. این ساختار غیر دموکراتیک اقتدارگرا باعث می شود تا سیاست از مجراهای غیر رسمی، نظیر جنبشهای اجتماعی به جریان افتد تا از

مجرای احزاب سیاسی رسمی. این پژوهش با هدف تبیین جنبش های اجتماعی اخیر در منطقه خاورمیانه در تلاش است، علل و چرایی این موضوع را مورد مطالعه قرار دهد. زیرا زمانی که جنبش های اجتماعی از درون جامعه رخ دهد، دموکراسی و شکوفایی را به همراه خواهد داشت، اما هنگامی که این جنبش ها دیکته شده از کشورهای دیگر بخصوص ابرقدرتها و تحولات خواسته شده آنها باشد، نه تنها دموکراسی و توسعه را برای کشورهای منطقه به بار نخواهد آورد، بلکه منافع ملی و امنیت آنها را نیز بیشتر دچار تهدید می کند.

فصل دوم

چارچوب نظری پژوهش

رویکردهای ژئوپلیتیک از بدو تولد تاکنون

ژئوپلیتیک سنتی

خواستگاه دانشی که بعد ها به آن عنوان «ژئوپلیتیک» داده شد در مراکز استعماری امپراتوری های رقیب در آخر قرن نوزده میلادی متولد شده است. در آنها دانشگاه ها، اجتماعات جغرافیایی و مراکز آموزشی قدرت های بزرگ ایجاد شد. از سال ۱۸۷۰ به بعد قدرت های بزرگ اروپا با یک برنامه بی سابقه به توسعه طلبی امپریالیستی و توسعه طلبی قلمروی در روی آن مناطق مبادرت کردند (O tuathail, ۱۹۹۶: ۲۱).

ژئوپلیتیک بعنوان شکلی از دانایی و قدرت در دوره امپریالیستی بین سالهای ۱۸۷۰-۱۹۴۵ زمانی متولد می شود که امپراتوریهای رقیب در طول جنگ های متعددی که با یکدیگر داشتند خطوط قدرت را مرتب کرده و آن را تغییر داده و در آن تجدید نظر کردند. خطوط قدرت مورد نظر، تشکیل دهنده مرزهای نقشه سیاسی جهان بودند در این دوره از رقابتهای امپریالیستی که موفقیتهای تکنولوژیکی بزرگ، انقلاب جهانی و دگرگونیهای فرهنگی صورت گرفت، ژئوپلیتیک امپریالیستی نیز شکل گرفت (احمدی پور و بدیعی، ۱۳۸۱: ۲).

شاید مشهورترین جغرافیدان عصر امپریالیستی، مکیندر بود. مقاله معروف او «محو جغرافیایی تاریخ» روابط و پیوستگی های بین علائق

ملی و جغرافیا و زمین را شامل می شد. این مقاله اولین تفسیر انجمن سلطنتی جغرافیای انگلیس در لندن در سال ۱۹۰۴ بود. برای همین آن مقاله از جهت محتوا خیلی مهم است. مکیندر این مقاله را موقعی می نویسد که گروه های مختلف قدرت های امپریالیستی ظهور کرده اند (۱۸: Rennie Short, ۱۹۹۴). شاید مهمترین دانش آموخته جغرافیای سیاسی بعد از راتزل، رودلف کی الِن، دانشمند سوئدی علوم سیاسی استاد دانشگاه گاتبرگ بود، کی الِن بسیار تحت تأثیر اندیشه های سیاسی - جغرافیایی راتزل در مطالعه سیاست های جهانی و ماهیت دولت قرار گرفته بود. کی الِن ایده های راتزل را درباره حکومت به عنوان یک پدیده موجود زنده (ارگانیزم) بسط داد (۱۱: Dikshit, ۱۹۹۵).

در سال های اولیه قرن بیستم کی الِن و دیگر اندیشمندان امپریالیست، ژئوپلیتیک را به عنوان بخشی از دانش امپریالیستی غربی فهمیدند که از ارتباط با زمین فیزیکی (جغرافیا) و سیاست بحث می کرد. بعد با هدف سیاست خارجی آلمان نازی یعنی لِبِنسرام (تعقیب فضای حیاتی آلمان) همراه شد. و برای همین از نظر اکثر نویسندگان و تحلیل گران بعد از جنگ جهانی دوم محو شد و در طی سال های بعد از جنگ سرد، ژئوپلیتیک برای توصیف کشمکش و درگیری جهانی بین شوروی و ایالات متحده آمریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک جهان استفاده شد (۱۰: O thathail, Dalby & Routledge, ۱۹۹۸). در خلال دهه ۱۹۲۰، کانون مطالعات ژئوپلیتیک در آلمان متمرکز شد و در آنجا بود که این رشته علمی زمانی که به عنوان یک مکتب جدید توسط کارل فون هاوس هوفر (۱۹۴۶-۱۸۶۹) شکل گرفت، تصویر

بسیار مخدوش خود را کسب نمود. «پارکر» در این رابطه چنین توضیح میدهد: «پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول، گروهی از جغرافیدانان آلمانی، ایده های راتزل را پذیرفته و تا آنجا پیش رفتند که از این ایده ها، بعنوان مبنای یک طرح روشمند، نه تنها برای بهبود آلمان، بلکه برای بازگشت آلمان به جایگاه یک قدرت بزرگ، استفاده کردند. استدلال بنیادین آنها این بود که گر چه جغرافیای سیاسی به شرایط فضایی کشور می پردازد اما ژئوپلیتیک به نیازهای فضایی می پردازد. تمام استراتژی حزب نازی برای سلطه آلمان بر اروپا، تحت تأثیر نظریه هایی بود که این محققان ژئوپلیتیک فرمول بندی کرده بودند» (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۶-۳۶۷).

ژئوپلیتیک به دلیل شکل گیری آن بدست کارشناسان خود در اروپا، موجود خام دوران خود بود و در مادیگرایی جغرافیایی کهنه قرون گذشته، ریشه داشت. ضعف چنین روشهایی را جغرافیدانان کمونیست آلمانی، کارل ویتفوگل در سال ۱۹۲۹ تشخیص داد و اوتوتیل توضیح داده است که ویتفوگل چگونه پی برد که ژئوپلیتیک «فرض می گیرد که عوامل جغرافیایی بسته به خصوصیاتشان (آب و هوا، خاک، موقعیت، ناهمواری زمین و حتی نژاد) حیات سیاسی را مستقیماً تحت تأثیر قرار می دهند.» و حال آنکه در واقع، چنین عوامل جغرافیایی بطور مستقیم تأثیر نگذاشته، بلکه از طریق انسان نقش میانجی را به عهده دارند (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۶-۳۶۷).

رویکرد ژئوپلیتیک در دوره افول

ارتباط علم ژئوپلیتیک با نظامی گری باعث شد که خصوصاً به علت پیامدهای جنگ جهانی دوم به اصطلاح ژئوپلیتیک برای یک تا دو دهه

حتی در مطالعات سیاسی در روابط بین الملل مورد استفاده قرار نگیرد. نتیجه چنین وضعیتی بعد از جنگ جهانی دوم جدایی جغرافیای سیاسی از میراث مشخص بنیانگذارانی چون راتزل، مکیندر و بومن بود (Taylor, ۱۹۹۰: ۴۵). نازی ها سیاست های توسعه طلبانه و خشن خود را از طریق تئوری های تحریف شده ژئوپلیتیکی توجیه می کردند و همین امر برای مدت چند دهه بر دانش جغرافیای سیاسی سایه افکند (وود و دیمکو، ۱۳۷۳: ۴). در سال ۱۹۶۴ پیر ژرژ جغرافیدان فرانسوی در کتاب خود تحت عنوان «جغرافیای فعال» واژه ژئوپلیتیک را بدترین کاریکاتور جغرافیای کاربردی در نیمه اول قرن بیستم خواند و تحلیل ژئوپلیتیکی را مردود دانست (میر حیدر، ۱۳۸۳: ۱۵).

وقتی کریستف در سال ۱۹۶۰ کتاب خود را در مورد تاریخچه ژئوپلیتیک نگاشت، اعتقاد داشت که این دانش باید به عنوان یک ارزش در مقابل جریانات سیاسی باقی بماند، اما پاسخ به دیدگاه های او بسیار تند بود. الکساندر در سال ۱۹۶۱ در پاسخ وی ابراز نمود که جغرافیای سیاسی می تواند به عنوان یک ارزش همین وظیفه را به عهده گیرد و ژئوپلیتیک بجز ارزش تاریخچه ای نباید مورد استفاده باشد. در واقع پس از جنگ، جغرافیای سیاسی بجای ژئوپلیتیک در کانون توجهات جامعه علمی علاقه مند به این رشته از دانش جغرافیا قرار گرفت (کریمی پور، ۱۳۷۱: ۱۸). زوال و شکوفایی ژئوپلیتیک از جنگ جهانی دوم قابل ملاحظه و چشمگیر است. برای اکثر مواقع تقریباً ژئوپلیتیک به عنوان یک مبحث دانشگاهی و علمی کنار گذاشته شد نتیجه این زوال بریده شدن جغرافیای سیاسی از میراث ممتاز بنیانگذاران آن نظیر فردریک راتزل در آلمان، سر هالفورد مکیندر در

بریتانیا و آیزایا باومن در ایالات متحده آمریکا، بود. اینکه جغرافیدانان سیاسی تصمیم گرفته اند که چنین کار غیر معمولی را انجام دهند تأثیر بسیار عمیق ژئوپلیتیک آلمان در دهه ۱۹۳۰ بر جغرافیای سیاسی بصورت جزئی و جغرافیا به صورت کلی، را نشان می دهد. ژئوپلیتیک در مقابل جغرافیای سیاسی که علمی قابل تحسین و احترام است به یک دانش منفور تبدیل شد (Taylor, ۱۹۸۹).

رویکرد ژئوپلیتیک در دوره احیاء و شکوفایی

در حالیکه نامداران جغرافیای سیاسی همچون ریچارد هارتشورن و استیفن جونز در تلاش شکوفا ساختن جغرافیای سیاسی در دنیای نیمه قرن بیستم بودند، و در حالیکه سیاستمدارانی چون هنری کیسینجر واژه «ژئوپلیتیک» را دوباره به زبان روزمره سیاسی نیمه دوم قرن بیستم می آوردند، جهان اندیشانی چون ژان گاتمن و سوئل کوهن پیروزمندانه جهان اندیشی ژئوپلیتیک را به بستر اصلی مباحث دانشگاهی باز گرداندند. ژان گاتمن در این زمینه نقش ویژه ای داشت. وی با طرح تئوری «آیکنوگرافی - سیرکولاسیون»، «حرکت» را در مباحث ژئوپلیتیک در معرض توجه ویژه قرار داد و عوامل روحانی، یا عامل «معنی» را در جهان اندیشی «اصل» یا «مرکز» دانست و «ماده» یا «فیزیک» را تأثیر گیرنده قلمداد کرد. در این جا کافی است گفته شود که با طرح این اندیشه گاتمن در حقیقت جهان اندیشی سیاسی و ژئوپلیتیک را کاملاً دگرگون کرد و این مبحث دانشگاهی را به بستر تازه ای انداخته است و به حقیقت، پدر جغرافیای سیاسی نو و ژئوپلیتیک نو شناخته می شود (مجتهد زاده، ۱۳۷۶: ۹۶). سائول بی

کوهن نیز یک جغرافیدان سیاسی استثنائی در بین جغرافیدانان سیاسی در زنده نگه داشتن اندیشه جهانی، به این نتیجه رسیده بود که موضوعات ژئوپلیتیکی مهمتر از آن بودند که جغرافیدانان آنها را کنار بگذارند. و اکنون خیلی از جغرافیدانان با یک تأخیر به او ملحق شده اند و از بازگشت و تجدید حیات ژئوپلیتیک به اندازه او استقبال کرده اند (Taylor, ۱۹۸۹).

تحت تأثیر رقابت و کشمکش دو ابر قدرت شوروی و آمریکا، ژئوپلیتیک جنگ سرد با رویکرد باز دارندگی مطرح شد. علت دیگری که باعث کم رنگ شدن دیدگاه ژئوپلیتیکی گردید استراتژی باز دارندگی هسته ای بود که از آغاز جنگ سرد شکل گرفته و توجهات را از دفاع سرزمینی به توازن هسته ای جلب کرده بود. در دهه ۱۹۷۰ به منظور جلوگیری از کم رنگ تر شدن دیدگاه ژئوپلیتیکی و ضرورت باز اندیشی در این علم به دنبال ظهور دیدگاه جدیدی که بعنوان ژئوپلیتیک انتقادی شناخته شد، ژئوپلیتیک احیا گردید (احمدی پور و بدیعی، ۱۳۸۱: ۳). تا همین اواخر مرسوم بود که جغرافیدانان سیاسی، آشکارا میان جغرافیدانانی که ژئوپلیتیک را در اختیار دولت نازی گذاشتند با جغرافیدانان سیاسی دانشگاهی جهان انگلیسی - آمریکایی فرق می گذاشتند این موضوع تا حدود سال ۱۹۸۶ ادامه یافت در آن سال اولافلین و وان دروستن نوشتند: «بدین گونه اغلب جغرافیدانان سیاسی، آن چنان از زیاده روی های ژئوپلیتیک شرمنده شده اند که از تحقیق درباره منازعات بین الملل پرهیز میکنند. اما در همین دوران بود که علایق نهفته در این شرمندگی شروع به ظهور نمود. برای مثال، اصطلاح ژئوپلیتیک که پس از جنگ جهانی دوم با بدنامی رها شده بود

در اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ احیا شد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۸). لاکوست نیز اعتقاد پیدا می کند که میشود ژئوپلیتیکی را که از لحاظ علمی، مستقل و بی طرفانه است را نیز بوجود آورد. ژئوپلیتیکی جایگزین، که قادر باشد با دیدگاههای متعالی به امور جهانی نگریسته و به تحقیق عینی پردازد که آلوده پیوند با کشور یا امپراتوری نباشد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۹).

پس از یک ربع قرن افول، ژئوپلیتیک تدریجاً تجدید حیات خود را آغاز کرد. به نظر لسلی هیل «در دهه گذشته ژئوپلیتیک بتدریج مورد استفاده قرار گرفته و تحلیل ژئوپلیتیکی مسایل، جهانی و منطقه ای رایج شده است.» او فکر می کرد که این کسب محبوبیت مجدد، دلایل مختلفی دارد، از جمله نیاز به اشکال بهتری برای تحلیل و تفسیر جهان فوق العاده پیچیده و چند قطبی و نیز این حقیقت که سیاستمداران همچون کیسینجر و نیکسون، مایل بودند که بطور تفننی به ژئوپلیتیک پردازند و با این کار، محبوبیت و رواج آن را تسریع کردند. هیل تصور میکرد که جغرافیدانان، نقش ارزشمندی را ایفا کرده اند اما آنان می بایست نسبت به برخی از پیشنهادها خود از لحاظ تاریخی و سیاسی حساسیت بیشتری نشان دهند. سخنان پایانی او خبر از ظهور ژئوپلیتیک انتقادی میداد که می گفت: «نقد تاریخی و نقادانه ژئوپلیتیک، یک وظیفه بسیار مهم است. ژئوپلیتیک باید گذشته خود را بپذیرد و طبیعت گفتمان خویش را بیازماید. تقریباً جای شگفتی است تاکنون نتوانسته توجه آنانی را که به نظریه اجتماعی در جغرافیای انسانی علاقمندند، بیشتر جلب کند. زیرا احتمالاً ژئوپلیتیک، نمونه برجسته مجموعه ای از مفاهیم است که از تحلیل جغرافیایی نشأت می گیرند،

تحلیلی که جذب رویه های اجتماعی و سیاسی شده است» (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۵). هدف دانش انتقادی این است که به مردم نشان دهد که جامعه آنها چگونه عمل میکند و به مردم امکان میدهد که در تحولات و تغییرات جامعه خود بدانسان که خود می خواهند عمل کنند تا دنیای آینده خود را بهتر بسازند از این رو، عده ای، دانش انتقادی را در علوم اجتماعی و جغرافیایی، بالقوه انقلابی می دانند. بر خلاف مارکسیستها، پیشگامان دانش انتقادی، بیگانگی انسان در جامعه و یا نسبت به طبیعت، همچنین مسائل مربوط به کنترل اجتماعی را، محصول علم و تکنولوژی می دانند. چنانکه، یورگن هابرماس به تأثیرات سیاست در علوم تأکید میکند و هربرت مارکوز، علم و تکنولوژی را به عنوان (نیروهایی در جهت کنترل اجتماعی) می شناسد (شکویی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). ژئوپلیتیک انتقادی، رویکردی است که وجود توپوگرافی فضایی میان جهان اول و جهان سوم و شمال و جنوب و کشور را رد، و تأکید آن بر ناپایدار بودن این گونه هویت های صوری و توجه فزاینده به هویت های ژئوپلیتیکی است. ژئوپلیتیک انتقادی، چارچوبها و جریان ها، و تحلیل ها و ابهامات را (برای مقایسه) کنار هم می نهد. این رویکرد از چارچوب های سازمان دهنده به صورت صوری دوری میگزیند... و موضوعی را که قرار است بشناسد توصیف می کند (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۸). ژئوپلیتیک انتقادی ریشه در نهضت فرا ساختاری دارد که در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه اوج یافت و انشعابی از ژئوپلیتیک سنتی است که بجای تمرکز بر شناخت تأثیر عوامل جغرافیایی، به شکل دهی سیاست خارجی اهمیت می دهد (احمدی پور و بدیعی، ۱۳۸۱: ۴).

اوتوتایل سه بُعد را به رویکرد یا طرح ژئوپلیتیک انتقادی تخصیص می دهد.

بعد اول به ساخت شکنی سنت های تفکر ژئوپلیتیکی مربوط می شود و به عبارت دیگر تجدید نظر و ارزیابی مجدد روش هایی که از طریق آنها تاریخ این شاخه علمی ارائه شده است.

بعد دوم شامل تلاش برای وارد شدن به رویه عملی سیاستمداری است این بعد مستلزم تلاشهایی برای کشف این موضوع است که چگونه افراد درگیر در کشورداری، سیاست بین الملل را فضایی کرده اند.

بعد سوم برداشتهای رایج از عوامل جغرافیایی در سیاست جهانی را به چالش می کشاند و معنای واقعی «مکان» و «سیاست» را زیر سؤال می برد (احمدی پور، بدیعی، ۱۳۸۱: ۶).

ژئوپلیتیک با قرن بیستم متولد شد و با مسائل مهم و مطرح شده در این قرن عجین شد و هویت و شخصیت خویش را در پرتالتم ترین مقاطع آن کسب کرد با جنبش های ملی همراه شد ولی نقش الهام بخش آن در برنامه توسعه طلبانه آدلف هیتلر و رقابت های دو بلوک شوروی و ایالات متحده آمریکا بر سر کسب قدرت، چهره این علم را چنان مخدوش و مخرب و بی اعتبار کرد که بعد از جنگ جهانی دوم از صحنه اندیشه های بین المللی رخت بریست و به اتهام اینکه عامل بدبختی های قرن بوده است، به فراموشی سپرده شد. اما با این حال در بیست سال اخیر با عنوان ژئوپلیتیک انتقادی یا ژئوپلیتیک مقاومت به سرعت بازگشت و به مثابه روشی برای شفاف کردن، و حتی پیش بینی هدف ها، نیت ها و راهبردهای بازیگران و کارگردانان مختلف سیاسی

جهان در روابط بین المللی هویدا گشت. در اواخر دهه ۱۹۷۰ به دنبال ظهور دیدگاه ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک احیا گردید.

رویکرد ژئوپلیتیک در دوران نوین (ژئوپلیتیک پست مدرن)

گذر از دوران سیاسی به دوران سیاسی دیگر، گذری است که تعاریف ویژه ای را می طلبد. از دیدگاه جغرافیای سیاسی، اگر دوران نقش آفرینی کشورها در نظام جهانی در چارچوب ملت و حکومت ملتی داشتن، توأم با شکل کلی ژئوپلیتیک جهانی که میان دو قطب ایدئولوژیک تقسیم می شد، بارزه های «دوران مدرن» شمرده شوند، جهان ژئوپلیتیک در سرآغاز قرن بیست و یکم، بی تردید، وارد دوران تازه ای با ویژگی های ژئوپلیتیک تازه می شود که شاید نوید دهنده فرآمدن دوران «پست مدرن» باشد. آغاز دگرگونی در نظام جهانی قرن بیستم توأم با نشانه هایی از پایان گرفتن دوران مدرن است (مجتهد زاده، ۱۳۸۱: ۲۴۶). فرآیندهای جهانی شدن، منطقه گرایی و تجزیه ژئوپلیتیکی به صورت چالش های نوین برای ژئوپلیتیک ظاهر شده اند. برتری حکومت ملی (در پیوستگی با سیستم بین المللی) به چالش کشیده شده و نقش و کارکرد دولت ها به عنوان نهادها و الگوهای دولتی به دنبال یک سلسله توسعه ها متحول شده است. رشد سازمان ها، آژانسها، و شرکت های چند ملیتی توانایی دولت را برای تنظیم و

تصویب قوانین به چالش کشانده است. نخبگان دولتی و مدیران اقتصادی مجبور به اجرای برنامه هایی شده اند که با نیازهای بازارهای پولی بین المللی، تعهدات بین المللی و جریان سرمایه سازگار باشد (دادس، ۱۳۸۴: ۵۸). مباحث ژئوپلیتیک در دوران نوین در پرتو سه چالش اصلی تغییر شکل می دهد: نخست «جهانی شدن های اقتصادی»، دوم «انقلاب اطلاع رسانی»، و سوم «خطرات امنیتی جامعه جهانی». اثرگذاری این عوامل در نقش آفرینی سیاسی انسان در محیط جهانی شکل گیرنده در بستر مدرنیته پیشرفته، شرایطی را فراهم آورده که مطالعه آن می تواند «ژئوپلیتیک پست مدرن» نام گیرد. این شرایط نقش گروهی انسانها در محیط سیاسی را از محدوده «ملت» بودن فراتر می برد و توجه اصلی را به شکل گیری های سیاسی در محیط فراملتی راهبری می کند، اگرچه «ملت بودن» و «حکومت ملتی» همچنان، به عنوان یگانهای سیاسی پراهمیت و نقش آفرین در ژئوپلیتیک جهانی اثر گذار خواهند بود (مجتهد زاده، ۱۳۸۱: ۲۴۶ - ۲۴۷). در ژئوپلیتیک جدید با توجه به آنکه ساختار جدیدی از قدرت و سلسله مراتب آن بوجود آمده است، تحولات بوجود آمده در ساختار قدرت جهان به زیان ابزار و اهرم نظامی و به سود عوامل اقتصادی و دانش فنی تغییر کرده است. ذکر این نکته ضروریست که در ژئوپلیتیک جدید نیز، قدرت نظامی در سلسله مراتب تشکیل دهنده قدرت، مؤلفه ای مهم به شمار می آید، لیکن نقش آن در مقابل قدرت اقتصادی در درجه دوم اهمیت واقع شده است (احمدی پور ۱۳۷۶: ۱۰). یک تباین ساده ای که بین ژئوپلیتیک جدید و قدیم و به عبارتی سنتی و معاصر وجود

دارد ایناست که بعنوان ابزار درک عدم تجانس گفتمانهای ژئوپلیتیکی در گذشته و حال ناکافی است (اتواتیل، دالبی، روتلج، ۱۳۸۰: ۲).

جنبش های اجتماعی

جنبش اجتماعی سازمانی کاملاً شکل گرفته و مشخص که به منظور دفاع یا گسترش یا دست‌یابی به هدف‌های خاصی به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازد و درصدد برمی‌آید تا عناصری را از جامعه تغییر دهد یا آن‌ها را حفظ کند (جلالی پور، ۱۳۸۱: ۱۹). کنشگران جنبش‌های اجتماعی بیانگرمطالبات کانالیزه شده گروه‌های اجتماعی، قومی، مذهبی، صنفی، سیاسی و... خواهند بود. برای بروز جنبش تکوین شرایطی چون زمینه‌های ساختاری^۱، فشار ساختاری^۲، باورهای تعمیم یافته^۳، عامل شتاب دهنده^۴، گروه هماهنگ^۵ و عملکرد کنترل اجتماعی^۶ ضروری است (Smelser, ۱۹۶۳: ۱). دیوید آبرل^۷ چهار نوع جنبش اجتماعی را دسته‌بندی می‌کند. الف: جنبش‌های دگرگون ساز، که هدفشان دگرگونی فراگیر در جامعه است. تغییراتی که این جنبش‌ها در پی آن هستند، دگرگونی سریع، عظیم، جامع و فراگیر است. جنبش‌های انقلابی یا رادیکال از این دسته‌اند. ب: جنبش‌های

۱ Structural Conduciveness

۲ Structural Strain

۳ Generalized Beliefs

۴ Precipitating Factors

۵ Co-ordinated Group

۶ Operation of Social Control

۷ David Abrel

اصلاح طلب، که هدف محدودتری دارند و می‌خواهند برخی جنبه‌های نظم موجود را تغییر دهند. این دسته به نابرابری و بی‌عدالتی توجه ویژه دارند. گروه‌های مخالف سقط جنین در اروپا از این گونه‌اند. ج: جنبش‌های رستگاری بخش، که در صدد نجات افراد از شیوه‌های زندگی‌ای هستند که فاسد کننده پنداشته می‌شود. بسیاری از جنبش‌های مذهبی که به رستگاری انسان‌ها توجه دارند، در ذیل این دسته‌اند. د: جنبش‌های تغییر دهنده، که هدفشان تغییر جزئی در برخی عادات افراد است و قصد ندارند تغییر کاملی در عادات افراد پدید آورند بلکه تنها می‌خواهند برخی ویژگی‌های معین رفتاری را تغییر دهند. اوضاع اجتماعی نامطلوب جامعه زمینه‌ی ساختاری است که شرایط نامساعد عینی برای جنبش اجتماعی را فراهم می‌کنند (Abrele, ۱۹۶۶: ۳۳-۳۱۵).

همچنین موجودیت هر جنبش‌های اجتماعی باید دارای سه اصل اساسی باشد. (۱) اصل هویت: یک جنبش اجتماعی باید از هویتی مشخص برخوردار باشد یعنی این‌که مشخص شود از چه افرادی تشکیل شده، سخنگوی چه افراد و گروه‌هایی است و مدافع و محافظ چه منافعی است. (۲) اصل مخالفت: جنبش اجتماعی همیشه در برابر نوعی مانع یا نیروی مقاوم قرار دارد و پیوسته سعی در درهم شکستن دشمنانی دارد. بدون اصل مخالفت، ضدیت، جنبش اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اکثر جنبش‌های اجتماعی همیشه با وضع موجود مخالفند و اهداف خود را با وضع موجود در تعارض می‌بینند. (۳) اصل عمومیت: یک جنبش اجتماعی به نام ارزش‌هایی برتر با ایده‌هایی بزرگ، فلسفی یا ایده‌های مذهبی آغاز می‌گردد و کنش آن هم ملهم از

تفکر و عقیده‌یی است که تا حد امکان سعی در گسترش و پیشرفت دارد. دلایلی که باعث کنش یک جنبش اجتماعی می‌شود ممکن است به صورت منافع ملی، آزادی بشریت، رفاه و خوشبختی جمعی، حقوق انسانی، سلامت همگانی، خواست الهی باشد و این‌ها همان خصوصیات‌اند که تورنآن را اصل عمومیت می‌نامد (Touraine, ۱۹۸۵: ۷۶).

مراحل شکل‌گیری جنبش اجتماعی

مرحله آرامی مرحله برانگیختگی مرحله قالب‌ریزی

مرحله نهایی شدن

(کوئن، ۱۳۸۷: ۴۱۱)

جنبش‌های اجتماعی سنتی و نوین

از حیث تاریخی، پیشینه جنبش‌های اجتماعی به قدمت تاریخ جوامع است. در طول تاریخ، شورش‌ها و جنبش‌های اجتماعی متعددی از سوی بردگان، قومیت‌های نژادی، پیروان مذاهب، دهقانان و غیره رخ داده است. از سده ۱۹ به بعد بود که واژه جنبش‌های اجتماعی بکار برده شده. جنبش اجتماعی در اصطلاح دانش جامعه‌شناسی، هرگونه کوشش جمعی برای پیش‌برد منافع مشترک، یا تأمین هدف اصلی از طریق عمل جمعی خارج از حوزه‌ی نهادهای رسمی است. "گی‌روشه" استاد برجسته جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه مونرآل کانادا، در تعریف جنبش اجتماعی می‌گوید: «جنبش اجتماعی عبارت است از سازمانی کاملاً شکل‌گرفته و مشخص که به منظور دفاع یا گسترش یا دستیابی به هدف‌های خاصی به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازد

و درصدد برمی آید تا عناصری را از جامعه تغییر دهد یا آن‌ها را حفظ کند. «جنبش‌ها زمینه‌ای برای کنش فراهم می‌آورند که افراد را به یک‌دیگر پیوند دهند. جنبش‌ها نه صرفاً «واسطه» تغییر اجتماعی‌اند، و نه بیان خنثی و بی‌طرفانه‌ی روندهای اجتماعی، بلکه عاملانی هستند که فعالانه، و با هدف تأثیرگذاری، در سیر رخدادها دخالت می‌نمایند. به عقیده‌ی دانیل کاماشو، جنبش‌های اجتماعی در جوامع مدنی تعیین می‌یابند. آن‌ها در دفاع از منافع ویژه بخش‌های معینی از جامعه روند پویا (نه همیشه ساختاری شده) را تشکیل می‌دهند، (کاماشو ۱۹۹۳). از نظر آلن تورن جنبش‌های اجتماعی کنش کشمکش‌آمیز بازیگران یا گروه‌های اجتماعی است که برای کنترل منابع‌هایی که ارزشمند است و کنترل جهت‌گیری‌های با اهمیت و هدف‌های مهم تاریخی جامعه مبارزه می‌کنند. (آلن تورن، ۱۹۸۸). اما به تصریح ژیلبرتو ژیمنس: «جنبش‌ها همیشه بیانگر تضادهای ساختاری سیستم اجتماعی هستند و می‌توانند بنا بر بحران‌های کشمکش‌آمیز فعال و ظاهر شوند». (ژیمنس ۱۹۹۴). برای این‌که بتوانیم جنبش‌های اجتماعی را از دیگر واقعیت‌های اجتماعی مثل انجمن‌ها یا سازمان‌های غیردولتی متمایز کنیم، میشل مولی‌تور خصوصیات جنبش‌های اجتماعی را این‌گونه بیان می‌کند: «مبارزه موضوع به‌نام مردم هدایت و سازمان داده می‌شود و در ارتباط با یک مخالف است و هدف آن مسئله اجتماعی است که با تحول مجموع جامعه ارتباط دارد». (مولی‌تور ۱۹۹۴). به عقیده‌ی مونرا روئیز، «جنبش‌های توده‌ای از اجزا مردم یعنی از بخش‌هایی در جامعه که از سلطه ایدئولوژیک و استثمار اقتصادی طبقه مُسلط رنج می‌برند، تشکیل شده‌اند (مونرا روئیز ۱۹۹۳). کنشگران جنبش‌های اجتماعی

بیانگر مطالبات کانالیزه شده گروه‌های اجتماعی، قومی، مذهبی، صنفی، سیاسی و... خواهند بود. جنبش اجتماعی هنگامی به وجود می‌آید که گروه سازمان یافته‌ای، در صدد بر می‌آید تا عناصری از جامعه را تغییر دهد یا آن‌ها را حفظ کند. بلومر جنبش‌های اجتماعی را این چنین تعریف می‌کند: "جنبش اجتماعی یا نهضت اجتماعی، کوششی جمعی جهت دگرگون‌سازی حوزه یا جزئی مشخص‌تر از روابط مستقر در یک جامعه و یا به منظور پدید آوردن تغییری بزرگ و هدایت نشده در روابط اجتماعی با مشارکت گروه بسیاری از افراد است." به زعم بلومر، شروع حرکت گروه‌ها در شرایط ناآرامی است. این حرکت‌ها قدرت انگیزشی خود را از طرفی بر اثر نارضایتی از شکل زندگی جاری و از سوی دیگر آن را از آرزوها و امیدها برای طرح یا نظامی نو از زندگی بدست می‌آورند. جنبش‌های اجتماعی، تا دهه ۱۹۶۰ در زمره جنبش‌های کلاسیک یا قدیمی محسوب می‌شدند. نقطه اولیه جنبش‌های اجتماعی جدید با تشکیل جمعیت دانشجویان طرفدار جامعه دموکراتیک در سال ۱۹۵۹ بسته شد. نخستین ایده مورد تاکید آنها دموکراسی مشارکتی و آزادی بیان در دانشگاه‌ها بود و در سال ۱۹۶۸ در اروپا و ایالات متحده آمریکا، به اوج خود رسید و ماهیت جهانی یافت. برجسته‌ترین این جنبش‌ها شورش‌ها ماه می ۱۹۶۸ در فرانسه بود. این جنبش‌ها در شرایطی متفاوت با جنبش‌های کلان‌نگر و سنتی و با اهداف محدود و دست‌یافتنی در صدد بهبود زندگی جمعی مدرن مطرح شدند (Trudeau, ۲۰۰۸: ۱-۵۴) و امیر کواسمی، ۱۳۸۷: (۲۰۰۴-۲۰۰۸). در حقیقت هر دو طیف از جنبش‌های سنتی و نوین رویای تغییر را در سر دارند. با این تفاوت که جنبش‌های سنتی

(جنبش های انقلابی، جنبش کارگری، جنبش های ناسیونالیستی، جنبش های بنیاد گرایی اسلامی) در پی تغییرات بنیادین بودند، در حالی که جنبش های اجتماعی نوین (جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش زنان و جنبش دانشجویی) خواهان اصلاح ساختارهای مدرن هستند (Lehmen, ۲۰۰۷: ۶۴۸).

تفاوت جنبش های اجتماعی قدیم و جنبش های اجتماعی جدید

ردیف	معیارها	جنبش های اجتماعی قدیم	جنبش های اجتماعی جدید
۱	منشاء تئوری	استفاده از تئوری های کلان	استفاده از تئوری های خرد
۲	تاریخی	از انقلاب صنعتی تا سال ۱۹۶۰	از سال ۱۹۶۰ تا امروز
۳	قلمرو جغرافیایی	بخش وسیعی از کره زمین	در کشورهایی که فرایند مدرنیته را طی کرده اند
۴	روش	از مبارزه نهادینه تا خشونت	اعتراض مدنی و روش های غیر خشونت آمیز
۵	نوع مطالبات	تغییر حکومت ها یا انقلاب	اصلاحات در سیاست گذاری
۶	سازمان	اتحادیه های صنفی و احزاب	سازمان های شبکه ای و غیر دولتی

همانند سایر تحولات اجتماعی، سیاسی و فکری، پیدایش جنبشهای اجتماعی در غرب، باعث به وجود آمدن چنین جنبشهایی در جوامع شرقی و به عبارتی کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه نیز شد. با این همه میان جنبشهای اجتماعی در شرق با نسخه غربی آن تفاوت های آشکار وجود داشته است. در حالیکه جنبشهای اجتماعی غرب، عمدتاً درگیر فعالیت های سیاسی آشکار قدرت محور نمی شدند و تأثیرگذاری بر حاشیه سیاست را مد نظر قرار می دادند، جنبشهای اجتماعی برآمده در کشورهای جهان سوم بیشتر جلوه های سیاسی اعتراضات اجتماعی بودند تا سایر موضوعات. علت این تفاوت آشکار میان ماهیت جنبشهای اجتماعی غرب و شرق در ارتباط با قدرت و سیاست را می بایست در تفاوت آشکارتر ساختارهای سیاسی - اجتماعی میان این دو جوامع جستجو کرد. در حالیکه جوامع غرب عمدتاً جوامع دموکراتیک بوده و در آن احزاب سیاسی درگیر قدرت و بازی قدرت هستند، جوامع در حال توسعه جهان سوم بیشتر دارای ساختارهای سیاسی غیر دموکراتیک و اقتدارگرایانه می باشند. در این جوامع احزاب سیاسی مخالف واقعی اجازه فعالیت آشکار ندارند، و سیاست و مخالفت بیشتر در مجرای کانالهای خشونت آمیز جریان پیدا می کند (احمدی، ۱۳۸۸: ۵۴). به همین خاطر است که مخالفان دولت های اقتدارگرا بجای تأسیس احزاب سیاسی پرهزینه، از ابزارهای دیگر استفاده می کنند. یکی از این ابزارها جنبشهای اجتماعی هستند. بدین گونه، جنبشهای اجتماعی در جوامع جهان سوم و در حال توسعه،

جای احزاب سیاسی را می‌گیرند و دارای ارتباطات گسترده با نخبگان سیاسی در پی قدرت هستند. این وضعیت در خاور میانه نیز به خوبی آشکار شده است چرا که اکثر کشورهای عربی منطقه دارای نظام‌های اقتدارگرا هستند و احزاب سیاسی واقعی در آنها اجازه فعالیت پیدا نمی‌کنند. این ساختار غیر دموکراتیک اقتدارگرا باعث می‌شود تا سیاست از مجراهای غیر رسمی، نظیر جنبش‌های اجتماعی به جریان افتد تا از مجرای احزاب سیاسی رسمی. این پژوهش با هدف تبیین جنبش‌های اجتماعی اخیر در منطقه خاورمیانه در تلاش است، علل و چرایی این موضوع را مورد مطالعه قرار دهد. زیرا زمانی که جنبش‌های اجتماعی از درون جامعه رخ دهد، دموکراسی و شکوفایی را به همراه خواهد داشت، اما هنگامی که این جنبش‌ها دیکته شده از کشورهای دیگر بخصوص ابرقدرتها و تحولات خواسته شده آنها باشد، نه تنها دموکراسی و توسعه را برای کشورهای منطقه به بار نخواهد آورد، بلکه منافع ملی و امنیت آنها را نیز بیشتر دچار تهدید می‌کند.

”دیوید آبرل“ چهار نوع جنبش اجتماعی را دسته‌بندی می‌کند

۱: **جنبش‌های دگرگون ساز**، که هدفشان دگرگونی فراگیر در جامعه است. تغییراتی که این جنبش‌ها در پی آن هستند، دگرگونی سریع، عظیم، جامع و فراگیر است. جنبش‌های انقلابی یا رادیکال از این دسته‌اند.

۲: **جنبش‌های اصلاح طلب**، که هدف محدودتری دارند و می‌خواهند برخی جنبه‌های نظم موجود را تغییر دهند. این دسته به نابرابری و بی‌عدالتی توجه ویژه دارند. گروه‌های مخالف سقط جنین در اروپا از این گونه‌اند.

۴: جنبش‌های رستگاری بخش، که در صدد نجات افراد از شیوه‌های زندگی‌ای هستند که فاسد کننده پنداشته می‌شود. بسیاری از جنبش‌های مذهبی که به رستگاری انسان‌ها توجه دارند، در ذیل این دسته‌اند.

۵: جنبش‌های تغییر دهنده، که هدفشان تغییر جزئی در برخی عادات افراد است و قصد ندارند تغییر کاملی در عادات افراد پدید آورند بلکه تنها می‌خواهند برخی ویژگی‌های معین رفتاری را تغییر دهند. اوضاع اجتماعی نامطلوب جامعه به قول "اسمسلر" زمینه‌ی ساختاری است که شرایط نامساعد عینی برای جنبش اجتماعی را فراهم می‌کنند. زمینه‌ی ساختاری به معنی شرایط کلی اجتماعی که مشوق یا مانع تشکیل انواع مختلف جنبش‌های اجتماعی باشد در شکل‌گیری این جنبش‌ها نقش دارد. همه‌ی جنبش‌های اجتماعی منافع یا هدف‌هایی دارند که به دنبال آن هستند، دیدگاه‌ها و عقایدی وجود دارد که جنبش‌ها با آن مخالف‌اند. دیدگاه‌های تغییر یافته نیز می‌تواند باعث دگرگونی در جهت‌گیری جنبش‌های اجتماعی شود. جنبش‌های اجتماعی باید در زمینه‌ی آن‌چه میدان عمل نامیده می‌شود، مطالعه گردند. این اصطلاح به ارتباطات بین جنبش اجتماعی و نیروها یا عواملی اطلاق می‌گردد که جنبش در برابر آن‌ها قرار گرفته‌است. جنبش‌های قدیم مدافع منافع ویژه یا خاص (کارگران، دهقانان و کارفرمایان) توصیف شده‌اند و برای تحقق منافع خاص در قلمرو عمومی مبارزه می‌کنند. اغلب آن‌ها را با سندیکاها و حزب‌های سیاسی یکی می‌دانند. جنبش‌های جدید که مبتنی بر هویت‌های جدید (یا قدیم) است، بر پایه انعکاس ارزش‌هایی که این جنبش‌ها حامل آن هستند در قلمرو عمومی عمل می‌کنند. "سمیرامین" معتقد است که

جنبش‌های قدیم در قلمرو انباشت حرکت می‌کنند، حال آن‌که جنبش‌های جدید در قلمرو توسعه جریان دارند. جنبش‌های توده‌ای از بخش‌هایی از مردم و بنا بر تعریف مارکس از بخش‌هایی از جامعه که از طبقه مُسلط رنج می‌برند، تشکیل می‌شوند. به این دلیل کُنش آن‌ها به‌طور مطلق ساختارهای اجتماعی را به پرسش می‌کشد و به دگرگونی بنیادی این ساختارها گرایش دارد (دانیل کاماشو و رافایل منجیوار ۱۹۸۹). کاملاً روشن است که جنبش‌های اجتماعی تنها در رابطه با مبارزه‌های طبقاتی پدیدار نمی‌شوند. آن‌ها محصول کثرت وضعیت‌هایی هستند که به روشنی از این تضادها فراتر می‌روند، با این‌همه، باز آشکارا نمی‌توان آن‌ها را به‌کلی حذف کرد. جنبش‌های جدید اجتماعی برخلاف طرز کار ساختارهای سندیکایی نسبت به اصل تمرکز در ستادهای رهبری بی‌اعتمادند. از این رو، ساختارهای آن‌ها نا متمرکزترند و به اجزا پایه، استقلال وسیع می‌دهند. روش جنبش‌های جدید پرداختن به یک خواست مشخص است. جنبش‌های جدید اجتماعی روی مقاومت برای کنترل اجتماعی و استقلال تأکید دارند. از لحاظ کیفی درخواست‌های آن‌ها اغلب غیرقابل مذاکره‌اند. تداوم فعالیت یک جنبش نشان می‌دهد که جنبش هم‌چنان جنبش باقی‌مانده است. پایان‌ناپذیری و در جست‌وجوی دایم بودن، سرشت ویژه‌ی بسیاری از جنبش‌هاست. در جنبش‌های اجتماعی، به دلیل تلفیق و در هم شدن رسمی و غیررسمی، تمایز نقش‌های جافتاده‌ی کنونی (یعنی نخبگان، فعالان، هواداران)، نسبت به سازمان‌های رسمی، کمتر پایدار و الزامی است. ویژگی گروهی که خود را هم‌چون یک جنبش متشکل می‌کند، داشتن حس قوی هویت مشترک است. این

حس تعلق از جمله در نوع پوشاک (از ژنده پوشی گرفته تا شلوار جین)، منش و رفتار، طرز گفتار، ملکات (خصایل) و نمادهای سیاسی، بروز و ظهور می یابد. جنبش‌های اجتماعی در یک دوره بحرانی در جامعه مثل نابه‌سامانی‌های اجتماعی، ناامنی، بی‌هنجاری، سرخوردگی‌های اجتماعی، نارضایتی‌های گسترده به دلایل گوناگون، از خودبیگانگی و... پدید می‌آیند. هرگاه که این عوامل با بی‌عدالتی اجتماعی توأم می‌شود، انگیزه‌های پیوستن به جنبش اجتماعی شدت بیشتری می‌یابد. «آلن تورن» جامعه‌شناس برجسته فرانسوی اصول سه‌گانه‌ی را برای موجودیت جنبش‌های اجتماعی پی‌ریزی کرده‌است که عبارتند از:

(۱) **اصل هویت:** یک جنبش اجتماعی باید از هویتی مشخص

برخوردار باشد یعنی این‌که مشخص شود از چه افرادی تشکیل شده، سخنگوی چه افراد و گروه‌هایی است و مدافع و محافظ چه منافعی است.

(۲) **اصل مخالفت:** جنبش اجتماعی همیشه در برابر نوعی مانع یا

نیروی مقاوم قرار دارد و پیوسته سعی در درهم شکستن دشمنانی دارد. بدون اصل مخالفت، ضدیت، جنبش اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اکثر جنبش‌های اجتماعی همیشه با وضع موجود مخالفند و اهداف خود را با وضع موجود در تعارض می‌بینند.

(۳) **اصل عمومیت:** یک جنبش اجتماعی به نام ارزش‌هایی برتر

با ایده‌هایی بزرگ، فلسفی یا ایده‌های مذهبی آغاز می‌گردد و کنش آن هم ملهم از تفکر و عقیده‌ی است که تا حد امکان

سعی در گسترش و پیشرفت دارد. دلایلی که باعث کنش یک جنبش اجتماعی می‌شود ممکن است به صورت منافع ملی، آزادی بشریت، رفاه و خوشبختی جمعی، حقوق انسانی، سلامت همگانی، خواست الهی و... باشد و این‌ها همان خصوصیات‌اند که «آلن تورن» آن را اصل عمومیت می‌نامد. یکی از کارکردهای مهم جنبش‌های اجتماعی، ایجاد آگاهی جمعی و آگاهی بخشیدن به جامعه است که موجب گسترش شعور سیاسی و اجتماعی در بخش‌های گوناگون جامعه و باعث تأمین منافع جنبش‌های اجتماعی می‌شود. و این‌که جنبش اجتماعی، فشاری است که بر نخبگان سیاسی حاکم وارد می‌شود به‌ویژه نخبگان قدرت و دیگر این‌که این جنبش‌ها بر توسعه تاریخی جوامع اثر می‌گذارند

رویکردهای نظری در مطالعه جنبش‌های اسلامی معاصر:

گسترش موج اسلام‌گرایی و ظهور گروه‌های اسلام‌گرا، یکی از مهمترین تحولات سیاسی و اجتماعی در جهان اسلام در قرن بیستم بوده است، این جنبش‌ها با بنیاد مذهبی، کارکرد و نقش سیاسی در جوامع اسلامی پیدا نموده است. پیرامون جنبه‌های گوناگون پدیده‌های اسلام‌گرایی جنبش‌های دینی ممالک مسلمان، در محافل علمی و پژوهشی، مطالب و آثار مکتوب فراوانی به رشته تحریر در آمده است. اما وسعت مباحث نظری برای ارائه چهارچوبی مفهومی به

منظور تبیین علل و ظهور این پدیده سیاسی و مذهبی چندان گسترده نبوده است به هر حال تلاشهای موجود پیرامون تبیین پدیده اسلام‌گرایی معاصر چه در قالب گفت‌وگوهای نوگرایی و چه در قالب خارج از آن، تنها در پی ریشه‌یابی عوامل ظهور و گسترش موج‌گرایش‌های سیاسی، مذهبی در جهان اسلام بوده‌اند.

نظریه ابن‌خلدون:

براساس این نظریه یکی از ویژگیهای برجسته جنبشهای بنیادگرایانه مذهبی، گرایش و خصوصیت دوری آنهاست. به این ترتیب که دوره‌های پی‌درپی رکود و رستاخیز را در برمی‌گیرند.

او می‌گوید هر نظام یا تمدنی در برهه‌ای از زمان متولد می‌شود و سپس سیر صعودی خودش را طی نموده و سپس دوران فرسودگی و فروپاشی را آغاز می‌کند. ولی در کل، تمدنها و نظامهای جامعه جهانی رو به تکامل است. وی به آیه‌ای از قرآن ((ولکل‌امه‌اجل)) «ما برای هر امتی یک اصل و سرآمد قرار دادیم» استفاده می‌کند.

ابن‌خلدون برای هر نظام دو نوع عمر متصور است: ۱- عمر طبیعی ۲- عمر سیاسی که برای عمر سیاسی هر نظامی مراحل پنج‌گانه‌ای را برمی‌شمارد.

الف: مرحله پیروزی: در این مرحله حکومت سابق سرکوب می‌شود و حاکم از حمایت مردم برخوردار است و در مقابل مردم تکروری نمی‌کند. ب: مرحله خودکامگی: حاکم در این مرحله، از قدرت، غلبه و زور بهره‌می‌گیرد و بررقبای داخلی خود پیروز می‌شود.

ج : مرحله آسودگی و آرامش : کارگزاران حکومتی در مرحله سوم به شهرت طلبی، رفاه، تجمل پرستی روی می آورند و این خود آخرین مرحله استبداد و خود کامگی است.

د: مرحله خر سندی و مسالمت جویی : حاکمان در این مرحله محافظه کار و به وضعیت حال خود راضی هستند و در پی رفتار مسالمت آمیز با سایر کشورها هستند

ر: مرحله اسراف و تبذیر : نا اهلان و چابلوسان براریکه قدرت سوار می شوند و افراد دارای صلاحیت قلع و قمع می شوند. این مرحله، دوران فرسودگی و پیری هر دولت و تمدن و پایان کار دولت هاست در این دوران عیش و نوش حاکمان زیاد می شود و نظام سیاسی دچار فروپاشی می شود و بدین ترتیب دور جدیدی از حاکمیت شروع می شود (خدادادی، ۱۳۸۴: ۵۲).

با توجه به این تئوری می توان بیان نمود که هر زمان مسلمین و جامعه اسلامی با خطر نابودی و اضمحلال و تفرقه شدید مواجه شده از خودی عکس العمل نشان داده است این خطر را می توان در بحرانهای شدید روحی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جستجو کرد. که در مرحله فعلی عکس العمل قریب به اتفاق معترفین بازگشت به دوران پیامبر اسلام است.

نظریه خورشید احمد

خورشید احمد، تجربه جوامع مسلمان را در دو قرن اخیر رابطه ای میانی مسلمانان و غرب را که در استعمار ریشه دارد، بستر مناسبی برای تعیین گسترش تجدید حیات طلبی اسلامی می داند به نظر او ریشه

های رستاخیز اسلامی معاصر را باید در میراث استعمار یا به عبارتی در آثاری که قدرتهای استعماری در جوامع مسلمانان به جا گذاشته جست و جو کرد به عقیده او تجدید حیات طلبی اسلامی معاصر، محصول فرایند استعمار و عملکرد آن در جهان اسلام بوده است، این فرایند، چهار اثر بر جوامع اسلامی جای گذاشت.

۱- غیر مذهبی کردن (سکو لاریزاسیون) کردن جوامع اسلامی بویژه دولت و نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی.

۲- سلطه الگوی غربی و وابسته شدن نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اسلامی به غرب که خود سلطه ی مذکور را نهادینه کرد.

۳- قطب بندی کردن آموزش بر محور نهادهای آموزشی سنتی و نهادهای آموزشی مدرن و نوین که به ظهور گروهی از نخبگان جدید که بامردم بومی بیگانه بودند، منجر شد.

۴- بحران رهبری که در اثر نابودی سازمان یافته ی رهبری سنتی جوامع اسلامی و تحمیل رهبری سیاسی از خارج، که از اعتماد مردم برخوردار نبود، به وجود آمد.

توسعه ی جوامع غربی و عقب ماندگی جوامع اسلامی، نخبگان سیاسی و فکری را به چاره جویی واداشت گروهی از نخبگان را ه چاره را پیروی از تمدن غرب و تقلید جوامع اسلامی از تجربه غربیها در توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می دانستند (توسعه خطی) خورشید احمد این استراتژی را استراتژی نوگرایی می نامد. گروهی دیگر که تعلق خاطر و تعهد بیشتری به ارزشها، عقاید و سنن بومی داشتند، دوری مسلمانان از روح اسلام و اسلام راستین را علت اصلی

عقب ماندگی جوامع اسلامی در نظر گرفتند و بازگشت به اسلام و تعالیم ناب آن را تنها راه جلوگیری از انحطاط این جوامع می دانستند. در میان این گروه، دو شیوه نگرش درباره اسلام ظهور کرد.

نگرش اول : دیدگاهی پوزش طلبانه داشت، به این معنی که تمام مظاهر پیشرفت و تمدن غرب را انکار می کرد و با دوری گزیدن از جلوه های نوگرایی، بر حفظ سنتهای کهن مذهبی به همان شیوه و بدون ایجاد هرگونه تفسیر و اجتهاد تاکید می ورزید. خورشید احمد این نوع طرز تفکر را استراتژی مقاومت حفاظتی نامد.

نگرش دوم: گروه دوم غرب را به عنوان یک تمدن در نظر گرفته و جنبه های مثبت و منفی آن را مدنظر قرار می دهند. برای آنها شناخت دقیق و عمیق جنبه های تمدن غرب یک ضرورت اساسی است. در واقع این گروه به غرب و دستاوردهای آن یک رهیافت و استراتژی گزینشی را مدنظر قراردادند. از سویی دیگر اینها به اسلام به عنوان یک میراث تمدنی می نگرند و آن را به عنوان یک اساس جدید فرهنگی و تمدنی معرفی می کنند. آنها خواستار ظهور اسلام به عنوان یک جنبش اجتماعی، سیاسی هستند که در پی بازگشت به پیام اولیه اسلام است.

خورشید احمد این طرز تفکر را استراتژی تجدید حیات اسلامی می خواند که ریشه بیشتر جنبشهای اسلامی معاصر در آن قرار دارد.

نظریه خورشید احمد در ریشه یابی جنبشهای معاصر اسلامی، تجدید حیات طلب قرن اخیر مطرح شده و در صدد است تبیینی صحیح خارج از تئوریهای نوگرایی مطرح شده به وسیله محققان غربی، از

خیزش سیاسی، فکری و اسلامی گروه‌های اسلام‌گرا در جوامع مسلمان به دست دهد.

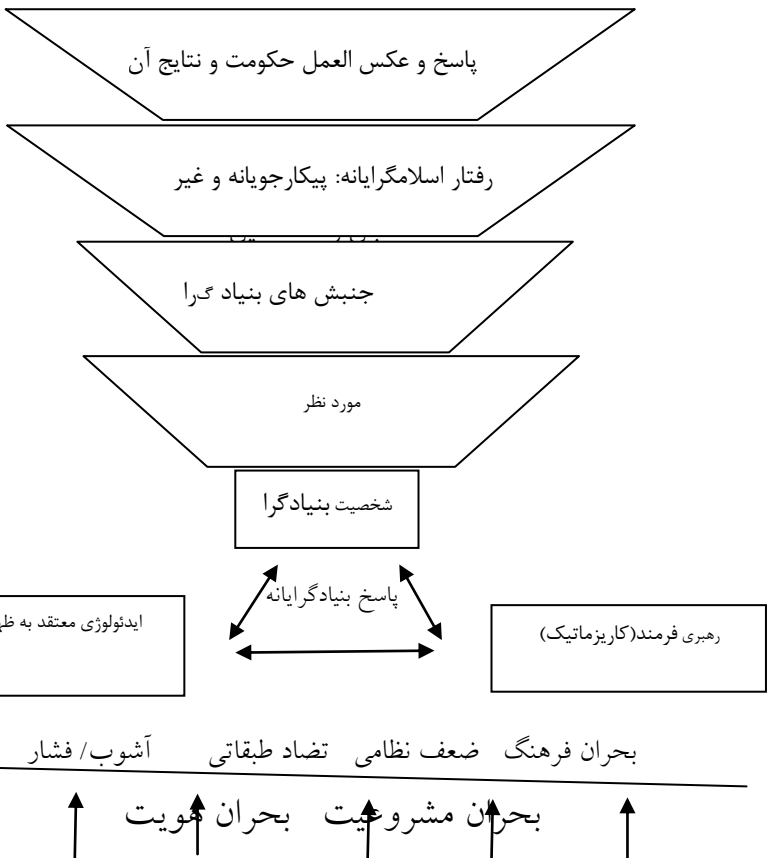
با توجه به این نکته تجدید حیات طلبی اسلامی، پدیده‌ای است خاص دوران معاصر و محصول برخورد میان اسلام و غرب در دوران استعمار. بدین ترتیب رویارویی کنونی میان جنبش‌های اسلامی با دولت‌های موجود طرفدار غرب و یا با دولت‌های غربی را نمی‌توان پدیده‌ای نهفته در درون اندیشه اسلامی و بنابراین دشمنی ذاتی اسلام با غرب داشت، بلکه باید عکس‌العمل طبیعی مسلمانان در برابر تحقیر غرب و سوء استفاده‌ی رفتار آنها با دنیای اسلام دانست.

نظریه هرایر دکم‌جیان

طبق نظریه ادواری هرایر دکم‌جیان، جنبش‌های فکری - سیاسی اسلامی معاصر پدیده‌ای دوره‌ای هستند که در دوران خاص ظهور کرده و تحول یافته‌اند. در برابر هر سقوط در جهان اسلام یک جنبش فکری یا سیاسی رستاخیزی به وقوع پیوسته است که هدف آن احیای مجدد دین اسلام بوده است. این حرکت‌های رستاخیزی در شرایطی ظهور می‌کنند که جامعه‌ی اسلامی در یک محیط گسترده‌ی بحرانی گرفتار آمده است. دکم‌جیان، رستاخیز اسلامی معاصر را پدیده‌ی نوینی نمی‌داند و معتقد است که دنیای غرب به دلیل عدم آشنایی با تحول تاریخی جوامع اسلامی قادر به درک صحیح این پدیده نیست. به نظر او جنبش‌های اسلامی پدیده‌های جدیدی محسوب نمی‌شوند، بلکه جلوه‌های معاصر جریان‌های تاریخی هستند که در طول دوران پس از ظهور اسلام در بخش‌های گوناگون جهان اسلام نمود

پیدا کرده است (احمدی، ۱۳۷۷: ۸۰-۵۵). به عبارت دیگر، جنبشهای فکری - سیاسی اسلامی پدیده ای دوره ای هستند که در دوران های خاص ظهور کرده و تحول یافته اند. وی با استفاده از دو مفهوم سقوط و رستاخیز چنین عنوان می کند که جنبشهای رستاخیزی در تاریخ اسلام در واقع عکس العمل ها و پاسخ های مسلمانان به دورانهای سقوط و انحطاط بوده است. یعنی در طول تاریخ جوامع مسلمان، در برابر هر سقوط و انحطاط، یک جنبش فکری یا سیاسی رستاخیزی به وقوع پیوسته است که هدف آن احیای مجدد دین اسلام بوده است (دکمیجان، ۱۳۷۲: ۱۶-۱۵).

چهارچوب مفهومی برای بحران های موجود در جوامع اسلامی



محیط بحران

پایه های تاریخی

(دکیمیجان، ۱۳۷۲: ۲۷)

رهیافت های حاکم بر جنبش های اسلامی معاصر

رهیافت ایدئولوژیک - عقیدتی

دکتر رضوان سید، جنبش های اسلامی معاصر را دارای ماهیتی ایدئولوژیک و عقیدتی در درجه نخست، و رنگ و بوی سیاسی در درجه دوم می داند و معتقد است که این جنبش ها اساسا احیاگرا و مشابه جنبش های بنیادگرایی هستند که در مسیحیت و یهود سابقه دارند و انگیزه عمده آنها نجات دین - و نه جامعه - است. وی می گوید: «... همه اسلام گرایان به استثنای اندکی - مانند حسن ترانی و راشد غنوسی و آن هم تنها در سال های اخیر - حاملان بیانیه های مقطعی ای هستند که فاقد بعد سیاسی و حت سلطه بعد ایدئولوژیک و عقیدتی است. آنان راه و روش مخالفانی را که می خواهند از راه سیاست به هدف اصلاح و یا آنچه خود اصلاح می پندارند به قدرت

برسند، نمی پیمایند، بلکه راه و روش عنصر رهایی بخش و نجات بخش دین - و نه جامعه - را در پیش می گیرند. معتقدند که دین خدا تحریف شده است و وظیفه برپایی و حاکمیت دوباره آن بر دوششان سنگینی می کند... از این رو به نظر می رسد که گاه اهتمامشان این است که شهید شوند، نه برای آن که به پیروزی برسند، بلکه گویی برای خلاصی از ظالمان و اهل جاهلیت راهی نیست. مگر این که به سوی مرگ گام بردارند، زیرا حال که ریشه کنی پلیدی جاهلیت حاکم، دور از دسترس است، مرگ کفاره توبه آنان از پلیدی حاکم است. بنابراین اطلاق عنوان «اسلام سیاسی» بر اسلام گرایان به لحاظ سیاسی بودن ایدئولوژیک آنان نیست، زیرا ایدئولوژی آنان اساساً سیاسی نیست. راز این نامگذاری آن است که نظام های سیاسی به مقابله با آنان برخاسته اند و فعالیت های مبارزاتی و شعارهایشان از پشتوانه مردمی قابل توجهی برخوردار است. از این رو معتقدم جنبش های اسلامی معاصر در اساس، جنبش هایی احیایی و شبیه جنبش هایی اند که در دین یهود و مسیحیت سابقه دارند. در سراسر تاریخ ما نیز گاه چنین جنبش هایی سر برآورده اند. غالب این جنبش ها ماهیت یا آثار سیاسی نداشته اند. من جنبش های صوفیه، ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب، جنبش نوزایی اسلامی در سرزمین های عثمانی و خارج از آن را در قرن نوزدهم، جنبش اخوان المسلمین را در قرن بیستم و دیگر جنبش های اسلامی را از همین زاویه می نگرم. در درون فرد یا گروهی از فقها و یا صاحبان حساسیت های خاص در دوره یا زمانه ای، این احساس شکل می گیرد که خلوص و زلالی مفهوم «توحید» یا «عبودیت» دستخوش شائبه ها و تهدیدهای داخلی یا خارجی شده

است. این احساس آغازگاه جنبش احیایی با چارچوبی شعائری با هدف تصفیه یا بازگشت و یا توبه و یا به اصطلاح برخی اسلام‌گرایان «امر به معروف و نهی از منکر» است... شک نیست که این جنبش‌ها دارای تأثیرات سیاسی هستند و یا به داشتن تأثیر سیاسی متعهدند، ولی این بدان معنا نیست که دارای اهدافی سیاسی باشند. آنان تأثیرات سیاسی را برای اجرای برنامه‌های دینی خود با هدف حفظ و خالص کردن هویت ویژه خود می‌خواهند. اما سیاسی شدن شدید جنبش‌های اسلامی معاصر که امروزه مشاهده می‌شود، ناشی از اوضاع استثنایی‌ای است که اکنون بر جامعه و دولت در کشورهای عرب و جهان اسلام حاکم است. جنبش‌های اسلامی به سبب بحران‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تنگناهای بزرگ، به جنبش‌هایی مردمی و گسترده تبدیل شده‌اند و این سبب برخورد با قدرت‌های حاکم و کشیده شدن چالش به میدان اجتماع شده است. هرگاه شدت چالش فزون‌تر می‌شود، صبغه سیاسی این جنبش‌ها هم تندتر می‌شود، اگر چه زبان و اهداف، همچنان دینی، اعتقادی، شعائری و نمادین است (السید، ۱۴۰۴: ۲۰۳-۱۸۴).

رہیافت های فکری - سیاسی

ژاک برک جامعه‌شناس معاصر فرانسوی سرکوب هرگونه اجتهاد و نوآوری در جهان اسلام را از قرن دهم به بعد، مهم‌ترین عامل پس ماندگی مسلمانان می‌شمارد و سپس ناتوانی کشورهای اسلامی را در

ارائه مدل های متناسب با عصر تکنیک و نقد در قرن بیستم، زمینه ساز ظهور بنیادگرایی و اسلام گرایی می داند: «اسلام، به رغم تأکیدات متن و سنت اولیه بر تجدید و نوآوری (مثلا پرهیز یا نفی تقلید میت..). از قرن دهم تاکنون با سرکوب هر نوع اجتهاد و تجدیدی در فکر اسلامی، تحت عنوان بدعت رو به رو شده و عملا به حاشیه رفته است و این مهمترین عامل درونی انجمادی است که جوامع مسلمان امروز با آن روبه رویند. چرا که پیشرفت تاریخی جز با امکان نقد آزادانه ممکن نیست. با ورود پیروزمندانه قرن بیستم غربی به عصر تکنیک و نقد، درست از زمانی که روند سکولاریزاسیون عصر جدید و تفکیک هر چه بیشتر عرصه هایی چون دین و سیاست و اجتماع شتاب گرفت، کشورهای اسلامی از ارائه مدل هایی متناسب ناتوان گشتند. در چنین وضعیتی ما با ظهور جریانی که تحت عنوان بنیادگرایی و اسلام گرایی شناخته می شوند، رو به رو هستیم.

ژاک برک به دو دسته عوامل یا علل پیدایی و شدت یابی بنیادگرایی اسلامی اشاره می کند: نخست رفتار غرب با کشورهای اسلامی که آنان را سرخورده و ناامید ساخت و دوم توقف اجتهاد و اصلاح گری. وی می گوید: «در رشد این جریان (بنیادگرایی) از مراکش تا فیلیپین، ناامیدی سهم بسیاری داشته است. در این جا است که از نظر من مسئولیت غرب در به وجود آمدن این شرایط طرح می شود، غربی که چه در شکل کاپیتالیستی و چه در شکل سوسیالیستی خود، دیگر کشورها را سرخورده ساخت. با فروپاشی شوروی و جنگ خلیج، این سرخوردگی شدت یافت. تا آن زمان امکان انتخاب وجود داشت. دول منطقی، کم و بیش در رقابتی که دو ابرقدرت را درگیر می کرد، راه خود

را پیدا می کردند. ولی بعد از فروپاشی شوروی، دیگر انتخابی باقی نمانده بود. امریکا، قدرت را به دست گرفت و با اعمال هژمونی خود، قدرت دولت هایی چون فرانسه و انگلیس را که همواره در شرق نقش میانجی را ایفا می کردند، از بین برد و ما نتیجه اش را در فلسطین دیدیم. وقتی که پادرمیانی قدرت های واسطه از میان می رود، گرایش های افراطی رادیکالیزه می شوند. امروز این گرایش ها را به اسلام ارجاع می دهند، چنان که دیروز به عربیسم (ناسیونالیسم عربی) ارجاع می دادند. ناسیونالیسم لائیک و رژیم های مترقی نابود شدند و در نابود کردنشان ما (غربی ها) هم سهیم بودیم. در نتیجه دیگر چه راهی باقی می ماند جز پناه بردن به خود؟ در خود خزیدنی که شکل انتحاری داشت...».

مهم ترین دلیل درونی ای که وی برای ظهور بنیادگرایی ذکر می کند، توقف اجتهاد و سرکوب حرکت های اصلاحی به نام مبارزه با بدعت است. وی می گوید: اگر معتزله رشد می یافت، امروز صورت مسئله در کشورهای اسلامی تفاوت می کرد و رنسانس نه در غرب که در کرانه های فرات اتفاق می افتاد. در شرق اما اتفاق دیگری افتاد. از قرن دهم، باب اجتهاد بسته شد، ولی حرکت تاریخ متوقف نماند. انقلابات صنعتی به وجود آمد، ولی فقه اسلامی در صورت سنتی خود باقی ماند. در نتیجه امروز، اسلام با دو معضل مدرنیته و سکولاریسم (کارآمدی دنیوی اصول اعتقادی) روبه رو است... اسلام گرایان الزاما با ترقی و تکنیک مخالف نیستند، بلکه می خواهند به این ترقی و تکنیک، نه با طی کردن همان راهی که غرب پیمود، بلکه با چشم انداز یک اخلاق مذهبی ست یابند. در نتیجه پروژه اسلام گرایان

از نظر تئوریک قابل دفاع است، ولی قابل تحقق نیست. چرا؟ چون این پروژه زمانی از اعتبار و امکان تحقق برخوردار است که با یک رنسانس معنوی همراه شود، در حالی که امروزه چنین نیست و در زمینه مطالعات قرآنی، حدیث و دیگر علوم اسلامی، ما با احیا و اصلاحی جدی روبه رو نیستیم. تنها پدیده جدیدی که در کشورهای اسلامی رخ داده است «انتقال دین به حوزه سیاست» است، روندی که در مسیحیت نیز وجود داشته است (شریعتی، ۱۳۸۱: ۸). یافتن راهی جز آن راهی که غرب پیمود، از نظر برک، تنها با تجدد خود اسلام میسر است و اسلام نیز ظرفیت تجدد پذیری را دارد.

رہیافت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، قومی

برهان غلیون، جنبش اسلامی معاصر را پیچیده تر از آن می داند که به علت یا سبب واحدی نسبت داده شود. وی پدیده جنبش اسلامی را ثمره وضعیت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و قومی به هم بسته و پیوسته ای می داند. غلیون، جنبش اسلامی معاصر را نتیجه پاسخ و واکنش به تلاقی سه عامل تاریخی بزرگ می داند: عامل نخست، اوج گیری خودباختگی است، یعنی تهدید شدن احساس تکامل شخصیت و اعتماد به نفس و احساس سودمندی در تاریخ و امید به آینده. از نظر غلیون «این خودباختگی و وادادگی ناشی از احساس غیر مترقبه و بی اساس نبود، بلکه مستند به وقایعی حقیقی، چه در ارتباط با شکست های سنگین و پیاپی نظامی و چه سیاست های فرهنگی یا انسدادهای فکری و روحی و فرو مردگی تلاش های تجدیدطلبانه و نوآورانه دینی

و فکری است. مسئله هویت نیز نمود بارز این وضع است. این احساس خودباختگی همچنین تهدیدکننده سرمایه کرامت ذاتی و اعتماد به نفس و امیدی بود که در دوره پیش، یعنی پس از دوره ذلت و خودکم بینی ناشی از شکست های تاریخی در برابر استعمار، در میان عرب ها (مسلمان ها) شکل گرفته بود. در برابر سیاست های غرب گرایی که علامت جوامع مصرف گرا بود و در سایه غفلت از خواسته های فرهنگی مردم، توازن روانی و روحی داخلی شخصیت [جوامع اسلامی] به هم خورد و همه ارزش ها، معنا و مفهوم خود را از دست دادند و مدرنیته (تجدد) به عنوان الگویی خارجی ظهور یافت که از خون مردم تغذیه می کرد و گروهی اجتماعی را می پروراند که به مدد ارزش های منفی برتری اش را تثبیت کند. این سرنوشت همه جوامعی است که میهن پرستی در آن به تهمت، و انسانیت به نشانه کودنی و حماقت، و راستی به رذیلت، و وفا به آفت تبدیل شد. همسازی و مماشات مدرنیته با انحطاط فکری و اخلاقی و سیاسی و فقدان تلاش برای کاشت بذر مدرنیته در خاک بومی، چنان که نسل های نخست عرب از پایان قرن نوزدهم به بعد انجام دادند، نه تنها به گشوده شدن مسیر ترقی نینجامید، بلکه به لحاظ تاریخی، خلا خطرناکی را در اکثر جوامع پدید آورد. امروزه کسی منکر این احساس حاکم بر تمام جهان عرب نیست که وجود و کار جمعی ما بیهوده و بی معنا است و نمی دانیم ارزش تاریخی ما چقدر است؟» عامل دومی که برهان غلیون برای پدیده اسلام سیاسی یا جنبش اسلامی معاصر ذکر می کند، رشد دامنه اعتراضات اجتماعی و مبارزات سیاسی، به موازات بحران مشروعیت دولت ها است. بحران مشروعیت این دولت ها یا به سبب

ناتوانی در ایجاد وحدت ملی و تداوم سیاست منزوی کردن اکثر جامعه و محروم کردن آنان از آزادی است که پایه هویت ملی - فردی و اجتماعی جدید می باشد و یا به سبب شکست سیاست های اقتصادی و اجتماعی و ملی دولت و انسداد افق های تازه برای گام زدن در مسیر توسعه. غلبون در ادامه سخن خود، همین عامل دوم را نیز به بحران تاریخی ای نسبت می دهد که بیش تر اسباب جهانی دارد تا محلی. وی شکست دولت ها را در رسیدن به کامیابی های تمدنی و مادی و معنوی، ناشی از روندهای جهانی ای می داند که حاکمیت دولت ها را محدود کرده است. وی می گوید: شکست دولت ها تنها ناشی از اوج گرفتن نظام های استبدادی و تنگ شدن افق بر روی نخبگان حاکم و سیاست های نخبه گرایانه آنها نیست، بلکه بیش تر ناشی از کاهش قدرت ها و امکانات دولت های ملی برای پاسخ گویی به نیازهای اجتماعی است. اوج گرفتن خود استبداد و نبود فرصت اصلاح و دگرگونی را نیز جز با عنصر بحران تاریخی یا بن بست تاریخی خود این دولت ها نمی توان تفسیر کرد. این بن بست یا بحران تاریخی بیش از آن که - بنا به نظر تحلیل گران قومیت گرا - ریشه در نقیصه های باورهای ملی پشتیبان این دولت ها داشته باشد، ریشه در اسباب تاریخی عمومی و جهانی دارد. یگانگی عملی و فزاینده سرنوشت جهان، در جهت تهی کردن دولت های ملی از هر گونه حاکمیت واقعی و ناتوان سازی آنها از دستیابی به هرگونه دستاورد تمدنی، مادی یا معنوی تلاش می کند. در چنین حالتی این دولت ها به جای آن که همانند مرحله پیشین (مرحله استقلال طلبی) منشا رهایی و کامیابی و سعادت ملت ها باشند، مبدا بدبختی آنها می شوند.

عامل سومی که از دیدگاه غلیون، در پیدایی جنبش های اسلامی معاصر تاثیر داشت، تبعیض اجتماعی و انباشت احساس ستم و محرومیت و نگرانگی از آینده در نتیجه تشدید فاصله سطح درآمدها و رشد طبقه ای کوچک از صاحبان منافع و نفوذ و شکست در محدود ساختن فساد و فروپاشی اجتماعی است. بحران اقتصادی تنها عامل این سقوط نیست، بلکه سیاست های اجتماعی مبتنی بر تبعیض شبه نژادی و رقابت حیوانی بر سر مکاسب مادی و مصرفی و مناسب مخالف با آرمان های انسانی نیز از عوامل عمده این انحطاط هستند.

تحلیل جامعه شناختی

ژیل کیپل موفقیت یا شکست جنبش های اسلامی را در گرو میزان قدرت بسیج گری آنها می داند و معتقد است «این بسیج گری در صورتی می تواند موفق باشد که سه گروه متفاوت را در برگیرد: جوانان فقیر شهری، نخبگان روشنفکر مخالف و بورژوازی مؤمن. هر کدام از این گروه با دو گروه دیگر، تداخل و تعامل دارد. اگرچه هر کدام مرجعیت اجتماعی و برنامه سیاسی و خاستگاه های سیاسی ویژه خود را دارد، ولی کارآمدی هر کدام در صورت هماهنگی با دو گروه دیگر است. پیروزی بسیج اجتماعی در گرو وحدت این سه گروه و تحت پوشش گرفتن گروه های محروم اجتماعی و واداشتن نخبگان حاکم به کناره گیری و از بین بردن مشروعیت قدرت حاکم و سپس به دست گیری زمام قدرت است (پولنسکایا، ۱۹۸۹: ۱۳).

کیپل در ادامه به تفاوت منشا مخالفت گروه های سه گانه یاد شده با قدرت های حاکم و تفاوت درک و فهم آنان از دولت اسلامی اشاره می کند و می گوید: «همه این گروه ها با قدرت حاکم مخالفند، ولی منشا مخالفتشان با یکدیگر متفاوت است. هر چند همه این گروه ها خواهان برپایی دولتی اسلامی و اجرای شریعت هستند، ولی هر کدام فهم خاصی از این اهداف دارند. مثلاً جوانان فقیر شهری از دولت اسلامی انتظار تحول ریشه ای دارند که برای همه محرومان، شغل و مسکن درخور شان فراهم کند. از این رو شریعت در نگاه اینان مترادف با عدالت اجتماعی است. اما فهم بورژوازی مؤمن از دولت اسلامی، معطوف به در دست گرفتن دوایر دولتی پس از فروپاشی قدرت موجود است و برای همین است که جوانان فقیر شهری را برای دست زدن به اقدامات خشونت بار اجتماعی و اعتراضات خیابانی تشویق و تحریک می کند. از دید بورژواها، شریعت، مفهومی مغایر با تحول ریشه ای مورد انتظار جوانان دارد. اجرای شریعت از دید بورژواها با تثبیت زعامت بورژوازی مؤمن بر راس دولت تطابق و سازگاری دارد. از این نگره آنچه نصیب جوانان فقیر شهری می شود، ثواب اخروی و معنوی است، نه برخورداری های دنیوی و اجتماعی. اما ضلع دیگر این مثلث که نخبگان روشنفکر مخالف هستند، کارکردشان تولید گفتمانی اسلامی است که بتواند هم جوانان فقیر شهری و هم بورژواهای مؤمن را بسیج کند. زمانی که این گفتمان توانست بر آن دو گروه تاثیر گذارد، نقش پیشگام و پیشرو را در بقای وحدت و ائتلاف اسلامی ایفا، و سهم خویش را از قدرت بیشتر خواهد کرد. اما اگر این گفتمان محافظه کارانه و یا به شکل هول آوری تندروانه باشد، یکی از آن دو گروه را

از دست خواهد داد و در مرحله بسیج گری شکست خواهد خورد و سهمش از قدرت کاهش خواهد یافت. نخبگان حاکم این وضع را دریافته اند و تلاش خود را بر تضعیف جماعت های اسلامی متمرکز کرده اند. آنان بورژواهای مؤمن را از این که نخستین قربانیان خشم محرومان باشند، ترسانده اند (کیبل، ۱۹۹۴: ۱۷).

رہیافت اجتماعی-اقتصادی (مارکسیستی)

رہیافت مارکسیستی در تحلیل پدیده های تاریخی بر مادیت تاریخی استوار است. در این نگاه از پدیده ها و وقایع تاریخی، قرائتی مادی ارائه می شود. قرائت مادی (مارکسیستی) پدیده ها بر دو عنصر قرار دارد: نخست تاکید بر شیوه های تولید و دوم اعتبار منظومه های فکری به مثابه ایدئولوژی.

این نگاه مادی در دو سطح با پدیده اسلام گرایی سیاسی تعامل برقرار می کند: در سطح عام و سطح خاص.

جنبش های شیعیان معاصر

جنبش های شیعی معاصر در خاورمیانه خواهان تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی- اجتماعی جوامع خویش می باشند، از یکسو در تقابل با حکومت های داخلی و از سوی دیگر، در تضاد با امپریالیزم غرب ظاهر می شوند. در حقیقت این جنبش ها در دو جبهه می جنگند. از یک طرف برای پاک کردن جامعه ی خویش می کوشند و به سازمان ها و تشکیلات موجود که به نظر آنها شایسته ی اسلام راستین نیستند، حمله می کنند و از طرف دیگر، بر ضد حکومت استعماری که به طور کلی مخالف آن نبودند، دست به جنگ مسلحانه می زنند (پیتزر، ۱۳۸۶: ۸۲).

به لحاظ ساختاری، جنبش های شیعی، به دلیل عامل مرجعیت و رهبری فرهمند مراجع تقلید، از سازمان دهی و تشکل منظم تری به نسبت دیگر جنبش های اسلامی برخوردارند. از آن جا که شیعیان طی مراحل مختلف تاریخ خود، همواره جناح مخالف و معارض نظام بودند و آن را مشروع و قانونی نمی دانستند، بر سرنگونی آن و جایگزینی نظام امامت تلاش می کردند. از این رو، سازمان دهی و تشکیلات نزد آن ها یک اصل کلی و ضرورت گریز ناپذیر بود و تقریباً در هر مرحله، رهبر واحدی داشتند که به هدایت و ارشاد آنان می پرداخت. به همین علت، در بین شیعیان برخلاف اهل سنت، حرکت

های تک روانه و فردی کم تر دیده می شود (کاظمی کروهرودی، ۱۳۸۱: ۱۳). بنابراین در این حرکت ها، عامل رهبری اهمیت قابل توجهی دارد. همین عامل رهبری، باعث شده تا جهان تشیع، مرز مشخصی نداشته باشد و گاه حرکت های شیعی کشوری، توسط رهبران مذهبی در کشور دیگر هدایت و رهبری شود. نمود بارز این هم آوایی را، در نهضت مشروطیت ایران که توسط آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندارانی از مراجع نجف، و سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی از علمای تهران رهبری می شد، می بینیم. البته مثال هایی از این قبیل فراوان اند. همچنین از آن جا که یکی از اهداف اساسی این جنبش ها، اصلاح نظام سیاسی کشورها و تغییر وضع موجود است، فعالیت آنها از نظرگاه حکومت ها غیرقانونی است. از این رو، فعالیت تمامی این احزاب، تشکل ها و جنبش ها، مخفیانه و زیرزمینی یا نیمه پنهان است. تأکید این جنبش ها بر «جهاد» به عنوان یکی از مهم ترین ابزارهای استقرار حکومت اسلامی، مؤید این مطلب است. با این تعبیر، آنان با تأکید بر اصل «آمدگی برای ظهور منجی»، جهاد را مهم ترین راه برای رسیدن به این آمادگی برمی شمارند.

در شیعه نهضت های اصلاحی، مخصوصاً نهضت های ضد استعماری بیش تر و عمیق تر و اساسی تر صورت گرفته است. در تاریخ جهان تشیع، جنبشی مانند جنبش ضد استعماری تنباکو به رهبری رهبران دین که منجر به لغو امتیاز انحصار تنباکو در ایران شد و استبداد داخلی و استعمار خارجی، هر دو به زانو درآمدند، و یا انقلابی مانند انقلاب عراق که علیه قیمومیت انگلستان بر کشور اسلامی عراق بود و منجر به استقلال عراق شد، و یا قیامی مانند مشروطیت ایران که رژیم سلطنتی

استبدادی ایران را مبدل به رژیم مشروطه کرد، و یا نهضتی اسلامی به رهبری رهبران دینی مانند آن چه در ایران امروز می گذرد، مشاهده نمی کنیم (مطهری، ۱۳۶۸: ۶۲). در حوزه اهداف، تمامی آن چه نهضت های اسلامی به طور اعم دنبال می کنند و جزء آموزه های اسلامی قلمداد می شود، از جمله مبارزه با استعمار نو، تغییر و اصلاح حاکمیت های سیاسی، ردّ سازش با اسرائیل، مبارزه با تسلط فرهنگ و اندیشه های غربی، احیای اندیشه های دینی اسلامی و اجرای آن در سطح جامعه و اتحاد جهان اسلام، اهداف نهضت های شیعی نیز به شمار می آیند، چرا که یک نهضت اسلامی، نمی تواند از نظر هدف محدود باشد، زیرا اسلام در ذات خود یک «کل تجزیه ناپذیر» است. اما برخی اهداف خاص که در برنامه ی جنبش های شیعی نهفته و از رویکردهای مذهبی این فرقه برخاسته، عبارت اند از:

الف) تغییر حاکمیت سیاسی: شیعه، همواره به عنوان رقیب حکومت و یک اقلیت معترض و مورد ظلم در طول تاریخ اسلام، در پی نفی حکومت ظالمانه بوده و حرکت های اصلاحگرانه ی زیادی داشته و از پویایی خاصی برخوردار بوده است.

ب) احیای ارزش های اسلامی بر مبنای رهنمودهای ائمه اطهار: مصلحان شیعی، عموماً بر سیره ی ائمه معصومین علیهم السلام تکیه می کنند و قول، فعل و تقریر آنان را تکمیل کننده و مفسر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند. در عین حال، تأکید آن ها بر سنت گذشته، به مفهوم نفی امروز و رد خلف به حساب نمی آید.

ج) بهبود وضعیت اقتصادی شیعیان منطقه: با بررسی جغرافیای سیاسی شیعیان خلیج فارس و وضعیت اقتصادی آنان، جای تعجب نیست که

بهبود وضعیت اقتصادی شیعیان، یکی از ضروری ترین اهداف این جنبش ها تلقی شود. این عامل که به عنوان یکی از عوامل مهم در رستاخیز شیعه نیز شمرده می شود، بیش از دیگر عوامل حالت عینی به خود گرفته است.

د) آمادگی برای ظهور منجی که تقریباً تمامی جنبش های شیعی قائل بدان هستند: آمادگی برای ظهور حضرت مهدی (عج)، یکی از مهم ترین اهداف آنان است. این نهضت ها با وعده ظهور مصلح کل، همواره اصلاح تمامی جامعه انسانی را نوید داده است. این اعتقاد، شیعیان را بر آن داشته که خویشان را در مقابل فساد اجتماعی مسئول ببینند و برای آماده سازی مقدمات انقلاب مهدی (عج) و اصلاح جهانی، کوشش کنند.

از بعد جامعه شناختی ریشه های رستاخیز شیعه، آن گونه که از نظریه دکمجیان نیز برمی آید، جنبش های اسلامی به طور اعم و جنبش های شیعی به صورت خاص، همواره در پاسخ به یک بحران حادّ و فراگیر اجتماعی جلوه می کنند. این بحران ها که در خصوص شیعیان خلیج فارس در محرومیت های همه جانبه ی سیاسی- اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی رخ می نماید، به همراه دیگر عوامل تنش زا در منطقه، هم چون نابسامانی های داخلی، استبداد حاکمان، استعمار، و نیز ورود فرهنگ غرب و گستره ی ارزش های غربی در منطقه، شیعیان را نیز به واکنش و تحرک وامی دارد. از بعد اندیشه شناختی، آموزه های مکتب تشیع، پیروان خود را همواره انقلابی و ناراضی تربیت می کند. از این منظر می توان گفت شیعه به چهار دلیل همواره اصلاح طلب و خواهان تحول ریشه ای در جوامع اسلامی بوده است:

الف) عقیده به غضب خلافت الهی: شیعه معتقد است که ولایت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله، امری است الهی و امام علی بن ابی طالب علیه السلام به حق و به دستور خداوند در روز هجدهم ذیحجه سال دهم هجرت (عید غدیر) به وسیله ی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، بدین سمت نصب شده است، ولی آن بزرگوار از حق خود محروم شد و سبب جنگ های جمل، صفین و نهروان و پیامدهای فاجعه آمیز آن ها نیز غضب همین حق بود، از این رو، هرگز هیچ حکومتی را که بدین اصل معتقد نیست، به رسمیت نمی شناسد (حلبی، ۱۳۹۰: ۲۸۳).

ب) فاجعه ی کربلا: شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان و یارانش در سال ۶۱ق. به فرمان یزید بن معاویه، خود از همان روز، انگیزه ی قیام و انقلاب ها شد یادآوری خاطره ی آن که از سال ۳۵۲ق. به وسیله ی آل بویه نوحه خوانی و عزاداری امام حسین در بغداد آزاد و رایج شد، پیوسته شیعه را به گفته ی دکتر علی وردی در وعاظ السلاطین، به صورت یک آتشفشان خاموش درآورده است. شیعه پیوسته امام حسین علیه السلام را مظهر یک پرچم سرخ در اهتزاز، به عنوان پایان نیافتن جنگ با دشمن و گرفته نشدن انتقام خون اهل حق از باطل و به عنوان اسوه و نمونه زیر بار ظلم و نپذیرفتن حکومت غاصبان در نظر داشته است.

ج) چشم انتظار فرج و ظهور مهدی موعود (عج): امام زمان، امام غایب است که با قیام خود، زمین را از داد و حق سرشار می کند، هم چنان که پیش از آمدن او، از بیداد و باطل پر خواهد بود. این انتظار، پرتویی همیشه درخشان از امید در دل شیعیان تابیده و چشم به آینده ی تابناک

دوخته است، تن به ذلت تسلیم و پذیرش وضع موجود نمی دهند و برای آنان، نوعی از «مذهب اعتراض» به شمار می آید. (د) اجتهاد در فقه: اجتهاد در فقه نیز یک عامل پویا و پرتحرک است که از زمان امام صادق علیه السلام به شکل روشن نظام یافت و به ویژه از عصر غیبت (۳۲۹ق) به وسیله ی مجتهدان جامع شرایط (و از جمله عالم به کتاب و سنت و عالم زمان) به اجرا درآمد. این عامل در برخی از موارد، بعد از شیخ طوسی تا روزگاران اخیر جز استثناهایی، تنها به مسایل خاص عبادی و فقه فردی منحصر گردید که تحرک لازم را برای دادن پاسخ به مسایل و مشکلات اجتماعی و اداره ی مجتمع نداشته است، ولی در روزگار جدید، شکلی عام و سیاسی به خود گرفته است.

جنبش مشروطیت در ایران

در اروپا مشروطیت به دلیل تغییر اندیشه در زمینه های مختلف دینی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحت تاثیر رنسانس به وجود آمد. در غرب اگر چه قدرت شاه نامحدود نبود، ولی شاه از قدرت زیادی برخوردار بود. قوانین حاکم، بورژوازها را در مقابل اشراف فئودال و دخالت های شاه محفوظ می داشت، اما تفسیر جدید از دین و آزادی راه را برای گسترش فرهنگ آزادی فراهم ساخت. لوتروکالون نهضت اصلاح دینی را به وجود آوردند و بدین ترتیب تفسیر جدیدی از دین و انسان صورت گرفت. بر مبنای نگرش جدید امکان ایجاد ارتباط بلاواسطه با خداوند، بالا رفتن شان انسان، نفی نظریه برتری کشیشان،

نفی اعمال زور و شدت عمل در عرصه دیانت، حمله به امتیازات ناروای کلیسا، برابری روحانی با غیر روحانی، تاکید بر کرامت انسانی، از بین رفتن خرافات دینی و تبیین جوهر دین در رها کردن انسان از رقیب جباران، ممکن می شد. فلسفه نوین، قدرت شاه را مشروط به خدمت او به خداوند و مردم می دانست و بر این باور بود که در غیر این صورت، او از قدرت معزول خواهد شد. در تفسیر جدید از دین، دین و سیاست دو بعد از ابعاد وجودی انسان را تشکیل می دهند که قلمرو یکی، امور معنوی و ارزش های اخلاقی و بایدها و نبایدهای مذهبی است، و حوزه دیگری امور سیاسی و معیشتی مردم است. سکولاریسم به معنای تفکیک دو حوزه دین و سیاست بود. این طرز تفکر در آستانه مشروطیت در ایران دیده می شود.

انقلاب فرانسه با شعار برابری، برادری و آزادی توانست نظریه تفکیک قوا، اعلامیه حقوق بشر را که در آن به آزادی جان، مال و شغل، پارلمان تاريسم و برابری انسان ها در برابر قانون اشاره شده بود، به یک معنا به وجود آورد. مشروطیت ایران در یک بستر نسبتاً مناسب از لحاظ اجتماعی و سیاسی، محصول ورود تفکرات غربی به ایران و یا واکنش دیدگاه های سنتی و دینی نسبت به آنها بود. در واقع مشروطیت را در ایران می توان محصول بیداری ایرانیان و وقوف به ضعف و عقب ماندگی خود در قبال اروپائیان و اعتراض به حکومت استبدادی دانست. این بیداری با واقعه رژی آغاز می شود. اعطای امتیاز توتون و تنباکو به تالبوت در زمان سلطنت ناصر برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران، موجب ائتلاف سه گروه صاحب نقش یعنی علما، تجار و مردم علیه سیاست های ولت شد که به لغو امتیاز شکسته شدن

طلسم مبارزه با استبداد منجر شد، تحولی عظیم در توده مردم ایران به وجود آورد. پس از لغو این امتیاز مجموعه ای از عوامل داخلی و خارجی که برخی از آن ها نقش مستقیم و برخی دیگر اثرات روانی بر ایران و تحولات ایران داشت، باعث شد تا جنبش مشروطه خواهی در ایران پدید آید. از جمله:

۱. برخورد ایران با اروپا در شکل گیری جنبش تاثیر داشت. عقد معاهده «فین کن اشتاین» بین ایران و فرانسه در سال ۱۸۰۷، جنگ روسیه با ایران و شکست ایران و تحمیل معاهدات خفت باری چون گلستان و ترکمنچای بر ایران، همچنین رقابت روس و انگلیس برای گرفتن امتیازات، از عوامل مؤثر در این خصوص بودند. ورود اقتصادی غرب به ایران موجب ورشکستگی صنایع پیشه وری و خانگی ایران شد. در یک چنین شرایطی بود که فکر مشروطه خواهی به ایران وارد شد.

۲. یکی از منابع مهم ورود تفکر مشروطه خواهی به کشور، اعزام دانشجویان به خارج بود. این کار برای اولین بار توسط عباس میرزای قاجار، پس از شکست ایران در جنگ های ایران و روس انجام شد، و عمده ترین هدف آن جذب تکنولوژی غرب برای افزایش توان دفاعی کشور بود، اما تحت تاثیر فرهنگ و تمدن غرب قرار گرفتند. از طرف دیگر، تاسیس دارالفنون توسط امیر کبیر و آموزش زبان ها و علوم غرب از دیگر ابزارهای آشنایی ایرانیان با فرهنگ اروپا محسوب می شود که بعد از فارغ التحصیل شدن، در اشاعه آن نقش داشتند.

۳. ایرانیان مهاجر در ممالک عثمانی، هند و مصر از نزدیک شاهد تحولات فکری این جوامع بودند. عده ای از این ها تحت تاثیر

لیبرالیسم غرب قرار گرفتند، مثل عبدالرحیم طالبوف. او به ظاهر یک روشنفکر علمی بود و باورهای مشروطه طلبانه وی با باورهایش سنخیت داشت، او برای حفظ کشور، تطبیق علم و عقل را لازم می دانست.

۴. از طریق مجاهدین قفقاز و حزب مخفی اجتماعیون عامیون، اندیشه سوسیال دمکراسی وارد ایران شد. در این زمان، کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیگ، اثر حاج سیدزین العابدین مراغه ای تاثیر زیادی بر اندیشه قانون خواهی گذاشت.

۵. تاثیر دیپلمات ها اعم از کسانی که از طرف ایران به ممالک غربی می رفتند و آن هایی که از آن ممالک به ایران می آمدند، بر تحولات مشروطه خواهی زیاد بود. مثلا، مستشار الدوله در کتاب «یک کلمه» از قانون اساسی فرانسه تفسیری ارائه داد که می خواست اصول ترقی و تمدن را با قرآن تطبیق دهد، روشی که متفاوت با روش آخوندزاده بود.

۶. در این میان نقش روحانیت بسیار بالا و برجسته بود، خصوصا روحانیت روشنفکر که با تفاسیر نو از اسلام، ساختار نظام سیاسی را تحدید کرد. علی الخصوص، روابط نزدیکی که بین روحانیت شیعه و مردم وجود داشت، توان بسیج مردم را در راستای اهداف مشروطیت آسان تر می کرد.

۷. در کنار این عوامل و زمینه ها، سلسله رخدادهایی در جهان واقع شد که از نظر روانی، مردم را جهت قیام عمومی علیه استبداد حاکم تحریک و تحریض کرد. از جمله این تحولات می توان به پیروزی ژاپن بر روسیه در سال ۱۹۰۵ و جنگ بوئرها در آفریقای جنوبی و تغییرات و تحولاتی که در روابط انگلیسی ها و روس ها رخ داده بود،

اشاره کرد. پیروزی یک کشور مشرق زمینی یعنی ژاپن بر روس ها به عنوان یک قدرت معتبر جهانی و شورش مردم روسیه علیه دولت تزاری، به شدت افکار عمومی ایرانیان را تحت تاثیر قرار داد. همچنین مقاومت سرسختانه بوئرها در آفریقای جنوبی علیه انگلیس ها، اگر چه با شکست بوئرها در سال ۱۹۰۲ به پایان رسید، از لحاظ روانی بر مردم تاثیر زیادی گذاشت.

۸. از اوایل قرن بیستم، نفوذ انگلستان در ایران کاهش یافته و روسیه بر اقتدارش بر ایران افزوده بود. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه فشار این دولت را بر ایران کاهش داد و فرصت مناسبی را برای انگلیس ها پیش آورد تا با حمایت ضمنی از حرکت ایرانیان برای مشروطه خواهی قدرت رقیب خود را در ایران محدود نمایند، گرچه در مراحل بعدی عوامل دیگری همچون پیدایش خطر آلمان موجب شد، تا با همکاری دولتی روس و انگلیس، جنبش مشروطه خواهی که در مراحل اولیه پیروزی خود بود، ناکام شود.

۹. مردم از طرف روشنفکران خصوصا روحانیت روشنفکر تشویق شدند تا علیه وضع موجود قیام نمایند، خصوصا در این زمان ناصرالدین شاه که به علت ضعف های جسمی و روانی، توان اداره مملکت را نداشت و این موضوع قدرت مخالفان را افزایش می داد. نتیجه این که، مردم و روحانیون دست به تحصن زدند.

به دنبال تحصن علما در شاه عبدالعظیم و حمله سید جمال واعظ به استبداد، خواسته های زیر مطرح شد: الف) اجرای قوانین اسلام، ب) تاسیس عدالتخانه، ج) عزل نوزبلیژیکی، د) عزل علاء الدوله حاکم مستبد تهران. تحصن دوم هم در قم صورت گرفت و نهایتا به صدور

فرمان مشروطه در جمادی الاولی ۱۳۲۴ ق. انجامید. اندیشه مشروطه خواهی اساس سلطنت را نفی نمی کرد، فقط قدرت پادشاه را تحدید می کرد.

روشنفکران دینی و نوگرایان هر دو حکومت قانونمند را می خواستند. آن ها همچنین بر ضرورت وجود قانون اساسی اذعان داشتند. پس از برقراری مشروطه و تدوین قانون اساسی، عده ای مشغول تهیه قانون انتخابات شدند و در ۱۹ رجب ۱۳۲۴ ق. به امضای شاه رسید. انتخابات تهران فوراً شروع شد و شاه مجلس را در ۱۸ شعبان همان سال افتتاح نمود. انتخاب کنندگان به ۶ طبقه تقسیم شده بودند: الف. شاهزادگان قاجار، ب. اعیان و اشراف، ج. علما و طلاب، د. ملاکین و فلاحین، ه. تجار، و. اصناف. به محض تکمیل انتخابات تهران مجلس افتتاح گردید، چرا که حدس زده می شد، انتخابات ولایات طولانی شود، تعداد نمایندگان تهران ۶۰ نفر بود. پس از برقراری مشروطه تعدادی از سیاست بازان بدون آن که اعتقادی به جنبش مشروطیت داشته باشند، خود را در صف آزادی خواهان جای دادند، و آزادی خواهان نیز به علت بی تجربگی سیاسی، آن ها را در میان خود پذیرفتند، و رشته کشورداری را به آن ها سپردند. آن ها تا جایی به دفاع از مشروطه پای بند بودند که منافعشان در خطر قرار نگیرد.

مشروطیت و آزادی خواهی، قدرت مطلق العنان دستگاه استبدادی را مقید و محدود کرده بود و این امر برای محمد علی شاه مستبد بسیار ناخوشایند بود. به همین دلیل به منظور برچیدن بساط مشروطه و بازیافت قدرت مطلقه در سال ۱۳۲۶ ق. با مساعدت معنوی دولت تزاری و سکوت انگلیس ها و با کمک مستقیم لیاخوف روسی، مجلس

اول را به توپ بست. پس از به توپ بستن مجلس و شروع استبداد صغیر، انجمن های ایالتی و ولایتی خصوصا در تبریز احیا شدند. در تنکابن، اصفهان، رشت، مشهد، بندرعباس، بوشهر و لارستان نیز چنین انجمن هایی به وجود آمد. این انجمن ها پایگاه حرکت های آزادی خواهانه بودند و جنبشی را هدایت کردند که به فتح تهران انجامید. محمد علی شاه از سلطنت خلع شد و عضدالملک، نایب السلطنه احمد شاه شد. مجلس دوم در این زمان با انتخابات مخفی تشکیل گردید. گرایشاتی که در مجلس اول به صورت پراکنده وجود داشت در مجلس دوم در قالب احزاب سیاسی ظهور پیدا کرد. مهم ترین حزبی که پیش از دیگران پا به عرصه مبارزات پارلمانی گذاشت و در مجلس دوم به فعالیت علنی و سازمان یافته تر پرداخت، فرقه دمکرات یا حزب دمکرات بود که همان ادامه اجتماعیون عامیون محسوب می شد که اکنون جنبه رسمی و آشکار می یافت. حزب سیاسی دیگری که در برابر حزب دمکرات به صورت انفعالی ظهور کرد، حزب اجتماعیون اعتدالیون بود که مرام نامش بسیار مختصر و کلی بود. هر دو فرقه در توجیه مسلک خویش به پیشوایان تفکر سیاسی و سوسیالیستی اروپائیان اقتدا می کردند. احزاب کوچک دیگری به نام «اتفاق و ترقی» و «ترقی خواهان» به وجود آمدند، یکی دارای جنبه های سوسیالیستی و دیگری با نظر به مسایل جنوب ایران تشکیل شد. اهمیت این ها از جهت ائتلاف با اعتدالیون بود که اکثریتی را در مقابل دمکرات ها به وجود آوردند.

عمر مجلس دوم نیز با اولتیماتوم روس ها و نبرد میان دمکرات ها و اعتدالی ها برای خروج شوشتر از ایران در سال ۱۳۲۰ ق. پایان یافت.

بی‌اعتنایی مورگان شوشتر خزانه دار آمریکایی و سامان دهنده امور مالی ایران به توازن قدرت در ایران، او را به مخالفت با روسیه و وابستگان این دولت کشاند. روسیه واکنشی شدید نشان داد، و به ایران اولتیماتوم داد. انگلیس هم با روس ها همراهی کرد، اما مجلس زیر بار نمی‌رفت. دولت برای رهایی از مخمصه، مجلس را منحل کرد، و بدین ترتیب عمر مشروطه خواهی ایران به یک معنا خاتمه یافت و دوران موسوم به فترت آغاز شد. پس از تعطیلی مجلس دوم سه سال و اندی ناصر الملک زمامدار مطلق بود و با کمال خشونت با احزاب و مردم رفتار می‌کرد.

مجلس سوم پس از تاج گذاری احمد شاه گشایش یافت، و یک بار دیگر فعالیت احزاب سیاسی در چارچوب دموکراسی پارلمانی آغاز شد. دموکرات ها و اعتدالیون هر دو در این مجلس عضو بودند. در این زمان بود که جنگ جهانی اول شروع شد. به دنبال آن ایران نیز اشغال شد. جنگ جهانی افکار مجلسیان را به دو دسته طرفدار متحدین و طرفدار متفقین تقسیم نمود. تحول دیگری که پس از جنگ جهانی اول به وجود آمد و بر تحولات ایران خصوصا عملکرد احزاب سیاسی تاثیر گذاشت، وقوع انقلاب اکتبر در روسیه در سال ۱۹۱۷ بود. این واقعه، باعث شد که سپاهیان روس ایران را ترک کنند. حکومت انقلابی با آزادی خواهان ایران همگام شد. انگلیسی ها از این موقعیت استفاده کردند و با امضای قرارداد ۱۹۱۹ با دولت وثوق، مقدمات تسلط خود را بر ایران فراهم ساختند، اما این قرارداد با اعتراضات زیادی مواجه شد و ناکام ماند. این قرارداد، موجب تشتت در میان احزاب نیز شد. ملک الشعراى بهار در این خصوص می نویسد: «در این دو سال یک ضربت

دیگر هم بر پیکر حزب فرود آمد که مربوط به عقاید افراد راجع به قرارداد ۱۹۱۹ بود و هرج و مرج به حد اعلای خود رسیده و حزب دمکرات در مقبره ای که خود افراش کنده بودند، بدون تشییع و تشریفات و بدون کوچک ترین و کمترین احترامی دفن گردید. تحول مهم دیگری که در این مقطع صورت گرفت، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. بود. حکومت کودتا در یکی دو روز همه سرجنابان را دستگیر کرد. مجلس چهارم پس از رفتن سید ضیاء باز شد و قوام السلطنه کابینه را تشکیل داد که سردار سپه، وزارت جنگ آن را بر عهده داشت. در این مجلس احزاب «اصلاح طلب» و «سوسیالیست» از بقایای احزاب پیشین به وجود آمد.

مجلس پنجم از سال ۱۳۰۲ تا سال ۱۳۰۴ ادامه داشت. انتخابات آن در حکومت مستوفی آغاز و در حکومت مشیرالدوله ختم گردید. وزارت جنگ با نفوذ در ایالات از طریق امیر لشگرها انتخابات را فاسد ساخت. در مجلس پنجم، علاوه بر سوسیالیست ها و اصلاح طلبان، نمایندگانی نیز با تمهیدات سردار سپه وارد مجلس شدند. آنها حزب دمکرات مستقل و سپس حزب تجدد را به وجود آوردند که اکثریت مجلس را در دست داشت. حزب تجدد قصد داشت جمهوریت را از مجلس بگذرانند. در این جا بود که بحث اعتبارنامه ها پیش کشیده شد و در قضیه اعتبارنامه آقای شیبانی، یکی از افراد تجدد، سیلی محکمی به گوش مدرس زد که که عمامه اش افتاد. با این حرکت و بروز مخالفت های دیگر، نقشه جمهوری خواهی رضاخان نقش بر آب شد. البته نباید از نقش مردم تهران در این خصوص غافل ماند. بدین ترتیب، اکثریت مجلس متزلزل شد و تجدد در اقلیت قرار گرفت. به

همین دلیل سردار سپه که از جمهوریت مایوس شده بود به قهر به بومهن رفت. بالاخره جناح اکثریت، مرکب از تجدیدی ها و سوسیالیست ها، افرادی مثل تیمورتاش و فیروز، از خلع قاجاریه حمایت کردند، و تا سرحد توطئه و خونریزی و تهدید و ارباب کار را پیش بردند، و جراید اقلیت را تعطیل کردند، و سرانجام راه را برای تغییر سلطنت هموار کردند.

عمده بار حرکت های انقلابی و شبه انقلابی بر دوش توده مردم است. مسلما غنای فکری یا ضعف فرهنگی و اجتماعی این بخش عظیم از جامعه نقش مستقیم در شکست یا موفقیت این حرکت ها دارد. ما در این جا با بررسی ویژگی های فکری مردم ایران در طول تاریخ خود و مروری بر فرهنگ سیاسی ایرانیان، نقش ناآگاهی و عدم خود آگاهی توده مردم را در شکست مشروطه تشریح و تبیین خواهیم کرد. زمزمه های مشروطیت و حکومت قانون در تهران و شهرهای بزرگ در حالی به راه افتاد که بیش از ۹۰٪ مردم ایران بی سواد بودند. تا پیش از برقراری مشروطه، الفاظی چون قانون، احزاب سیاسی و... برای جامعه بی سواد ایران الفاظی ناآشنا بود، لذا اندیشه ای به نام قانون خواهی نیز در میان عامه و توده بی سواد، بلکه بین اقلیت با سواد آن زمان نیز، بیگانه و غریب می نمود. مشروطیت در ایران برقرار شد، اما تصویری که عامه مردم از دولت و حکومت در ذهن خود داشتند و نگرششان نسبت به موقعیت و وضعیت خود در برابر آن ها همان بود که جامعه ایران از قرن ها پیش با آن زیسته بود. در عهد مشروطه به علت عدم رشد و بلوغ سیاسی لازم، ایده مشارکت تنها برای بخش کوچکی از مردم حیاتی تلقی می شد و اکثریت مردم هنوز اعتقادی به مشارکت در

تصمیم‌گیری‌ها نداشتند. فرهنگ سیاسی هم هنوز سرشار از مضامین مذهبی، ملی و اسطوره‌ای بود. در تاریخ ایران برای قدرت شاهان مبدا الهی تصور می‌شده است و اصلاً حاکمیت مردم مطرح نبوده است. اندیشه فره ایزدی که در ایران باستان حاکم بود، حکایت از این می‌کرد که نور الهی در قلب سلطان دمیده، شخصیت ممتازی به او داده و وی را صاحب قدرت مطلق کرده است.

احساس ضعف در مقابل قدرت بی‌امان استبداد، موجب نگرش‌های خاصی نسبت به قدرت و حکومت می‌شد، یعنی اوضاع بی‌ثبات و تجاوزهای مداوم قدرتمندان به زیردستان نوعی تقدیرگرایی را در توده مردم به وجود آورده بود. حکومت‌های اقتدارگر نیز چنین استبدادی را تا اعماق جان‌های یکایک افرادی تسری دادند و به آن مشروعیت بخشیدند. مردم ایران در مقابل حاکمان خودسر، متواضع بودند و هرگز به خود چنین حقی را نمی‌دادند که سؤال کنند، سهمشان از حکومت چیست. از طرف دیگر مردم به چشم دیده بودند که حکومت‌هایی که قدرت را در دست داشته و مدتی بر مردم جفا کرده‌اند، با رفتن آن‌ها چیزی که عاید ملت می‌شد یا هرج و مرج بود که ضرر آن بیش از ضرر استبداد بود و یا این که حکومت جبار دیگری روی کار می‌آمد که تفاوتی با قبل نداشت، به جز این که هزینه‌ای را تحمیل می‌کرد. شورش علیه نظام، نفعی برای مردم نداشت، جز این که سابقه خود را خراب می‌کردند. به همین دلیل تلون مزاج از خصوصیات مردم شد. روزنامه شفق در سال ۱۳۱۱ ش. می‌نویسد: مردم ایران به هر مزاجی مثل خاکشیر می‌سازند و در مقابل هر باری تسلیم می‌شوند.

انقلاب مشروطه با به چالش کشیدن تفکرات و اندیشه های قدیمی، تعقل، همزیستی، تساهل و مدارا را به ارمغان آورد. در مشروطه، الگوی مشروعیت مدنی، پایه های الگوهای دیگر مشروعیت را سست کرد، اما نتوانست ریشه های خود را در اذهان مردم ایران بگستراند و نهایتاً هم توسط الگوهای قبلی از بین رفت. عینیت این موضوع نیز در روی کار آمدن رضاخان قابل مشاهده است. استبداد با ریشه های عمیق خود در فکر و عمل ایرانیان بار دیگر با استقبال گروه ها و نیروهای سیاسی مواجه شد. مشروطه خیزشی بود برای مشارکت سیاسی مردم با یک موفقیت نسبی که سرانجام هم نتوانست کامیابی لازم را به دست آورد. گرچه تحولات سیاسی نیم بندی در ایران صورت گرفته بود، اما هنوز توده مردم بی سواد بودند، هنوز آن فرهنگ خرد ستیز ظلم پذیر و خرافات از ذهن مردم دور نشده بود. آنها با عقل و خرد و منطق هنوز بیگانه بودند، به جز اندکی از کسانی که به نحوی به خارج از کشور رفته و یا تحولات کشورهای دیگر را دیده بودند. توده مردم در همان وضع سابق و با همان افکار و عقاید قرن های پیش، زندگی می کردند و این وضع دهشتبار خود را کاملاً طبیعی می پنداشتند.

در انقلاب مشروطه ایران، قرار شد که قانون حاکم باشد و این در حالی بود که پیش از هشتاد درصد جمعیت مملکت که ساکن روستاها بودند، نحو صحیحی اطلاعی از این نوع تغییرات نداشتند و اکثر مردم شهر هم نمی دانستند مشروطه چیست و حکومت قانون و پارلمان یعنی چه. آنها فقط به دنبال رهبران حرکت می کردند، بی آن که بدانند چه می خواهند (ملک اشعراى بهار، ۱۳۶۱: ۳۰). اکثر مردم نمی دانستند چنین حکومتی با چه ساز و کارهایی کار می کند و آنها در این

حکومت چه باید بکنند، مجلس را هم طبیعتاً افراد ناآگاه تشکیل می دادند که در مواقع حساس که رشته کارها از دست دربار خارج می شد، از موقعیت استفاده نمی کردند. احمد کسروی یکی از دلایل شکست مشروطه را ناآگاهی توده و پراکندگی ایرانیان می داند. او مدعی است مردم در نظام مشروطه وظیفه سنگینی بر عهده دارند، پیمانی بین آنها وجود دارد که شریک سود و زیان و شادی و غم یکدیگر باشند و کشور خویش را حفظ کنند. او مدعی است در بین توده مردم شایستگی لازم برای زندگی در نظام مشروطه وجود نداشت (کسروی، ۱۳۶۶: ۹). ناصرالملک در نامه مفصلی به سید محمد طباطبایی در آغاز جنبش نوشته بود که عدم آمادگی ایرانیان مانعی بزرگ در سر راه آزادیخواهان است. یحیی دولت آبادی در توصیف روز افتتاح مجلس شورای ملی که در مدرسه نظام آن روز بر پا بوده است، می نویسد: «صحن مدرسه نظامی پر است از تجار و کسبه و مردم تماشاچی، در این مجلس شعفی در مردم دیده می شود که هرگز دیده نشده و هیچ کس باور نکرده در مملکت ایران به این زودی بشود این اقدامات را نمود، اما به غیر از معدودی که می دانند چه می کنند و مقصود چیست، دیگران نمی دانند چه خبر است. اسم مجلسی می شنوند حرف مشروطه و قانون اساسی به گوششان می خورد، اما قانون یعنی چه؟ مجلس کدام است؟ مشروطه چیست؟ نمی دانند. کسبه تصور می کنند مجلس برای نرخ ارزاق تشکیل می شود (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۸۳).

مردم ایران عمدتاً تحت فشارهای داخلی از طرف حکام و برای رهایی از این سختی ها و نه از روی آگاهی به مشروطه خواهی روی آوردند.

به همین دلیل وقتی که محمد علی شاه دو سال بعد از صدور فرمان مشروطیت، مجلس را به توپ بست، بسیاری از همان مردم مشروطه خواه دشمن مشروطه شدند و مجلس را غارت کردند. این ها همه از روی جهل و نادانی مردم بوده است، به نحوی که مردم با قدرت یابی مجدد مشروطه چیان و ضعف محمد علی شاه، باز هم مشروطه خواه شدند و صدای زنده باد مشروطه را بلند کردند. در یک کلام مشروطیت حاصل رشد اندیشه توده مردم نبود. اگر مشروطیت با زیربنای فرهنگی و آگاهی مناسب مردم همراه می شد، قطعاً دوام و بقای بیشتری می یافت.

انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران با سطح وسیع و ریشه های عمیق و تمام ویژگیهای خود بعنوان یک پدیده اجتماعی، معلول و محصول عوامل بسیاری است. هر گروهی با توجه به ملاکات فکری و منافع تشکیلاتی خویش، علتی را برجسته تر می نماید و سعی می کند سلسله علل را به آن علت اصلی برگرداند، با توجه به این مطلب است که تبیین زمینه ها و عوامل انقلاب اسلامی مبحث بنیادی و پر مجادله این نوشتار می باشد. مارکسیست ها شرایط اقتصادی و مرحله تاریخی هر جامعه را زمینه و علت انقلاب می دانند و بطور کلی اینها هستند که نظریات مدونی در باب انقلاب دارند که به انحاء مختلف این تئوریا تاثیر خود را بر تحلیل اغلب نظریه پردازان انقلابها گذارده است. غربیها و فرد گرایان شرایط فکری و فرهنگی را مهم دانسته و برای افراد و نخبگان

نقش زیادی در متحول کردن جامعه قائلند. برای شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز علل زیادی ذکر می شود برخی آنرا عمدتاً محصول شرایط بین المللی و خارجی می دانند، بعضی دیگر شرایط و عوامل داخلی و درونی را عمده می کنند، دسته ای بر عوامل سیاسی پای می فشارند، جمعی عوامل فرهنگی را مهم می دانند، گروهی عوامل اقتصادی را پیش می کشند و عده ای مثلاً ایده حقوق بشر کارتر و اختلافات صوری او با شاه را مهم می دانند. افزایش درآمد نفت و بهم ریختگی اقتصاد ایران. وابستگی شاه به سیاست ابر قدرت ها رواج فساد، ظلم و دیکتاتوری و... اینها نیز عواملی هستند که در کنار عوامل فوق مطرح باشند. مهمترین علت برای ایجاد انقلاب فکر و اراده انسان می باشد. خداوند انسان را با اراده آزاد آفریده است. در نهایت این انسان است که با اختیار خود نظام زندگیش را سامان می دهد. در این راه به لحاظ قانونمندیهای طبیعت و قانونبندیها و سستهای اجتماعی، انسان نمی تواند اراده و خواسته اش را در عمل صد در صد پیاده کند.

غالب تئوریه‌ها و نظریات مختلف درباره انقلابها نهایتاً اندیشه‌ها و خواسته‌ها و نیازهای انسان را به انحاء مختلف عامل انقلاب و تحول می دانند و به سایر عوامل، شرایط و زمینه‌ها نقش فرعی و درجه دوم می دهند که در کم و کیف و شدت و ضعف انقلابها می توانند تأثیرهایی داشته باشند. ما به عنوان مسلمان با توجه به اعتقادات و در چارچوب جهان بینی توحیدی و استدلالهای عقلی و تجربیات، در تحلیل نهائی به یک سری از علل و عوامل دیگر نیز اعتقاد داریم و بر این باوریم که اراده تکوینی خداوند بر سراسر جهان هستند و منجمله بر تغییرات و

تحولات و انقلابهای اجتماعی حاکم است، چنانکه اراده تشریحی او نیز در چارچوب مکتب اسلام و نظام سیاسی آن از کانال اراده و اختیار انسان در تحول ارزشهای منفی حاکم بر جامعه به ارزشهای مثبت و ایجاد انقلاب اسلامی تاثیر خود را می گذارد. بنابراین، در تئوری انقلابمان وارد کردن نقش عوامل غیر انسانی و فوق جریانات عادی بشری فصل ممیزی است با کلیه تئوریهای دیگر. با توجه به آنچه گفتیم می توان علل و عوامل انقلاب را بصورت زیر، دسته بندی کرد:

الف) علل و عوامل بشری (عادی و طبیعی):

در علل و عوامل بشری بدون شک، انسان علت اساسی انقلابها و تحولات اجتماعی است و با اختیار و اراده خود خواهان براندازی نظم موجود غیر مطلوب و پدید آوردن نظم مطلوب غیر موجود می شود و به این منظور دست به انقلاب می زند. سایر علت‌های اجتماعی و محیطی زمینه را برای فعالیت فراهم کرده و از کانال اراده و اختیار انسان غیر مستقیم تاثیر خود را بر تحولات اجتماعی می گذارند. علل انسانی بر دو دسته علل فردی و علل اجتماعی تقسیم می شوند: ۱) علل فردی (نقش رهبری در انقلاب). در اینجا باید بررسی شود که انسانها با خصیصه های فردی و به عنوان اشخاص معین چه سهمی در دگرگون کردن قالبهای فکری و رفتاری داشته اند و چگونه موجب انقلاب شده اند. اینجاست که باید روی شخصیت‌های تاریخ انقلاب اسلامی متمرکز شویم و سران و نخبگان را مورد تحقیق قرار بدهیم قدم اول توجه روی شخص امام به عنوان رهبر انقلاب می باشد. ایشان چه افکار و رفتاری از اسلام ارائه دادند؟ این مسائل در شکل گیری و پیروزی انقلاب ایران چقدر مؤثر بود؟ قدم بعدی اینست که لیستی از دیگر افراد

شخصیتهائی که در انقلاب اسلامی مؤثر بوده اند را در بیاوریم سپس افکار و رفتارشان را مورد شرح و ارزیاب قرار دهیم.

پیشینان امام: برای اینکه اهمیت و کاربرد این بخش از بحث ما روشنتر شود نگاهی به نقش شخصیتهای در تاریخ معاصر ایران می افکنیم و آن دسته از افراد را که در پرورش و تداوم اسلام در بعد نظری و عملی مؤثر بوده اند را مورد بررسی قرار می دهیم. سید جمال الدین اسد آبادی دو بعدی است یعنی هم افکار و ایده هائی درباره اسلام دارد و هم عملا در اجرای آن آرمانها قدم برداشت. البته نقش اجرائی و تشکیلاتی او خیلی بالاست. امثال میرزای شیرازی، بهبهانی و طباطبائی بیشتر مرد عمل هستند. آقایان آخوند خراسانی و میرزا خلیل الله مازندرانی و میرزای نائینی با تاییدی که از مشروطیت کردند و شخصیتهائی چون کاشف القضا و ملا احمد نراقی با طرح و بررسی مسائل دینی سیاسی بیشتر در حوزه اندیشه گام برداشته اند. شیخ فضل الله نوری با تاکید و تکیه بر مسئله مشروطه مشروع جایگاه رفیعی در اندیشه اسلامی دارد ضمن آنکه در انقلاب مشروطیت و سپس پا فشاری بر سر مشروعیت تا پای چوبه دار، مرد عمل هم بوده است. میرزا کوچک خان، شیخ محمد خیابانی، شهید مدرس عمدتا مردان عمل هستند. آیه الله کاشانی نیز پا در صحنه مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری ملی شدن نفت می گذارد و عملا موجب تحولات و دگرگونی های زیادی در جامعه می شود. نواب صفوی گرچه تا حدودی در وادی اندیشه قدم گذاشته و در منشور فدائیان اسلام، برای حکومت اسلامی طرح می دهد. اما جنبه مبارزاتی، تشکیلاتی، اجرائی و عملیاتی او فوق العاده چشمگیرتر است. آیه الله

حائری یزدی با تاسیس حوزه علمیه قم و آیه الله بروجردی با فعال کردن و سر و سامان دادن به آن در زنده کردن اسلام و پرورش شخصیت‌هایی نظیر امام نقش مؤثرتری دارند.

امام خمینی (ره): امام خمینی(ره) که طی ۶۰ سال در محیط جامعه و حوزه علمیه مشغول نشو و نما بود و در هر دو صحنه نظر و عمل بدرجات عالی رسیده بود، در سال ۴۱ طی برخورد با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، در کنار مرجعیت بعنوان رهبر سیاسی جامعه در بین اقشار وسیع مردم و روحانیون متجلی شد. از این به بعد تا زمان رحلتش بطور موازی در هر دو وادی نظر و عمل، انقلاب اسلامی را سکانداری کرد. مردی در اوج اجتهاد و مرجعیت، مدرس فلسفه و دانا به علم کلام و اخلاق و... در عین حال مردی مبارز و واقف به اصول مخفی کاری و کار دستجمعی و... در گفته‌ها و نوشته‌هایش هندسه سیاسی اجتماعی اسلام را با زبانی بسیار همه فهم و در عین حال دقیق ترسیم می کند. مدینه فاضله و جامعه مطلوبی را که منبعث از اصول اعتقادات و جهان بینی اسلامی است ترسیم می کند، سپس جامعه موجود شاهنشاهی را با اطلاعات و اخبار وسیعی که دارد بعنوان جامعه ای فاسد می کوبد و غیر قابل تداوم می داند. آنگاه «راهها»، مراحل و روشهای نیل به وضع مطلوب را بدست می دهد. در این رابطه به عنوان نمونه به بخشی از سخنان ایشان اشاره می کنیم. (...اسلام دین افراد مجاهدی است که بدنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعماری است. اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده اند و می کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه بوجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه های علمیه

عرضه می شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادیخواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند، حکومتی بوجود بیاورند که سعادتمندان را تامین کند و چنان زندگی داشته باشند که در شان انسان است. مثلاً تبلیغ کرده اند که اسلام دین جامعی نیست، دین زندگی نیست، برای جامعه نظامات و قوانین ندارد، طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است، اسلام فقط احکام حیض و نفاس است اخلاقیاتی هم دارد اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد. تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیل کرده چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند و از آن، تصور خطائی دارند همانطور که مردم افراد غریب را نمی شناسند اسلام را هم نمی شناسند و در میان مردم دنیا بوضع غربت زندگی می کند.

چنانچه کسی بخواهد اسلام را آنطور که هست معرفی کند مردم به این زودی ها باورشان نمی آید بلکه عمال استعمار در حوزه ها هیاهو و جنجال می کنند).

آنروز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش بسر می بردند... دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود، خدای تبارک و تعالی بوسیله رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن ها بشگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است (امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ۶).

او در جای دیگر می گوید: ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام بوجود آورده اند برطرف سازیم، تا این ابهام را از اذهان نزدائیم هیچکاری نمی توانیم انجام دهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم و به آنها سفارش کنیم که نسل اتیه خویش را نیز مامور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیلکرده های ما پیدا شده رفع کنند، جهان بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند، حکومت اسلامی را معرفی نمایند تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است. امروز حوزه قم حوزه مشهد و حوزه های دیگر موظفند که اسلام را ارایه بدهند و این مکتب را عرضه کنند. مردم اسلام را نمی شناسند (امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ۱۵۴).

در این جملات، امام اسلام و نظام سیاسی آنرا مطرح کرده و به عنوان ایده آل و مطلوب شرحش می کنند. اینکه ایشان می گوید «مردم اسلام را نمی شناسند» از بعد نظری و فکری یک شوک است. جامعه ای که هزار و چهار صد سال اسلامی شده و بعنوان کشوری اسلامی شناخته می شود چرا اسلام را نمی شناسد؟ اصولاً معنی این جمله چیست؟ اولاً به این ترتیب مردم می دانند که اسلام دینی جامع است که باید از قوه به الفعل بیاید ثانیاً مردم به اشتباه تصور نکنند که حکومت و رژیم شاهنشاهی اسلامی است و بدان رضایت بدهند. این تبلیغات امام باعث می شود که مردم طور دیگری درباره اسلام فکر کنند. نکته ظریف اینست که ایشان همراه با طرح اسلام حقیقی می کوشد تا سایر طرحهای بدلی اسلامی را نیز بشناساند. اینک توجه کنیم که وی چگونه مانند یک جامعه شناس به تشریح وضع موجود پرداختند، آنرا طرد و

لزوم انقلاب و دگرگونی را در جامعه مطرح می کند و می گوید: و اکنون ملت محروم ایران که بسیارشان از لوازم اولیه زندگی محروم بودخ و بنا بر نوشته بعضی از روزنامه های وابسته به دستگاه، فقط در تهران یک میلیون نفر فاقد آب و برق و بهداشت و دیگر ضروریات اولیه زندگی می باشند، ملتی که بسیاری از فقر و تهیدستی نمی توانند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند و اطفال معصوم را از گرسنگی به چرا می برند و یا سر راه ها به امید خدا رها می سازند، ملتی که بسیارشان برای مراجعه به دکتر و خریدن دارو تمکن مالی ندارند و از بی دکتري و بی دوائی تلف می شوند و بنا بنوشته بعضی از روزنامه های ایران، در بسیاری ایز شهرستانهای ایران و استانداری های بزرگ برای هر ۳۵ هزار نفر فقط یک دکتر وجود دارد ملتی که در همین سال گذشته از قحطی و گرسنگی خانه و کاشانه خود را رها ساخته برای بدست آوردن لقمه نان بهر سو آواره شدند باید چنین مبلغ سرسام آوری از بودجه کشور آنها صرف همچو امر سفیهانه ای شود. پس از تشریح وضع موجود و بیان مظالم و مفاسد آن و ریشه یابی آنها، امام ضرورت براندازی وضع موجود و لزوم استقرار وضع مطلوب و چگونگی نیل به آن را بدست می دهد، و می گوید: شرع و حق، حکم می کند که باید نگذاریم وضع حکومتها بهمین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند.

دلایل این کار واضح است، چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی شرک آمیز است چون حاکمش طاغوت است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم. باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد

مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت طاغوت و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین فساد است که می بینید این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود و مسبب آن بسزای اعمال خود برسند.

ما چاره نداریم جز این که دستگاههای حکومتی فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم و هیئت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.

ب) علل و عوامل اجتماعی:

جامعه، میدان و بستر اصلی انقلاب است. جامعه مجموعه روابط منظم و پایداری است که افراد عقلا و جبرا برای رفع نیازها و تحقق اهدافشان در آن محصور می باشند. روابط اجتماعی بطور نظری و تحلیلی از سه دسته روابط نهادی که در عمل، غیر قابل انفکاک و اسقاط می باشند تشکیل شده است. دو رکن اصلی و اولیه آن روابط و ساختارهای فرهنگی و اقتصادی هستند. با اولی نیازها و اهداف معنوی انسان محقق و با دومی نیازهای مادی و معیشتی او بر آورده می شود. این دو دسته، روابط احتیاج به ظوابط و قانون دارند، زیرا اگر قرار باشد هر کس هر کار دلش خواست انجام دهد هرج و مرج پدید می آید و انسانها از وصول به اهداف باز می مانند. ضابطه و قانون، محتاج واضح، مجری و قاضی است.

پس این ضرورت موجب پیدایش رکن فرعی و ثانویه یا سازمان سومی بنام حکومت می شود. در هر برهه از تاریخ و زمان و در هر نقطه از مکان که جامعه ای وجود دارد باید سه رکنش، یعنی فرهنگ، اقتصاد و حکومت و سیاست هم خوان و همساز باشند. عدم هماهنگی این ارکان، خود زمینه ساز دگرگونی است. با توجه به استدلال فوق حال ببینیم هر یک از سازمانهای فوق چگونه زمینه را برای تحول اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران فراهم می آوردند.

ج) علل و عوامل سیاسی:

پس از سقوط رضاخان و در زیر چکمه های متفقین اشغالگر، در صحنه سیاسی ایران بصورت ظاهر یکدوره آزادی و دموکراسی بروز می کند که پس از دوازده سال با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ این آزادی هم محو می شود. شاه در دوره اول حکومتش محلی از اعراب نداشت و تصمیم گیری در واقع با دیگران بود اما حکومت واقعی او در دوره دوم، یعنی، پس از کودتا شروع می شود که بساط دیکتاتوری را پهن می کند. قوه مقننه دست نشانده قوه مجریه و خود قوه مجریه و نیز با نخست وزیرانی مطیع، آلت دست شاه می شود و قوه قضاییه هم در آن رژیم معمولاً محلی از اعراب نداشت. این دوره نیز با بحرانهای ۴۳-۳۹ دستخوش تزلزل می شود. با سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و تبعید حضرت امام در آبان ۴۳ دوره واقعی حکومت و دیکتاتوری مطلقه شاه مجدداً آغاز میشود. تمام نهادها و ابزارهای دموکراسی و آزادی همانند: مطبوعات، انجمنها، احزاب صنفی و سیاسی، رادیو و تلویزیون، کتب و مجالس تعطیل، کانالیزه یا آلت دست میشوند. ارکان و منابع قدرت شاه، یعنی حمایت خارجی، پول نفت، توسعه و تجهیز

ارتش و ساواک روز به روز بیشتر می شود پایگاههای قدرت مخالفان همچون حوزه و دانشگاه به شکل‌های مختلف سرکوب و آزادی های فردی و اجتماعی مانند آزادی بیان و عقیده و... از مردم گرفته می شود. در سیاست خارجی نیز، شاه به هم پیمان تمام عیار آمریکا تبدیل شده و عملاً حامی اسرائیل بوده و عاملی برای تضعیف و تشتت اعراب می باشد.

با آغاز دهه پنجاه روند دیکتاتوری شاه تشدید شده و در برابر سازمانهای مسلح و گروههای سیاسی مخالف، به شدیدترین وجه عکس العمل نشان داده می شود. با این اعمال و رفتار، نارضایتی مردم و روشنفکران از سیاست رژیم اوج می گیرد، اما بدلالی نشانه ها و شاخص های آن چندان ظاهر نیست، زیرا از یکطرف به مدد درآمدهای روز افزون نفت و علیرغم تمام سوء استفاده ها، میزان واردات و تولید کالاهای مونتاژ داخلی رو به تزاید و قدرت خرید مردم بالاست. این مسائل چشم و زبان خیلی ها را می بست، یعنی بمدد دلارهای نفتی و یک اقتصاد وابسته و مصرفی که در دراز مدت سقوطش محرز بود، در کوتاه مدت یک رضامندی اقتصادی و مصرفی وجود داشت و این عاملی برای جلوگیری از بروز و ظهور گسترده نارضایتی های سیاسی بود. از طرف دیگر شاه بمدد نیروهای سرکوبگرش روزبروز اقدامات انتقام جویانه خود را وسعت و عمق می بخشید و هر گونه ابراز نارضایتی از سوی ملت را با وضع فجیعت و وحشیانه تری پاسخ می داد.

در نتیجه این برخورد، نمود نارضایتی هر روز دامنه اش محدودتر می گردید و به قشرهای پیشاهنگ و پیشتاز و از جان گذشته ای از

روشنفکران، دانشجویان، بازاریان و روحانیون اختصاص می یافت. تشکیل حزب فراگیر رستاخیز در اوائل سال ۵۴ اوج دیکتاتوری و اختناق شاه بود که برای عضو گیری و وادار کردن مردم به شرکت در آن از تحقیر و توهین و تکبر به هیچ قشری فروگذار نکرد. شاه در این مسیر حتی از اطرافیان و دست نشانده های خود نیز حاضر نبود هیچ انتقادی را درباره کوچکترین و پیش پا افتاده ترین برنامه هایش بشنود و علیرغم وجود دستگاههای برنامه ریزی، سیاستگذاری و اجرائی که بظاهر طرحی را با چارچوبهایی آماری و تحقیقی ارائه می دادند، درباره همه چیز دستور می داد. شاه که راه سلطنت خود و پسرش را بسیار هموار می دید در سال ۵۵ جشنهای پنجاه سال سلطنت پهلوی را برگزار کرد و حرفهای مالیخولیایی زیادی زد. در این سال مقاومت های مسلحانه، تقریباً ریشه کن شده بود و اکثر مخالفان سرشناس اعم از روحانی و بازاری و دانشگاهی و... در زندان بودند و به خیال حکومت، اکثریت مردم نیز در حزب فراگیر رستاخیز عضو شده بودند. در اوج این خواب و خیالها بود که از اوایل سال ۵۶ نشانه های بسیار قوی از نارضایتی سیاسی و آزادی خواهی در گوشه و کنار ایران بروز کرد که سرانجام، در قم و پشت سر روحانیت و حضرت امام جمع شد و انرژی عظیمی برای انفجار و بر اندازی فراهم کرد و انقلاب را به پیروزی رساند.

د) علل و عوامل فرهنگی:

فرهنگ، معانی و تعاریف بسیار زیادی دارد. در اینجا مراد از این واژه عمدتاً قالب های رفتاری و اعتقادی است که در بین اعضاء یک جامعه بصورت مشترک رواج دارد و بر آورنده نیازهای معنوی و کیفی آنان

می باشد. بنا بر این، فرهنگ، محصول فرآیند دیر پای دینی، تاریخی و جغرافیائی یک جامعه می باشد. دگرگونی این قالب ها بصورت بنیادی زمینه ساز انقلاب است. مهمترین عناصر و عوامل فرهنگ ایران عبارتست از:

۱- جغرافیای ساسی اجتماعی ایران (۵۰۰۰ سال)

۲- تاریخ ایران (۲۵۰۰ سال)

۳- دین اسلام (۱۴۰۰ سال)

۴- زبان و ادبیات فارسی (۱۰۰۰ سال) فلات ایران با چهار چوب و حدود طبیعی حداقل از ده هزار سال پیش آثار تمدن از خود بجای گذاشته است و از حدود ۵ هزار سال پیش دولت عیلام در بخش وسیعی از آن تشکیل شده است و فرهنگ و تمدن یعنی، قالب های فکری و رفتاری معینی را ایجاد و رواج داده است اقوام مهاجر و آریائی در هزاره اول قبل از میلاد، یعنی، سه هزار سال پیش و در طی کوچهای چند هزار ساله بصورت جمعیتهایی مسلط در این فلات ظاهر شدند و دولت های بومیان را بتدریج در خود هضم کردند. سرانجام، در حدود دو هزار و پانصد سال پیش، کورش هخامنشی که یک آریائی از قوم پارس است نخستین امپراطوری فراگیر ایران را پی می ریزد و به دنبال آن قالب های فکری و رفتاری تمدن پارسی و ایرانی متجلی می شود. دین اسلام با قالب های اعتقادی و رفتارهای جامع در هزار و چهار صد سال پیش طلوع می کند و ایرانیان از جاذبه آن و دافعه نظام شاهنشاهی، سر در قدمش می گذارند. این تغییر و تحول، انقلابی تمام عیار بود و اسلام بصورت جوهر ایرانیت در آمد. پس از ۴۰۰ سال با تدوین شاهنامه فردوسی، هویت ایرانی که با عنصر اسلامی عجین شده

بود در قالب نوی متولد شد. از این به بعد بطور کلی اسلام، روح و مغز فرهنگ ایران است و آن سه عامل دیگر نیز در این عامل محصور و متجسم می شود.

این روح فرهنگی از آن به بعد در بستر تاریخ و جغرافیای ما جلو آمده و رشد کرده است و علیرغم تهاجماتی که طی دو قرن اخیر فرهنگ و تمدن غربی بر آن داشته و با وجود تاثیرات شدید، فرهنگ ایرانی با آن محتوایی که ذکر شد، هویت و استقلال خود را از دست نداده است. این فرهنگ اسلامی با تمام صفت ها و پیرایه ها و خرافاتی که از داخل بر آن عارض شده بود، همواره در مقابل استبداد داخلی و استعمار خارجی عاملی بازدارنده بود. بنا بر این آنان برای هموار کردن زمینه نفوذ و سلطه شان، به انحاء مختلف در صدد حذف و یا تضعیف این فرهنگ بودند.

برای نمونه دیدیم که رضا شاه با پشت گرمی حامیانش خیلی گستاخانه و آشکار با اسلام و مظاهر روشن آن نظیر: حجاب، منابر و مجالس عزاداری برای امام حسین (ع) و روحانیت در افتاد و تلاش می کرد لباس های اروپائی را جایگزین لباسهای ملی کند.

(و) عناصر فرهنگی:

شاه محمد رضا شاه از سالهای ۳۹ و ۴۰ و با طرح لوایح ششگانه آمریکایی انقلاب سفید در ۱۹ دی و برگزاری رفراندوم ششم بهمن سال ۱۳۴۱ در تایید آن و بمدد حامیان خارجیش بطور حسابشده تر و ظریفتری مبارزه را آغاز و به دنبال آن، تلاش کرد تا فرهنگ جدیدی هماهنگ و همساز با حکومت و سیاستش خلق کند. فرهنگ شاه ملقمه ای از دو عنصر بود.

۱- فرهنگ غربی

۲- فرهنگ ایران باستان.

جشن های دو هزار و پانصد ساله و جشن های تاجگذاری و نظائر آنها ابزارها و روشهایی برای جا انداختن فرهنگ ایران باستان بود و فیلمهای سینمایی و رمانهای غربی و جشن هنر شیراز و همانند آنها برای توسعه و ترویج فرهنگ غربی بود و از عناصر چهارگانه فرهنگ ایرانی، تحت عنوان میهن پرستی، به جغرافیای سیاسی و طبیعی ایران تکیه می شد. از تاریخ ۲۵۰۰ ساله، عمدتاً به تاریخ ایران باستان و هخامنشیان و ساسانیان و دین زرتشتی تکیه می شد. دین اسلام که عنصر اصلی فرهنگ ما بود آماج اصلی تهاجمات وی قرار گرفت. بزرگترین و آشکارترین تجاوز او به فرهنگ اسلامی مردم ایران تغییر مبدا هجری تاریخ و تبدیل آن به مبدا شاهنشاهی بود. در ارتباط با اصلاح و تغییر و تحول در ادبیات فارسی موضع اسلامزدائی داشت و تلاش می کرد آثار و علائم دینی و مذهبی را از درون آن محو کند و با ابزارها و روش های گوناگون، فرهنگ واقعی و اصیل، را می کوبید و در عوض فرهنگ باستانی و وارداتی را تحمیل می کرد. بنا بر این نارضایتی مردم به این خاطر روز به روز تشدید می شد مثلاً حجاب که یک قالب رفتاری اساسی در اسلام و ایران می باشد، در زمان رضا شاه با زور سرنیزه برداشته شد و در زمان محمد رضا شاه از طریق پخش فیلمهای سینمایی فاسد، داستانهای عشقی، تاسیس انواع و اقسام مراکز فساد و فحشاء برنامه های تلویزیونی و رادیویی و غیره بی حجابی را تشویق و ترویج و زمینه برای گسترش روابط بی بند و بار دختران و پسران فراهم می شد.

مدلهای لباس، الگوی مصرف، رواج اشیاء لوکس، ادبیات و موسیقی مبتذل و بسیاری از مسائل دیگری که ترویج می شد چیزهایی نبود که با روح فرهنگی اصیل ما سازگار باشد و علیرغم اینکه طی این دوران، ظاهراً افراد و جامعه بطور دلخواه استعمار و استبداد، مسخ شده بود، روح فرهنگی ما در عمق وجدانها متراکم بود و بغض کرده بود. هنگامی که در جشن شیراز در آبان ۵۶ زمان را برای آخرین حمله مناسب می دیدند و به عنوان اوج هنر، نمایش آمیزش زن و مرد را در ملاعام روی صحنه آوردند و یا رفاصان زن آفریقائی را نیمه عریان در تلویزیون ظاهر کردند، انرژی سرکوب شده و متمرکز روح فرهنگ دینی منفجر شد و مردم آزادی و شخصیت پایمال شده را طلب کردند.

تئوری های مختلف درباره انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ یکی از تحولات شگرف و عظیم قرن بیستم به شمار می رود و بسیاری از تئوری پردازان پدیده انقلاب را شگفت زده کرده است. چرا نهضت مشروطیت (۱۹۶۰/۱۲۸۵) با کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ و نهضت ملی شدن نفت در سالهای پایان دهه ۱۳۲۰ با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با شکست روبرو شد، همچنانکه حرکت پرشور مردم به رهبری امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در سالهای ۱۳۴۲ به بعد نیز سرکوب گردید ولی این تحول عظیم در سال ۱۳۵۷ تحقق یافت؟ چه عوامل و عللی این پیروزی را به ارمغان آورد؟ البته پدیده های اجتماعی زاینده یک عامل نیستند ولی می توان از اساسی ترین و اصلی ترین عامل سخن

گفت و اهمیت شناخت علت اصلی انقلاب به عنوان علت محدثه در بقا و استمرار آن مؤثر است. آیا از میان متغیرهای انقلاب، عدم توسعه سیاسی، مشکلات اقتصادی، بحرانهای دینی و مذهبی اساسی ترین علت این پدیده اجتماعی است یا اینکه عوامل دیگر مؤثر بوده است؟ جالب توجه اینکه محمد رضا پهلوی در آذر سال ۱۳۵۶ در مراسم فارغ التحصیلی دانشگاه افسری اعلام کرد: «کسی نمی تواند مرا سرنگون کند من از حمایت کارگران، کشاورزان و بخش وسیعی از مردم عادی و روشنفکران به علاوه از پشتیبانی بی چون و چرای نیروهای مسلح هفتصد هزار نفری ایران برخوردارم (روزنامه رستاخیز، ۱۳۵۶: ۱۴).

سازمان تحلیل اطلاعات دفاعی که وزارت دفاع و نیروهای مسلح آمریکا را تغذیه اطلاعاتی می نماید در ارزیابی از موقعیت رژیم پهلوی اظهار می کند: «انتظار می رود شاه در ده سال آینده نیز همچنان به صورت فعال در قدرت بماند (سولیان، ۱۳۶۱: ۱۳۸). حیرت در این بود که چگونه امور ناممکن به ممکن بدل گشت و مردم با دست خالی بر رژیم نیرومند غالب شدند و رژیم مقتدر و با ثبات محمد رضا پهلوی را پاشیدند؟ چگونه او مقبولیت و کار آمدی خود را از دست داد؟

به طور کلی تئوری های چرایی انقلاب اسلامی ایران در پنج دسته ذیل خلاصه می شود:

۱- گروهی تئوری توطئه را منشا زایش انقلاب دانسته اند و طرح ریزی از پیش تعیین شده خارجی ها خصوصا آمریکا و انگلستان را مؤثر این پدیده شمرده اند، زیرا پیشرفت های همه جانبه اقتصادی ایران در

تولیدات صنعتی، معدنی و کشاورزی در بازارهای بین‌المللی و نیز افزایش بهای نفت در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، منافع قدرت‌های غربی را به خطر انداخت.

۲- دسته‌دیگری با تئوری مدرنیزاسیون علت چرایی انقلاب اسلامی را تفسیر کرده‌اند و شتاب رژیم شاه در اصلاحات مدرن اجتماعی و اقتصادی و ناسازگاری آن با بافت سنتی جامعه و در نتیجه پیدایش بحران هویت را منشا پیدایش انقلاب دانسته‌اند. این گروه زمان اصلاحات شاه و ریشه‌های طغیان در سال ۱۳۴۲ را مؤید این نظریه دانسته‌اند (پارسونز، ۱۳۶۳: ۷۴).

خانم نیکی کدی در مقام نقد هر دو تئوری و پیرامون پروژه‌های صنعتی و تجاری رژیم محمد رضا پهلوی بر این باور بود که اجرای پروژه‌های یاد شده طرح‌های بزرگی بودند که مطابق شرایط ایران طراحی نشده و بی‌اندازه‌گران و پرخرج بودند و ناکامی اقتصادی و عدم تقسیم عادلانه فساد و اسراف مالی به بار آورد (کدی، ۱۳۸۲: ۱۱۷-۱۰۲).

۳- طایفه دیگری همچون خانم کدی بر اساس مطالب فوق معضلات و ناهنجاری‌های اقتصادی را عامل اصلی بروز انقلاب اسلامی ایران معرفی می‌کند.

۴- گروه دیگری از محققان واقع‌بینانه به عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و به خصوص مذهبی توجه دادند. ابراهامیان در این راستا چنین استدلال می‌کند: انقلاب از این جهت به وقوع پیوست که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی به نوسازی‌هایی دست زد، اما در جهت نوسازی در سطح سیاسی ناکام ماند (ابراهامیان، ۱۳۸۹: ۴۲۷).

برخی از محققان برآند که: «علت اصلی و اساس قیام مردم این بود که شاه نسبت به نابودی ارزشهای مسلط جامعه آنها که از مذهب و آئین آنها سرچشمه گرفته بود، قیام کرده و به همین دلیل بود که با جریحه دار شدن احساسات مذهبی امت مسلمان ایران، دیگر مجالی برای صبر و تحمل و شکیبایی در مقابل سایر ناملازمات اجتماعی و اقتصادی وجود نداشت (محمدی، ۱۳۷۰: ۸۸).

پاره ای دیگر از تئوری پردازان انقلاب اسلامی ایران در تعیین عامل اصلی سقوط و شکست رژیم شاه می نویسند: «اگر ما به جستجوی علل و عواملی که خارج از ماهیت انقلاب اسلامی و آرمان ها و ریشه های تاریخی آن است بپردازیم، تنها عاملی که به عنوان علت اصلی و عامل اول می توان از جریان انقلاب، از تولد تا پیروزی آن استنباط نمود، اعمال سیاست اسلام زدایی توسط شاه بود که ادامه رژیم خود را به منظور هر چه بیشتر جلب نمودن حمایت خارجی و تحکیم هر چه عمیق تر سلطنت و دیکتاتوری در داخل کشور، در گرو آن می دید (عمید زنجانی، ۱۳۶۸: ۵۷۲).

۵- تئوری دیگر بر جامعیت اسلام تاکید می کند و نقش تعالیم اسلام را در پیدایش انقلاب اسلامی ایران پررنگ تر می نماید. استاد مطهری چنین عقیده ای را ابراز می کند و در تفسیر اسلامی بودن، معنایی اعم از معنویت درج می کند و نوعی جامعیت از دین اسلامی را که متضمن مسایل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است ارایه می نماید و حریت و آزادی، عدالت، نبودن تبعیضهای اجتماعی و شکاف های طبقاتی را در متن تعلیمات اسلامی قرار می دهد. استاد در ادامه می فرماید: راز موفقیت نهضت ما نیز در این بوده است که نه تنها به عامل معنویت

تکیه داشته بلکه آندو عامل دیگر مادی و سیاسی را نیز با اسلامی کردن محتوای آنها، در خود قرار داده است. فی المثل، مبارزه برای پر کردن شکافهای طبقاتی، از تعالیم اسلامی محسوب می شود، اما این مبارزه با معنویتی عمیق توأم و همراه است. از سوی دیگر روح آزادی خواهی و حریت در تمام دستورات اسلامی به چشم می خورد. تفسیر جامع نگرانه از دین اسلام و تبیین ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن مهمترین تلاش علمی اندیشوران و متفکران معاصر همچون علامه طباطبایی، شهید مطهری و دکتر شریعتی بود که منشا شکل گیری انقلاب اسلامی ایران شد. همچنین فرهنگی و تازه کند عمده نظرات مرتبط با انقلاب اسلامی را به موارد زیر دسته بندی می کنند:

نظریه کرین بریتون

کرین بریتون در کتاب «کالبد شکافی انقلاب» (۱۹۳۸) با به کار بردن طرح تئوریکی که از آسیب شناسی به عاریه گرفته بود، جامعه در حال انقلاب را به بیمار تشبیه کرده است. بریتون مانند اکثر تحلیلگران غربی با دیدی بدبینانه به انقلاب نگریسته و علیرغم قداستی که در انقلاب در نزد انقلابیون دارد، حرکت انقلابی را هجوم میکروب به پیکر جامعه سالم تشبیه کرده است. (محمدی، ۱۳۶۶: ۲۲). وی با بررسی رژیم های پیشین در فرانسه، انگلستان، آمریکا و روسیه، مدعی وجود هفت نوعی یکنواختی میان آنها شده است. بریتون عوامل و نشانه های انقلاب را متعدد و کشف یک الگوی روشن در این زمینه را دور از انتظار دانسته است. وی یکنواختی ها را اینگونه برمی شمرد:

۱- انقلاب های چهارگانه در جوامعی با اقتصادهای رو به نزول یا جوامعی که دستخوش بینوایی یا کساد اقتصادی گسترده و درازمدت باشند رخ نداده است بلکه بر عکس، در جوامعی روی داده اند که از نظر اقتصادی پیشرفت داشتند.

۲- شکست مالی دولت: در این انقلاب ها، دولت ها دچار کمبود مزمین پول بودند، کمبودی بیش از آنچه دولت ها معمولاً دارند. حکومت ها در آستانه ورشکستگی در یک جامعه متمتع بودند.

۳- حکومت ناکارا: در این انقلاب ها، حکومت غیر کارآ و مردم نیز نابردبار به نظر می آیند.

۴- تغییر تبعیت روشنفکران: در دهه های پیش از انقلاب در جوامعی مورد بررسی، گروههای فشار که با گذشت زمان در جهت دگرگونی های اساسی حکومت حرکت می کنند، وجود داشتند.

۵- تباهی طبقه حاکم: آنگاه که برای اعضای بانفوذ طبقه حاکم این باور پیدا شود که در دست داشتن قدرت از سوی آنها ناعادلانه است، یا همه در برابر عدالت جاودانه برابر و برادرند و یا باورهایی که خود با آنها پرورش یافته اند نابخردانه است.

۶- ناهمسازی های طبقاتی: در رژیم های پیشین کشورهای مورد بررسی، نفرت های طبقاتی به اندازه کافی افزایش و شدت یافته بود. طبقات متوسط فرانسه و انگلیس (پیوریتن ها) از اشراف زادگان بیزار بودند و بدان ها رشک می بردند و خود را از نظر اخلاقی از آنها برتر می دانستند.

۷- ناکامی شگفت آور زور: در هر انقلابی نقطه یا نقاطی است که در آن اقتدار قانونی به وسیله اعمال غیر قانونی انقلابیون مورد حمله قرار

می گیرد. در چنین مواردی واکنش عادی هر حکومتی توسل به قدرت پلیسی یا قوای نظامی است. حکومت های مورد بررسی نیز چنین واکنشی را نشان دادند، اما در هر مورد با ناکامی شگفت آوری روبه رو شدند. آنها که از سوی طبقه حاکم مسئول چنین واکنش هایی بودند، آشکارا نتوانستند به اندازه کافی اعمال زور کنند. (ملکوئیان، ۱۳۷۶: صص ۷۷-۸۲)

به نظر می رسد که روایت بریتون از پارادایم تاریخ طبیعی در کل با مراحل مختلف در چرخه حیات انقلاب اسلامی ایران هماهنگ است. در حاشیه قرار گرفتن روشنفکران همراه با بحران مرتفع نشدنی دولت وضعیتی انقلابی به وجود آورد. پاسخ نامناسب رژیم به این بحران یعنی اعمال اصلاحات ضروری به شکلی نامتناسب و عدم استفاده موثر به این بحران یعنی اعمال اصلاحات ضروری به شکلی نامتناسب و عدم استفاده موثر از زور، به ظهور انقلاب منجر شد. به این مدل در برخی از آثار مربوط به انقلاب اسلامی اشاره شده است (مانند برخی استدلالهای محمدی در کتاب تحلیلی بر انقلاب اسلامی) اما توصیف تاریخ طبیعی به ما نمی گوید که چگونه و چرا بحران دولت رخ داد. به ما نمی گوید که چگونه سیاست های توسعه شاه دولتی را به وجود آورد که نسبت به اختلالات جهانی آسیب پذیر بود. هم چنین به تاثیر چشمگیر فرآیندهای تاریخی جهانی بر دولتهای ملی و این که چگونه تحولات بعدی در ساختارهای اجتماعی-اقتصادی معمولاً (همانند ایران) موجب تغییر زیادی در آرایش طبقاتی می شوند توجهی ندارد. (مشیرزاده و در فراتی، ۱۳۷۷: ۲۹۵) مدل بریتون ترکیب پویای گروه های رقیب را که در تعقیب منافع عقلانی خود عمل کردند، نشان نمی

دهند. مکتب تاریخ طبیعی با نادیده گرفتن عقلانیت و هدفمندی گروه هایی که منافع تعریف شده و روشن خود را دنبال می کنند، صرفاً مجموعه ای از ویژگی های قابل مشاهده را توصیف می کند و شکل گیری عوامل علی انقلاب را نشان نمی دهد. اگرچه انقلاب اسلامی ایران سلسله مراحل را شبیه به مراحل سایر انقلاب ها پشت سر گذاشت، اما به نظر می رسد که چارچوب بریتون در تبیین ظهور وضعیت انقلابی در ایران راهگشا نیست (مشیرزاده، در فراتی، ۱۳۷۷: ۲۹۶).

نظریه های جیمز دیویس و ساموئل هانتینگتون

گرچه برخی کوشیده اند شاخص های انقلاب اسلامی را با دیدگاه کارکردگرایانه تطبیق دهند اما این دیدگاه نیز مبین مصداق جامعی از انقلاب اسلامی نیست. الگوی اول کارکردگرایی الگوی «چالمرز جانسون» و «نیل اسملسر» نشأت گرفته از دیدگاه کارکردگرایی درباره جامعه است. الگوی دوم، الگوی «هانا آرنهت» و «ویلیام کورن هاوز» که نشأت گرفته از دیدگاه کثرت گرایانه درباره جامعه و تحت تاثیر نظریه جامعه توده وار است. در بین رهیافت های کارکردگرایی گر و دیویس از جمله کسانی هستند که علت تحولات را در انتظارات سرکوب شده و محرومیت نسبی جستجو کرده اند (عیوضی، ۱۳۷۷: ۲۷۲) در این قسمت ما به بررسی دو تن از نویسندگان نسل دوم انقلاب خواهیم پرداخت تا میزان تطبیق آن با انقلاب ایران و قدرت تبیین و تحلیل آنها

را در رویارویی با انقلاب اسلامی دریابیم و نشان دهیم که چگونه وقوع انقلاب اسلامی به چالشی برای این نسل از نظریه ها محسوب می شود.

نظریه جیمز دیویس و منحنی J

دیویس در مقاله ای تحت عنوان "به سوی یک نظریه انقلاب" با بهره گیری از دو نظریه متعارض بهبودی و بدتر شدن شرایط، نظرگاه خود را بیان داشته است. از نظر دیویس انقلاب ها زمانی احتمال وقوع دارند که مدتی طولانی از توسعه اقتصادی و اجتماعی، توسط یک دوره کوتاه عقب گرد سریع دنبال می شود. ثبات و بی ثباتی نهایتا وابسته است به وضعیت فکری جامعه. وجود نارضایتی است که سازنده انقلاب است نه شرایط قابل لمس عرضه کافی یا ناکافی غذا، برابری یا آزادی. فقیران ناراضی می توانند دست به انقلاب بزنند و ثروتمندان راضی با انقلاب مخالفت نمایند. در واقع باید بین مردم ناراضی محروم که از نظر میزان رفاه و موقعیت عینی متفاوتند، اتحادی برقرار گردد (ملکوئیان، ۱۳۷۶: ۹۶). این تصور که انقلابات هم نیازمند یک دوره افزایش از انتظارات اند، هم یک دور پس از آن را که در آن مردم نومید و محروم گردند، اساسا این تصور مارکسی را که انقلابات پس از تنزل رتبه ممتد اتفاق می افتد و تصور دوتوکویل را که انقلابات زمانی اتفاق می افتند که شرایط در حال پیشرفت است تصحیح می کند. تصور وی دو نیم دارد:

۱) انقلاب در جامعه ای اتفاق نمی‌افتد که برای ارضای نیازها و انتظارات موقعیت تداوم یافته ای وجود دارد.

۲) همین طور در جایی که هیچ دوره ای از انتظارات در آن رشد کرده باشد نیست انقلابی اتفاق نمی‌افتد (ملکوتیان، ۱۳۷۶: ۱۰۵).

دیویس می‌گوید که در مرحله رشد اقتصادی، انتظارات و نیازهای جدید به وجود می‌آیند و در عین حال نیز ارضا می‌شوند. در مرحله رکود اما، انتظارات و احساس نیازها نمی‌ایستند و یا عقب نمی‌روند، بلکه بر عکس همچنان رشد می‌کنند (آنهم به صورت خطی) ولی در مقابل، امکانات ارضا نیاز می‌توانند با رشد نیازها همراهی کنند. اگر منحنی رشد نیازها به صورت خطی است، منحنی امکانات ارضاء نیازها شبیه J خواهد بود. به این علت فاصله بین احساس نیاز و امکانات واقعی ارضاء نیاز مستمرا بیشتر می‌شود و در نتیجه ناامیدی عمیقی جامعه را فرا می‌گیرد که نهایتا موجب انقلاب می‌گردد (رفیع پور، ۱۳۷۷: ۳۹).

بر اساس این نظریه سقوط اقتصاد ایران به دنبال افزایش شدید قیمت نفت در سال ۱۹۷۵، عاملی در بروز انقلاب اسلامی به شمار می‌رود. حال اگر بخواهیم میزان انطباق این نظریه را با انقلاب اسلامی بررسی کنیم، درمی‌یابیم که در دوره محمدرضا شاه نارضایتی‌ها صرفاً ناشی از تعارض بین انتظارات ایجاد شده مردم و برآورده شدن انتظارات نبوده است. زیرا مبنای شکل‌گیری آن نارضایتی تنها در مسائل مادی نظیر نابرابری توزیع سرمایه و مصرف در مناطق مختلف کشور، شکاف میان غنی و فقیر، افزایش درآمد بعضی گروه‌های اجتماعی محدودیت های سرمایه‌گذاری خلاصه نمی‌شده، بلکه دولت به فرهنگ مردمی و

کمک به گسترش فرهنگ بیگانه - به مثابه مدرن شدن - و ضابطه مند بودن تغییرات فرهنگی و اجتماعی به مراتب مهم تر بوده است. از آنجا که نارضایتی های مردم در دوره محمد رضاشاه دلایل متعدد و متنوعی داشت عرضه هر گونه تحلیل جامعه شناختی صحیح از آن دوره، منوط به در نظر گرفتن همه وجوه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است (عیوضی، ۱۳۷۷: ۲۷۳).

مهم ترین مشکل رهیافت های روانشناسی (دیویس و گر) عدم امکان اثبات رابطه میان انتظارات فردی، و با بسط آن به جمع، انتظارات جمعی، و نارضایتی بالفعل است. روند های دوری افزایش انتظارات و پس از آن عدم توفیق دولت در تامین آنها در بسیاری از جوامع به شورش جمعی انجامیده اند. مساله مهم تعیین این است که چگونه این اختلالات منابع جمعی و توان گروه ها به ارایه آنها را تحت تاثیر قرار می دهند. چگونگی تاثیر این تغییرات ساختاری بر کشاکش طبقاتی و ماهیت دقیق تخصیص و کاربست منافع با توجه به تاریخ اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خاص جامعه مورد بررسی متفاوت است (مشیرزاده، در فراتی، ۱۳۷۷: ۳۰۴).

نظریه توسعه نامتوازن

هانتینگتون بخشی از کتابش «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» (۱۹۶۸) را به بحث درباره پدیده انقلاب اختصاص داده است. از نظر وی، انقلاب ها پدیده هایی کمیاب اند. بیش تر جوامع هرگز انقلابی را تجربه نکرده اند... انقلاب یک جنبه از نوسازی یک

جامعه سنتی است... انقلاب یک جنبه از نوسازی به شمار می آید. انقلاب پدیده ای نیست که در هر جامعه و در هر تاریخی رخ دهد. انقلاب در یک جامعه بسیار سنتی و در سطح پایینی از پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی رخ نمی دهد و در جوامع بسیار نوین نیز پیش نمی آید. انقلاب بیشتر در جوامعی رخ می دهد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده باشند و فراگردهای نوسازی و تحول سیاسی آنها از فراگردهای دگرگونی اجتماعی و اقتصادی شان واپس مانده باشد (ملکو تیان، ۱۳۷۶: ۱۳۳-۱۳۴). برای وقوع انقلاب در کشوری که دستخوش نوسازی است باید: اول اینکه طبقه متوسط شهری -روشنفکران، صاحبان حرف و بازرگانان- به اندازه کافی از سامان موجود بیگانه شده باشند. دوم، روستاییان نیز به اندازه کافی واجد همین بیگانگی باشند و نهایتاً طبقه متوسط شهری و روستاییان، نه تنها در نبرد بر ضد دشمن واحد، بلکه در مبارزه برای یک قضیه واحد به اندازه کافی متحد باشند. گروه واقعا انقلابی طبقه متوسط است.

الگوی شرقی و غربی انقلاب : هانتینگتون انقلاب های فرانسه، روسیه، مکزیک و نخستین مراحل انقلاب چین را به الگوی غربی و انقلاب ویتنام، آخرین مراحل انقلاب چین و نبردهای ضداستعماری را به الگوی شرقی نزدیک می داند. به نظر وی: (۱) در الگوی غربی، نخست نهادها سیاسی رژیم پیشین برانداخته می شوند سپس گروه های جدید وارد صحنه سیاست می گردند و نهایتاً نهادهای سیاسی جدیدی آفریده می شوند. اما در الگوی شرقی، ابتدا گروه های تازه وارد صحنه سیاست می شوند، سپس نهادهای سیاسی جدید ایجاد می

شوند و در پایان نهادهای سیاسی سامان پیشین با خشونت سرکوب. (۲) در الگوی غربی وقتی دولت متلاشی شد سه گروه اجتماعی در فراگرد تحولات سیاسی نقش عمده دارند: گروه اول میانه روها هستند گروه دیگر ضدانقلابی ها و مردان نظامی اند و سومین آنها انقلابی های تندرو اند. ویژگی شاخص انقلاب شرقی، وجود یک دوره طولانی قدرت دوگانه است که طی آن هم حکومت و هم انقلابیون دارای قدرت اند. (۳) در الگوی غربی انقلابیون ابتدا در پایتخت به قدرت می رسند سپس به تدریج سلطه شان را به روستاها می گسترانند اما در الگوی شرقی، انقلابیون از مناطق مرکزی و شهری عقب نشینی کرده، در منطقه ای دور از پایتخت متمرکز می شوند و از طریق ارباب و تبلیغات درصدد جلب پشتیبانی روستاییان بر می آیند. (۴) در الگوی غربی بری سقوط رژیم پیشین و آغاز ورود گوه های تازه وارد به صحنه سیاست تاریخ بسیار دقیقی وجود دارد (مانند ۱۴ جولای ۱۷۸۹ فرانسه، ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱ چین) اما پایان نبرد مشخص نیست. اما الگوی شرقی اینگونه نیست و زمان شروع مشخص نیست اما زمان انقلاب مشخص است. (۵) در الگوی غربی، معمولا انقلاب بر ضد رژیم بسیار سنتی صورت می گیرد که در راس آن یک شاه مستبد یا اشرافی قرار گرفته است. لیکن نوک حمله انقلاب های شرقی، به سمت رژیم های تا حدی متجدد است که ممکن است عناصر نوین و نیرومند طبقه متوسط را جذب نماید (ملکوئیان، ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۳۸).

نظریه هانتینگتون نیز که تا حدودی به تبیین انقلاب اسلامی می پردازد، ریشه نارضایتی مردم را در تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه جستجو می کند، تحولاتی که در از اواخر حکومت قاجاریه به آرامی

شکل گرفت و تا دوره پهلوی همچنان ادامه یافت تا این که سرانجام به تغییر ساختار اجتماعی، پیدایی طبقه متوسط و افزایش آگاهی و انتظارات گروه های مختلف جامعه منجر گردید. زیرا برنامه هایی که به نام توسعه در دوره پهلوی -به ویژه دوره محمد رضا شاه- اجرا شد، به زیر بنای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران بی توجه بود و همین امر نارضایتی ها را افزایش داد و کنش های ناشی از تحولات اقتصادی، اجتماعی را تشدید کرد (عیوضی، ۱۳۷۷، ص ۲۷۴). پرواند ابراهامیان سخنگوی اصلی این نظریه در کتاب "ایران بین دو انقلاب" است. به نظر وی کوتاه سخن آنکه، انقلاب نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه به علت توسعه نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناموزون رخ داد.

نظریه غیر انقلابی بودن طبقه ضعیف توسط هانتینگتون که آنها را فاقد پتانسیل لازم برای خیزش انقلابی می داند با واقعیت انقلاب اسلامی ایران انطباق ندارد چرا که در انقلاب ایران مناطق فقیر نشین دارای نقش فعال بوده و از کانونهای خیزش و اعتراضات بودند. هم چنین تئوری وی مبنی بر تک بعدی بودن خیزش کارگران صنعتی که می گوید کارگران صنعتی از طبقه ضعیف انقلابی ترند اما اهداف انقلابی آنها فقط بر محور ضرورت های اقتصادی و حقوق صنفی، مثل دستمزد، بازنشستگی، بیمه و... دور می زند نیز با واقعیات انقلاب اسلامی مطابقت نمی کند اگر چه در ابتدای شکل گیری انقلاب، اعتصابات کارگری رنگ صنفی داشت اما این رنگ، رنگ غالب و ثابت اعتصابات و مبارزات کارگری نبود و در چارچوب اهداف کلان انقلابی و سیاسی بود و نه اهداف محدود صنفی و اقتصادی. همچنین الگوی شرقی و غربی انقلاب ها در نظریه هانتینگتون که در اغلب

موارد با انقلابات سازگار به نظر نمی‌رسد، با انقلاب اسلامی نیز ناسازگار است و دقیقاً نمی‌توان الگوی شرقی یا غربی را برای توضیح و تبیین انقلاب به کار برد.

تحلیل کارکردی در کل به “این همان گویی” می‌انجامد و نمی‌تواند میان ویژگی‌های نظام و ساز و کارهای علی‌ت‌ماز قائل شود. بنابراین تنها توان وقوع انقلاب را به سلسله رویدادهایی بعد از تحقق آن منوط می‌کند نه قبل از وقوع آنها. علاوه بر این، بسیج عمده توده‌ای از پایین در انقلاب ایران مستلزم توجه به ایدئولوژی و سازماندهی به عنوان متغیرهای مستقل است. نظریه کارکردی به این متغیرها توجه و در نتیجه نمی‌تواند توضیح دهد که چرا و چگونه توده‌ها از رهبر یا گروه خاصی در انقلاب پیروی می‌کنند نه دیگران.

نظریه تدا اسکاچپول

تا پیش از پیدایش انقلاب اسلامی، بیشتر نظریه‌پردازان انقلاب در عرصه جامعه‌شناسی سیاسی گرایش‌های ساختارگرایانه داشتند. این نظریه‌پردازان، معمولاً با بررسی نمونه‌های متنوعی از انقلابات کشورهای پیرامونی سعی داشتند با انتزاع وجوه مشترک این انقلاب‌ها و تعمیم آنها به یک نظام همه‌شمولی دست یابند که در پرتو آن بتوان هر انقلاب جدیدی را که در جهان رخ می‌دهد تبیین و یا حتی وقوع آن را قبل‌پیش‌بینی کرد (حجاریان، ۱۳۸۱: ۳۱). در نظریه ساختارگرایانه به مولفه‌هایی چون رهبری، ایدئولوژی، احزاب و سازمان‌های سیاسی، فرهنگی، روشنفکران و کارگزاران تاریخی کمتر

توجه شده است و بیشتر مولفه‌های ساختاری چون ساخت اجتماعی و سیاسی، ساخت نظام بین‌المللی و ساخت دولت مدنظر قرار گرفته‌اند (عیوضی، ۱۳۷۷: ۲۷۷). در نظریه ساخت‌گرایی به گرایش‌های متفاوتی برمی‌خوریم که گرچه همگی در اصول با یک دیگر اشتراک نظر دارند، هر کدام بر وجهه‌ای از ساخت سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی تاکید بیشتری می‌ورزند. رئوس این گرایش‌ها به قرار زیر است:

الف) دسته‌ای که ساخت دولت و رابطه آن با ساخت اجتماعی و طبقات را مبنای تعیین خود قرار می‌دهند. کسانی همچون آیزن اشتات، تریمبرگر، و اسکاج پل از این دسته‌اند. آثار این گروه بیشتر در دهه ۱۹۷۰ به بعد نگارش یافته است.

ب) تاکید بر ساخت روابط بین‌الملل: برای این دسته، عوامل روابط بین‌الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در تبیین انقلاب‌ها به این عوامل اهمیت می‌دهد. جامعه انقلابی، پیش از انقلاب تحت کدام فشارهای جهانی است و اصولاً این فشارها از سوی کدام جبهه بر آن وارد می‌آید؟ این پرسشی است که در وهله اول این افراد خود را در تبیین هر انقلابی با آن مواجه می‌یابند. کسانی همچون گلدرفرانگ، پیچ، و استون و هرماسی از این گروه‌اند.

پ) از آن‌جا که انقلاب‌های کلاسیکی که توجه نظریه‌پردازان را به خود جلب کرده (مثل انقلاب فرانسه، شوروی، چین و حتی به یک تعبیر انقلاب انگلستان، در ساخت جوامع دهقانی رخ داده است، این دسته در این قبیل جوامع همین ممیزه دهقانی بودن را مهم‌ترین عامل انقلاب معرفی می‌کنند. افرادی همچون برینگتون مور، نیزولف، میگدال، پایکین به این گرایش تعلق دارند (حجاریان، ۱۳۸۱: ۳۲).

رهیافت ساختاری در تحلیل انقلاب معطوف به محیط وسیع‌تر جهانی است و انقلاب را نتیجه تعارض میان کشورهایی می‌داند که در سطوحی از توسعه فناورانه و اقتصادی هستند. (دفرونزو، ۱۳۷۹: ۳۶)

در ساخت‌گرایی عقیده بر این بود که این ساخت است که پتانسیل علی دارد و می‌تواند علت تغییر و تحولات اجتماعی قرار گیرد. البته این ساخت، انحصاری در اقتصاد ندارد و می‌تواند هویتی سیاسی یا فرهنگی به خود گیرد. (فراتی، ۱۳۷۷: ۱۷). اسکاچپول استاد جامعه‌شناسی انقلاب در دانشگاه هاروارد است که پایان‌نامه دکتری‌اش را تحت عنوان **“دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی”** در سال ۱۹۷۹ چاپ کرد. وی نماینده نظریه ساخت‌گرایی است. او در این اثر با تأکید بر سه ویژگی مهم، رئوس اندیشه ساخت‌گرایی را ترسیم کرده و آنچه را که در تبیین یک انقلاب بدان حاجت است، برمی‌شمارد. از دیدگاه او هر انقلابی بر مبنای سه عامل قابل تحلیل است:

۱) عدم توانایی و کارایی دولت

۲) تضاد بین طبقه اجتماعی-اقتصادی مهم کشور با دولت

۳) شرایط بین‌المللی (رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۵۰).

مطالعه انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین موجب ارائه نظریه تدا اسکاچپول در مورد علل وقوع انقلاب اجتماعی و پیامدهای آن در سه کشور مذکور گردید. اگرچه وی در مورد تعمیم‌پذیری نظریه‌اش به انقلاب‌های اجتماعی دیگر صریحاً ادعایی نکرده است ولی در مقدمه کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی متذکر می‌شود که در صورت رعایت احتیاط، قابلیت تعمیم به انقلاب‌های دیگر را دارد (هادیان، ۱۳۷۵: ۱). اهمیت نظریه اسکاچپول آن است که بحث درباره دولت را

به کانون بحث درباره انقلاب مبدل ساخت. نظر اسکاچپول (به تبعیت از نئومارکسیست ها) آن است که دولت می تواند از طبقات اجتماعی به طور مستقل عمل نماید یعنی اینکه در مقاطع خاص تاریخی می تواند بنابر مصالح شخصی خود عمل کند و نفع طبقات مسلط را در نظر نگیرد و حتی با آنها درگیر شود (کشاورز، ۱۹۴). جک گلدستون نظریه اسکاچپول را متعلق به نسل سوم نظریه های انقلاب می داند. به نظر او نسل سوم نظریه ها، شامل نظریه های ساختاری است و فرق نسل سوم با نظریه های نسل دوم آن است که نظریه های نسل دوم به ۵ عامل توجه نمی کردند. اول، اهداف متغیر و ساختارهای دولت، دوم فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی بر سازمان داخلی اقتصادی و سیاسی جوامع، سوم ساختار جوامع دهقانی، چهارم انسجام یا ضعف نیروهای مسلح و پنجم، رفتار نخبگان (همان، ۱۹۸).

اسکاچپول معتقد است که انقلابها زمانی به وقوع می پیوندند که دستگاه اداری و نظامی دولت به واسطه فشارهای بنیادی متعدد فلج شده باشد. در وهله اول یک دولت باید در یک جامعه کشاورزیا خصوصیات ویژه درونی و موقعیت نامساعد در عرصه بین المللی و نظام سرمایه داری جهانی قرار گیرد. این کشور در رقابت با کشورهای قویتر سعی در نوسازی خود می کند. تنها راه این کشور برای تامین بودجه این گونه تلاش ها جهت نوسازی، تحت فشار قرارداد طبقه زمیندار برای کسب درآمد مورد احتیاج می باشد. تسلیم شدن آنها به سهولت صورت نمی گیرد و چنین شرایطی زمینه مساعدی را برای نزاع بین دولت و طبقه زمیندار فراهم می سازد. این مبارزه به دو طریق می تواند به انجام برسد یا دولت تحت چنین فشارهایی به سازماندهی مجدد

جامعه و اقتصاد قادر می‌شود یا با شکل‌گیری دولت جدیدی که قادر به سازماندهی مجدد ساختار اجتماعی و اقتصادی می‌باشد، فرو می‌باشد. مورد اول هنگامی به وقوع می‌پیوندد که افراد رده بالا و متوسط نظام و دولت از طبقه زمیندار نباشند. به نظر اسکاچپول مورد دوم وقتی به وقوع می‌پیوندد که دولت و ارتش به ویژه مقامات متوسط و بالای آنها از ملاکین باشند. در چنین مواردی دولت به راحتی قادر به تصمیم‌گیری درباره فرآیند نوسازی نیست. اسکاچپول معتقد است که چنین شرایطی باعث فروپاشی نظامی و اداری می‌گردد و این امر راه را برای شورش‌های دهقانی هموار می‌سازد. اگر چه زوال قدرت دولت برای وقوع هر انقلابی ضروری است اما کافی نیست. وجود شورش‌های انقلابی دهقانی و مشارکت نخبگان حاشیه‌ای در بسیج انقلابی نیز از عوامل مهم برای موفقیت یک انقلاب اجتماعی هستند. (هادیان، ۱۳۷۵: ۲-۳).

- ۱- اسکاچپول فائل به برتری تحلیل‌های ساختاری نسبت به تحلیل‌های اراده‌گرایانه و غیر ساختاری است. به نظر او انقلاب‌ها بر اساس یک نقشه از پیش طراحی شده ساخته نمی‌شوند. انقلاب یک اقدام جمعی آگاهانه نیست بلکه محصول تلاقی تصادفی یک سری عوامل ساختاری است.
- ۲- وی بر استقلال دولت از طبقات اجتماعی تاکید می‌ورزد. به نظر وی دولت سازمانی است واقعی برخوردار از نیروهای قهریه و اداری که منافع خاص خود را دارد و براساس آن منافع در اعمال و رفتار منطبق خاصی را دنبال می‌کند.

۳- اسکاچپول در تحلیل خود به اوضاع بین‌المللی می‌پردازد. الف) او نظریه نظام جدید جهانی والرشتاین را می‌پذیرد و ادعا می‌کند که انقلاب‌ها مشخصاً در مراحل انتقالی (مثلاً انتقال از پیرامون به شبه پیرامون) رخ می‌دهند. ب) اسکاچپول بر خلاف والرشتاین برای عوامل سیاسی استقلال بیشتری قائل است و استدلال می‌کند که رابطه بین دولت‌ها منطبق خاص خود را دارد و این رابطه محدودیت‌ها و فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند که وقوع انقلاب‌ها بسیار موثر است. ج) عامل دیگر در تحلیل او، برهه تاریخی جهانی است. به نظر او انقلاب‌ها زمانی رخ می‌دهند که پیش از آن نمونه‌هایی رخ داده باشند (هادیان، ۴۸۴-۴۸۳).

انقلاب اسلامی ایران زمینه‌ای برای بازبینی این نظریه به وسیله خانم اسکاچپول شد. توجه به انقلاب اسلامی و بررسی مولفه‌های موجود در آن، او را به این نتیجه هدایت کرد که چند عامل موجود در این انقلاب هر یک به نوبه خود یک نابهنجاری برای نظریه او به حساب می‌آید. این عوامل چندگانه عبارتند از:

۱- چرا ساخت دولت در ایران با سرعتی باور نکردنی فروپاشید و نظام گسترده دیوان‌سالاری و ارتشی قدرتمند با هم پیمانان و پشتیبانان بین‌المللی بدون بروز یک بحران مالی در هم ریخت؟

۲- ساخت سیاسی نظام شاهنشاهی، تحت هیچ گونه فشار بین‌المللی نبود. شرایط و اوضاع جهانی همه با او همسو و

هم صدا بودند اما با این همه نتوانست در مقابل حرکت انقلابی مردم تاب آورد.

۳- انقلاب ایران را دهقانان به پیش نبردند در حالی که در نظریات ساختارگرا این دهقانان ستم دیده و بی‌زمین هستند که محمل هادی انقلاب‌اند.

۴- از دید ساختارگرایان، انقلاب‌ها «اتفاق می‌افتند» نه این که ساخته شوند. معماران انقلاب وجود خارجی ندارند و به افسانه شبیه‌ترند. انقلاب چون کودتا، جنگ‌های داخلی، ترورها و یا اغتشاش‌ها نیستند که تاریخ شروع و خاتمه مشخصی داشته باشند و همه چیز از قبل در آن تدارک دیده شده باشد. انقلاب‌ها به اراده کسی اداره و ساخته نمی‌شوند (حجاریان، ۳۲).

موارد یاد شده به مانند ناهنجاری‌های عمده‌ای برای نظریه اسکاچپول بودند و لذا وی به بازبینی نظریه‌اش پرداخت و در مقاله‌ای با عنوان حکومت تحصیلدار و اسلام شیعه در انقلاب ایران که در سال ۱۹۸۲ به چاپ رسید سعی کرد توانایی از دست رفته را به نظریه‌اش بازگرداند. وی در شروع مقاله می‌نویسد:

سقوط اخیر شاه ایران و به راه افتادن انقلاب ایران بین سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۷ باعث تعجب ناگهانی ناظران خارجی از دوستان آمریکایی شاه گرفته تا روزنامه نگاران و متخصصین سیاسی و متخصصین علوم اجتماعی از جمله افرادی من که متخصص مسائل انقلاب هستم گردید. همه ما با علاقه و شاید بهت‌زدگی تحقق وقایع جاری را مشاهده کرده‌ایم. برای من چنین تحقیقی غیر قابل اجتناب بود. بیش از

همه به خاطر اینکه انقلاب ایران از جنبه‌های مختلف غیرعادی اش مرا تحت تاثیر قرار داده است. این انقلاب مطمئناً شرایط یک «انقلاب اجتماعی» را دارا می باشد. مع الوصف وقوع آن به ویژه در جهت وقایعی که منجر سقوط شاه شدند انتظارات مربوط به علل انقلابات را که من قبلاً در تحقیق تطبیقی-تاریخی ام در مورد انقلاب‌های فرانسه، چین و روسیه تکامل بخشیده ام زیر سوال برد (اسکاچپول، ۱۳۷۷: ۱۸۶). وی سپس موارد متناقض با انقلاب ایران را به این صورت تصحیح می کند: من در کتابم بنام دولت ها و انقلاب های اجتماعی بدون استثنا از تمامی نظریه‌هایی که پذیرفته اند که انقلاب ها آگاهانه توسط نهضت های انقلابی متکی به جنبش های توده ای اجتماعی ساخته می شوند، انتقاد کرده ام، به جای این نظریه ها من بر یک برداشت ساختاری که برای درک تاریخی نقطه تلاقی تلاش ها و مساعی گروه های با انگیزه ها و موقعیت های گوناگون ضروری هستند تاکید ورزیده ام. چیزی که من در کتابم از وندل فیلیپس نقل کرده ام که، انقلاب ساخته نمی شوند بلکه آنها به وجود می آیند. مراحل اولیه انقلاب ایران مشخصاً نظرات قبلی من در مورد موجبات انقلاب اجتماعی را زیر سوال برد. سه دشواری آشکار بلافاصله به ذهن خطور می کند. اولاً: به نظر می رسد که انقلاب ایران به سادگی ماحصل روند نوسازی بیش از حد سریع و پر شتاب است. هنگامی که انقلاب از راه رسید، کلیه قسمت های جامعه ایران نسبت به وضعیت خود ناراضی به نظر می رسیدند. بنابراین احتمالاً انقلاب مستقیماً ماحصل ناهنجاری و ناآرامی در اجتماع، یاس و از خود بیگانگی

اجتماعی عجز و ناتوانی فراگیر در قبال شتاب و سرعت تغییرات و تحولات بود.

ثانیاً این که ارتش و پلیس شاه بدون اینکه به علت شکست نظامی در یک جنگ با دشمن خارجی یا فشار از خارج تضعیف شده باشد در طول فرآیندهای انقلابی سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۹ فاقد نفوذ شده بود. نیروهای مسلح شاه در مقابل یک نهضت انقلابی توده‌ای بومی سر تسلیم فرود آوردند.

ثالثاً: اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته که عمداً و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای «ساخته» شده است تا نظام پیشین را سرنگون سازد به طور قطع آن انقلاب، انقلاب ایران علیه شاه است. مجموعه فوق العاده از تظاهرات توده‌های شهری و اعتصابات آنها که مداوم در حال گسترش بود و حرارت انقلابی آنها همواره رو به فزونی داشت و علیرغم سرکوب نظامی مرگ‌آفرین، بیکاران، کارگران، پیشه‌وران، بازرگانان، دانش‌آموزان و دانشجویان و کارمندان طبقه متوسط ایران را علیه رژیم شاه آرایش می‌داد. آن چه سوسیالیست‌های غربی از دیرباز خواب آن را می‌دیدند. مردم شهرنشین ایران با بسیج توده‌ای خود به یک نهضت فراگیر علیه یک رژیم سلطنتی فاسد و امپریالیست جامه عمل پوشاندند. انقلاب آنها صرفاً نیامد، بلکه به صورت آگاهانه و منطقی ساخته شد.

علی‌الخصوص در مراحل اولیه آن یعنی سرنگون ساختن رژیم سیاسی قبلی بنابراین نباید هیچ تردیدی در مورد خروج قابل ملاحظه فرآیند وقوع انقلاب ایران از چارچوب عملی آنچه در آغاز انقلاب‌های

فرانسه، چین و روسیه رخ داده بود به خود راه داد.» (اسکاچپول،

۱۳۷۷: ۱۸۹-۱۸۷)

اسکاچپول در مورد نقش دهقانان در انقلاب نیز اینگونه نظر خود را تغییر می دهد: در بسیاری از انقلاب های اجتماعی آن دسته از قیام ها و شورش های مردمی که دارای بیش ترین اهمیت سیاسی بودند در محیط های روستایی پا گرفته بودند اجتماعاتی که تحت تاثیر تغییرات اجتماعی ناشی از نوسازی دچار صدمه و ضربه شده بودند. اما در انقلاب ایران اجتماعات روستایی دهقانی پایه قیام مردمی را تشکیل نمی دادند بلکه به جای آن مخالفت علیه شاه در مراکز عمومی شهری متمرکز بود. مراکزی که به صورت مستقل نسبت به حکومت عمل می کردند و شکل دادن مقاومتی متشکل و خودمختار در آن ها ممکن بود. از نظر تاریخی در ایران محیط اجتماعی-اقتصادی بازار هسته مرکزی زندگی شهری را تشکیل داده است. اجتماعات سنتی شهری ایران نه تنها مجموعه ای از مردم فاقد سازمان و جهت گرایش های مشخص و ایزوله نبودند بلکه آن ها مراکز فعالیت های چشمگیری را شکل می دادند» (اسکاچپول، ۱۳۷۷: ۱۹).

اسکاچپول پس از اعتراف به نقص نظریه خود می خواهد به نحوی این نقص را توجیه و می نویسد: خوشبختانه در کتاب دولت ها و انقلاب های اجتماعی من صراحتاً امکان نتیجه بخش بودن یک تئوری علی کلی در مورد انقلابات را بتواند در هر زمان و در هر زمان و در هر مکان صادق باشد رد کرده ام. بدین جهت من در این موقعیت دشوار قرار نگرفته ام که در مجبور باشم بحث کنم که انقلاب ایران در واقع درست مثل انقلاب های انجام شده در فرانسه، روسیه و چین

است. در واقع انقلاب ایران را نیز باید از طریق یک چشم‌انداز ساختاری مبتنی بر بینش تاریخی و کلان مشاهده کرد: چشم‌اندازی که روابط متقابل بین حکومت، جامعه و سیاست سازمانی را مورد بررسی قرار دهد و ایران را در چارچوب محتوای سیاسی و اقتصادی متغیر و متحول جهانی قرار دهد (اسکاچپول، در فراتی، ۱۳۷۷: ۱۹۰).

انقلاب ایران همچنین باعث می‌شود که اسکاچپول به درک خویش در قبال نقش بالقوه و محتمل سیستم‌های عقاید و ادراک فرهنگی در شکل بخشیدن به کنش‌های سیاسی، عمق و وسعت بیشتری ببخشد. وی برای توضیح انقلاب ایران از دولت رانته استفاده می‌کند و خلاصه راه‌حل او این است که دولت‌های رانته، که به برکت عواید باد آورده‌ای همچون دلارهای نفتی اداره می‌شوند، می‌توانند مستقل از طبقات اجتماعی باشند. مخارج این دولت‌ها و هزینه‌های تشکیلات عظیم بر دیوان‌سالاری در آن‌ها از طریق اخذ مالیات‌های عمومی فراهم نمی‌آید تا آن‌ها به طبقات اجتماعی متکی سازد. بلکه سودهای باد آورده و عوایدی که به این منافع اتکا ندارند پشتوانه مالی این دولت‌ها به شمار می‌آیند. همین مساله به نوبه خود به نقطه ضعف این نظام مبدل می‌شود و به مثابه پاشنه آشیل در آنهاست و هنگامی که انقلابی در شرف وقوع است تمام طبقات علیه آن موضع می‌گیرند. دولت خود را فاقد هر گونه پایگاه اجتماعی می‌بیند (حجاریان، ۳۳).

اسکاچپول درباره تطبیق این نظر با انقلاب ایران می‌نویسد: به عنوان یک حکومت تحصیلدار ثروتمند، رژیم قبل از انقلاب در ایران از نقطه نظر سیاسی از چندین جهت غیرقابل تضعیف یا شکست و از چندین جهت دیگر به طور بالقوه آسیب‌پذیر بود. به علت وضعیت محیطی و

اجتماعی سیاسی در روستاها دهقانان ایران فاقد قابلیت های لازم برای قیام و شورش مستقل و خودمختار بودند و کشاورزی به نحوی فزاینده، به صورت بخشی حاشیه ای در کل اقتصاد کشور درآمدی بود. صنعت ساختمان خدمات کانون مرکزی توسعه اقتصاد ملی را تشکیل می دادند که نیروی محرکه این توسعه مخارج هزینه های تامین شده توسط حکومت بود. در سال های ۷۷-۱۹۷۵ تقاضای جهانی برای نفت ایران دچار انقباض شد و بسیاری از پروژه ها متوقف شد. کلیه طبقات شهری تقصیر مصائب خود را به گردن حکومت انداخته و شاه که همواره به عنوان سمبل و نماد هسته حکومت تلقی می شد مورد حمله قرار گرفت (اسکاچپول ۱۳۷۷: ۱۹۴).

ماهیت رژیم شاه و موقعیت این رژیم در جامعه ایران و جامعه بین‌المللی، اسکاچپول را به سمت اصلاح فرضیه اش درباره انواع کشورهایی که مستعد شورشهای انقلابی هستند سوق داد. وی “دولتهای تحویلدار” را به دیوان سالاری های کشاورزی به عنوان رژیم هایی که در مقابل شورش های اجتماعی آسیب پذیرند، اضافه کرد. وی با وسعت بخشیدن به دامنه نظریه خود می‌کوشد وقوع انقلاب های جدید را که در نظریه اولیه قابل تبیین نبودند تعیین کند. اما تجدیدنظر انجام شده نتوانسته با نظریه قبلی وی کاملاً سازگار افتد و از انسجام و استحکام منطقی و تأیید تجربی برخوردار گردد. زیرا، الف) وی نمی‌تواند به تبیین این مساله بپردازد که چرا فقط رژیم شاه در بین بسیاری از دولتهای تحویلدار با جنبش انقلابی مواجه شد و ب) تفاوت بین این دو جامعه به قدری زیاد بود که هیچ نظریه واحدی قادر به تبیین مناسب علل، فرآیندها و پیامدهای چنین انقلاب های

گوناگونی نیست. اسکاچپول چند سال بعد از نگارش مقاله‌اش درباره انقلاب ایران به علت برخورد مشکلاتی که ذکر شد از بسط نظریه واحد خودداری کرد و در عوض کوشید انقلاب‌های بوقوع پیوسته در جهان سوم را به عنوان یک مقوله مجزا تبیین کند (هادیان، ۱۳۷۵: ۴).

ممیزه دیگر انقلاب ایران که اسکاچپول را به تجدیدنظر در نظریه‌اش واداشت، اهمیت نقش عنصر ایدئولوژی و رهبری در بسیج مردم و شکل‌گیری انقلاب اسلامی بود. با وجود این، این بار نیز چون موارد دیگر تحلیلی ساختاری از ایدئولوژی ارائه می‌کند. وی استدلال که ایدئولوژی‌های وارداتی نمی‌توانند در شکل‌گیری انقلاب‌ها نقشی ایفا کنند. او می‌گوید تشیع قرن‌ها در تاریخ ایران ریشه دوانده بود. بدین سبب تفسیری نو از آن سوی مردم بسیار راحت بود. اسکاچپول در تحلیل انقلاب ایران همچنین به نقش رهبری و شبکه روحانیت، مساجد و انجمن‌های اسلامی در ارائه و پذیرش تفسیری و مکتبی از تشیع و تبیین استراتژی مبارزه با نظام شاهنشاهی، هر چند به صورت محدود اشاره می‌کند.

بدین ترتیب انقلاب اسلامی ایران آشکارا وی را به سوی تفکر مجدد در مفاهیم اساسی انقلاب اجتماعی و بررسی عنصر ایدئولوژی در کنار عناصر دولتی و طبقاتی سوق داد. این مطلب از یک سو حاکی از مشکلات موجود در تصمیم‌الگوی ساختاری اسکاچپول به انقلاب اسلامی است. اما از سوی دیگر نشان می‌دهد که او به چارچوب اصلی تحلیلی خود وفادار مانده است. علی‌رغم تجدیدنظرهایی که در نظریه ساختارگرایان به وجود آمد و افرادی هم چون اسکاچپول نیز به آن تن داده‌اند، اما همچنان تحفظ بر رابطه زیربنا و رو بنا و رابطه علی

و طولی باقی ماند و به مسائل غیر اقتصادی نیز نقش جانبی داده شد. این مساله خود موجب روی آوردن برخی از مارکسیست ها به گرایش فرامارکسیستی شد. در این نظریه، رابطه طول و علی به هم ریخت و با زیر سوال رفتن دولت و طبقه پیشتاز، حتی انقلاب بحث از ایده‌های مختلف، هویت های متمایز و گروه های متفاوت با ارزش های مختلف و نیز همزیستی مسالمت آمیز در کنار هم به میان آمد (فراستی، ۱۳۷۷: ۱۹).

تا آنجا که انقلاب ایران مربوط می شود باید گفت که به جز متغیر «قالب بین المللی» هیچ یک از متغیرهای دیگر کار اسکاچ پل برای تبیین انقلاب ایران گویا نیستند و قدرت تبیین ندارند. هر چند که او و یکی از شاگردان جوانش تلاش کرده‌اند بازار را به عنوان طبقه غالب مهم ترین عامل انقلاب بدانند (رفیع پور، ۱۳۷۷: ۵۲) به هر حال انقلاب ایران در آشکار ساختن برخی از محدودیت های تحلیل های ساختارگرایان نقش ایفا نمودند.

نظریه پردازان سیستم اقتصاد جهانی

یکی دیگر از نحله های فکری که از انقلاب اسلامی تاثیر پذیرفتند، نظریه پردازان اقتصاد جهانی بودند. این گروه از ادامه دهندگان نظریه وابستگی و نظریه پردازان آمریکای لاتین محسوب می شوند. افرادی همچون احمد اعجاز (پاکستانی)، حمزه علوی (مسندی) و مورن از این گروه‌اند (حجاریان، ۳۴). پس از وقوع انقلاب ایران و نیز انقلاب-هایی که در آمریکای لاتین از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی به وجود

آمدند، شاهد ارائه برخی تحلیل‌های جدید در خصوص این انقلاب‌ها هستیم. ویژگی مشترک این تحلیل‌ها، آن است که بر نا کارآمدی نظریه‌های موجود انقلاب در تبیین انقلاب‌های جوامع جهان سوم تاکید دارند. این جریان که از دیدگاه‌های مکتب وابستگی به ویژه نظریه - پردازان آمریکای لاتین در خصوص توسعه نیافتگی، کاملاً متأثر بود مسأله «توسعه» به ویژه نوع وابسته آن را در کانون تحلیل خود قرار داد. البته نقش غیرقابل انکار «فرهنگ» و «ایدئولوژی اسلامی» در انقلاب ایران این دسته از نویسندگان را بر آن داشت تا به مولفه‌های فرهنگی، ایدئولوژی، رهبری و دین توجه بیشتری داشته باشند (شجاعیان، ۱۳۸۳: ۱۱۵). تا چند دهه پیش توجه نظریه پردازان انقلاب مربوط به مطالعه انقلاب‌های کبیر فرانسه، روسیه و چین بود اما در دهه‌های اخیر با وقوع ناآرامی‌ها، شورش‌ها و نهایتاً انقلاب‌هایی در جهان سوم به قولی «جبهه‌های پژوهش» همراه با تاریخ حرکت کردند و مطالعات در مورد شورش‌ها و انقلاب‌ها در کشورهای تازه استقلال یافته و سایر کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» گسترش یافت. این مطالعات از اواخر دهه ۱۹۷۰ با وقوع انقلاب موفق ایران و نیکاراگوئه عمق بیشتری پیدا کرد. (مشیرزاده، ۱۳۷۵، در فراتی، ۱۳۷۷: ۲۸۸) البته به نظر می‌رسد که این نسل چهارم کمتر دعوی نظریه پردازی دارد و لذا بیشتر به ارائه مدل‌هایی برای انقلاب‌های خاص بسنده می‌کند و لذا هیچیک از مدل‌های آن به اندازه نظریه‌های نسل سوم جدی گرفته نمی‌شود.

گلدستون در مقاله‌ای با عنوان "به سوی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب" نوشت که تحلیل انقلاب‌های جهان سوم در دهه آخر بیستم، ناتوانی

تحلیل‌های ساختاری در زمینه انقلاب را گوشزد نمود و بر لزوم توجه به عواملی مانند رهبری، ایدئولوژی و هویت تأکید کرد. به نظر وی، در بررسی انقلاب باید به دنبال عواملی باشیم که ایجاد کننده ثبات اند در واقع اگر این عوامل ضعیف باشند راه برای رهبری انقلابی، ایدئولوژی و هویت باز می شود تا به همراه ساختاری مانند فشارهای بین‌المللی و تعارض نخبگان با حکومت وقوع انقلاب را رقم زند. جان فورن نیز معتقد است که در دهه ۱۹۸۰، نسل چهارمی از نظریات انقلاب به وجود آمدند که از انقلاب‌های جهان سوم، به ویژه انقلاب ایران و انقلاب‌های آمریکای لاتین الهام گرفته‌اند. از نظر فورن نسل چهارم نظریات انقلاب، از سطح ساختارگرایی محض فراتر رفته و با توجه به عناصری مانند توسعه نامتوازن سرمایه داری، شرایط بسیج سیاسی، بحران‌های نوسازی، نقش دولت، نقش ایدئولوژی و شرایط بین‌المللی، در کنار ساختارهای اجتماعی عوامل متعددی را برای تبیین چرایی انقلاب مطرح ساخته‌اند. این‌ها تأکید دارند که ساختار این کشورها و جایگاه آنها در نظام جهانی به گونه‌ای است که برای تبیین انقلاب‌های ایجاد شده در این کشورها باید نظریه یا نظریه‌هایی مبتنی بر وضعیت ویژه این کشورها ارائه شود. این جریان فکری جدید، تلاش کرد تا از رهگذر نقد چشم‌اندازهای موجود برای تبیین انقلاب‌ها و استقرار انقلاب‌های جهان سوم چارچوب نوینی را برای تحلیل انقلاب‌های جهان سوم طراحی می‌کند و افرادی همچون احمد اعجاز، حمزه علوی، جان والتون، فریده فرهی، ویکهام کردلی و جان مورن از این گروه‌اند (مظاهری، ۸۳).

فورن در کتاب خود، آغاز ادغام ایران در نظام بین‌المللی را در دوران صفویه تا زمان وقوع انقلاب اسلامی بررسی کرده است. (حجاریان، ۳۳) وی انقلاب‌های جهان سوم و به ویژه انقلاب ایران را انقلابی منحصر به فرد می‌داند و معتقد است که این انقلاب‌ها، اعتبار نظریات پیشین در خصوص انقلاب و به ویژه نظریات ساختاری ساختاری را زیر سوال برده است و در واقع باید براساس روند شکل‌گیری و واقعیت‌های جهان سوم، نظریه‌ای ارائه شود. فورن با تأکید بر دیدگاه‌های والرشترین از یک سو و استقرای موارد ایران، نیکاراگوئه و السالوادور از سوی دیگر، چارچوب نوینی را برای تحلیل انقلاب‌های جهان سوم طراحی می‌کند. به نظر او، شرط لازم و کافی برای وقوع انقلاب‌های اجتماعی در کشورهای جهان سوم عبارتند از:

(۱) ساختار اجتماعی که وجه مشخص آن جا به جایی و اختلاف ملازم با توسعه وابسته است.

(۲) دولتی شخصی‌گرا، سرکوبگر و وابسته (انحصارگر) در کنار عدم همکاری نخبگان سیاسی و اقتصادی،

(۳) بیان پالایش یافته طبیعی از فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت که قادر به بسیج نیروهای اجتماعی گوناگون باشد.

(۴) بحران ناشی از یک تلاقی تاریخی که وجه دارد زوال اقتصاد داخلی همراه با گشایش در نظام جهانی (فورن، ۱۳۷۵: ۲۳۰).

فورن در خصوص تحلیل خود از انقلاب در جوامع جهان سوم می‌نویسد: ساختار اجتماعی جهان سوم را می‌توان با تعامل حالات پیش‌رونده سرمایه‌داری در تولید داخلی و اقتصاد خارجی، ارتش و نیروهای سیاسی ترسیم نمود که از سوی قدرت‌های اصلی نظام جهانی

بر آن تحصیل می شوند... پژوهش های اخیر (ما) در خصوص انقلاب های جهان سوم، به طور اخص، مویند حکومت هایی شخصیت گرا، آسیب پذیر، خودکامه و سرکوبگر بوده است که در قالب دولت های دیکتاتور، مانع گروه های اجتماعی بوده است. این امر به مواردی چون نیکاراگوئه تحت رهبری سرموزا، مکزیک در حکومت دیاز، ایران در دوره زمامداری شاه و کوبا در زمان باتیستا می انجامد. عوامل جانبی و بحران ساز را نیز باید به این خصوصیات ساختاری افزود. نگارنده با توجه به فرهنگ سیاسی نهضت های مخالف و مقاوم، عنصر فرهنگ را در الگو وارد می سازد. بدین معنی که به اعتقاد این جانب توسعه وابسته و نقش دولت سرکوبگرانه دولت واقعیت های حائز اهمیتی را در زندگی روزمره قشر وسیعی از گروه ها و طبقات پدید می آورد که آنها را تحت عنوان ارزش های جاری، اعتقادات و یا عناصر فرهنگی تفسیر می کنند. همچنین باید به تنوع، اختلاف و پیچیدگی های فرهنگی سیاسی مخالفان در یک جامعه پرداخت و بالاخره اینکه انقلاب های جهان سوم به دنبال آمیزه ای از نابه سامانی های اقتصادی داخلی و آنچه نگارنده «فضای باز نظام مند جهانی» می نامد به وقوع می پیوندد.... بدین ترتیب این الگو بیان می دارد که مجموعه ای از عوامل نظیر توسعه وابسته، رژیم های شخصیت گرا، تبیین فرهنگی سیاسی اپوزیسیون، نا به سامانی اقتصادی داخلی و فرصت نظام مند و مطلوب جهانی می تواند ائتلاف گسترده تمام طبقات و نیروهای اجتماعی را به ارمغان می آورد که در عین حال چشم اندازهای روشنی برای موفقیت دارند (فورن، ۱۳۷۵: ۱۸۶-۱۸۷). وی با توجه به همین چارچوب نظری است که به تحلیل انقلاب ایران نیز می پردازد. وی در

مورد چگونگی شروع بحران ایران مانند موارد دیگر به ۴ عامل اشاره می کند:

۱- توسعه وابسته: ساختار ریشه دار انقلاب را باید در تحولات ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ جامعه ایرانی که بهترین نمونه توسعه وابسته با بازیگری طبقات مختلف، سیاست های دولت و قدرت های خارجی به رهبری آمریکا مورد مطالعه قرار می دهد. قدرت گرفتن محمدرضا شاه در پی کودتای ۱۹۵۳ سیا، با اقدام وی در اصطلاحات ارضی همراه بود که درآمدهای حاصله از فروش نفت نیز روند صنعتی شدن کشور را تسریع کرد.

۲- دولت سرکوبگر: محمدرضا پهلوی از ۱۹۶۳ به بعد، به عنوان پادشاهی دیکتاتور در کشورش ظاهر شد. این امر ریشه در سلطنت سرکوبگرانه پدرش در دهه ۱۹۳۰ داشت. درآمدهای حاصل از نفت، جایگاه شاه را در راس ساختار دولتی و اجتماعی تثبیت کرد. ارتش و سازمان منفور ضد جاسوسی ساواک ضامن حفظ این ثروت بودند. شاه به عنوان فردی ترقی خواه و نوگرای ملی اندیش، ادعای مشروعیت نمود ولی در اذهان عمومی در واقع نمادی از یک دیکتاتور سرکوبگر آمریکایی بود.

۳- فضای باز نظام مند جهانی: آمریکا به دنبال کودتای ۱۹۵۳ به عنوان قدرت اصلی و بلا منازع در ایران ظاهر و عملاً جانشین بریتانیا شد. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میان دو کشور، روابطی ویژه، محکم و استوار پدید آمد. و نیکسون تأمین

تسلیحات غیرهسته‌ای ایران را تقبل نمود ولی کارتر از این سیاست انتقاد کرده و سیاست خارجی آمریکا را بر پایه احترام به حقوق بشر استوار کرد. شاه این امر را جدی گرفت و با آزاد ساختن برخی زندانیان سیاسی به ایجاد اندک فضای باز سیاسی اقدام نمود و نامه‌های سرگشاده روشنفکران، تظاهرات و گردهمایی نخستین نشانه‌های بروز یک انقلاب شد.

۴- **نا به سامانی اقتصادی:** آخرین عامل موثر در ایجاد بحران انقلابی، نا به سامانی اقتصادی سال ۱۹۷۶ بود که عوامل و علل پیچیده و در عین حال مرتبطی داشت. عواملی نظیر ترقی فاحش و سپس شکست چرخه‌های توسعه وابسته، تنگناهای اقتصاد داخلی و ضعیف مدیریت و بالاخره تاثیر انزوای جهانی بر ایران. به این ترتیب سال ۱۹۷۷ سال سخت و دشواری می نمود. اولین موج اعتراض در اواسط ۱۹۷۷ پدید آمد و در اوایل ۱۹۷۸ یعنی سال انقلاب، تظاهرات سیاسی، اعتصاب های همگانی و وارد ساختن خسارت به اماکن دولتی و غیره. همراه شد (فورن، ۱۳۷۵: ۲۰۶-۱۹۹).

در انطباق نظریه فورن بر انقلاب اسلامی ایران، ایرادات متعددی از سوی محققان وارد شده است. اما به هر حال، این نظریه نیز به تبع نظریات نسل چهارم انقلاب در قرن بیستم، در دو محور اساسی از انقلاب ایران تاثیر پذیرفته اند: اول آنکه انقلاب اسلامی ایران و در کنار آن برخی از انقلاب های آمریکای لاتین موجب شد که شماری از نظریه پردازان انقلاب از جمله فورن از ارائه نظریه های جهان شمول

در مورد تمام انقلاب‌ها دست بردارند و با اعتراف به منحصر به فرد بودن انقلاب‌های اجتماعی کشورهای جهان سوم و ناکارآمدی نظریات موجود انقلاب به ویژه ساختاری - برای تبیین انقلاب‌های جهان سوم تلاش کنند نظریات جدیدی را با توجه به تحولات اجتماعی جهان سوم و به ویژه انقلاب‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی را ارائه می‌دهند. دوم آنکه انقلاب اسلامی ایران در محتوای نظریات نسل چهارم تحلیل گران انقلاب نیز تأثیر اساسی داشته است. در واقع، انقلاب ایران یکی از مهم‌ترین تحولات اجتماعی و مواد تاریخی برای نسل چهارم نظریه پردازان، به منظور صورت بندی تحلیل‌هایشان از انقلاب‌های جهان سوم بوده است (مظاهری، ۸۴). بنابراین تأثیری که انقلاب اسلامی در این دسته از نظریه پردازان داشت این بود که پس از انقلاب اسلامی ایران در دیدگاه این افراد عناصر همچون فرهنگ، ایدئولوژی، رهبری و دین برجستگی و اهمیت بیشتری پیدا کرد. در کتابی که فورن اخیراً ویرایش کرده است مقالاتی از نویسندگان گوناگون به چشم می‌خورد که بیشتر درباره بازگشت مجدد فرهنگ به عرصه نظریه انقلاب است نکته ای که از نظر ایشان در نظریه پردازی انقلاب‌ها از آن غفلت شده بود (حجاریان، ۱۳۸۱: ۳۳).

نظریات مارکسیستی

یکی از مهم‌ترین تبیین‌هایی که در بطن روایت مدرنیته به تبیین و تحلیل تحولات اجتماعی - سیاسی به ویژه انقلاب می‌پرداخت، مارکسیسم بوده است. مارکسیسم ارتدوکس همانند مدرنیته در تحلیل

پدیده‌ها به نوعی جوهرگرایی معتقد بود و همه تحولات را برخاسته از یک ماهیت و یک علت، به نام اقتصاد می‌دانست. در این نگرش، روابط تولید، ابزار و شیوه تولید، هویت اصلی و زیر ساخت تحولات به حسب می‌آمد و سایر حوزه‌های بشری به عنوان زیرساخت‌های رویین و فرعی قلمداد می‌گردید. در میان پدیده‌های اجتماعی-سیاسی، انقلاب نیز با تمام اجزا و عناصرش (شکل، گستردگی، پیام، اهداف، خاستگاه رهبران، استراتژی و تاکتیک) ماهیتی کاملاً اقتصادی به خود می‌گرفت و در هیچ قالب و الگوی دیگری نمی‌گنجد و این اقتصاد بود که سمت و سوی انقلاب را مشخص می‌کرد و بدان هویت می‌بخشید (فراتی، ۱۳۷۷: ۱۵). براساس نظریه مارکسیستی، انقلاب احتمالاً در نقطه‌ای روی می‌دهد که رهبری و ساختارهای موجود اجتماعی و سیاسی در توسعه اقتصادی اختلال ایجاد می‌کنند. مارکس این توسعه را در چند مرحله از فئودالیسم تا سرمایه‌داری، سوسیالیسم و نهایتاً تا کمونیسم پی می‌گیرد. باشکل گرفتن دگرگونی فناورانه و اقتصادی در طول فرایند صنعتی شدن سرمایه‌داری کشمکش میان طبقه کارگر صنعتی جدید شهری (پرولتاریا) و طبقه حاکمه سرمایه‌داری توسعه می‌یابد. هنگامی که طبقه سرمایه‌دار که کنترل حکومت را در دست دارد می‌کوشد قدرت خود را حفظ کند سرخوردگی و استثمار طبقه کارگر را به سمت انقلاب سوق می‌دهد. پس از آن، آنچه مارکس به عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» مطرح می‌کند شکل می‌گیرد و طبقه کارگر قدرت حکومتی را به دست می‌آورد. در طول سال‌ها روایت‌های مختلفی از نظریه مارکسیستی ارائه شده است اما وجه مشترک همه آنها این فرض است که در مراحل خاص و مهمی از تاریخ

اقتصادی نیاز به انقلاب وجود دارد. (دفرونزو، ۱۳۷۹: ۳۵) مارکسیسم به انقلاب نه به عنوان یک ایده آل بلکه به عنوان یک امر اجتناب ناپذیر نگاه می کنند. تاریخ از نظر آنها در حال پیشرفت است و هر مقطعی از تاریخ نمایانگر پیشرفتی غیرقابل اجتناب از دوره قبلی است. کاپیتالیسم چون ناعادلانه است بذرهای نابودی خود را می کارد (محمدی، ۱۳۶۶: ۲۰).

در این رهیافت بر آگاهی اجتماعی در روند مبارزات انقلابی و بر طبقه بندی گروه ها و نیروهای مطرح اجتماعی به طبقات مستقل و منافع مشترک تأکید می شود. بر طبق نظر مارکسیست ها، نیروها و طبقات اجتماعی در روند مبارزات خویش و اقدامات سیاسی علیه حکومت، هر یک منافع خود را دنبال می کنند. طبقات به مثابه عوامل انقلاب مطرحند و لازمه موفقیت آنها در منازعه طبقاتی دست یابی به سطحی از همبستگی درونی و سازماندهی نیروها و آگاهی از منافع خویش است. آگاهی جمعی مستلزم خروج طبقات از حالت از خودبیگانگی و رسیدن به جایگاه مناسبی در عرصه کار و تولید است. از دید مارکس آگاهی طبقاتی، از ساختار منافع اجتماعی و آگاهی طبقات برمی خیزد. متغیرهای عمده ای که در انقلاب اسلامی جایگاه مهمی دارند، همگی نظریه مارکسیستی را در تبیین انقلاب رد می کند. (عیوضی، ۱۳۷۷: ۲۷۴). انقلاب اسلامی ایران که حد فاصل دوران مدرنیته و پست مدرن به وقوع پیوست، در رهیافت بسیاری از نویسندگان و گروههای سیاسی، این انقلاب در گفتمان مارکسیسم می گنجد. از میان متفکران خارجی مایکل فیشر، ریچارد کاتم، نیکی کدی و از جمع مبارزان سیاسی دوره پهلوی گروه های چپ، همچون «حزب توده» و «سازمان

مجاهدین خلق ایران» اقتصاد را عامل سرنگونی رژیم شاه می دانستند. با این تفاوت که برخی از نویسندگان خارجی اقتصاد را در ارتباط با مسائل دیگر مطرح می کردند، اما چپ های ایرانی آنرا مطلق می پنداشتند (اراضی، ۱۳۷۹: ۹۲).

ماهیت دینی انقلاب ایران، اندیشه مارکسیسم ارتدوکس را زیر سوال می برد و با ردیه ای که بر آن نوشت، موجب نسیت و تجدید نظر جدی در آن شد، اولاً این کشور دارای مناسبات سرمایه داری نبود، ثانیاً طبقه ای به نام بورژوا و پرولتاریای صنعتی نداشت، ثالثاً انقلاب ایران از ماهیتی اقتصادی برخوردار نبود و هر کس با عقیده و منفعتی در آن شرکت جسته بود. و رابعاً ایدئولوژی و فرهنگ شیعی، به رهبری روحانیت، در شکل گیری آن نقش مهمی داشت. ناکام ماندن و بن بست تئوری مارکسیسم ارتدوکس در تحلیل پدیده های اجتماعی-سیاسی، به ویژه انقلاب اسلامی، موجب گشت تا طرفداران چپ (داخلی و خارجی) با رهیافت های جدیدی به مطالعه این پدیده شگرف بپردازند. مارکسیسم فلسفی، مارکسیسم ساختارگرا (در ذیل انقلاب اسلامی و ساختارگرایی بررسی خواهد شد) و فرا مارکسیسم، از جمله گرایش های عمده ای بودند که از این دوران به بعد، کوشیدند تا انقلاب ایران را با نگرشی نو تحلیل کنند. در گرایش اول عده ای تلاش کرده اند تا با استفاده از بحث های گرامشی، به عنصر ایدئولوژی (در مفهوم هژمونی آن) در بررسی انقلاب اسلامی توجه کنند. در واقع پتانسیل انقلابی شیعه با خلع سلاح مفاهیم و هویت های دیگران، هویت جدیدی به وجود آورد و همه هویت های متمایز را به هم وصل کرد و بدین گونه نهضت رابه پیروزی رسانید (راتی، ۱۳۷۷ :

ص ۱۶). پولانزاس و آلتوسر و دیگران به گونه ای کوشیده اند نظریه مارکسیستی را درخصوص انقلاب های اجتماعی بازسازی کنند. (عیوضی، ۱۳۷۷: ۲۷۵). با آن که بسیاری از مارکسیست ها از نظریه خود در تحلیل انقلاب ها دست برنداشتند - خصوصاً نظریه پردازان شوروی سابق که به جای تشکیک در نظریه های خود، در انقلاب بودن این پدیده شک کردند. اما در میان هواداران این نحله فکری، آن دسته از پژوهندگان که اندکی انصاف علمی داشتند، به تامل نشستند. گروهی از آنان انقلاب اسلامی را انقلابی سیاسی نام نهادند که به تحولاتی در ساخت سیاسی منجر شد بی آنکه ساخت طبقات و ساخت اجتماعی را دگرگون کرده باشد. برخی دیگر، آن را تنها جا به جایی اشخاص دانستند و انقلابی سقط شده نامیدند و از همین رو بود که طرفداران وطنی ایشان از همان فردای انقلاب شعار «انقلاب مرد، زنده باد انقلاب» سر دادند. به هر حال دیگر ساختارگرایان که از اندک انصاف علمی برخوردار بودند، با برخورد با این رخداد بزرگ قرن به تجدید نظر و ترمیم آرای خویش پرداختند. این ها بعضاً اصل واقعه را نادیده گرفتند و به جای حل مساله، به پاک کردن صورت آن مشغول شدند.

شکل‌گیری رهیافت های جدید در تبیین انقلابات

با پیروزی انقلاب اسلامی، علاوه بر جرح و تعدیل و ابطال نظریات موجود در باب انقلاب، به نظر می رسد که فرصتی مهیا شد تا

علاقتمندان موضوع، دریچه های جدیدی را در مطالعه و تبیین انقلابات مطرح سازند. در این بخش می کوشیم تا دو رهیافت تازه تولد یافته در باب تبیین انقلابات پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران را به اختصار معرفی کنیم. البته بدیهی است که گذشت زمان نشان خواهد داد که آنها ظرفیت لازم برای تبدیل شدن به نظریات رسمی و پذیرفته شده در ادبیات علوم سیاسی و جامعه شناسی سیاسی را دارا خواهند بود یا خیر.

رهیافت فرهنگی

انقلاب اسلامی نقطه عطفی در توجه به نقش فرهنگ و عوامل فرهنگی و تقویت آن به شمار می رفت. همچنین انقلاب اسلامی عاملی موثر در دست یابی بسیاری از پژوهشگران به چارچوب نظری دین در تبیین و تحلیل انقلاب ها، آشنا کردن آنها به نقش عناصر مهمی چون فرهنگ و عوامل فرهنگی، ایدئولوژی و رهبری در وقوع انقلاب ها بود. (عیوضی، ۱۳۷۷: ۲۸۰). تفسیر فرهنگی انقلاب توسط برخی از نقش آفرینانی مطرح شد که از اولین آنها می توان آیت الله خمینی اشاره کرد: آنها (چی ها) هیچ کاری نکردند. به هیچ ترتیب به انقلاب کمکی نکردند. برخی از آنها جنگیدند ولی فقط برای عقاید، اهداف و منافع خودشان. آنها عنصر اصلی پیروزی نبودند انقلاب از آن مردمی بود که برای اسلام کشته شدند. مردمی که برای اسلام جنگیدند. این نگرش که حزب جمهوری اسلامی در ۱۹۷۹ به بعد به آن پایبند بود و از سوی آیت الله بهشتی در مقدمه قانون اساسی ۱۹۷۹ وارد شد، انقلاب ایران

ماهیت اقتصادی نداشت بلکه علت سرنگونی رژیم شاه، عدم اعتصام وی به اسلام بود. این نگرش از سوی اندیشمندان مسلمانی چون علی دوانی در ایران و حامد الگار در آمریکا مورد تایید قرار گرفت (فورن، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

در بسیاری از آثاری که بعد از انقلاب اسلامی در ایران در مورد انقلاب منتشر شده این رهیافت حاکم است. تاکید این آثار بیش از هر چیز عاملی بر نقش عوامل فرهنگی و ارزشی و رهبری انقلاب است. برای نمونه در کتاب نهضت روحانیون ایران، نویسنده (علی دوانی) با بررسی تاریخی مبارزات روحانیون شیعه در ایران بر آن است که در کل، انقلاب اسلامی همان حرمت است و علت سقوط رژیم شاه را نیز باید بیش از هر چیز در جدایی آن از اسلام و عدم توجه به شعایر دینی از یک سو و قدرت روحانیون در بسیج مردم بر مبنای شعارهای اسلامی از سوی دیگر جستجو کرد (مشیرزاده، ۱۳۷۷: ۲۹۷). الگوی فرهنگی در تحلیل انقلاب اسلامی ایران، به دنبال عملی می گردد که در دهه های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، موجد تحولی اسلامی در اوضاع روحی و باورهای اساسی مردم ایران شد. فصل مشترک رهیافت های فرهنگی آن است که اسلام و مکتب تشیع را عامل اصلی وقوع انقلاب اسلامی می دانند و اینکه تلاش های فکری اندیشمندان مسلمان، به ویژه روحانیت شیعه و برخی از روشنفکران دینی برای ارائه چهره واقعی اسلام از یک سو و پذیرش اسلام اصیل و راستین از جانب مردم ایران و اوج گیری ایمان اسلامی از سوی دیگر، عامل اصلی شکل گیری تحول انقلابی در ایران بوده است (مظاهری، ۸۴).

آصف حسین در کتاب "ایران اسلامی: انقلاب و ضد آن" بر این نکته تاکید دارد که درک و سنجش انقلاب اسلامی با معیارهای سکولار غرب ناممکن است و بنابراین باید مطالعه انقلاب با توجه به عنصر ایدئولوژی، نقش اپوزیسیون اسلامی، مشروعیت، آموزشها و خصوصاً رهبری صورت گیرد (مشیرزاده، ۱۳۷۷: ۲۹۷).

در میان نویسندگان خارجی مردم شناسان فرانسوی مانند «ژان پیردیگارد» و «الیویه روا» و انسان شناس آمریکایی، مایکل فیشر و نظریه پردازان و استراتژیست هایی مانند چریل بناردو زالمای خلیل زاد از جمله مشهورترین قائلان به این رهیافت محسوب می شوند. (مظاهری، ۸۴) به عنوان مثال، دیگارد معتقد است: «در سال ۱۹۷۸ روحانیون شیعه کاری جز برداشت بذرهایی که با حوصله تمام و روحیه پیگیر در طی حداقل یک قرن افشاندن بودند، نکردند» وی وقوع انقلاب ایران را محصول دو عامل می داند: ۱) سیاست های ضد مذهبی اعمال شده از سوی سلسله پهلوی، ۲) تلاش ها و مبارزات مداوم و خستگی ناپذیر روحانیون و روشنفکران ایرانی اعم از متفکران کلاسیک، اصلاح طلبان مذهبی همچون علمای متعهد یا مسمان مترقی (شجاعیان، ۱۹۹-۱۹۸). آنچه از بررسی این گونه آثار به دست می آید، بیانگر این است که در پرتو واقعیت انقلاب اسلامی ایران، تحولات قابل ملاحظه ای در عرصه نظریه پردازی انقلاب به وجود آمده، چرا که در مقایسه با نظریه هایی که پیش از انقلاب اسلامی درباره انقلاب های اجتماعی و سیاسی مطرح بودند، نقش فرهنگ، عقاید و ایدئولوژی در صورت بندی انقلاب های اجتماعی به مراتب بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در واقع از اوایل دهه ۱۹۹۰، بازنگری «فرهنگی» در حوزه

علوم اجتماعی تاثیر قابل توجهی بر نظریه پردازی انقلاب‌ها داشته است تا جایی که می‌توان آن را جریان «فرهنگ پژوهی» در مطالعات انقلاب‌ها نام نهاد (مظاهری، ۸۵).

رهیافت اطلاعاتی و امنیتی

این رهیافت مبتنی بر این پیش فرض است که رژیمهای سیاسی تا زمانی که رژیم حاکم عزم خویش را برای حفظ خود ولو با هر قیمتی جزم کرده باشند، امکان سرنگونی آن و پیروزی انقلابیون منتفی است. بر اساس این پیشفرض، نقطه کانونی علت فروپاشی و سقوط رژیم مستقر و به عبارت دیگر پیروزی انقلاب، ضعف و ناتوانی سیستم اطلاعاتی و امنیتی رژیم حاکم است (درویشی، ۱۳۷۷: ۶۷). در این رهیافت، نظام‌های سیاسی در صورت عدم برخورداری از یک ساختار و سیستم امنیتی مناسب، قادر نخواهند بود تا از فروپاشی رژیم خویش جلوگیری بعمل آورند و اصولاً در اینگونه رژیمها، مدت و عمر وضعیت انقلابی بسیار کوتاه خواهد بود. برداشت غلط از تهدیدات امنیتی، ساختار و سیستم امنیتی نامناسب، ضعف اراده و تصمیم‌گیری در دستگاه امنیتی، ضعف و ناکارآمدی استراتژی دستگاه امنیتی، و سرانجام وابستگی و عدم خودبستگی در امور امنیتی از جمله عوامل اصلی و تاثیرگذاری هستند که بی توجهی به آنها می‌تواند در بقا و عدم بقا نظامهای سیاسی موثر باشد (درویشی، ۱۳۷۷: ۶۵-۷۶).

انقلاب اسلامی و احیای هویت اسلامی در جهان اسلام

هویت خود عامل تفوق و پیروزی انقلاب اسلامی بوده است. اما از منظری دیگر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران خود موجب احیای هویت اسلامی در جهان اسلام نیز گشته است. انقلاب‌ها بازتابهای مختلفی در اقصی نقاط جهان دارند. بیشترین تأثیر انقلابها را می‌بایست در مناطق فرهنگی مشترک جستجو کرد. جهان اسلام به عنوان زمینه فرهنگی مشترک با مردم ایران، تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران قرار گرفته است. نمودهای چنین تأثیری را می‌توان در رشد و گسترش حرکت‌های اسلامی همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران مشاهده کرد.

به رغم ادعاهای برخی از تحلیلگران غربی در ناکامی و شکست اسلام سیاسی (روآ، ۱۳۷۸: ۱۱۵). اسلام سیاسی در چند دهه اخیر رشد روزافزونی داشته است. ظهور جریان‌های اسلام‌گرا در فلسطین، لبنان، ترکیه، کشورهای آفریقایی مثل سودان، پاکستان و شبه قاره، جنوب شرق آسیا، و دیگر مناطق جهان اسلام همگی به عنوان نمودهای بارزی از احیای هویت اسلامی در جهان اسلام به جهاتی حاکی از بازتاب‌های انقلاب اسلامی می‌باشد. افول ایدئولوژی مارکسیستی و بحران در نظام‌های لیبرال دموکراسی همگی زمینه رشد اسلام‌گرایی را در جهان اسلام فراهم کرده است.

برخی از محققان غربی انقلاب اسلامی ایران سعی نموده‌اند در مطالعه بازتاب‌های آن با بررسی جزئیات حرکت‌های اسلامی در جهان اسلام، تأثیر

انقلاب اسلامی را در جهان اسلام ناچیز جلوه دهند. لانگ یکی از نویسندگان مجموعه مقالات کتاب انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، با ردّ ارزیابی شتابزده از خطر نفوذ انقلاب اسلامی ایران در خاورمیانه عربی، استنتاج می‌کند که «مسلمانان سنی خلیجفارسپذیرش چندانی نسبت به جنبشهای انقلابی به عنوان ابزاری برای ابراز نارضایتی نشان نداده‌اند. در حالی که انقلاب ایران موجب بیداری بسیاری از شیعیان شد و بویژه به نسل جوان تر آگاهی سیاسی و جرأت بیشتری نسبت به هویت و حقوق خود بخشید، اما بازتاب فکری و اعتقادی ایران محدود بوده است» (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۲۰). اسپوزیتو و پیسکاتوری در فصل پایانی این کتاب تأثیرات انقلاب اسلامی ایران را بر جهان اسلام از چهار سنخ دانسته‌اند. تأثیر ملموس و چشمگیر (در لبنان و بحرین)، الگودهی و تشویق جریان‌ات اسلامی کشورها و شتاب بخشیدن به آنها (در کشورهای مثل مصر، تونس، نیجریه، پاکستان و فیلیپین)، تأثیرگذاری عام و فراخ در برانگیختن ایدئولوژی و تفکر سیاسی اسلامی (در مصر سودان مالزی و اندونزی)، و در نهایت، بهانه‌گیری های برخی از دولتهای اسلامی به دلیل ترس از انقلاب اسلامی برای مهار و سرکوب مخالفان اسلام‌گرا (در عراق، مصر، تونس، و اندونزی) (همان: ۳۳۱). نتیجه‌گیری کلی آنان اینست که «مهمترین تأثیرگذاری ایران انقلابی بر جهان اسلام در سطح افکار و ایدئولوژی است. احیاگری اسلامی ویژگی بارز و جنبه جهانی افکار و برخی ایدئولوگهای سنی همچون حسن البنا و سید قطب از مصر، ابوالاعلی مودودی از پاکستان و ابوالحسن ندوی از هند بوده است. در نتیجه انقلاب، آثار دو ایدئولوگ ایرانی، یعنی امام خمینی (ره) و علی

شریعتی، در سطح گسترده‌ای در جهان اسلام - و غیر اسلام- ترجمه و توزیع شد.... بی‌تردید به خطا نرفته‌ایم اگر بگوییم نسل مسلمان پس از انقلاب در سراسر جهان پذیرفته‌اند که اسلام برای اصلاح سیاسی و اجتماعی برنامه دارد” (همان، ۳۳۲-۳۳۱).

البته به رغم اذعان به تأثیرات مهم انقلاب اسلامی در این کتاب، آنچه به نظر می‌رسد مورد توجه جدی قرار نگرفته است، بی‌توجهی به چالش انقلاب اسلامی با سیطره مدرنیسم غربی می‌باشد. بدون تردید آنچه که تنها انقلاب اسلامی توانست در این مرحله انجام دهد و چنانکه گذشت توجه اندیشمندان پسامدرنی چون فوکو را برانگیخت، خصلت شالوده شکنی انقلاب اسلامی نسبت به سیطره مدرنیسم غربی بوده است. بدون توجه به چنین تأثیری، تأثیرات دیگر انقلاب اسلامی چندان اساسی نخواهد بود. بابی سعید سعی نموده است این نکته را با الهام از مباحث لیوتار در نفی روایت کلان و با ترکیب آن با ایده یونگ در تلقی پسامدرنیسم به مثابه مرکزیت‌زدایی از غرب توضیح دهد (بابی سعید، همان: ۱۲۵-۱۲۱). از این حیث گفتمان اسلام‌گرایی در انقلاب اسلامی عملاً به نفی اروپامحوری یا همان غرب‌محوری انجامیده است. بابی سعید به امام خمینی و طرح او اشاره می‌کند که اسلام‌گرایی را به عنوان یک الگو مطرح کرده است. او اظهار می‌دارد “من با پروراندن این استدلال خواسته‌ام نشان دهم که اسلام‌گرایی تا حد زیادی در راستای تخریب منطق اروپامداری به پا خواسته است. استدلال من این بوده است که ظهور اسلام‌گرایی تنها در فضایی قابل فهم است که در آن، غرب مرکز‌زدا شده باشد” (همان: ۱۴۹). شایان توجه است که مراد

وی از اروپامحوری نگرش منطقه‌ای جغرافیای نبوده، بلکه یک گفتمان فکری است.

شاید از منظر دیگری بتوان توضیح مانوئل کاستلز را نیز مورد توجه قرار داد که با سنخ‌شناسی سه‌گانه هویتها سعی دارد چگونگی تقابل بین هویتها را در جامعه شبکه‌ای جهانی شده توضیح دهد. از نگرش او هویت مسلط همان هویت مشروعیت بخش است که در برابر آن هویت‌های مقاومتی شکل می‌گیرند. برخی از هویت‌های مقاومتی موفق می‌شوند در برابر هویت مسلط هویت‌های برنامه‌ای جدیدی را به عنوان بدیل ارائه نمایند. هویت مسلط در نگرش کاستلز با ابتناء بر جامعه مدنی غربی به بازتولید مدرنیته می‌انجامد، اما هویت‌های مقاومتی مبتنی بر مذهب (هویت بنیادگرایانه در بحث کاستلز) و جنسیت (مثل فمینیستها) و یا هویت‌های گروه‌های طرفدار محیط زیست و سبزه‌ها در برابر هویت مسلط به مقاومت و نفی آن می‌پردازند (کاستلز، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۴-۲۶). هر چند مبنای نظری کاستلز صرفاً بهره‌گیری از مباحث آن تورن در سنخ‌شناسی جنبش‌های جدید اجتماعی است و نمی‌تواند همانند تبیین که بابی سعید عمیق و توضیح دهنده باشد، اما تمرکز بر مفهوم هویت بخوبی می‌تواند نشانگر تقابل هویت اسلامی در فرایند انقلاب اسلامی با هویت‌های مسلط غربی باشد.

سیر تحول ژئوپلیتیک شیعه

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در ایران که کشوری شیعی مذهب است و از سوی دیگر اثرپذیری فراوان شیعیان در مناطق

مختلف دنیا، به ویژه در منطقه خاورمیانه، سبب ایجاد تحرکت و هویت جمعی بین شیعیان گردیده است. این بیداری و کسب هویت جمعی سبب شکل گیری کمربندی شیعی شده است که ایران، شیعیان عراق، بحرین و سوریه و لبنان را در بر می گیرد. البته عده ای، مبارزان فلسطینی با الگوهای شیعی و به طور معین حماس را جز این کمربند به شمار آورده اند. تحولات سال های اخیر در خاورمیانه، و در رأس آنها اشغال عراق و به حکومت رسیدن دولتی شیعی در این کشور سبب مهم تر شدن این کمربند شیعی در منطقه شده است. در پی این تحولات و گسترش روحیه انقلابی شیعی، اظهار نگرانی هایی در بین برخی حکومت های پادشاهی سنی مذهب دیده می شود. آنان این کمربند شیعی را هلال شیعی می نامند و آن را در مقابل هلال از ایران آغاز می شود و تا مرزهای سوریه ادامه دارد و به حزب الله می پیوندد و سرانجام حماس را در بر می گیرد. این مفهوم ابتدا با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و روی کار آمدن دولتی شیعی، مطرح شد. با پیروزی انقلاب در ایران، شیعیان، که خود را گروهی اقلیت و محروم از قدرت اجتماعی و سیاسی تصور می کردند، امیدوار شدند و انگیزه حرکت در آنها ایجاد شد.

مفهوم هلال شیعی از بهار ۱۳۸۲ و پس از به قدرت رسیدن شیعیان در عراق اهمیت بیشتری یافت و امریکا کوشید با طرح تهدید هلال شیعی از سوی دولت های عربی را در مقابل شیعیان قرار دهد و از سوی دیگر با بزرگ جلوه دادن این مفهوم ذهن سران عرب را از موضوع اسرائیل دور کند و با مخدوش کردن چهره ایران و شیعیان، آنها را دشمنان اصلی دولت های سنی معرفی کند. دولت های پادشاهی و

سنی عربی خاورمیانه از ایجاد این کمربند یا هلال شیعی بسیار نگران اند. بسیاری اکنون در منطقه از آن بیم دارند که با تشکیل "هلال شیعی" توسط شیعیان ایرانی، لبنانی، عراقی و به طور کلی شیعیان ساکن در منطقه خلیج فارس عملاً عرصه برحکومت های عمدتاً سنی مذهب تنگ تر شود و منافع این حکومت ها در آینده جداً تهدید شود. تحلیلگران معتقدند که هلال شیعی را حاکمان دیکتاتوری در منطقه مطرح کرده اند که به نوعی امریکا و اسرائیل برای مقابله با شیعیان از آنان استفاده می کنند و به کارگیری این مفهوم از روی تعصب است و پایه و اساس ندارد. شکل گیری این کمربند شیعی در منطقه خاورمیانه می تواند منافع دولت های غربی، به ویژه امریکا، و دولت های منطقه وابسته به امریکا را تهدید کند. باید این نکته را هم در نظر گرفت که شکل گیری هلال شیعی در منطقه ای در حال رخ دادن است که بخش اعظمی از انرژی دنیا از آن تأمین می شود و همین نکته بر حساسیت موضوع بسیار می افزاید

عوامل احیای تفکر شیعی را می توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. عوامل درونی و ایدئولوژیک، ۲. عوامل خارجی و بین المللی. در بعد اول مذهب تشیع طی تاریخ مذهبی انقلابی و دارای ماهیتی اصلاح طلب بوده است و شاید بتوان مهم ترین عامل احیای تفکر شیعی را ایدئولوژی انقلابی آن دانست. عوامل خارجی متعدّدند، لکن مهم ترین آنها پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است که سبب تحول، امیدواری و حرکت در جمعیت های شیعی سراسر جهان شد.

الف- عوامل درونی و ایدئولوژیک : عوامل بسیاری سبب احیا و خیزش تفکر شیعی شده، اما از نظر فولر فرانکه موارد ذیل عامل این

خیزش بوده: ۱. سرخوردگی جهان اسلام در مواجهه با تجدد و نوسازی غرب، ۲. شکست حکومت های غرب گرا در مسئله فلسطین، ۳. انشقاق در جامعه که به دنبال گسترش شهر نشینی و دیوان سالاری غیر سودمند پدید آمد، ۴. انزوای دیرین سیاسی شیعیان، ۵. محدود شدن آزادی های مذهبی شیعیان از سوی حکومت ها، ۶. تبعیض اجتماعی و اقتصادی فراگیر برای شیعیان.

ب: عوامل خارجی : تحولات منطقه ای و حضور نظامی امریکا در منطقه از دیگر عواملی بود که شرایط را برای حضور جدی شیعیان در عرصه های بین المللی و سیاسی به صورتی ناخودآگاه و غیر مستقیم فراهم کرد.

۱) ایران: ایران را می توان رکن و ستون اصلی هلال شیعی دانست، زیرا تنها دولت شیعی مذهب مستقل و قدرتمند است که بیش از سی سال به حیات خود ادامه می دهد و می تواند مادر و کانون اصلی این هلال به شمار آید. انقلاب اسلامی در حالی در ایران رخ داد که رژیم حاکم بر این کشور شریک و هم پیمان اصلی امریکا در منطقه به شمار می رفت و قرار بود ژاندارم منطقه گردد. وجود منابع نفتی عظیم و موقعیت ژئوپولیتیک این کشور همگی براهمیت و تأثیرگذاری انقلاب اسلامی می افزود. همه حساسیت های ذکر شده در کنار ماهیت فکری و ایدئولوژیکی انقلاب، که سیاست صدور جزء اصول اولیه آن بود، بر میزان تأثیرگذاری این حرکت در افکار عمومی و جهانی، به ویژه شیعیان می افزود. امام خمینی (ره) صدور انقلاب را خصلت ذاتی و گریزناپذیر انقلاب اسلامی معرفی می کرد. برای ایشان صدور انقلاب هم تکلیفی بود منطبق بر همان احساسی که برای حاکمیت اسلام و

احکام تعالی بخش آن در داخل کشور ایران، مسلمانان مکلف به انجام دادن آن بودند، هم اینکه صدور انقلاب را در حکم تاکتیکی تهاجمی علیه دشمنان و انقلاب برای دور کردن خطر آنان و به نوعی صیانت از انقلاب ضروری می دانست و عزم راسخ خود و مسئولان نظام را در این زمینه با صراحت اعلام می کرد.

برای شیعیان زمینه ها و دلایل بسیار مهمی وجود داشت که انقلاب ایران را کعبه آمال و الگوی خود بینند و با ایران همدلی داشته باشند. به طور کلی شیعیان، چه در کشورهایی که اکثریت دارند و چه کشورهایی که در اقلیت اند، تحت حاکمیت اهل سنت و بعضاً حکومت های غیر دینی به سر می برند و از اوضاع اقتصادی، سیاسی و رفتار تبعیض آمیز دولت های حاکم شان ناراضی اند. جوار و قرب جغرافیایی و اشتراکات تاریخی، وجود مکان های مقدسه دینی و مذهبی طراز اول در بین منطقه، تجاوز اسرائیل و مظلومیت ملت فلسطین و اقلیت عظیم شیعه همه از عواملی هستند که در بررسی تأثیرات فرامرزی انقلاب اسلامی در منطقه غربی آسیا اهمیت دارد. براندازی رژیم شاهنشاهی طرف دار غرب و امریکا سبب افزایش اعتماد به نفس شیعیان جهان و ایجاد انگیزه در آنها برای تحرک شد. البته درباره جایگاه ایران در هلال شیعی تحلیلگران دیدگاه های متفاوتی دارند، عده ای مدیریت ایران و تأثیر آن را بر شیعیان کاملاً برنامه ریزی شده و برای کسب قدرت در منطقه خاورمیانه و سطح بین المللی می دانند و عده ای دیگر آن را نتیجه ماهیت ایدئولوژیک انقلاب معرفی می کنند. عده ای از شکل گیری امپریالیسم شیعی برای کسب قدرت جهانی خبر می دهند: «ایران ادعای رهبری جهانی انقلاب اسلامی به نام یک اتحادیه شیعی را دارد

هدف این اتحادیه نه تنها ایجاد هماهنگی میان جوامع شیعه، بلکه استقرار اسلام شیعی در میان جهان اسلام و قصد اسلامی شدن عمومی جهان است.» این دسته از تحلیلگران اتحادیه شیعی را ابراز دیپلماسی ایران برای افزایش قدرت بین المللی خود معرفی می کنند. همان گونه که مشاهده شد، تحلیلگران هلال شیعی را برنامه ریزی ایران در سیاست خارجی خود معرفی می کنند، البته آنچه به حقیقت نزدیک تر است آن است که هلال شیعی هم به اراده رهبران انقلاب به صورت برنامه ریزی شده تقویت می شود و هم به صورت ناخودآگاه تابع ایدئولوژی جهان شمول و انقلاب اسلامی است. به عبارتی می توان گفت تلاش ناآگاهانه ایران برای ایجاد هلال شیعی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی با گذشت زمان به صورت آگاهانه و برنامه ریزی شده در آمد.

۲) شیعیان عراق: بعد از ایران متهم ترین کشور در هلال شیعی کشور عراق است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران موجی عظیم از احساسات اسلامی و ضد بعثی جوان های متعهد و مومن عراق را فراگرفت. مردم مظلوم و زجر کشیده عراق پس از سال ها سلطه بعثی ها به رهایی از این فشار و ظلم امیدوارتر شدند. جوش و خروش جوانان، که متأثر از مبارزات مردم ایران بود، آنان را به سوی رهبری می کشاند تا با هدایت خویش به سوی هدف آنان، که ایجاد جمهوری اسلامی بود، گسیل دارد، از همین رو گروه گروه از مسلمانان متعهد به نجف می رفتند و ضمن در اختیار قرار دادن همه امکانات خود به آیت الله صدر برای انجام دادن هر نوع فداکاری اعلام آمادگی می کردند.

روابط مستمر مراکز اندیشه و علم تشیع دو کشور عراق و ایران با یکدیگر باعث استواری تأثیر ایران در عراق شد. این آمیختگی اندیشه های تشیع دو کشور سبب شد زعامت مذهبی مردم این کشور به دست ایرانیان و یا کسانی افتاد که ایران الاصل بودند. گذشته از رهبران مذهبی و وعاظ که نفوذ کلامی و سبب داشتند بیشتر طلبه های علوم مدارس مذهبی نجف اشرف نیز ایرانی بودند که بیشتر آنان پس از پایان تحصیلات خود، اقامت در کربلا و نجف را ترجیح می دادند. اقامت این عده در این شهر ها باعث شد شیوه های تفکر ایرانی هر چه بیشتر در جامعه عراق اثر بگذارد. مؤمنان و روحانیان ایران قرن هاست که مجذوب سه مکان مقدس در عراق (نجف، کربلا و کاظمین) شده اند. در عوض شیعیان عراق نیز شیعیان ایران را حامی سیاسی خود و وزنه ای در مقابل فرمانروایان سنی بغداد می دانستند. این روابط، شیعیان عراق را به هدف مناسبی برای سیاست های ایران به منظور سرنگونی رژیم عراق، چه در دوران شاه و چه در دوران آیت الله خمینی، تبدیل کرد. به این ترتیب، نفوذ ایران عامل مهمی در تحول ایدئولوژیک و سازمانی پیکار جویی شیعیان عراق به شمار می آید. و بسیاری از گروه های نماینده مقاومت شیعی در برابر قدرت بعث عراق با ایران تماس هایی داشتند. از میان این گروه ها می توان به حزب الدعوه و گروه الفاطمی اشاره کرد.

حزب الدعوه و رهبران آن آیت الله صدر تلاش خود را برای احقاق حقوق شیعیان افزایش دادند و کوشیدند با ایجاد اتحاد در بین شیعیان عراق و انجام فعالیت های نظامی به اهداف خود نزدیک تر شوند. در این میان هم گرایی رهبران حزب الدعوه، به ویژه آیت الله صدر و

رهبران ایران سبب همکاری بسیار نزدیک این رهبران با هم شد. بازوی نظامی حزب الدعوة نیز، به کمک ایران و سوریه به عملیات خود علیه رژیم ادامه داد. یکی دیگر از ارگان های ضد رژیم عراق که ایران از آن حمایت می کرد، مجلس اعلامی انقلاب اسلامی بود. مجلس اعلامی انقلاب اسلامی که در ایران مستقر بود، در حکم ارگان عالی رهبران مبارزه شیعه در عراق، فعالیت می کرد. جنگ ایران و عراق اتفاقی بود که در گسترش تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر عراق، به ویژه شیعیان عراق، بسیار مؤثر بود. جنگ که در واقع فرصت و ابزاری برای نابودی انقلاب اسلامی به دست صدام و حامیانش تلقی می گردید در عمل به فرصت و ابزاری برای صدور انقلاب مبدل شد. انقلاب اسلامی برای صدام تهدید بود زیرا:

۱- اکثریت مردم عراق شیعه بودند، اما شیعیان کم ترین سهم را در قدرت و ساختار سیاسی داشتند. از همین رو انقلابی با آموزه های تشیع و تأسیس حکومت دینی، ممکن بود این اکثریت را به حرکت اندازد و صدام و حزب بعث را از قدرت ساقط کند.

۲- امام خمینی(ره)، در مقام مرجع شیعیان، در آنجا پایگاه داشت و صدام در حمایت از شاه، امام(ره) را در مهر ۱۳۵۷ از عراق خارج کرد.

۳- از همان روزهای اولیه آغاز انقلاب و انعکاس اخبار آن، توده های مردم عراق، به ویژه شیعیان، عکس العمل های چشمگیری از خود نشان دادند.

۴- حزب الدعوه یکی از تشکیلات سیاسی شیعی در آن زمان بود که حداقل بیست سال سابقه داشت و آیت الله محمد باقر صدر رهبر و مرشد این حرکت بود. پیروزی انقلاب سبب احیاء، تشدید و توسعه فعالیت این حزب گردید و این امر برای رژیم عراق تهدیدی جدی به شمار می آمد. این حکومت تصور می کرد سرکوب شدید داخلی و اقدام به جنگ خارجی می تواند نجات بخش باشد.

صدام تأکید کرده بود که دیگر اشتباه شاه را نمی کند و رهبر انقلاب را آزاد نمی گذارد، بنابراین آیت الله صدر و خانواده او را تحت کنترل شدید در آورد و سرانجام وی و خواهرش بنت الهدی را دستگیر و شهید کرد، آیت الله صدر در عراق همان کاری را می کرد که امام (ره) در ایران کرد. تأثیرات انقلاب اسلامی برعراق به دلیل سیاست های سرکوب گرایانه صدام کنترل شد و با مرور زمان کم رنگ تر گردید، اما حمله آمریکا به عراق شرایط جدیدی را فراهم آورد. روی کار آمدن دولتی شیعی در عراق، جایگاه عراق را در هلال شیعی بسیار پر رنگ تر کرد، به گونه ای که شاید بتوان آن را تولد دوباره هلال شیعی یا مرحله دوم رشد آن پس انقلاب ایران دانست.

۳) عربستان: عربستان، که از یک حکومت مرکزی سنی نسبتاً مقتدر برخوردار است، از امواج بیداری شیعیان بعد از انقلاب اسلامی به دور نبود و این تحولات شیعی در وضعیتی رخ می داد که در استان های شرقی عربستان، یعنی مناطق نفت خیز این کشور، محل تمرکز شیعیان اثنی عشری بودند. تحولات درونی عربستان و اقدام شیعیان هم زمان با

پیروزی انقلاب اسلامی ایران همگی شواهدی بر تأثیرگذاری انقلاب بر شیعیان این کشور است. شورش وسیع توده قتیف و سیوجات در اواخر سال ۱۹۷۹م، با دوران عزاداری شیعیان (عاشورا) و گروگان‌گیری دیپلمات‌های امریکایی در تهران هم‌زمان بود. روی دادن هم‌زمان این حوادث به دنبال انقلاب ایران در نظر سعودی‌ها ناخوشایند و بد شگون تلقی می‌شد. در واقع ندای ایت‌الله خمینی از نظر ۴۴۰,۰۰۰ شیعه استان‌های شرقی، نوعی دعوت به شورش به شمار می‌آمد. تحولات و تحرکات شیعه با توجه به حضور دولت مقتدر مرکزی عربستان و سرکوب شدید این قیام‌ها، نتوانسته است چندان تحولی در عربستان به وجود آورد، این نکته نیز اهمیت دارد که سرنوشت شیعیان عربستان و نوع تعامل دولت مرکزی با آنان همیشه تابعی از نوع ارتباط دولت مرکزی سعودی با ایران بوده است. اما در کل سیاست اصلی عربستان در قبال شیعیان، کنترل شدید و جلوگیری از هر گونه تحرک ضد حکومتی است.

۴) کویت: از آنجا که انقلاب اسلامی ایران دارای بازتاب‌های جهانی وسیعی بود، کشور کویت که در نزدیکی ایران قرار داشت، از این بازتاب مستثنا نبود. در این میان دولت کویت، که به حفظ وضع موجود در منطقه خلیج فارس تمایل داشت، مجبور شد سیاست‌های خود را با ایران تغییر دهد. این کشور سیاستی احتیاط‌آمیز در پیش گرفت و در وهله اول موضع خصمانه‌ای علیه جمهوری اسلامی اتخاذ نکرد. در حدود ۲۰ درصد جمعیت کویت شیعه هستند که بخش عمده‌ای از آنان ایرانیان مهاجر به کویت‌اند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت شیعیان و ایرانیان مقیم آنجا منسجم‌تر شد و دولتمردان کویت را نگران

کرد. دولت کویت به منظور تحت کنترل در آوردن اقلیت شیعی این کشور، ابتدا به سلب تابعیت و تبعید آنها اقدام کرد، اما پس از مدتی با افتتاح دوباره مجلس ملی و استفاده از وزرای شیعه در کابینه، کوشید این اقلیت شیعی را تحت کنترل در آورد. در این میان دولت کویت نگرانی فراوانی نسبت به ایرانیان مقیم در کویت داشت که کوشید با اخراج آنان از خاک کویت خود را از این تهدید فزاینده دور کند. پیگیری این سیاست در نهایت به نفع دولت کویت تمام شد زیرا ایرانیانی که از وضعیت مالی مناسبی در کویت برخوردار بودند به ترک این کشور و رها کردن اندوخته های خود تمایلی نداشتند و به همین دلیل به تدریج از فعالیت سیاسی شیعیان کویت کاسته شد. در کل می توان به این جمع بندی رسید که تحولات شیعی در کویت، تحت تأثیر انقلاب اسلامی، چندان عمیق و پایدار نبود و جز ایجاد هویتی جمعی برای شیعیان و ابراز مخالفت های مقطعی نتوانست به صورت پایدار و اثر بخش در فضای سیاسی کویت تحولی ایجاد کند. (۵) عمان: کشوری است که موقعیتی استراتژیک در تنگه هرمز دارد و برای ایران و کشورهای قدرتمند از اهمیت خاصی برخوردار است. اقلیت چشمگیری از شیعیان در آن کشور ساکن هستند که تحت تأثیر انقلاب اسلامی، مطابق گزارش موجود، امتداداً هویت مذهبی و شیعی خود را تحکیم کرده اما نمود سیاسی در خورتوجهی نداشته اند. شیعیان عمان معمولاً در پایتخت مسقط و شهرهای ساحلی ساکن اند. بخش عمده ای از شیعیان عمان از مهاجران ایرانی هستند که طی حدود یک صد سال اخیر و به ویژه با توجه به مشکلات دوران پهلوی به عمان مهاجرت کرده اند. تعدادی از جوانان عمانی برای تحصیل

علوم دیدنیه وارد ایران شده و در قم مشغول تحصیل اند. بعضی از آنان، پس از پایان یافتن تحصیل، بازگشته و کرسی های درس و مدارس دینی در عمان دایر کرده اند. به دلیل وجود اقلیت شیعی در عمان و حساسیت حاکمیت عمان نسبت به شیعیان و تحولات انقلاب اسلامی، روابط شیعیان، با انقلابی های ایران کم رنگ و سرد شده است. شیعیان، امروز یکی از نیروهای تأثیرگذار در جامعه عمان به شمار می روند و رهبران و جامعه آنان را شهروندانی با تقوا و صالح می دانند آنها پست های مهم دولتی را نیز تصدی می کنند.

۶) بحرین: در بحرین، که ۷۰ درصد از جمعیت حدود ۴۴۳ هزار نفری آن شیعه هستند، اقلیتی سنی مذهبی از سالیان دور زمام امور را در دست داشته اند. همین انزوا در بین شیعیان بحرین، عاملی بود که آنان انقلاب ایران را فرصتی برای خروج از فشار های حاکم تلقی کنند و بدین ترتیب پیروزی انقلاب ایران سبب افزایش انگیزه و امیدواری شیعیان بحرین شد. بحرین، چه قبل و چه بعد از انقلاب ایران، کانون رستاخیز شیعی در کشورهای خلیج فارس بود. بیگانگی جامعه شیعه با حکومت به علت اصلیت ایرانی بعضی از اعضای آن تقویت می شود و به این ترتیب، در میان شیعیان بحرین، همیشه احساساتی به طرف داری از ایران وجود داشته است. به علاوه دعاوی طولانی ایران نسبت به این جزیره برشکاف سنی و شیعه افزوده است. همبستگی و اتحاد مردم مسلمان بحرین با مردم ایران به حدی است که سازمان آزادی بخش بحرین، در جایگاه نماینده همین مردم، قبل از پیروزی شکوهمند ۲۲ بهمن با رهبران انقلابی ایران ارتباط داشت و همکاری می کرد. بسیاری از اعضای این سازمان سخنرانی های امام را ترجمه و برای

مردم خود پخش می کردند تا آنها را به خوبی از خواسته های رهبر و انقلاب و خط مشی او مطلع نمایند و نیز می کوشیدند نوارهای سخنرانی های ایشان را در اختیار مؤمنان قرار دهند.

پیروزی انقلاب اسلامی تحولات و عکس العمل های فراوانی چه در شیعیان و چه در حاکمیت بحرین ایجاد کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی و اوج گیری دوباره شور و احساسات شیعی، طرح دوباره دعوی دیرینه اکثریت شیعه به برخورداری از حق برابر در حاکمیت از سال ۱۹۷۹-۱۹۸۰ از سر گرفته شد. اظهارات بعضی از مقامات رسمی ایران درباره حاکمیت ایران بر بحرین و الحاق آن به این کشور نیز باعث تشدید فشار خاندان آل خلیفه بر شیعیان بحرین گردید. هر ایرد کمجیان معتقد است که امام خمینی (ره) برخلاف شاه که می کوشید بحرین را ضمیمه ایران کند، می خواهد با انقلابی کردن شیعیان بحرین حکومت آل خلیفه را براندازد، و جبهه اسلامی برای آزادی بحرین به همین منظور ایجاد و حمایت می شود.

دولت بحرین در دوران جنگ ایران و عراق اعلام بی طرفی کرد، ولی در عمل از سیاست های دولت عراق حمایت نمود و همین رویکرد سبب افزایش تنش بین شیعیان مدافع ایران و آل خلیفه شد، به همین دلیل حکومت آل خلیفه اعلام کرد که تعهد دارد بعضی از رهبران مشهور شیعی را اعدام کند. این حکومت با هر گونه تظاهرات شیعیان مقابله می کرد. اوج این سرکوب ها در تظاهرات شیعیان در آوریل ۱۹۸۰م در اعتراض به ترور آیت الله صدر روی داد. روابط سیاسی ایران و بحرین هیچ گاه حالتی ثابت نداشت. روابط دو کشور بعد از جنگ بهبود یافت، ولی در سال ۱۳۷۲ دوباره به سردی گرایید.

در سال ۱۳۷۳ وزیر امور خارجه بحرين در نطق خود در سازمان ملل درباره اختلافات ارضی امارات با ایران از آن کشور در مقابل ایران طرفداری کرد. دولت بحرين در سال ۱۳۷۴ در شورای همکاری خلیج فارس جزء طرف داران صدور قطعنامه علیه ایران بود. این روابط بعد از روی کار آمدن امیر جدید بحرين رو به بهبودی گذاشت. تحرکات شیعیان بحرين، که بعد از پیروزی انقلاب و از سال ۱۹۷۹ م پرننگ و منسجم شده بود، متوقف شد و اما در پی به حاکمیت رسیدن شیعیان در عراق، شیعیان بحرين نیز امیدوار شدند. شیعیان انتخابات سال ۲۰۰۲ م در بحرين را تحریم کردند و اعتبار انتخابات را زیر سؤال بردند. در ۲۶ مارس ۲۰۰۵ م به فاصله اندکی پس از تأیید رسمی انتصاب جعفری برای تکیه زدن بر کرسی صدارت کابینه جدید عراق، در حدود هشتاد هزار تظاهر کننده شیعه در بحرين به خیابان ها ریختند تا با مطالبه تصویب قانون اساسی جدیدی در کشورشان خواستار دستیابی شیعیان به حقوق بیشتر شوند. مهم ترین خواسته آنها حق انتخاب نخست وزیر به جای انتصاب او از جانب شخص پادشاه بود. در پی آن شیعیان توانستند در مجلس ملی بحرين پیروزمندی را کسب کنند و جایگاه خود را در حاکمیت سیاسی بحرين پرننگ تر سازند.

۷) لبنان: دلایل بسیاری بر چرایی اثر پذیری شیعیان لبنان از انقلاب اسلامی ایران وجود دارد، از جمله اشتراکات مذهبی، ظلم و ستم علیه اقلیت شیعه، و داشتن سابقه تاریخی مشترک در حوزه های ارتباطی علمای شیعی، به ویژه علمای جبل عامل. انقلاب اسلامی ضمن آنکه هویت اسلامی مسلمانان در لبنان را تقویت کرد، از لحاظ سیاسی نیز کفه تعادل و موازنه قومی و قدرتی را به سود مسلمانان تغییر داد و

شیعیان لبنان را به جلوداری حزب الله به قدرت تعیین کننده در سطح لبنان و نیز مبارزه با اسرائیل مبدل کرد. شدیدترین و محسوس ترین اثر انقلاب اسلامی در لبنان، که با ابتکار عمل و تیزبینی امام خمینی (ره) ایجاد شد، تأسیس و ایجاد جنبش حزب الله در تابستان ۱۹۸۳م است، به گونه ای که هر جا از انقلاب اسلامی و لبنان صحبت می شود ذهن ها متوجه حزب الله می گردد. زمینه شکل گیری چنین جنبشی در عرصه سیاسی لبنان را امام موسی صدر و شهید چمران با فعالیت خود در مناطق جنوبی و شیعه نشین لبنان، که زادگاه حزب الله است، فراهم کردند. شکل گیری جنبش حزب الله و توانمندی های این حزب در عرصه سیاسی و نظامی در منطقه ای حساس از خاورمیانه این امکان را برای این فراهم کرده است تا مبارزه با دولت های غربی، به ویژه امریکا و دست پرورده اش اسرائیل، را در فاصله ای دورتر از مرزهای سیاسی - جغرافیایی خود پیگیری کند و کمترین هزینه های نبرد را متقبل شود.

۸) سوریه: حاکمیت یک رژیم علوی که اقلیتی در سوریه هستند، رقابت حزب بعث سوریه با حزب بعث حاکم در عراق و تحت فشار قرار گرفتن از جانب اسرائیل، رهبران سوری را برآن داشت تا به انقلاب اسلامی به دید حامی خود در منطقه بنگرند، با این حال همکاری بین دولت سوریه و دولتمردان انقلاب ایران رابطه ای دو سویه بوده است و هر کدام از دو طرف با برقراری این ارتباط به اهداف خود نزدیک شده اند. تحلیلگر سوری، مبین این رابطه دو طرفه را از گونه بررسی و توجیه کرده است: «حمایت سوریه از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹م آغاز شد. دلیل حمایت سوری ها اتخاذ مواضع

عداوت آمیز رهبران انقلاب ایران در برابر رژیم می بود که آشکارا مورد حمایت امریکا و متحد اسرائیل قلمداد می شد، از این رو مخالفت با رژیم سلطنتی محمد رضا پهلوی صراحتاً به معنای هم سویی با سیاست های مورد دلخواه دمشق در منطقه حساس خاورمیانه و به طور کلی در جهان بود وقتی جنگ (ایران -عراق) به پایان رسید دو کشور فضای بیشتری را برای مقابله با دشمن اصلی مشترک، یعنی اسرائیل، فراهم دیدند و تلاش کردند تا از طریق تقویت حزب الله در جنوب لبنان به خواسته های خویش در این رابطه جامعه عمل بپوشانند. ایران البته این همکاری را فارغ از علایق طبیعی خویش، که همانا بسط نفوذ شیعیان در منطقه بوده است، پایه گذاری کرد. سوریه نیز تلاش می کرد تا با همکاری ایران، به عنوان یک رژیم قابل اعتنا، جنگ دیرین خود را با اسرائیل با طرز آبرومندانه تری ادامه دهد. در کل مشاهده می شود که رابطه ای استراتژیک چه در دوران حیات حافظ اسد و چه بعد از مرگش و به حکومت رسیدن بشار اسد بین ایران و سوریه برقرار است، ارتباطی که در نگاه اولیه ممکن نیست، زیرا در طرفی ایران و افکار انقلابی قرار دارد و در طرف دیگر کشوری پایبند به ایدئولوژی ناسیونالیستی - سوسیالیستی بعث.

فصل سوم

موقفه های مهم جنبش های مردمی در خاورمیانه

الف: استبداد حکومتی در کشورهای خاورمیانه

از کنار هم قرار دادن سه پدیده ملت، حکومت و سرزمین، کشور تشکیل می شود که از مباحث مهم در جغرافیای سیاسی است (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۳۶). جغرافیای سیاسی جهان عرب از ساختار ناهمگونی برخوردار است. هنوز حکومت های مردمی در بخش اعظم آن شکل نگرفته و مردم سالاری، همچنان در پرده ابهام است. انتخابات در برخی از این جوامع بیشتر به کاریکاتور انتخابات شبیه است تا انتخابات واقعی و در برخی دیگر از کشورهای عربی، انتخابات فرمایشی صورت می گیرد (بدیع، ۱۳۸۴: ۹۸). اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این نوع حکومت ها به طور عمده بر پایه مناسبات و تصمیمات سلیقه ای است و با اهداف اکثریت مردم (منافع ملی) تعارض دارد. تصمیماتی که اتخاذ می گردد بر پایه خواست و علاقه رهبران و دولتمردان است و معمولاً منافع ملت لحاظ نمی شود. در برخی از کشورهای عربی، حکومت ها بر اساس ساختارهای قبیله ای شکل گرفته اند. در نتیجه برخی از قبایل در این کشورها قدرت زیادی دارند (آلسدایر و بلیک، ۱۳۷۴: ۵۹). بطور کلی حکومت های عرب از درون و بیرون با چالش دموکراسی روبه رو بوده اند. آنها به نحو فوق العاده ای در قبال مسائلی چون استاندارد زندگی، سطح حقوق، نحوه

برخورد با زنان، پذیرا شدن و پاسخگویی به تغییرات سریع جهان و سایر حوزه ها فاصله زیادی از سایر کشورها دارند. اما به هنگام رویارویی با فشارهای داخلی و خارجی در راستای مطالبه دموکراسی به روش هایی چون، سرکوب، تغییر شکل و تظاهر به اصلاحات، زندانی کردن آزادی خواهان، نامشروع خواندن مخالفان، و تقویت و احیای ایدئولوژی ملی گرایی عرب، روی می آورند.

شاخص دموکراسی اکونومیست کشورهای عرب خاورمیانه در سال

۲۰۰۸

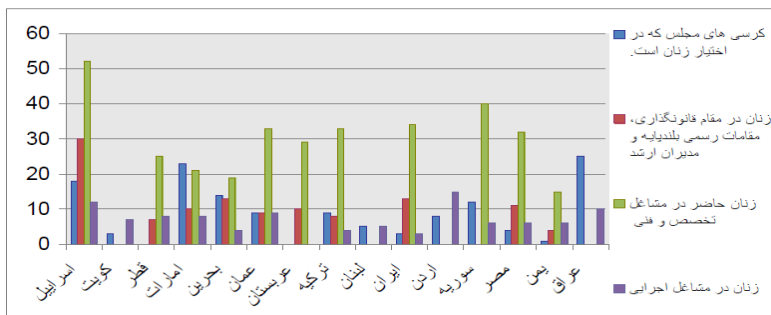
رتبه	کشور	امتیاز	فرایند انتخابات و پلورالیسم	آزادی های مدنی	عملکرد دولت	مشارکت سیاسی	فرهنگ سیاسی
۸۹	لبنان	۵/۶۲	۷/۹۲	۳/۲۱	۶/۱۱	۵/۰۰	۵/۸۸
۱۱۶	عراق	۴/۰۰	۴/۷۵	۰/۰۷	۶/۶۷	۴/۳۸	۴/۱۲
۱۱۷	اردن	۳/۹۳	۳/۱۷	۳/۲۱	۴/۴۴	۵/۰۰	۳/۸۲
۱۱۹	مصر	۳/۸۹	۲/۶۷	۳/۲۱	۴/۴۴	۵/۰۰	۴/۱۲
۱۲۹	کویت	۳/۳۹	۱/۳۳	۴/۲۹	۲/۷۸	۵/۰۰	۳/۵۳
۱۳۰	بحرین	۳/۳۸	۲/۵۸	۳/۵۷	۲/۲۲	۵/۰۰	۳/۵۳
۱۴۰	عمان	۳/۹۸	۰/۰۰	۳/۵۷	۲/۲۲	۵/۰۰	۴/۱۲

۱/۷۶	۵/۰۰	۳/۳۳	۲/۵۰	۲/۱۷	۲/۹۵	یمن	۱۴۲
۴/۴۱	۴/۳۸	۲/۲۲	۳/۵۷	۰/۰۰	۲/۹۲	قطر	۱۴۴
۲/۹۴	۵/۰۰	۱/۱۱	۳/۹۳	۰/۰۰	۲/۶۰	امارات	۱۴۷
۱/۴۷	۵/۶۳	۱/۶۷	۲/۱۴	۰/۰۰	۲/۱۸	سوریه	۱۵۶
۱/۷۶	۳/۷۵	۱/۱۱	۲/۸۶	۰/۰۰	۱/۹۰	عربستان	۱۶۱

(www.economist.com, ۲۰۰۸: ۴-۸)

سران عرب استدلال می کنند که با توجه به تهدید امپریالیسم و صهیونیسم، دموکراسی نه تنها یک کالای تجملی و لوکس بوده بلکه بخش تکمیلی توطئه علیه اعراب می باشد. در واقع برای نشان دادن برخی جنبه های مشارکتی اقداماتی چون دادن حق رای به زنان، برخی سمت ها همچون وزارت بهداشت به زنان و برگزاری انتخابات و... صورت می گیرد (Gause, ۱۹۹۴: ۱۶۳)، اما به طور مسلم این امر به عنوان یک نمایش نمادین بیش نیست (شریفی و عابدی، ۱۳۸۸: ۱۴۶-۱۴۵).

وضعیت زنان در منطقه خاورمیانه در زمینه مشارکت سیاسی و اشتغال



(پیشگامی فرد و زهدی گهر پور، ۱۳۸۹: ۳۸)

مناسبات حکمرانی در کشورهای عرب خاورمیانه مبتنی بر چند ویژگی است:

۱- اینکه دولت خود را به عنوان تنها ضامن منافع ملی نشان می دهد.
۲- پاتریمونیالیسم، اینکه کشور ملک موروثی زمامدار است که از طریق آن حفاظت دولت از منافع ملی ماهیتی شخصی پیدا می کند و گسترش آن به پایین از طریق لایه های متوالی و هم پوشاننده حامیان و موکلان صورت می گیرد.

۳- اقتصاد سیاسی شرکت گرا که از طریق آن، همکاری بخش خصوصی با دولت و برتری نهایی دولت تضمین می شود.

۴- اقتدارگرایی دولت (کامروا، ۱۳۸۸: ۳۶۹-۳۶۵). در واقع، نداشتن تجربه دموکراتیک، ساختار پدرسالارانه، دست نشانده بودن و نبودن خواستگاه و جایگاه مردمی بیشتر حاکمان این کشورها و اتکای آنها به حمایت قدرت های استعماری و برخی دیگر دور از ارزش های واقعی دینی و همچنین وابستگی اقتصادی این کشورها به کشورهای غربی و استعماری از مهمترین نشانه های ساختار استبدادی حکومت ها در کشورهای عرب منطقه خاورمیانه است.

نقش احزاب سیاسی در کشورهای عربی

یکی از مهمترین تشکل های سیاسی در دنیای عرب، احزاب سیاسی هستند. احزاب عربی نقش بسزایی در به حرکت در آوردن چرخه سیاسی کشورشان ایفا کرده اند به گونه ای که تاکنون توانسته اند در

تحولات خود در گذار از سلطنت به جمهوری نقش مهمی را ایفا کنند. در این میان همانند همیشه باید کشورهای عربی را به دو دسته تقسیم کنیم. یک دسته کشورهای عرب سلطنتی هستند که عمدتاً کشورهای حاشیه خلیج فارس را تشکیل می دهند و دسته دیگر کشورهای عربی غیرسلطنتی هستند که عمده آنها کشورهای عرب غرب آسیا و شمال آفریقا را شامل می شوند. احزاب سیاسی در این کشورها به خوبی توانسته اند نقش گذر از سنت به دنیای مدرن را ایفا کنند و تا اندازه ای خود پیشرو در مدرنیسم عربی ولو به صورت ناقص باشند.

احزاب در کشورهای عرب غرب آسیا و شمال آفریقا

به غیر از کشورهای اردن و تونس، مابقی کشورهای عربی این منطقه به شیوه جمهوری اداره می شوند. بدین ترتیب نقش احزاب سیاسی نیز در فعالیت های سیاسی آنها پررنگ است، اما متأسفانه چالش عمده ای که در این کشورها وجود دارد، مهیا شدن فضای سیاسی تنها برای یک حزب ویژه است. بدین معنا که هنگامی حزبی بر مسند قدرت می رسد، اقدام به بستن فضای سیاسی جامعه کرده و تلاش می کند اندیشه های خود را به صورت یک جریان تک صدایی به دیگران القا کند. در کشورهای لیبی، مصر، تونس، سوریه، الجزایر و سودان چنین وضعیتی حاکم است. تمام احزاب حاکم در این کشورها پس از رسیدن به قدرت به سرعت به قلع و قمع فعالان سیاسی پرداخته و به اصطلاح افراد غیرخودی را از گردونه سیاست خارج می کنند. در سوریه تنها حزب بعث سوریه فعال است. در لیبی تنها حزب دموکرات میهنی بر رهبری معمر قذافی که از نگرش های سوسیالیستی نیز برخوردار است،

به فعالیت می پردازد و دیگر احزاب سیاسی اجازه فعالیت ندارند. در تونس نیز تنها حزب ملی تونس به رهبری «زین العابدین بن علی» رئیس جمهوری این کشور قادر به انجام فعالیت های سیاسی است و دیگر احزاب به شدت سرکوب می شوند. در این میان تنها عراق، مصر، فلسطین و لبنان با دیگر کشورهای عرب منطقه تفاوت دارند. در عراق تا سال ۲۰۰۳ و تا زمان ریاست جمهوری حزب بعث هیچ حزبی در درون عراق فعال نبود و رژیم صدام حسین با استقرار یک نظام به شدت پلیسی و سرکوبگرانه اجازه فعالیت به دیگر احزاب سیاسی نمی داد. با سقوط رژیم بعث، نفس تازه ای در عرصه سیاسی عراق دمیده شد. اکنون در عراق حداقل یکصد حزب و گروه سیاسی فعالیت می کنند و تلاش دارند در آزمون های سخت دموکراسی موفق باشند. در مصر نیز با وجود اینکه دولت سابق (حسنی مبارک) تلاش بسیار کرد تکصدایی را در جامعه حاکم کند، اما موفق به این کار نشد و احزاب گوناگون مصری تلاش کرده اند از استقرار دیکتاتوری مطلق با وجود حضور ۲۴ ساله حسنی مبارک در مسند ریاست جمهوری جلوگیری کنند و این امر سبب براندازی حکومت مبارک در سال ۲۰۱۱ شد.

اما در لبنان و فلسطین وضعیت احزاب بسیار بهتر از دیگر کشورهای عربی است. وجود جنگ های داخلی که عامل آن را احزاب و گروه های مختلف لبنانی موجب شدند از یکسو و تهدیدهای نظامی همیشگی اسرائیل از سوی دیگر باعث شده، هیات حاکمه نتواند قدرت سیاسی خود را به شکل مستبدانه بسط دهد و تک صدایی را در جامعه حاکم کند. اکنون به جرات می توان گفت کشورهای عراق، لبنان و

فلسطین دموکرات ترین کشورهای عربی از لحاظ تحزب گرایی و چندصدایی هستند.

عربستان سعودی

اولین و موثرترین گروه قدرتمند در عربستان سعودی را خانواده سلطنت تشکیل می دهد. خانواده سلطنت بطور مختصر «آل سعود» نام دارد ولی همین عنوان مختصر دارای انشعابات متعددی است. در مجموع و با احتساب شاخه های فرعی، آل سعود بیش از بیست هزار نفر را در بر می گیرد. همه این شاخه ها به رغم اختلافاتی که با یکدیگر دارند در یک چیز مشترکند و آن احترامی است که برای محمدبن سعود یعنی بنیانگذار سلطنت در عربستان قائل هستند. اگر بخواهیم خاندان ۲۰۰۰۰ نفری آل سعود را در چند خانواده اصلی جمع کنیم، چهار خانواده مهم قابل شناسایی هستند. در حقیقت این چهار خانواده با کمی شدت و ضعف صاحبان اصلی قدرت در عربستان سعودی هستند. صدا البته چنانچه در پی خواهد آمد این خانواده ها چندان هم که تصور می رود زندگی مسالمت آمیزی با یکدیگر ندارند و به رغم تلاش های ملک فهد برای ایجاد اتحاد میان آنها، رقابت آنها گاه به کشمکش های سیاسی منجر می شود. اصلی ترین خانواده آل سعود، آل فیصل است. اینان نوادگان عبدالعزیز، پدر بزرگ فیصل بن ترکی هستند و تعداد اعضای آن بیش از چهارهزار نفر را شامل می شود. مشکل این خانواده آن است که یکی از افراد اصلی یعنی عبدالعزیز همسران متعددی اختیار کرد که از هر کدام از این همسران

فرزندانی متولد شد. از این زمان به بعد در خانواده آل فیصل، اصطلاحات نظیر برادران تنی و ناتنی شکل گرفت و این سرچشمه بسیاری از اختلافات درون خانوادگی شد.

از زمان به قدرت رسیدن فهد در سال ۱۹۸۲، با نفوذترین شاخه آل فیصل، آل سدیری بود. این خانواده، همان خانواده ای است که فهد از آن است. فهد هفت برادر تنی دارد که سلطان (وزیر دفاع)، نایف (وزیر کشور) و سلمان (حاکم ریاض) از جمله آنها به شمار می رود. سلطان و سلمان از نزدیکترین مشاوران سیاسی فهد هستند. در سال ۱۹۸۳ یکی از پسران سلطان بنام «بندر» را به سمت سفیر عربستان در آمریکا منصوب کرد. پسر دیگر سلطان که خالد نام دارد در ارتش خدمت می کند و در جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱) مسئولیت فرماندهی نیروهای مسلح عربستان سعودی را بر عهده داشت. در هر هفته، ملک فهد یکبار با برادران تنی خود گردهم می نشیند و ضمن صرف شام و یا ناهار در مورد سیاست داخلی و خارجی عربستان تصمیم گیری می کنند. گفتنی است فهد علاوه بر برادران تنی خود، هفت برادر ناتنی دیگر دارد. این برادران ناتنی عموماً از زنانی است که پدرش از خانواده سدیری اختیار نمود.

علاوه بر خاندان آل فیصل که مهمترین خاندان در خانواده آل سعود بحساب می آید و در خاندان آل فیصل نیز مهمترین خانواده، خانواده سدیری است، دومین خاندان مهم آل سعود، آل ثنایان است. آل ثنایان بدان دلیل که از متحدین نزدیک آل سدیری هستند، از جایگاه مهمی در ساختار سیاسی عربستان برخوردارند. این اتحاد و نزدیکی بدان علت است که فیصل بن ترکی همسر خود را از آل ثنایان اختیار کرده

بود. برخلاف خاندان آل فیصل که قدرت سیاسی و نظامی عربستان را در اختیار دارند، آل ثنایان جزء شاخه غیرنظامی آل سعود محسوب می شوند. آل ثنایان بخش دیگری از قدرت خود را از همبستگی سببی با خاندان شیخ العماء اخذ می کند زیرا این دو قبیله با یکدیگر ازدواج بین قبایلی زیادی صورت داده اند و خاندان شیخ العماء در عربستان نیز صاحب نفوذ است.

سومین خاندان بانفوذ در خانواده آل سعود، خاندان آل جیلایوی است. اینان از نسل برادر فیصل بن ترکی، پدر بزرگ عبدالعزیز هستند. فرزندان و نوادگان شاه خالد و برادر ناتنی او یعنی محمد، آل جیلایوی را تشکیل می دهند. یکی از بازترین اختلافات درون خانوادگی، اختلافی است که بین آل جیلایوی و دو خاندان دیگر یعنی آل فیصل و آل ثنایان وجود دارد. اختلافات از آنجا سرچشمه گرفت که در سال ۱۹۶۰، خالد و محمد نسبت به سیاست و حکومت در عربستان اعتراض کردند و در این مسیر با گروه دیگری از شاهزادگان و علماء برای سرنگونی حکومت آل فیصل متحد شدند. در اصل، آل جیلایوی معتقد بودند که بعد از ترور فیصل، نوبت آنها است که سمت پادشاهی سعودی را بر عهده گیرند. پس از آنکه خالد در سال ۱۹۸۲ درگذشت، علاقه و تمایل به باقی ماندن در ساختار قدرت در خانواده آل جیلایوی کاهش یافت و به همین دلیل اعضای این خانواده تمایلی به کسب کرسی های قدرت از خود نشان نمی دهند. با این حال، محمد، برادر بزرگتر خالد همچنان از سوی فهد مورد لطف قرار می گیرد. چهارمین خاندان درون آل سعود، آل کبیر نام دارد. اینان بر خلاف آل سدیری، آل ثنایان و آل جیلایوی که از نوادگان عبدالعزیز بودند، از نسل اولین

عموزاده عبدالعزیز بنام سعود آل کبیر بودند. شاید به همین دلیل باشد که اصولاً شاهزادگان این خانواده هیچگاه در ردیف نامزدی برای سمت جانشینی پادشاه قرار نگرفتند. آنچه خاندان آل کبیر را به خاندان آل سعود پیوند می دهد زنی بنام «نورا» است که خواهر عبدالعزیز و همسر سعود آل کبیر محسوب می شود. نورا نزد عبدالعزیز از سایر خواهرانش عزیزتر بود و به همین دلیل تلاش بر این بود جایگاهی برای خاندان آل کبیر در قدرت جستجو شود. محمدبن سعود که نباید با محمدبن عبدالعزیز آل سعود اشتباه گرفته شود از جمله شاهزادگانی محسوب می شود که از قبیله آل کبیر مورد احترام کل خاندان آل سعود است. محمدبن سعود کمتر در سیاست ایفای نقش می کند و ترجیح می دهد همراه یازده فرزند خود به کار تجارت بپردازد. بر روی این شکاف های خانوادگی که اصولاً ریشه در شکافهای سیاسی دارد، احزاب شکل گرفته اند. به عنوان مثال فهد و شش برادر تنی اش، حزب هفت سدیری را تشکیل داده اند. خط مشی سیاسی این حزب بر توسعه اقتصادی و آزادی اجتماعی استوار است. دومین حزب مربوط به امیر عبدالله است. امیر عبدالله ولیعهد عربستان محسوب می شود و ریاست گارد ملی این کشور را برعهده دارد. او که فاقد برادر تنی می باشد سعی کرده است روابط نزدیک و گسترده ای را با برادران ناتنی و خواهرزاده ها و برادرزاده هایش برقرار کند. حزب عبدالله یک حزب سنت گرا محسوب می شود که به وابستگی حکومت عربستان سعودی به آمریکا انتقاد دارد و خواهان توسعه روابط منطقه ای و جهان اسلامی است. در این میان او برای توسعه مناسبات با ایران و روسیه اهمیت زیادی قائل است. سومین حزب را بیش از شصت تن از نوادگان

عبدالعزیز بوجود آورده اند که پسر فیصل و فهد مهمترین موقعیت را در آن دارند. اعضای این حزب عموماً تحصیل کرده آمریکا و اروپا هستند و بیشترین حضور و نفوذ را در ساختار سیاسی عربستان دارند. این حزب سعی دارد بصورت پلّی میان حزب سدیری و حزب امیر عبدالله عمل کند.

خاندان آل سعود در عربستان

علاوه بر خاندان آل سعود، یکی از نیروهای منتقد و تاثیرگذار بر سیاست و حکومت در عربستان سعودی، علما یا رهبران مذهبی هستند. عربستان سعودی یکی از معدود کشورهایی است که رهبران مذهبی و علما تا به این اندازه در آن صاحب نقش هستند. رشد علما و رهبران مذهبی در عربستان سعودی بیشتر بدلیل آن است که یکی از کارکرد این علما مشروعیت دادن مذهبی به قوانین آل سعود است. با اینحال دامنه عملکرد علما بیشتر به مباحث مذهبی، قضاوت، وکالت، تدریس در حوزه های علمیه، و امامت نمازگزاران در مساجد محدود می شود. گروه علما و خانواده آنها بیش از هفت تا ده هزار نفر را شامل می شود. با این وجود فقط ۳۰ تا ۴۰ درصد از آنها که روحانیون ارشد خوانده می شوند قابلیت اعمال نفوذ سیاسی واقعی دارند. این همان طبقه ای است که اصطلاحاً «شورای علمای ارشد» را تشکیل می دهند. شورای علما: در اصل نهادی است که در سال ۱۹۷۱ توسط فیصل و با هدف تبادل نظر و مشاوره منظم بین پادشاه و تشکیلات

مذهبی ایجاد گردید. مثل فیصل و خالد، ملک فهد نیز یک روز از هفته را به بحث با شورای علمای ارشد می گذارند.

قبایل از دیگر نیروهایی است که در ساخت قدرت در عربستان سعودی عنصر مهمی قلمداد می شوند. عربستان دارای هشت قبیله اصلی و حداقل پانزده قبیله فرعی است. اینزه، بانی خالد، حرب، آل مورا، مطیر، قحطان، شمار، یطیبی هشت قبیله اصلی عربستان است. قبایل نقش مهمی در تامین نیروهای گارد ملی ایفا می کنند. امیر عبدالله از سال ۱۹۶۳ که رهبری گارد ملی را بر عهده داشته است تلاش نموده اعضای گارد را از میان قبایل بادیه نشین وزیر مجموعه های آن که براساس وابستگی های قبیله ای سازماندهی شده اند، انتخاب کند. البته امیر عبدالله بنا به دلایل مختلف دیگری نیز به قبایل نظر مساعد داشت. به عنوان مثال مادر او خواهر شیخ قبیله شمار بود. قبیله شمار یکی از قبایل نجد است که برخی از خاندان آن در عراق و سوریه بسر می برند. علاوه بر نقش آفرینی در ارتش، سران قبایل همچنان تصمیم گیرندگان اصلی در سطح محلی هستند و لذا دولت مرکزی ناچار است آنها را در تصمیم گیری ها سهیم کند و برای آنها در ساختار قدرت جایگاه خاصی قائل شود.

طبقات اجتماعی در کشور عربستان

خانواده های بازرگانی سنت گرا که دارایی های آنها با آل سعود نیز برابری می کند از دیگر گروههای ذینفوذ و تاثیرگذار بر سیاست و حکومت در عربستان هستند. بالخشاب، بن لادن، علیرضا، القصبی،

جام جوم، جفالی، کاکي، نصيف، اولايان، الراجهي و سليمان از جمله خانواده های بازرگان عربستان سعودي هستند. در دوران طولانی سلطنت عبدالعزيز، خانواده سلطنتی در زمینه مسائل مالی، وابسته به حمایت خانواده های بازرگانی بودند. پس از تبدیل شدن نفت به یک منبع درآمد ثابت برای دولت، رابطه آل سعود و خانواده های بازرگان نیز تغییر کرد، زیرا آل سعود دیگر نیازی به حمایت مالی اقوام بازرگان نداشتند. با این وجود، خانواده هایی که به تقاضای آل سعود با دریافت وام پاسخ مثبت می دادند، بعنوان پاداش، برای بستن قراردادهای اقتصادی در اولویت قرار می گرفتند. در سال ۱۹۷۳ رشد و توسعه اقتصادی عربستان سعودی موجب ظهور طبقه جدیدی از بازرگانان شد که خاندان کمیل، خاشوگی، اجه، و فرعون شد. پسران عبدالعزيز همواره به مشورت با این نیروهای تجاری ادامه می دهند و اعضای خانواده آنها را در سمتهای دولتی همچون هیات وزیران و هیات نمایندگی سیاسی منصوب می کنند. از دیگر گروههای مهم و ذینفوذ در عربستان سعودی طبقه جدید متخصصان و افراد حرفه ای هستند که بدلیل تغییرات اجتماعی ناشی از طرح های توسعه ای رشد کرده اند. اینان شامل نخبگان شهرنشین و تحصیلکرده غرب هستند که برخاسته از دو طبقه بازرگان و خانواده های پائین جامعه هستند. این طیف از نخبگان عمدتاً در پیشبرد برنامه های توسعه اقتصادی عربستان به کار گرفته می شوند و ورود آنها به عرصه سیاست تنها در صورتی امکان پذیر است که التزام عملی به قوانین پادشاهی داشته باشند.

متخصصان و افراد حرفه ای در عین حال یکی از مهمترین نیروهای تجدیدنظر طلب در عربستان محسوب می شوند. اینان به اشکال

مختلف خواهان دگرگونی ساختاری در سیستم سیاسی موجود و تشکیل نهادهایی همچون پارلمان، قوه قضائیه بدون نظارت علماء و نیز بازنگری در قوانین غیردمکراتیک شده اند. پائین ترین گروه تاثیر گذار در عربستان سعودی، شیعیان این کشور هستند. شیعیان که عمدتاً در بخش شرقی قلمرو پادشاهی سعودی مستقرند، دارای جمعیتی محدود هستند که عموماً مورد تبعیض قرار می گیرند و در فراگرد سیاسی مشارکت داده نمی شوند. اینان در بخش کارگری (بومی) فعالیت می کنند.

از سال ۱۹۳۲ که پادشاهی سعودی بنیان نهاده شد، این کشور پادشاهی مطلقه داشته است. در این کشور حزب سیاسی، پارلمان و انتخابات وجود ندارد. دین از قدرتمندترین نهادهای جامعه است و نظام دادرسی وابسته به دولت و نیروی انتظامی (شرطه) آن کشور موظف به اجرای قانونهای امر به معروف و نهی از منکر هستند. خانواده پادشاهی خواستار سلطه کامل سیاسی بر عربستان بوده اند. هم اکنون نیز قدرت در عربستان سعودی در دست کبارالعلماء و پادشاه متمرکز است.

عربستان به لحاظ نوع کنترل سیستم اجرایی، یک سرزمین مستقل به شمار می آید. این کشور از ۱۳ ایالت یا استان درست شده که در راس هرکدام از آنها، یکی از شاهزادگان سعودی فرمان می راند که از اختیارات کامل برخوردار است. در عربستان در رأس حکومت مرکزی، پادشاه قرار دارد که ریاست قوه مجریه به عنوان اصلی ترین قوه کشور، در دست اوست. میزان کنترل حکومت مرکزی بر همه سرزمین عربستان یکسان است. در این کشور از فعالیت سیاسی مخالفان به شدت جلوگیری می شود. مطبوعات در این کشور به طور کامل زیر

نظر دولت است و آنان در حقیقت، بازگوکننده خط فکری و سیاست حاکم بر کشور هستند و خط مشی دولت را تبلیغ می‌کنند. در رأس نظام سیاسی، خاندان شاهی قرار دارد که جایگاه آن از سال ۱۹۳۲ م با به قدرت رسیدن «ملک فیصل» در نظام جهانی برجسته شد. دودمان آل‌سعود که قدرت را از سال ۱۹۳۲ میلادی در کشور عربستان در دست دارد، نام کشور را منصوب به نام دودمان خود کرده‌است. در عربستان ۷ هزاراعضاء دودمان سلطنتی آل‌سعود، به تمامی کشور و بیش از ۲۵ میلیون ساکنان آن حکمرانی می‌کنند. این گروه علاوه بر در دست داشتن تمامی امور حساس کشور، ثروت‌های نجومی حاصل از فروش نفت و گاز و تمامی امور کشور را بدون حضور هر گونه نهاد انتخابی و یا نظارت مردمی در اختیار خود گرفته‌اند. نوع فرمانروایی در این کشور به صورت پادشاهی در دست خاندان آل سعود است. پادشاه باید برای بیشتر تصمیم‌هایی که می‌گیرد، تأیید علما و رهبران دینی کشور را داشته باشد. پادشاه مسئول پاسداری و نگاهبانی مسجدالحرام در مکه و مسجد النبی در مدینه است.

کشور کویت

امیرنشین کویت با ۱۷ هزار و ۸۲۰ کیلومتر مربع مساحت در غربی‌ترین بخش خلیج فارس و در جنوب عراق و شمال عربستان سعودی مستقر است. طول خطوط مرزی این کشور به ۴۶۴ کیلومتر می‌رسد، به طوری که کویت از سمت شمال به طول ۲۴۲ کیلومتر با عراق و از سمت جنوب به طول ۲۲۲ کیلومتر با عربستان سعودی مرز مشترک دارد.

همچنین حد اکثر طول خطوط ساحلی کویت حدود ۴۹۹ کیلومتر است. جزایر "بویان" و "فیلیکا" در شرق کویت به این کشور تعلق دارند. کویت در ناحیه شرقی دارای فرورفتگی عمیقی به نام خلیج کویت است. از سوی دیگر، در جنوب شرقی و غربی آن مناطق بیطرفی وجود دارد که کویت، عراق و عربستان هرکدام ادعای مالکیت آن را دارند. کویت از نقطه نظر طبیعی کشوری است هموار و جلگه‌ای که کوه یا رود مهمی در آن دیده نمی‌شود. صرفاً چند واحه طبیعی در داخل این سرزمین وجود دارد و آب‌وهوای آن در نقاط مرکزی گرم و خشک و در سواحل، گرم و مرطوب است. این کشور تابستان‌هایی بسیار گرم و زمستان‌هایی خنک دارد. در کویت زمینی برای کشت و زرع، مرتع و یا جنگل موجود نیست. حجم صادرات سالانه به ۱۳/۵ میلیارد دلار و میزان وارداتش به ۸/۱ میلیارد دلار می‌رسد. کویت بالغ بر یک میلیون و ۹۷۳ هزار نفر جمعیت دارد که ۲۹/۳۶ درصد از آنها زیر ۱۴ سال و ۶۸/۳۲ درصد بین ۱۵ تا ۶۴ سال سن دارند. نرخ رشد جمعیت این کشور به ۳/۴۴ درصد می‌رسد. حدود ۴۵ درصد از ساکنان کویت بومی، ۳۵ درصد اعراب سایر کشورهای همجوار، ۹ درصد مردم جنوب آسیا و ۴ درصد ایرانیان هستند. همچنین ۴۵ درصد از آنها مسلمان (اهل تسنن)، ۴۰ درصد (شیعه)، ۵ درصد هندو، ۷ درصد مسیحی و ۳ درصد زرتشی هستند. زبان رسمی مردم کویت عربی است، ولی اغلب تجار این کشور به راحتی به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند.

کویت در روز نوزدهم ژوئن ۱۹۶۱ از زیر سلطه انگلستان خارج شد و از آن تاکنون حکومت این کشور در اختیار خاندان صباح است. هم اکنون شیخ جابر الاحمد الجبار الصباح (امیر) و شیخ سالم الصباح

ولیعهد کویت هستند. پایتخت این کشور شهر "کویت" است و از شهرهای مهم آن می‌توان به بندر الاحمدی، بندر شویخ و بندر سالمیه اشاره کرد. دموکراسی در کشور کویت با دموکراسی‌های شناخته شده در جهان متفاوت است. برای مثال در دموکراسی این کشور شهروندان به درجه یک و دو تقسیم می‌شوند.

دموکراسی در کشور کویت حتی به احزاب اجازه شکل‌گیری و فعالیت نمی‌دهند. اگرچه در این کشور به ویژه پس از آزادسازی آن از اشغال عراق در فوریه ۱۹۹۱ تشکل‌های سیاسی مختلفی اعلام حضور کردند اما این تشکل‌ها تبدیل به احزاب سیاسی و مردمی نشدند، بلکه در حد مجامع و گروه‌های سیاسی محدود و بدون عضوگیری باقی ماندند. در قانون اساسی کویت به تشکیل احزاب سیاسی اشاره‌ای شده است و به همین دلیل این برداشت وجود دارد که قانون اساسی ایجاد احزاب سیاسی را ممنوع کرده است، اما می‌توان با نظر افکندن به اصول قانون اساسی عدم ممانعت از شکل‌گیری احزاب سیاسی را استنباط کرد. در حقیقت خاندان صباح در کویت تمامی اختیارات و قدرت را در دست دارند و خواهان انتقال آن به احزاب و مردم نمی‌باشند و با شدت به این موضوع حساسیت دارند.

احزاب سیاسی

می‌توان گفت که در میان کشورهای عربی خلیج فارس، مردم کویت از آگاهی و رشد سیاسی و مذهبی بیشتری نسبت به سایر ملت‌ها برخوردارند. آزادی نسبی مطبوعات، گوناگونی آن و وجود مجلس، در رشد این آگاهی مؤثر بوده‌اند. پس از آزادسازی کویت، شش گروه سیاسی مخالف دولت توانستند در انتخابات دور هفتم مجلس حضور

پیدا کنند که از این شش گروه، چهار گروه را، گروه هایی با گرایشات اسلامی تشکیل می دادند.

الف) فعالیت احزاب سیاسی، هفت گروه سیاسی نه چندان منسجم، از سنی، شیعی، مدعیان مردم سالاری، آزادمنش و چپ گرا، در صحنه سیاسی کویت وجود دارند. به طور کلی، احزاب و گروه های سیاسی علنی و پنهان دو دسته اند. اسلام گرایان و لیبرال ها. لیبرال ها بین ۱۰ تا ۱۵ کرسی را در اختیار دارند. اسلامیون خواستار روشن شدن حدود معاملات بانکی و رعایت شئونات اسلامی در کشور و ادارات می باشند، در حالی که لیبرال ها بازگشت به اسلام را تناقض آزادی فردی و انتخاب می دانند.

احزاب و گروه های سیاسی موجود عبارتند از:

الحركة الدستورية الإسلامية (جنبش مشروطه اسلامی) میانه رو قبل از اشغال کویت توسط عراق این گروه تحت نام «جمعیة الصلاح الاجتماع» به صورت یک پدیده اجتماعی و فرهنگی مشغول فعالیت بود. بعد از اشغال کویت به نام «حركة المرابطون» تغییر نام داد و بعد از آزادی این کشور، به نام «الحركة الدستورية اسلامیه»، تغییر یافت. اعتقاد این گروه بر این است که در زیر سایه یک حکومت ملی اسلامی فراگیر، که همه گروه های مردم در آن مشارکت داشته باشند. باید حرکت کرد. این گروه اعتقاد به خشونت سیاسی نداشته و همچنین فکر ایجاد یک حکومت اسلامی نیز در سر ندارد. این جنبش به طور رسمی فعالیت خود را از روز ۱۹۹۱/۳/۳۰م. بعد از آزادی کویت علنی کرد. شیخ جاسم مهلهل، رهبر جنبش و دکتر اسماعیل شطی، از اعضای مهم این جنبش می باشد که هم اکنون عضو مجلس ملی کویت است.

المجتمع الاسلامی الشعبي (جمعیت اسلامی مردمی)

این گروه در دوران اشغال کویت نقش اجتماعی برجسته ای را ایفا نمود. در رأس مسئولین و دست اندرکاران آن «احمد باقر» و «جاسم العون» قرار دارند، البته اعضای دیگر گروه به صورت محرمانه عضویت دارند و تاکنون رهبران اصلی و اعضای هیئت مؤسس آن شناخته نشده اند و اعتقاد به ایجاد حکومت اسلامی، از راه های شرعی و قانونی و اتخاذ شیوه خشونت در برگزاری حکومت اسلامی از جمله اصول آنان است. همچنین معتقدند که با اصلاح تک تک افراد، جامعه نیز اصلاح می گردد. گروه فوق با وراثت در حکومت، مخالف بوده و خواهان دور شدن افراد خاندان هیئت حاکمه، از پست های وزارت می باشد.

الاتلاف الاسلامی الوطنی (حزب مؤتلفه اسلامی ملی) شیعه، تندرو
اکثر اعضای این گروه را کسانی تشکیل می دهند که از شرق عربستان، به این کشور مهاجرت نموده اند این گروه خواستار اجرای قانون اساسی سال ۱۹۶۲م. بوده که در آن حقوق و آزادی مردم کویت رعایت می شود و تمام مردم در برابر قانون، از حقوق و آزادی مساوی برخوردار هستند. گروه فوق هر نوع ارتباط با کشورهای دیگر را رد می کند ولی ارتباط با سایر شیعیان جهان را تأیید و همچنین خواستار اعطای شناسنامه به کویتهای «بدون» «برابر مقررات و ضوابط می باشد. همچنین نظرات خود را از طریق جراید داخلی اعلام می دارد و با گروه های دیگر در حمایت از قانون اساسی هم صدا می شود.
التکتل النیابی (طرفداران نظام پارلمانی) لیبرال و طرفدار نظام حاکم

این گروه که سه سال بعد از انحلال مجلس نمایندگان، با تبلیغات گسترده و وسیع در بین مردم، خواستار اعاده و تشکیل مجلس در کویت شد، دارای مشخصات ذیل می باشد:

طیف وسیعی از جریانات سیاسی، دینی، مذهبی و قومی را در بر می گیرد.

دارای پایگاه مردمی نسبتاً وسیعی می باشد.

از قانون اساسی سال ۱۹۶۲م. حمایت می کند.

از ارتباطات سیاسی با خارج از کویت امتناع می ورزد.

به موروثی بودن حکومت اهمیت می دهد.

حمد السعدون، پدر روحانی و رهبر این گروه می باشد.

التجمع الدستوری (مجمع قانون اساسی) - طرفدار قانون اساسی و لیبرال

مانند اغلب گروه های سیاسی، بعد از آزادی کویت در صحنه ظاهر گردید و به شدت خواستار لغو وراثت از حکومت شد و در حال حاضر، ایجاد حکومت مردمی را در سر دارد. این گروه صلاح نمی داند در مجلس ملی، اعضای از خاندان حاکم، حضور داشته باشند.

المنبر الیمقراتی الکویتی (تریبون دموکراتیک) چپ گرا

این تریبون که عموم نیروهای سیاسی ملی و چپ گرا را در بر می گیرد، شامل بعضی از افراد سیاسی فعال جامعه نیز می باشد. در زمینه گردهمایی و ایجاد این تریبون، می توان از «جنبش ملی گرایان عرب» نام برد که دهه پنجاه در کویت تأسیس گردیده و سهم به سزایی در این رابطه داشته است. این تریبون در سال ۱۹۹۲م. اولین کنگره خود را تشکیل داد و نظرات خود را از طریق روزنامه «صوا الشعب» انتشار

داد، که در حال حاضر از طریق مجله «الطلیعه»، این عمل را انجام می دهد. گروه فوق فقط با احزاب دینی مخالفت می ورزد ولی با سایر گروه های سیاسی حول محورهای دموکراتیک و ملی، اشتراک نظر دارد. همچنین با تعدد احزاب سیاسی و دادن آزادی های فردی و ایجاد حکومت بر مبنای قانون، موافق است.

کشور بحرین

امیر نشین بحرین مجموعه ای از ۳۳ جزیره سنگی، آهکی با ۶۲۰ کیلومتر مربع مساحت در خلیج فارس است. این کشور از سمت غرب و جنوب به آب های ساحلی عربستان سعودی و از سمت شرق به آب های ساحلی قطر محدود است. طول خطوط ساحلی این کشور با خلیج فارس به ۱۶۱ کیلومتر می رسد، ضمن آنکه بزرگترین جزیره این کشور به نام بحرین حدود ۵۸۶ کیلومتر مساحت دارد. بحرین کوچکترین کشور خاورمیانه است و پس از مالدیو کم وسعت ترین کشور در خطه اسلامی قلمداد می شود. اراضی غیر قابل کشت و زرع حداقل ۹۵ درصد از خاک امیر نشین بحرین را پوشش می دهند و به جز حاشیه باریکی که در طول ساحل شرقی بحرین قرار دارد، تمام نقاط این کشور خشک و بیابانی است. بحرین چشمه ها و و چاه های آرتزین "متعدد با آب های شیرین دارد و آب و هوای آن در نواحی داخلی گرم و خشک و کم باران و در نواحی ساحلی گرم و مرطوب است.

شهر "منامه" پایتخت بحرین است و از دیگر مناطق پرجمعیت آن می‌توان به "الحاج"، "المنطقه الغربیه"، "المنطقه الوسطی"، "المنطقه الشرقیه"، "المنطقه الشمالیه"، "المنطقه الجنوبیه"، "مدینه الحمد"، "سیترا" و "مدینه الیزا" اشاره کرد. بحرین که روزگاری جزو خاک کشور ایران بود، در سال ۱۹۷۱ از زیر سلطه انگلیسی‌ها خارج شد و از آن زمان تاکنون خاندان آل خلیفه در این کشور حکومت می‌کنند. پادشاه به طور موروثی از خاندان آل خلیفه انتخاب می‌شود که از سال ۱۸۲۰ میلادی قدرت را در این جزیره به دست گرفت و اتحاد خود را با بریتانیا اعلام کردند. در کشور پادشاهی بحرین احزاب سیاسی به شکل و ساختار متعارف آن که در کشورهای دموکراتیک معمول است حق فعالیت ندارند، اما گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در این کشور با دور زدن قانون ممنوعیت فعالیت احزاب اقدام به تشکیل جمعیت‌های سیاسی می‌کنند که برخلاف احزاب مجوز فعالیت خود را از وزارت دادگستری این کشور دریافت کرده و به شکلی نیم بند به فعالیت سیاسی می‌پردازند. گرچه حضور جمعیت‌های سیاسی در بحرین دیرینه‌ای چند ده ساله دارد اما فعالیت سیاسی نزدیک به معنای واقعی کلمه آن از سال ۲۰۰۲ در میان این جمعیت‌ها آغاز شده است.

بی تردید جامعه بحرین نیز همانند بقیه جوامع عربی از نبود مردم سالاری و دموکراسی رنج می‌برد و در بهترین شرایط روکشی از دموکراسی را برای حیات سیاسی خود دارد، مسئله‌ای که تقریباً همه جریان‌های سیاسی عربی از جمله جریان‌های سیاسی بحرین فارغ از گرایش‌های اسلامی یا لیبرالیشان از آن رنج می‌برند. از نظر سیاسی، بحرین به عنوان یک امیرنشین موروثی و تحت حاکمیت آل خلیفه می‌

باشد و شیخ حاکم صاحب قدرت مطلق است و ضمن تایید ولیعهد و وزراء دیگر افراد مورد نظر را در سمت های حساس و کلیدی بر می گزیند. به همین دلیل خاندان حاکم با نیروهای قبیله ای و خانواده بازرگان بزرگ رابطه مستحکمی دارد. هر چند که قدرت در کشور بحرین در دست گروه اقلیت سنی است اما شیعیان ۷۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند (The World Factbook, ۲۰۱۰).

مهمترین احزاب موجود در کشور بحرین

حزب الله بحرین

حزب الله بحرین از سال ۱۹۷۸ وارد فعالیت گردیده. و دولت بحرین بارها ادعا کرده است که گروهی به نام حزب الله بحرین، خواهان سرنگونی نظام اند. دولت بحرین مدعی شده، که این گروه ۳ هزار نفری، تماماً نظامی اند. در ۶ نوامبر ۱۹۸۹ دادگاه امنیت ملی بحرین ۹ نفر از جوانان این کشور را به اتهام وابستگی به حزب الله بحرین محاکمه و به ۱۰ سال حبس محکوم کرد. در ژوئن ۱۹۹۶ دولت بحرین اعلام کرد که گروهی ۵۶ نفره از افراد و ابسته به حزب الله بحرین را دستگیر و بازداشت کرده است. بعضی از این افراد با ظاهر شدن بر صفحه ی تلویزیون به عضویت حزب الله در بحرین اعتراف کردند. در سال ۱۹۹۷ شاهد بیشترین محاکمه های مخالفان در بحرین بودیم. در این سال ۸۱ نفر محاکمه شدند، ۵۹ نفر حضوری و ۲۲ نفر غیابی، اکثر این افراد به ۵ تا ۱۵ سال محکوم شدند. ۲۳ نفر آنان تبرئه شدند. در آوریل ۱۹۹۷ دولت کویت اعلام کرد تعدادی از اتباع دولت بحرین را

به اتهام عضویت در «حزب الله خلیج» بازداشت کرده است. روزنامه الایام نیز در دوم آوریل نوشت که این افراد از اعضای حزب الله خلیج اند و متعلق به سامان شیعی‌اند. از این افراد نوارهای ویدئویی و بیانیه‌هایی بر ضد حکومت های عرب به دست آمده بود.

حرکت هسته‌های انقلابی

حرکت هسته‌های انقلابی، از جمله حرکت‌های سری و زیرزمینی شیعی بحرین بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تحت تأثیر آن در بحرین تشکیل شد. در ژانویه ی ۱۹۸۱ حکومت دولت بحرین یکی از عالمان دینی به نام شیخ ناصر الحداد و در حدود ۲۰ نفر از جوانان بحرینی را به اتهام اقدام علیه امنیت ملی بازداشت کرد. این افراد، متهم بودند که در تشکیلات الخلایا الثوریه به رهبری شیخ ناصر الحداد عضویت داشته‌اند. در دهم آوریل طی محاکمه ای شیخ ناصر الحداد به هفت سال و بقیه ی افراد به یک تا چهار سال حبس محکوم شدند.

حرکت اسلامی انصار الشهدا

حرکت اسلامی انصار الشهدا، حرکتی مخفی و سری بود که در اوایل دهه ۱۹۸۰ و تحت تأثیر انقلاب اسلامی به وجود آمد. رهبری این تشکل بر عهده شیخ جمال علی العصفور بود. این گروه را دولت نیز کشف کرد. شیخ عصفور نیز در سال ۱۹۸۰ دستگیر شد و تا سال ۱۹۸۱ در بازداشت به سر می‌برد که در همین سال و در بازداشت ظاهراً بر اثر مسموم شدن از دنیا رفت.

حزب الدعوة

تشکل حزب الدعوه در سال ۱۹۶۵ و تحت تأثیر حزب الدعوه عراق به وجود آمد و خواستار حل مسأله ی فلسطین شد. این حزب، ریشه در جمعیت بیدارگر اسلامی دارد. در سال ۱۹۸۳ اعضای این گروه، تحت تعقیب قرار گرفتند و در اوایل سال ۱۹۸۴، ۵۰ نفر به اتهام عضویت در این تشکل دستگیر و طی محاکمه ای در ۲۴ دسامبر به یک تا هفت سال حبس محکوم شدند.

حزب بعث

حزب بعث در دهه ۱۹۷۰ از جبهه ی مردمی برای آزادی عمان و خلیج فارس منشعب شد و خواهان جامعه ی غیر استعمارگر و مساوات طلب بود. این گروه را بغداد حمایت می‌کرد و به طور عمده، از افراد روشنفکر تشکیل شده بود. حزب بعث هیچ گونه همکاری با جبهه ی آزادی بخش ملی بحرین نداشت. حزب بعث از این که جزئی از مخالفان باشد، دست کشید، زیرا با توجه به اعضای اندک خود، پیوستن به دستگاه حکومتی و استخدام در موقعیت‌های عالی شغلی را بر مخالفت و پایبندی به اصول ترجیح داد.

جنبش اتحادیه کارگری

جنبش اتحادیه ی کارگری در درگیری‌های دهه ۱۹۵۰ نقش مهمی را بازی کرد. به طور کلی، از لحظه‌ای که در بحرین طبقه کارگر و کارمند به وجود آمد، یعنی از زمان اکتشاف نفت و تشکیل شرکت نفت از یک سو و اصلاحات اداری بلگریو و استخدام مردم در بخش‌های اداری، از سوی دیگر، جنبش کارگری نیز فعال بوده است. تا امروز هم به خاطر مشکلاتی چون بیکاری، دستمزد پایین، عدم امنیت شغلی و فقدان یا

نارسا بودن قانون کار، این جنبش در ناآرامی‌ها دست دارد. حربه اصلی جنبش اتحادیه کارگری، راهپیمایی‌ها و به ویژه اعتصاب‌ها است.

حرکت ستم‌دیدگان بحرین

حرکت ستم‌دیدگان بحرین در دسامبر ۱۹۹۴ و پس از بازداشت شیخ علی سلمان ایجاد شد و در حوادث خونین سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۹۷ بیانیه‌های زیادی صادر کرد. این تشکل کاملاً مخالف استمرار حکومت آل خلیفه است و استبداد داخلی را هدف مبارزات خود قرار داده است. اما به دلیل نداشتن برنامه و سازمان منسجم، راه به جایی نبرده و نتوانسته است اقدام مؤثری در مسیرهای جنبش‌های سیاسی-اجتماعی بحرین صورت دهد.

حرکت ملی دانشجویان

در سال ۱۹۷۰ هیئت اتحاد ملی دانشجویان بحرین، تأسیس شد. این تشکل را دانشجویان بحرینی مقیم کشورهای چون سوریه، عراق، لبنان، مصر و... به وجود آوردند و هدف آن، ایجاد هماهنگی میان دانشجویان خارج و داخل در جهت استمرار حرکت دموکراتیک مردم بحرین بود. حرکت موازی دیگری که دارای صبغه دانشجویی است و در سال‌های اخیر، فعالیت نسبتاً زیادی داشته، حرکت الطلبة البحرین الجامعین است. این گروه با صدور بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های خود، حرکت مردمی بحرین را همراهی و حمایت کرده است. تجمع اتحادیه‌ی ملی دانشجویان در بحرین ممنوع است. حتی کمیته‌های دانشجویی ساخته‌ی خود دولت نیز از برپایی تجمعات منع شده‌اند. با وجود این، دانشجویان تجمعات زیادی داشته‌اند. کسانی که با این تجمعات همکاری داشته‌اند، از دانشگاه اخراج یا از مقام خود عزل شده‌اند.

دکتر علی فخرو، دکتر منیره فخرو و دکتر ابراهیم هاشمی، رئیس دانشگاه بحرین، از این دسته افرادند که به دلیل شرکت در تجمعات و حرکت مردمی، از مقام خود برکنار شده‌اند. در حال حاضر نیز تعدادی از دانشجویان و دانش‌آموزان در بازداشت به سر می‌برند.

جنبش زنان بحرین

زنان در حرکت های مردمی سابق بحرین، نقش زیادی نداشتند. حداکثر فعالیت آنان، شرکت در راهپیمایی ها بود. طی حوادث سال های ۱۹۵۲-۱۹۵۶ زنان بحرینی کم کم فعالیت های خود را گسترش دادند. که از جمله ی آن ها نوشتن مطلب در مطبوعات و شرکت در اعتصابات دانشجویی و نیز راهپیمایی ها بود و مهم ترین فعالیت آنان عضویت در هیأت عالی اجرایی (اتحاد ملی) در سال ۱۹۵۵ به شمار می‌رود. این امر به بالا رفتن تعداد زنان با سواد و برگشت تعداد زیادی از زنان دانشجو از دانشگاه های خارجی و پیوستن آنان به گروه‌ها و احزاب سیاسی ارتباط پیدا می کرد. نخستین جمعیتی که زنان در منطقه خلیج فارس تشکیل دادند، نهضت دختران بحرین بود که در سال ۱۹۹۵ شکل گرفت. در دهه ی ۱۹۷۰ با توجه به تشکیل مجلس ملی و ممنوعیت نمایندگی زنان و دختران در آن، زنان بحرینی طومارهای زیادی را برای امیر نوشتند که طی آن ها خواستار مشارکت سیاسی و اعطای حق نمایندگی به آنان شدند. حکومت به شدت با امضا کنندگان این طومار برخورد کرد و همه آن ها را وادار به عذرخواهی و اظهار ندامت از این اقدام کرد.

حرکت دفاع از حقوق بشر

سازمان غیر دولتی حقوق بشر بحرین در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد و از جمله سازمان های مخالف دولت به حساب می آید. تلاش این سازمان افشای موارد نقض حقوق بشر دولت بحرین و تلاش برای برقراری دموکراسی است. مقر «سازمان حقوق بشر بحرین» دانمارک است. سازمان دیگر، کمیته ی دفاع از حقوق بشر بحرین است که مقر آن نیز در دانمارک است. این دو سازمان، ضمن صدور بیانیه ها و کارنامه سالانه اوضاع حقوق بشر در بحرین، از حرکت دموکراتیک مردم حمایت و اقدامات دولت را محکوم و حمایت های بین المللی را برای جنبش های مردمی بحرین جلب کرده اند.

کشور امارات متحده عربی

امارات متحده عربی در جنوب غربی قاره آسیا و در شرق شبه جزیره عربستان موقعیت داشته و از جمله ممالک خاور میانه محسوب می شود که مساحت آن بدون مساحت جزیره های تابعه اش ۷۷۷۰۰ کیلومتر مربع می باشد. وجه تسمیه آن به نام امارات متحده عربی از آنجاست که بعد از تشکیل اتحادیه هفت امارت امیر نشین تأسیس شده است که این امارات هفتگانه اینها هستند: “ ابوظبی، دبئی، شارجه، عمان، راس الخیمه و فجیره”. امارات متحده عربی در دوم دسامبر سال ۱۹۷۱ تأسیس شده است که قبلا به نام امارات متصلحه مسمی بوده است و نیز به نام امارات ساحل عمان نیز یاد میشده است که بنیان گذار و مؤسس آن شیخ زاید بن سلطان آل نهیان می باشد و روابط تنگاتنگی با سایر جهان عرب و جهان اسلام داشته و فرهنگ و دین

شان ریشه عمیق اسلامی دارد و اما برخلاف کشورهای همسایه مانند عربستان که از رواج دین های دیگر جلوگیری می کند، کلیساهای زیادی در این مملکت وجود دارد چنانچه بسیاری از مردمان ممالک آسیایی امارات را به عنوان وطن دوم خود می دانند که رستوران ها و مراکز فرهنگی آسیایی ها بیشتر در امارات وجود دارد. تقریبا هیچیک از مناطق امارات متحده عربی مستعد کشاورزی نیست و مراتع طبیعی تنها ۲ درصد از خاک این سرزمین را شامل می شوند. مابقی اراضی این کشور بیابانی است که آب و هوایی گرم و خشک دارد.

پایتخت مملکت امارات متحده شهر "ابوظبی" که یکی از بزرگترین شهرهای امارات متحده محسوب می شود می باشد که نوع حکومت شان مشروطه سلطنتی فدرالی بوده. زبان رسمی عربی و دین رسمی اسلام است که ۸۰ درصد از جمعیت امارات اهل تسنن و ۲۰ درصد شیعه هستند. نخستین عاملی که تمامی اشکال فساد و استبداد در امارات از آن ناشی می شود، شهروندی ناقص است. منظور از شهروندی ناقص رابطه دولت و شهروندان است که بر پایه تبعیت و نه مشارکت می باشد. شهروندی در واقع یک نوع شراکت است که حق تصمیم گیری، اعتراض، رای دادن و تغییر حاکمان و دیگر حقوق را شامل می شود. اما رابطه کنونی میان دولت و ملت امارات به گونه ای است که شهروندان را تبدیل به شهروندان درجه دو کرده است. شهروند در اینجا مانند کارمندی است که مزد و برخی امتیازات را دریافت می کند ولی هیچ قدرت تصمیم گیری درباره سیاست های مهم شرکت را ندارد (همدانی، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

چالش‌های فکری دموکراسی در خاورمیانه

۱- فقدان سابقه دموکراسی: دموکراسی و جامعه مدنی، مفاهیمی غربی بوده و ریشه در تجربیات و تحولات منطقه خاصی به نام اروپا و شامل امریکا داشته اند. لذا این مفاهیم هر چند انسانی هستند ولی برای منطقه خاورمیانه وارداتی محسوب می‌شوند. تاریخ سیاسی، تاریخ حکومتها و تاریخ میان دولت و جامعه در منطقه خاورمیانه حداقل بر اقتدارگرایی استوار بوده است. لذا مفهومی به نام دموکراسی در تاریخ فرهنگی و اجتماعی خاورمیانه سابقه تاریخی ندارد پس باید برای تحقق آن زمینه سازی کرد. این مسأله نیز به زمان نیاز دارد.

به بیان دیگر، موضوع اساسی در مورد خاورمیانه، بحث تحول فرهنگی می‌باشد. مهمترین مانع در مسیر تحقق جامعه مدنی و توسعه سیاسی نیز فرهنگی است. نیاز اساسی در خاورمیانه، لزوم تغییر و تحول در نظام فکری و رفتاری انسانهاست. چنین تحولی می‌تواند عرصه های سیاسی و اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهد در منطقه خاورمیانه انبوهی از افراد وجود دارند که اندیشه های دموکراتیک را با خود حمل می‌کنند و در بیان جزئیات افکار بنیانگذاران جامعه مدنی در غرب، ناشرانی حرفه ای هستند ولی همین افراد در رفتار و خلیات و ارتباط با محیط اجتماعی، به شدت رفتارهای اقتدارگرایانه و قبیله ای دارند (تیمونی، ۱۳۷۹: ۴۵).

۲- فرهنگ پدرسالارانه و عشیره گرایی: فرهنگ قبیله ای و پاتریمونالیستی حاکم بر مردم خاورمیانه، یکی از مهمترین ویژگی هایی است که توجه شرق شناسان را نیز به خود جلب کرده است.

سنت زندگی قبیله ای و پذیرش اصل شیخوخت و گرایشات کاریزماتیک که با آمریت نیز همراه می‌باشد، زمینه ذهنی مردم این منطقه را شکل می‌دهد. فرهنگ پذیرش شاه یا شیخ در این کشورها که به واسطه تاریخ دولتهای حاکم بر آن بوجود آمده است، روحیه استبدادپذیری و آمریت را نیز در میان مردم پدید آورده است. در این نگرش، پادشاه مظهر اقتدار ملی و فره ایزدی با ماهیتی کاریزماتیک است که باید از او تبعیت کرد. مسلماً این بینش با دموکراسی به آسانی قابل جمع نمی‌باشد (علوی، ۱۳۷۴: ۶). در منطقه خاورمیانه قبل از آنکه اندیشه و نقد اندیشه مهم باشد، فرد، اقتدار، حضور قدرتمند او، غیر قابل دسترس بودن و ریش سفیدی و نیز شوکت وجودی او مطرح است. برخلاف دولتمردان و اندیشمندان غربی که افرادی عادی هستند، دولتمردان خاورمیانه، چنان خود را در عاج اقتدار تصور می‌کنند که در واقع فرهنگ شاهان و سلطنت را به ذهن متبادر می‌نمایند (امامی، ۱۳۷۹: ۸۶).

۳- عدم توجه به حقوق اساسی افراد: آنچه که در خاورمیانه عربی شاهد هستیم، کمترین خیر برای بیشترین افراد و وسیع ترین خیر برای کمترین افراد است. لایه های گسترده مردم از کمترین میزان رفاه در بطن وسیع ترین ثروتها برخوردارند در حالیکه اقلیتی به واسطه وابستگی به حکومت، تمامی امکانات را در اختیار دارند. در هر دو مقوله امنیت و رفاه، حکومتهای منطقه خاورمیانه عربی با شکست روبرو بوده‌اند. در خاورمیانه عربی چیزی به نام حقوق بنیادین وجود ندارد زیرا حکومتها معتقدند این حکام هستند که حقوق و وسعت آن را با توجه به مصالح شخصی می‌سازند.

انسان دموکرات به ضرورت، هنگامی حیات می‌یابد که مفهوم الزام حکومت به برقراری امنیت، ایجاد رفاه و در حدی وسیع تر، احترام به حقوق افراد از اعتبار برخوردار باشد. تجربه های تاریخی این منطقه [خاورمیانه عربی] بیانگر این نکته است که ذهنیت غیر مادی همچنان بر رابطه مردم و حکومت سایه افکنده و منطقه قرارداد در این بین، حیات خارجی نیافته است. انسان دموکرات تنها هنگامی می‌تواند ریشه بگیرد که روابط در تمامی حیطه ها مبتنی بر درک «وابستگی و نیاز متقابل» باشد اما حکام در این منطقه، خود را از وابستگی بی نیاز می‌دانند و در نتیجه، مسئولیت و وظیفه مندی را که یک الزام اخلاقی می‌باشد بر عهده نمی‌گیرند. انسان در این منطقه از آزادی محروم است لذا در این فضای ذهنی تاب نمی‌آورد چرا که سه موهبت شوکت بشری یعنی «علو عقلی»، «علو اخلاقی» و «علو عملی» مجال ظهور نداشته‌اند (بروکس، ۱۳۷۹: ۱۳۶).

۴- **عدم توجه به تربیت فرد:** نقطه شروع تحول و ایجاد جامعه مدنی در نظام آموزشی است که عموماً در خاورمیانه از فراموش شده ترین نهادهاست. ابتدا شخص باید بیاموزد که مرکز ثقل عالم نیست و شهروندی در میان هموعان خود می‌باشد و ارزش و منزلت او به مقداری است که تولید فکر می‌کند و یا کار مفیدی که انجام می‌دهد. نهادهای مدنی نیز زمانی رشد می‌یابند که انسانها متحول شده باشند و ضمن داشتن افکار جامعه مدنی، رفتار مدنی نیز داشته باشند. تحقق جامعه مدنی در واقع در رفتار شهروندان است زیرا تا زمانیکه خود انسانها دچار تحول نباشند و رفتار آنها نیز تغییر پیدا نخواهد کرد.

چالش‌های عملی دموکراسی در خاورمیانه

۱- وضعیت اجتماعی کشورهای منطقه: از نظر اجتماعی، کشورهای منطقه در اغلب موارد مشابه هستند. غیر بومی بودن نیروی کار و نامتجانس بودن مردم بویژه در کشورهای منطقه خلیج فارس، شکاف میان طبقات اجتماعی و ایفای نقش اصلی توسط طبقات خاص و اشراف در زمینه های مختلف از صفات این کشورهاست. همچنین عدم برابری حقوقی مردان و زنان، فقدان حاکمیت قانون و آزادی مطبوعات و احزاب، فقدان موقعیت اجتماعی و سیاسی برای زنان در اغلب کشورها، شکاف مذهبی، توسعه نیافتگی و عدم مشارکت مردم با توجه به ساخت اجتماعی و نیز وجود بحرانهایی نظیر بحران هویت و بحران توزیع، وضعیت اجتماعی، کشورهای این منطقه را شبیه هم ساخته است (حافضیان، ۱۳۸۵: ۲۸). برای مثال حضور قابل توجه اتباع خارجی در قطر، مانع تشکیل یک سیستم اجتماعی یا هویت یکسان در این کشور شده است زیرا شصت هزار نفر پاکستانی، ۲۵ هزار نفر ایرانی و سی هزار نفر بنگلادشی در این کشور حضور دارند (دهشیار، ۱۳۸۳: ۴۸).

۲- شکل و ساختار حکومت‌های منطقه: شاید این چالش مهم‌ترین و اساسی‌ترین مشکل و مانع دموکراسی در خاورمیانه باشد لذا بطور مبسوطی به شرح این مطلب می‌پردازیم.

اقتدارگرایی شکل غالب حکومت‌های منطقه است لذا بخش قابل توجهی از ضعف دموکراسی در خاورمیانه به رفتار رژیم های اقتدارگرا مربوط می‌شود که بصورت انحصاری بر منابع دولتی کنترل داشته و الگوی

حکومتی خود را به شیوه های مختلفی باز تولید می کنند. بر این اساس یکی از چالشهای جدی پیش روی محیط سیاسی و اجتماعی خاورمیانه، اصلاحات سیاسی است که دو وجه مهم دارد: دموکراسی سازی که معطوف به گسترش ساختارهای رسمی مشارکت شهروندان است و این ساختارها نظیر انتخابات امکان نظارت بر سیاستگذاری عمومی و مسئولیت پذیری رهبران را در قبال اعمالشان فراهم می سازد. وجه دوم اصلاحات سیاسی، لیبرالی شدن است که اشاره به مباحث شهروندی، امکان تبادل آزادانه اطلاعات، سازماندهی گروههای دارای اشتراک منافع، تضمین آزادیهای مدنی مثل آزادی بیان و نیز اجتماعات را شامل می شود (غریباق زندی، ۱۳۸۵: ۱۰۸).

بطور کلی دو نوع حکومت سلطنتی و دیکتاتوری در اغلب کشورهای منطقه موجود است که شکل موروثی دارند و تصمیم گیری نهایی توسط پادشاه و یا حاکم نظامی اتخاذ می شود. تقریباً در بسیاری از کشورها، ساختار نظام تصمیم گیری فردی بوده و کسی خارج از خاندان حاکم در سیستم تصمیم گیری این کشورها اختیار تام ندارد و اگر هم برخی رژیم های منطقه به اعلام برنامه دموکراتیک سازی مناسبات قدرت می پردازند، در واقع این کار نوعی استراتژی بقاء برای حاکمان می باشد و آنان بدین وسیله [شعار برقراری دموکراسی] به تحکیم قدرت و ادامه حیات خود می اندیشند.

توجه به مسئله مشروعیت در چارچوب ساختار سیاسی نظام های منطقه نیز حائز اهمیت است. برای مثال در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس خانواده های قبیله ای مشخصی انحصار قدرت سیاسی را دارند. آل سعود در عربستان، آل صباح در کویت، آل خلیفه در بحرین،

آل ثانی در قطر، آل نهیان در ابوظبی و آل بوسعید در عمان، قدرتهای حاکم در منطقه هستند. لذا به نظر می‌رسد نخبگان سستی این کشورها که دارای مشروعیت مبتنی بر سنت هستند در رأس حکومت قرار دارند. برخی از ویژگی‌های چنین نظامهای سیاسی عبارتند از سلطه مطلقه، مؤثر نبودن افراد در سرنوشت کشور و نفوذ بیگانگان در ساختارهای نظام (همدانی، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

ویژگی‌های مذکور در کشورهای منطقه باعث ایجاد نوعی سیستم وفاداری شخصی در حکومتها شده که به مقتضای آن، تصمیم‌گیری فردی در رویدادها و تحولات سیاسی بسیار سرنوشت‌ساز می‌باشد. بر این اساس نظامهای مذکور، سستی و محافظه‌کار بوده و مشروعیت نظام به حقوق الهی سلطنت و ریشه‌های مذهبی و قبیله‌ای باز می‌گردد. در این ساختار سیاسی، انتخابات و مشارکت سیاسی بسیار محدود است و یا اصولاً معنایی ندارد (یوسفی، ۱۳۸۱: ۴۹). علت این امر در این نکته می‌باشد که از سویی در چنین کشورهایی مردم سالاری - که حکومتها تحقق و گسترش آن را باید رسالت خود بدانند - وجود ندارد و از طرف دیگر پایه نظم سیاسی در این کشورها بر اجبار مبتنی می‌باشد و نه رضایت شهروندان در این رابطه نقش فرماندهان ارتش حائز اهمیت است زیرا بدون مشارکت فعال یا حداقل، همراهی آنها، هیچ حکومت عربی نمی‌تواند بر سریر قدرت باقی بماند (نوروزی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

نگاهی اجمالی به دموکراسی موجود در کشور کویت نشان می‌دهد که چگونه رهبران حاکم بر این کشور توانسته‌اند با حرکتی نمادین به سوی دموکراسی، در جهت ابقاء و تحکیم قدرت خود گام بردارند.

زیرا در میان شیخ نشین های حوزه خلیج فارس، کویت بدلیل برخورداری از یک پارلمان مردمی، جایگاه ویژه و منحصر به فردی دارد. وجود مجلس مشورتی در سالهای قبل از استقلال این کشور و تأکید بر بقاء و تداوم مجلس ملی در قانون اساسی پس از استقلال حاکی از توجه افکار عمومی کویت بر مسئله مردم سالاری، حقوق و تکالیف سیاسی از سوی نمایندگان منتخب خویش می باشد برای مثال در دموکراسی این کشور شهروندان به درجه یک و دو تقسیم شده اند. دموکراسی کویت حتی به احزاب اجازه شکل گیری و فعالیت نداده است. اگرچه پس از آزادسازی آن از اشغال عراق در فوریه ۱۹۹۱ م. تشکل های سیاسی مختلفی اعلام حضور کردند اما این تشکل ها تبدیل به احزاب سیاسی و مردمی نشدند بلکه در حد مجامع و گروههای سیاسی محدود و بدون عضوگیری باقی ماندند (مومنی، ۱۳۸۴: ۶۴).

۳- ویژگی های رهبران: سیاست در خاورمیانه به نسبت دیگر نقاط جهان به آرمانها و هوا و هوسهای فردی رهبران بستگی زیادی دارد. رهبران خاورمیانه اغلب از طریق نهادهای سیاسی داخلی یا احساس عمومی تحت فشار قرار نمی گیرند. آرمانها و ترجیحات آنها و نیز ضعف هایشان می تواند جنگ و صلح، انقلاب یا ثبات را در پی داشته باشد. تغییر رهبری در خاورمیانه غیر عادی است و به ندرت صورت می گیرد. بر این اساس مباحث منطقه را به شدت غیر متعارف می سازد. مسئله دیگر در بحث رهبری، ورود رهبران ناکارآمد به عرصه رهبری کشورهای منطقه می باشد. این رهبران غالباً در مورد توان نظامی خود اغراق می کنند و اعتماد بیش از اندازه به حمایت های بین المللی دارند و

تصور می‌کنند که می‌توانند دشمنان خود را فریب دهند. نتیجه محتوم چنین امری، سوق دادن منطقه به سوی جنگ است. در عین حال این رهبران امکان کنترل شرایط داخلی، تغییر رویکرد سیاست خارجی، علیرغم نامناسب بودن شرایط نظامی، جنگ افروزی، تغییر نهادهای قدیمی داخلی و ایجاد نهادهای جدید داخلی و منطقه ای را دارند (نور و جی، ۱۳۸۳: ۳۰۵).

علاوه بر این در بحث رهبران، باید به تمرکز منابع قدرت در دست یک طبقه یا شخص خاص در منطقه خاورمیانه نیز توجه کرد که مانع تحقق دموکراسی که معتقد به تفکیک قوا، مسئولیت پذیری و توزیع منابع قدرت است، می‌باشد. رهبران کشورهای خاورمیانه اکثراً غیر منتخب بوده و سالیان درازی به حکومت پرداخته اند. اغلب این رهبران از طریق کودتای نظامی و یا توسط عوامل خارجی (بیگانه) به حکومت رسیده اند و برای کسب و حفظ قدرت بر تمرکز منابع قدرت و سرکوب و فشار دست زده اند. رهبران این کشورها اختیاراتی مافوق قانون اساسی دارند (البته اگر قانونی وجود داشته باشد) و در مقابل اختیارات و وظایف خود نیازی به پاسخگویی در مقابل مردم و نمایندگان (البته اگر پارلمانی وجود داشته باشد) نیستند (وزارت خارجه، ۱۳۸۵: ۱۴۶).

۴- بسط نیافتن مفهوم شهروندی: شهروندی متضمن حقوق و وظایف مشخصی برای افراد است و از همین رو شهروند خوب، رسوم انتظارات جامعه اش را نیز قبول خواهد کرد. مطابق با این، رویه‌ای باید وجود داشته باشد که شهروندان بوسیله آن بتوانند با اعمال کنترل خود بر حکومت، آن را از تقاضاهای خود آگاه سازند. متقابلاً آنها باید به

حکومت اجازه اجرای سیاست های خود را بدهند. به عبارت دیگر، شهروندان دارای حق رأی می‌باشند و در فرایند سیاسی شرکت می‌کنند و مسئولیت پذیر نیز هستند. شهروندان در انتخاب رهبران خود مشارکت دارند و از اعمال زور توسط رهبران جلوگیری می‌کنند و قادرند تا گروههای فشار محدود و مستقلی را ایجاد نمایند.

اما شهروندی در خاورمیانه به گونه ای دیگر است و چندان خبری از موارد مذکور در منطقه دیده نمی‌شود. برای مثال دولتهای عربی، مخصوصاً لبنان، سوریه، اردن، مصر و کویت از دو اصل اساسی سیستم خون و خاک برای تعریف مفهوم شهروندی استفاده می‌نمایند. این دو اصل چارچوب قوانین شهروندی عرب را تشکیل می‌دهد و این مفهوم در این سطح باقی می‌ماند. شهروندی در هر کشوری، حقوق سیاسی خاصی را ایجاد می‌کند. در برخی کشورها از قبیل بحرین، عراق، سوریه و امارات متحده، قوانین خاصی برای اعطای تابعیت وجود دارد که در آنها شرایطی از قبیل مدت اقامت و مشخصات فردی قید شده است که این موارد البته به منظور تابع شدن در یک کشور لازم است و نه برای اطلاق مفهوم شهروندی. برای مثال در کویت که طبق آمار سال ۱۹۹۰ م، هفتاد درصد جمعیت آن را غیر کویتی ها تشکیل می‌دهند، مسئله شهروندی در حد یک معضل است زیرا دموکراسی نمی‌تواند در کشوری که تنها سی درصد جمعیت آن ملی هستند شکل بگیرد. البته یکی دیگر از موانع عدم تحقق واقعی مفهوم شهروندی را باید در شکل غالب حکومتهای منطقه (اقتدارگرایی و پادشاهی) دانست که بر مبنای تصمیم گیری های فردی عمل کرده و اجازه ظهور و بروز نهادهای مدنی، احزاب سیاسی فعال و... را در جامعه نمی‌دهند. لذا پر واضح

است که در چنین فضایی، مفهوم شهروندی به هیچ وجه بسط نخواهد یافت.

۵- انتخابات فرمایشی: متأسفانه در خاورمیانه، انتخابات معیار نسبتاً مناسبی برای سنجش آزادی های سیاسی به حساب نمی آید. برگزاری چند دوره انتخابات در سالهای اخیر، عملاً تأثیرات تباه کننده ای را بر آزاد سازی سیاسی و نیز فرایندهای ابتدایی دموکراتیک شدن دربرداشته است. بطور مثال در یمن که یکی از سنتی ترین جوامع می باشد، انتخابات سال ۱۹۹۳ م. باعث بی ثبات شدن ترتیبات کم و بیش موفق تقسیم قدرت شد و یک دور مسحور کننده تجربه آزادیهای سیاسی را عقیم گذاشت.

حاکمان خاورمیانه بارها ادعای تعهد داشتن به آزادی و دموکراسی را مطرح کرده اند شعار مشکوک این حاکمان بوسیله قدرتهای خارجی تقویت شده است. حکومتها و نهادهای غربی بر استفاده از انتخابات بعنوان نقطه عطف و نیز نشان دادن حسن نیت برای حرکت به سوی دموکراتیک شدن منطقه پا فشرده اند. با این حال انتخابات حقیقتاً آزاد که در آن نتایج واقعاً غیر قابل پیش بینی باشند هنوز در خاورمیانه نادر است لذا انتخابات همچنان امری دقیقاً ساختگی و فرمایشی باقی مانده است که نتایج آن «از قبل تعیین شده» بوده و هرگز مایه ی شگفتی و حیرت نخواهد شد (افضلی، ۱۳۷۹: ۹۸).

۶- وضعیت زنان در خاورمیانه: آزادی زنان، برابری و دموکراسی در پیوندی تنگاتنگ با هم هستند و هر دو، ناظر بر علایق مشترکی چون آزادی (مدنی و فردی)، حقوق بشر، راستی، شرافت، تساوی، استقلال، تقسیم قدرت و آزادیهای سیاسی و کثرت گرایی می باشند. موضوع

آزادی زنان به شدت با مسئله مردمی بودن و دموکراسی مرتبط است و اولین قدم در جهت مردم سالاری و دموکراسی عبارت است از تساوی حقوقی زن و مرد و مشارکت زنان در تمام سطوح تصمیم گیری. در منطقه خاورمیانه پارادایم جنسیتی سنتی - یعنی توجیه مسئولیت کنترل زن توسط مرد برای فعالیت وی در حوزه عمومی، بدلیل مسئولیت مرد برای حمایت از همسر و خانواده اش - نه تنها در ابعاد مهمی از قانون بلکه در نمایندگی پایین زنان در زندگی سیاسی و تمام سطوح تصمیم گیری نیز احساس می شود. هر چند بسیاری از کشورها بر اساس قوانین اساسی ملی و قوانین خود به زنان به عنوان شهروند و رأی دهنده، حقوق برابری واگذار می کنند اما این امر تنها در حد یک شعار و اعلام باقی می ماند و مشارکت زنان در سیاست و حکمرانی در کشورهای منطقه، به هیچ وجه گسترده نیست.

نرخ بیسوادی زنان که می تواند به آگاهی پایین سیاسی، مشارکت پایین در انتخابات و... منجر شود، همچنان مانعی بر سر راه نفوذ سیاسی بالقوه زنان می باشد. علاوه بر این، زنان در خاورمیانه در مقایسه با دیگر مناطق جهان، پایین ترین سهم از کرسی های پارلمانهای ملی را دارند که کمتر از شش درصد است. اما وضعیت امروز منطقه، بهتر از وضعیت شانزده سال قبل می باشد. شمار کشورهای دارای نمایندگان زن از سه کشور در سال ۱۹۸۷ م. تا یازده کشور در سال ۲۰۰۳ م.، افزایش یافته است. در میان کشورهای خاورمیانه، بحرین بیشترین سهم اعضای زن را در پارلمان دارد سیزده درصد است و پس از آن تونس با دوازده درصد قرار می گیرد. کشورهای کویت و امارات متحده عربی هیچ نماینده زن ندارند. زنان در یمن یک درصد و در مصر و لبنان

کمتر از دو درصد در پارلمان حضور دارند. قطر و عربستان هیچ گاه پارلمان نداشته اند و قطر تنها یک مجلس مشورتی دارد که زنان می‌توانند در انتخابات آن رأی بدهند. در ایران نیز حضور زنان در پارلمان بطور میانگین ۴/۵ درصد است (حافظیان، ۱۳۸۵: ۶۵).

۷- **عدم رشد سازمانها و نهادهای مدنی:** دموکراسی در سطح یک کشور نیازمند وجود نهادهای مختلفی از قبیل مقامات منتخب، انتخابات آزاد، منصفانه و مکرر، آزادی بیان، منابع اطلاع رسانی متنوع از قبیل مجلات روزنامه ها، کتابها و مسائل ارتباط جمعی، احزاب سیاسی کارآمد و مردمی و... می‌باشد اما این روند در خاورمیانه با چالشهایی روبروست.

بی میلی و فقدان احساس نیاز به وجود نهادهای جایگزین، غیر رسمی و غیر دولتی جهت سازماندهی مردمی و نیز عدم احساس نیاز به ابراز مشارکت و وجود، از علل عمده عدم رشد سازمانهای جامعه مدنی در خاورمیانه می‌باشد. سازمانهای موجود جامعه مدنی در خاورمیانه نیز تا حد زیادی مستقل از دولت باقی مانده اند اما برنامه های اجتماعی و سیاسی فعال خود دولت باعث شده است که این سازمانها حتی دلیل کمی برای سیاسی شدن داشته باشند تا چه رسد به اینکه به کارگزاران فرایند دموکراتیک شدن تبدیل شوند.

لازم به ذکر است که دولتهای خاورمیانه سعی کرده اند همزمان با آغاز فعالیت رسمی نهادها یا مؤسسات، آنان را سریعاً تحت کنترل و نفوذ خود درآورند و یا حوزه عمل آن سازمان را محدود یا جهت مند سازند. همچنین رژیم های حاکم بر منطقه خاورمیانه در خصوص اتحادیه ها و انجمن های مستقل، اهل تساهل و مدارا نیستند. این عدم

تحمل هم در مورد رژیم های پادشاهی صادق می باشد و هم درباره رژیم های جمهوری، نگاهی به نحوه برخورد دولت اردن با انجمن زنان اردن این مطلب را روشن تر می سازد.

۸ - رسانه های عمومی: رسانه های عمومی در کشورهای خاورمیانه بطور مستقیم یا غیر مستقیم، تحت کنترل دولت هستند. غالباً این رسانه ها فاقد توانایی های لازم برای ارائه تحلیل و بررسی های حرفه ای و مستقل هستند و کیفیت کار آنها معمولاً بسیار پایین است. این کاستی باعث بی علاقگی جامعه نسبت به رسانه های عمومی و از نتیجه کسری اطلاعات لازم برای شرکت مؤثر مردم در مدیریت جامعه می گردد. البته طرح خاورمیانه بزرگ مدعی است که می تواند این مشکل را از راههای گوناگونی حل کند. از جمله فشار بر دولتهای منطقه جهت رعایت حقوق نهادها و سازمانهای جامعه مدنی، بویژه رسانه ها و سازمانهای حقوق بشر و اجازه کار آزادانه به آنها بدون ایجاد مزاحمت ها و محدودیت های سیاسی و نیز افزایش کمکهای مالی به رسانه و سازمانهای غیر دولتی منطقه که در جهت ارتقای دموکراسی، حقوق بشر و زنان فعالیت می نمایند (مومنی، ۱۳۸۴: ۱۴۳-۱۴۲).

۹- نظامی گری: در واقع تجهیز تسلیحات و مسلح شدن، هم در نگرش مقامات تصمیم گیرنده کشورهای خاورمیانه و هم در چارچوب نقش کشورهای خارج از منطقه بویژه امریکا در مسلح نمودن این کشورها حائز اهمیت است. استراتژی امریکا در جهت ایجاد موازنه قوا در منطقه و جلوگیری از ظهور قدرت سلطه طلب در آن، زمینه ساز مسابقات تسلیحاتی بوده است. بر این اساس و در بستر تاریخ، به

موجب دکترین دوستونی نیکسون، نوعی مسابقه تسلیحاتی بین ایران و عربستان و عراق ایجاد شد و بنیان بسیاری از تنش‌هایی را فراهم آورد که در دهه ۱۹۸۰ م. بین کشورهای منطقه بوجود آمد.

در رابطه با موضوع مهم مسابقه تسلیحاتی باید گفت که نوعی رقابت بین کشورهای منطقه وجود دارد که نه تنها ناامنی و بی‌ثباتی را در منطقه به ارمغان می‌آورد بلکه گاهی در جهت واگرایی این کشورها خواهد بود لذا جایی برای ظهور و بروز دموکراسی نخواهد ماند. از طرف دیگر، خاورمیانه بزرگترین بازار جنگ افزار در جهان به شمار می‌رود. بطوریکه ارزش حاصل از فروش مستقیم تسلیحات پیشرفته در سال ۱۹۹۷ م. به هفده میلیارد دلار یعنی ۳۴ درصد از کل بازار جهانی اسلحه بالغ می‌شود. بر همین مبنا هزینه نظامی سه کشور این منطقه یعنی عربستان، ایران و عراق در سال ۱۹۹۷ م. به ترتیب ۱۸۱۵۱، ۶۶۹۰ و ۱۲۵۰ میلیون دلار بوده است (نور محمد نوروزی و دیگران، ۱۳۸۲: ۸۱).

با توجه به تحولات سالهای اخیر منطقه و بروز جنگهای بین‌المللی در خاورمیانه که تأمین ابزارهای نظامی جهت دفاع از امنیت سرزمین توسط دولت‌های منطقه را اجتناب‌ناپذیر می‌کند، امروزه میزان خرید تسلیحات نظامی، نه تنها کاهش نیافته بلکه تبدیل به یکی از مهمترین نیازها، برای رهبران اقتدارگرای منطقه شده است لذا واضح است که در چنین فضایی مجال کافی برای پرداختن به مسائلی از قبیل دموکراسی و مردم‌سالاری و تشکیل جامعه مدنی در این کشور وجود نداشته باشد.

۱۰- دلارهای نفتی و پدر سالاری (پاتریمونیالیسم)

دلارهای نفتی به دولت‌های عرب یک منبع مستقل اعطا کرده که از آن برای حفظ و بازتولید خود سود می‌برند کارکردهای اصلی این منابع عبارتند از توانا نمودن دولت در خرید حمایت سیاسی، مشروعیت و فرصت. از اینرو تناقض نفت این است که قدرت و استقلال داخلی نسبی دولت عرب از وابستگی اش به درآمدهای نفتی خارجی (دولت رانتیر) ناشی می‌شود. دولت رانتیر (تحصیل‌دار) تمایل دارد تا روز به روز استقلال بیشتری پیدا کند. اینگونه دولتها تمایل زیادی به بسط آزادی در نظام های سیاسی خودشان ندارند و سعی می‌کنند تا از طریق ارائه خدمات و فعالیتهای اقتصادی وابسته به درآمدهای نفتی، مردم را راضی نگه دارند و نه از طریق رویه های دموکراتیک.

مادام که دلارهای نفتی به سوی حاکمان کشورهای منطقه سرازیر شوند، این دولت ها تنها به آن دسته از مطالبات مردم که برای حفظ موقعیت و قدرت خود ضروری است، پاسخ می‌دهند. لذا تا هنگامی که شیوه ها و اسلوب های رانت بصورت دست نخورده باقی بمانند، نمی‌توان رابطه مستقیمی بین رانتیرسم و پاسخگویی قائل شد. دولتهای رانتیر تنها هنگامی مجبور به بازاندیشی در مورد مبانی روابط جامعه و دولت می‌شوند که اصلاحات به عنوان یک گزینه ناگزیر مطرح گردد.

علاوه بر این، دلارهای نفتی زمامداران عرب را قادر می‌سازد که اقتدار خود را با توسعه دخالت دولتی در تمام حوزه های اجتماعی، اقتصادی به اثبات برسانند. اغلب اقدامات اجتماعی و اقتصادی، تحت رهبری و هدایت دولت است. این مشی و روش دخالت گرایی تا حد زیادی از رشد مراکز قدرت اجتماعی خودمختار و مستقل جلوگیری می‌کند.

حجم گسترده بوروکراسی دولت درصد زیادی از جمعیت شاغل را به تحت الحمایه بالفعل دولت تبدیل می‌کند چرا که زندگی آنها وابسته به خزانه عمومی می‌باشد.

۱۱- چالشهای اقتصادی: شاید از یک نظر مشکلات اقتصادی زمینه ساز بسیاری از مشکلات و مسائل ناشی از اصلاحات سیاسی در یک سر طیف و هراس پروری (تروریسم) و بنیادگرایی خشونت گرا در سر دیگر طیف باشد. اگر مشکلات اقتصادی مرتفع شود، تقاضا برای اصلاحات سیاسی رشد می‌کند و در مقابل اگر مشکلات اقتصادی فزاینده گردد، ناآرامی داخلی و خشونت گرایی و هراس پروری افزایش می‌یابد.

چالشهای اقتصادی خاورمیانه را می‌توان در چند عامل جستجو کرد که در ذیل، تعدادی از آنها را بر می‌شماریم:

الف) رشد اقتصادی پایین: مجموع درآمد ناخالص ملی ۲۲ کشور عربی منطقه بسیار کمتر از کشور اسپانیا می‌باشد و متوسط درآمد یک سوم کشورهای خاورمیانه از دو دلار تجاوز نمی‌کند. لذا برای بهبود شرایط معیشتی این کوزها بازنگری در برنامه های کلان اقتصادی ضروری است.

ب) فشار رو به رشد افزایش جمعیت: جمعیت خاورمیانه و شمال آفریقا در حال حاضر ۲/۷ درصد در سال رشد دارند. با این نرخ هر ۲۶ سال جمعیت این کشورها دو برابر می‌شود و این سریع ترین نرخ رشد جمعیت در جهان است به طوریکه تا سال ۲۰۲۵ م. جمعیت این منطقه تقریباً ششصد میلیون نفر می‌شود و این در حالی است که نرخ رشد جمعیت جوان برخی از کشورها به شدت در حال افزایش است.

ج) **اشتغال زایی:** نرخ بیکاری در صورتی که به همین وضعیت در کشورهای عرب ادامه یابد، تا سال ۲۰۱۰ م. شمار بیکاران در این کشورها به ۲۵ میلیون نفر خواهد رسید. نرخ بیکاری در یمن ۳۵ درصد، در الجزایر سی درصد، لیبی ۲۹ درصد و ایران بیست تا ۲۵ درصد است. نرخ بیکاری عمدتاً در بین جوانان، افراد نیمه آموزش دیده و افراد شهری باعث ناآرامی های سیاسی می شود.

د) **فقر:** «تروریسم بمب اتمی فقر است». نرخ زیر خطر فقر منطقه ۳۳ درصد است و این امر به جنبش های مخالف و خشونت طلب دامن می زند.

ه) **تأمین غذا:** منظور از این عامل تأمین کمترین امکانات رفاهی برای افراد جامعه می باشد چرا که در کشورهای عرب، توسعه نابرابر و گزینشی که گروه های اجتماعی یا مناطق خاصی را بهره مند و منتفع نموده به قطبی شدن شدید این جوامع دامن زده و به شکاف بین فقرا و اغنیاء انجامیده است. برای مثال در الجزایر شکاف طبقاتی بین طبقه متوسط غنی و حومه شهرها و فقر شدید مردم ناحیه «قسبه» کاملاً مشهور است. در این ناحیه محله هایی کثیف و غیر بهداشتی با جمعیت انبوه وجود دارد و تکدی شغل مشترک تمام افراد این ناحیه است.

و) **آب آشامیدنی سالم:** دکتر «پطرس غالی» وزیر خارجه اسبق مصر و دبیر کل سازمان ملل متحد گفته بود که جنگ آینده در منطقه خاورمیانه بر سر آب خواهد بود. تأکید سایر رهبران خاورمیانه و روزنامه نگاران و متخصصان برجسته منابع آبی در این خصوص باعث شده است که بسیاری از افراد چنین جنگی را به عنوان یک واقعیت حتمی بپذیرند

زیرا بدون افزایش منابع آبی موجود و نیز با دو برابر شدن جمعیت کشورهای منطقه در چند سال آینده، سرانه فعلی نیز به نصف کاهش خواهد یافت. لذا طی ۲۵ یا سی سال آینده، منطقه با کمبود جدی آب مواجه خواهد شد.

ز) **انبوه بودن شهرهای منطقه:** شمار ساکنان شهری رشد سریعتری از کل جمعیت داشته است. در ۳۵ سال گذشته، شهرهای خاورمیانه یکصد میلیون نفر افزایش جمعیت داشته اند و تقریباً نیمی از جمعیت منطقه در شهرها زندگی می‌کنند. شمار ساکنان شهری پیش بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۵ م. به بیش از ۱۳۵ تا بیش از ۳۵۰ میلیون نفر برسد و این امر سه مسئله ایجاد می‌کند: مشکل بودجه ریزی دولتی، تأمین خدمات شهری و نابودی روستاها و حضور خیل عظیم افراد بی‌انگیزه و بیکار در شهرها.

ح) **جذب سرمایه خارجی:** تا سال ۲۰۱۰ م.، ۴۷ میلیون فرصت شغلی در منطقه لازم است و این امر نیازمند سرمایه گذاری می‌باشد. طبق برآورد بانک جهانی ۳۱ میلیارد دلار سرمایه گذاری در ایران، سی میلیارد دلار در مراکش، ۲۵ میلیارد دلار در الجزایر، چهارده میلیارد دلار در مصر و دوازده میلیارد دلار در تونس لازم است. کشورهای منطقه بدلیل غلبه روال غیر اقتصادی بر بخش عمومی، مالیات بندی بالا مقررات پیچیده و متناقض و نظام حقوقی ضعیف امکان جذب سرمایه را ندارند.

ب: نقش انقلاب اسلامی ایران در بیداری اسلامی در خاورمیانه و آفریقا

سال ۱۹۷۹م (۱۳۵۷ش) را می توان نقطه ی عطف بزرگ جنبش های اسلامی معاصر به شمار آورد. چرا که با پیروزی انقلاب اسلامی جنبش های اسلامی جان تازه ای یافته و بیداری اسلامی وارد مرحله ی جدیدی شد (شیرودی، ۱۳۸۳: ۲۴). تا قبل از پیروزی انقلاب تنها جریاناتی مانند اخوان المسلمین و گروههای انتخابی آن در جهان عرب و در مصر به فعالیت مشغول بودند، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی ما شاهد ظهور آرام و گام به گام گروههای اسلام گرای جدید در کشورهای مختلف اسلامی هستیم. به این ترتیب پیروزی انقلاب اسلامی در ایران منجر به پیدایش برخی جنبش های اسلامی و تقویت جنبش های از قبل موجود در کشورهای اسلامی شده است. ایده های انقلاب اسلامی بیش از هر منطقه ای در عراق تاثیر گذار شد و در برخورد بین گروه های مذهبی شیعه و دولت بعث برای نخستین بار در تاریخ، حرکتی رادیکالی بعد از بازگشت رهبر انقلاب به تهران نمود پیدا کرد (جمشیدی، ۱۳۷۴: ۳۹۴-۳۹۱). کشور عربستان نیز با چالش های چند جانبه ای که در این کشور ظهور کرد رو به رو شد. بعد جدیدی به چالش گذشته افزوده شد و آن چالش مذهبی، ایدئولوژیکی و عملی برای مشروعیت دادن به حاکمیت سعودی بود. در کویت بعد از وقوع انقلاب، مجموعه ای از بمب گذاری ها و فعالیت های ضد دولتی انجام گرفت و ترس از شدت یافتن فعالیت ها و تحرکات بنیاد گرای اسلامی، به ویژه اقلیت شیعه، همواره از نگرانی های عمده ی

این دولت بوده است. در این دوره فلسطین شاهد حرکت های منسجم و بزرگ بیداری دینی به عنوان بخشی از نهضت عمومی اسلامی منطقه بود. انقلاب اسلامی ایران موجب شد نگرستن به قضیه ی فلسطین از یک دیدگاه اسلامی ممکن شود که این دیدگاه را جنبش جهاد اسلامی به عنوان یک الگو برای خود پذیرفته بود (نجفی توالی و فرج الهی، ۱۳۸۸: ۱۳). بازگشت تشیع به لبنان، قبل از انقلاب اسلامی ایران نیز تا حدودی در چار چوب ایرانی کردن روحانیت و تقویت روابط میان روحانیت و تقویت روابط آنها با لبنان شد. در این زمینه ملموس ترین پدیده ی متأثر از انقلاب اسلامی، سازمان حزب الله لبنان است (ولایتی، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۴).

انقلاب اسلامی ایران علاوه بر اینکه بر جنبش های این منطقه اثر گذار بود، بر دولتهای منطقه و وضعیت تقویت و تضعیف برخی از بلوک بندی های دولتی در منطقه نیز اثرات عمیقی را به جای گذاشته است. تحت تاثیر پیروزی انقلاب اسلامی ایران در حالی که برخی از دولتهای عرب از انقلاب اسلامی استقبال کرده و بطور نسبی در کنار آن قرار گرفتند، برخی دیگر از آنها موضع خصمانه ای را اتخاذ کرده و به مقابله با آن پرداختند. آشکارترین نمونه واکنش منفی و خصمانه نسبت به انقلاب اسلامی ایران، تجاوز رژیم بعثی به خاک کشورمان بود (حشمت زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۹۳). واکنش منفی دولتهای محافظه کار منطقه خلیج فارس در کنار برخی دیگر از دولتهای عرب در برابر انقلاب اسلامی، به شکل های گوناگونی نمود یافت. که می توان به متهم کردن ایران در آشوب های داخلی این کشورها و یا حمایت از گروه های سیاسی اشاره کرد. در واقع پس از پیروزی انقلاب اسلامی

گروههای سیاسی در این کشورها دست به فعالیت های گسترده ای علیه دولتهای خود زدند. اولین واکنش این دولتها نسبت دادن این تحركات به ایران بود (اسپوزیتو و پیسکاتوری، ۱۳۸۲: ۳۳۲). عمده ترین دلیلی که کشورهای منطقه برای این موضع اعلام کرده اند مساله صدور انقلاب اسلامی بود که در کلام رهبران انقلاب ایران به کرات تکرار می شد.

دیدگاه مبتنی بر وابسته بودن شیعیان کشورهای حوزه خلیج فارس و سایر کشورها به ایران بیشتر موجب توجه اعمال محدودیت علیه جمعیت های شیعه کشورهای عربی بود. حاکمان این کشورها به دلیل ترس از قدرت یافتن شیعیان نه تنها به هویت سنی کشورشان تاکید می کردند بلکه از خشونت برای به انزوا شیعیان کشورشان استفاده می کردند. بیش از همه صدام حسین، حاکم عراق، از سال ۱۹۸۰ به بعد از کشتار، قتل، دستگیری و شکنجه شیعیان استفاده می نمود (Naser, ۲۰۰۴: ۱۱). یکی دیگر از کشورهایی که موضع بسیار منفی در قبال انقلاب اسلامی ایران اتخاذ کرد، دولت عربستان سعودی بود. این موضع علاوه بر رقابت های تاریخی ناشی از مسائل داخلی این کشور در قبال شیعیان شرق این کشور نیز بوده است.

با سقوط صدام، تصویر بیش از یک میلیون شیعه عراقی که برای اولین بار در زندگی مراسم عاشورا را در خیابان های عراق برپا کرده بودند در میان صد ها هزار شیعه پادشاه سعودی که پیوندهای زیادی را از قضا با شیعیان عراق دارند ناپدید نشد. این آتش زیر خاکستر به آرامی هویدا شد (Bradley, ۲۰۰۵: ۱۷۳). بطوریکه ملک عبدالله اردنی بحث هلال شیعه را مطرح کرد (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۴۲). به عقیده

کترمن^۸ بزرگترین ترس دولتهای خاورمیانه بخصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس خلیج فارس گسترش نفوذ شیعی در منطقه پس از سقوط صدام و گسترش جنبش های شیعی است. دولت های حوزه خلیج فارس بخصوص عربستان سعودی و بحرین از تأثیرات به قدرت رسیدن احزاب شیعی همانند مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و حزب الدعوه در عراق جامعه شیعه بحرین و عربستان سعودی را برای اصرار بر درخواست و مطالبات جدید و تلاش برای گسترش حقوق سیاسی و مدنی و بر عهده گرفتن نقش بیشتری در زمینه اقتصادی تشویق نموده است (GRS, ۲۰۰۶: ۵). گزارش سرویس پژوهشی کنگره آمریکا سه خطر مهم امنیتی را پس از سقوط صدام ارزیابی می کند:

- ۱- گسترش نفوذ منطقه ای ایران پس از سقوط صدام.
- ۲- ازدیاد مطالبات شیعیان در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تحت تأثیر وضعیت عراق.
- ۳- ترس از سرریز شدن نزاع از عراق به کل منطقه (Ibid: ۶).

۱) آموزه های انقلاب اسلامی

- اصل نفی سبیل: از دیگر اصول سیاست خارجی امام خمینی نفی سلطه گری و سلطه پذیری است. ایشان برای حیات زیر سلطه غیر ارزشی قایل نمی شوند بلکه ارزش حیات را به آزادی و استقلال می دانند و با توجه به آیه شریفه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (قران کریم، سوره نساء، آیه ۱۴۱) که می فرماید خداوند سلطه ای برای کافران بر مومنان قرار نداده اذعان می دارند که: «ما منظممان

^۸Katzman

منطق اسلام این است که سلطه نباید از غیر بر شما باشد. نباید شما تحت سلطه غیر بروید. ما هم می‌خواهیم نرویم زیر سلطه (صحیفه نور، ج ۲: ۱۳۹).

- **دفاع از کیان اسلام و مسلمانان:** ایشان برنامه سیاست خارجی ایران را برنامه اسلام ذکر می‌کنند و می‌فرمایند: «ما برای دفاع از اسلام و ممالک اسلامی و استقلال ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم. برنامه ما برنامه اسلام است وحدت کلمه مسلمین است اتحاد ممالک اسلامی است... (صحیفه نور، ج ۱۸: ۲۲۱). و در جای دیگری دفاع از همه مسلمین را لازم می‌دانند: «ما کشور را کشور ایران نمی‌دانیم ما همه ممالک اسلامی را از خودمان می‌دانیم مسلم باید این طور باشد. ما دفاع از همه مسلمین را لازم می‌دانیم (صحیفه نور، ج ۱: ۸۴).

- **اصل احترام متقابل و عدم دخالت در امور یک دیگر:** امام در این مورد قایل به این است که اسلام برای همه و دلسوز برای بشر است و ما همه تابع اسلام و دلسوز برای بشر هستیم. به این معنا که «ما با هیچ ملتی بد نیستیم اسلام آمده بود برای تمام ملل برای ناس... ما اعلام می‌کنیم که نظر تجاوز به هیچ یک از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی نداریم...». ایشان در جای دیگری فرمودند: «ملت ایران اجازه نمی‌دهد که هیچ مملکتی در امور داخلی او دخالت کند و آزادی و استقلال خودش را حفظ می‌کند و با تمام کشورها هم به طور متقابل عمل خواهد کرد. (صحیفه نور، ج ۲۲: ۱۴۶). حضرت امام در موارد متعدد به این مساله (روابط حسنه و متقابل) در سیاست خارجی اشاره کرده اند. وقتی خبرنگار مجله آمریکایی تایم از ایشان می‌پرسد که: در

جمهوری اسلامی به طور کلی سیاست خارجی شما چگونه خواهد بود
امام در پاسخ می فرماید: «جمهوری اسلامی ما با تمام ممالک روابط
حسنه دارد و احترام متقابل قایل است در صورتی که آنها هم احترام
متقابل قایل باشند (صحیفه نور، ج ۲۲: ۱۵۶).

- اصل نفی ظلم و حمایت از مظلوم: امام خمینی با استناد به سیره
انبیا ملت اسلام را پیرو مکتبی می دانست که برنامه آن در دو کلمه «نه
ستم کنید نه مورد ستم قرار گیرید، لا تبظلمون و لا تهظلمون» خلاصه
می شود. امام در بیانات خود در جمع سفرا در تاریخ ۵۹ ۱۱ ۲۲
فرمودند: ما نه ظلم خواهیم کرد، و نه مظلوم خواهیم واقع شد.
(صحیفه نور، ج ۱۴: ۶۸). در واقع امام می خواهد تا با ابرقدرتها و
ظالمان مخالفت شود. ایشان سازش با ظالم را ظلم به مظلومان و ظلم
به شرع و خلاف رای انبیا دانست: «ما تحت رهبری پیغمبر اسلام این
دو کلمه را می خواهیم اجرا کنیم، نه ظالم باشیم و نه مظلوم (همان).

- اصل نه شرقی نه غربی: این اصل که در واقع یکی از شعارهای
اساسی مردم در بحبوحه انقلاب بود و برگرفته از سخنان امام خمینی
(ره) که در موارد متعددی به این مسئله اشاره کرده اند: «ملت ایران
بدون اتکا به غرب و شرق می خواهد روی پای خود بایستد و بر
سرمایه های مذهبی و ملی خود استوار باشد (صحیفه نور، ج ۴: ۹۵).
در جای دیگری به معنای این شعار توجه می دهند: که این که جوانان
ما می گویند: «نه شرقی نه غربی» معنایش این است که هیچ کدام در
ایران دخالت نکنند و این کاملاً بجا و بحق است (صحیفه نور، ج ۷:
۸۹). در واقع ایشان به دنبال دولت اسلامی آزاد و مستقل است که فارغ

از گرایش به سوی غرب و شرق باشد و تعادل قوا در این منطقه از جهان حفظ شود.

- آرمان فلسطین: به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، معادلات منطقه ای دستخوش تحولات اساسی شد. جمهوری اسلامی ایران بر اساس رویکرد راهبردی امام خمینی (ره) و با اتکا به اصل ۱۵۴ قانون اساسی (مبنی بر حمایت از نهضت های آزادیبخش جهان) به پشتیبانی از آرمان فلسطین پرداخت و رژیم صهیونیستی که تا پیش از انقلاب اسلامی هم پیمان استراتژیک ایران بود، تبدیل به دشمن شماره یک شد که نه تنها مورد شناسایی ایران قرار نگرفت، بلکه به نابودی و محو آن از نقشه گیتی فراخوانده شد. این موضع گیری که برخاسته از اصول دینی و ارزش های انقلابی بود، موجب تشدید خصومت اسرائیل و متحدان غربی آن به ویژه ایالات متحده آمریکا علیه ایران گردید. این در حالی بود که جامعه جهانی رژیم صهیونیستی را به رسمیت شناخته و حتی دولت های عربی که از دیرباز درگیر نزاع سختی با این رژیم بودند، بر اساس فرمول «صلح در برابر زمین» گام در روند سازش و عادی سازی روابط با اسرائیل نهادند. این بدان معناست که اعراب اسرائیل را حداقل در اراضی ۱۹۴۸ به رسمیت شناخته و تنها خواهان آزادی اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ می باشند. اما جمهوری اسلامی ایران اساساً اسرائیل را یک رژیم مجعول می داند که حتی در سرزمین های ۱۹۴۸ هم مشروعیت ندارد. شعار «امروز ایران، فردا فلسطین» در اقدامی از قبیل قطع رابطه با رژیم صهیونیستی، واگذاری محل سفارت اسرائیل به سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ و

قطع رابطه با کشور مصر در پی امضای پیمان کمپ دیوید تجلی یافت
(دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۵).

- **صدور انقلاب:** صدور انقلاب: پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رهبران و نخبگان جمهوری اسلامی شعار نه شرقی و نه غربی و حمایت از تمام ملل مسلمان را سر دادند. امام خمینی (ره) در این رابطه می فرماید: "ما باید از مستضعفان جهان حمایت کنیم. ما باید در صدور انقلابمان به تمام جهان کوشش کنیم (صحیفه نور، ج ۱۱: ۲۹-۲۱). زیرا اسلام بین کشورهای مسلمان فرقی قائل نمی شود و پشتیبان تمامی مستضعفان جهان است." یا در جایی دیگر می فرماید: "انقلاب ما منحصر به ایران نیست. انقلاب مردم ایران آغاز انقلاب بزرگ اسلام است" (فولر، ۱۳۷۳: ۳۱۰). از دیدگاه امام خمینی، منظور از صدور انقلاب، همان گسترش اسلام است (ستوده، ۱۳۷۸: ۲۷۳). از نگاه ایشان برای پیروزی بر مشکلات، باید در مقابل همه قدرت ها ایستاد و ارزش های انسانی را از این جا به سایر نقاط جهان صادر کرد. در واقع صدور انقلاب در نگاه ایشان، صبغه فرهنگی دارد. علاوه بر مساله صدور انقلاب، موضوع دیگری که موقعیت رژیم های محافظه کار منطقه را در معرض تهدید قرار می داد، گسترش قیام های اسلام خواهانه با خصلت غرب ستیزی بود (مسعود نیا، ۱۳۸۷: ۱۸).

امام خمینی (ره) در مقام تبیین معنا و مفهوم صدور انقلاب اسلامی تصریح می کنند: ما که می گوییم اسلام را می خواهیم صادر کنیم، معنایش این نیست که ما سوار طیاره بشویم و بریزیم به ممالک دیگر، یک همچو چیزی نه ما گفتیم و نه ما می توانیم. اما آنکه ما می توانیم این است که می توانیم به وسیله دستگاه هایی که داریم، به وسیله

همین صدا و سیما، به وسیله‌ی مطبوعات، به وسیله‌ی گروه‌هایی که به خارج می‌روند، اسلام را آن طوری که هست معرفی کنیم. اگر آن طوری که هست معرفی بشود، مورد قبول همه خواهد بود. “صدور انقلاب، صدور تجاوز و جنگ و به معنای گرفتن زمین‌های دیگران نیست... صدور انقلاب به معنای صدور پیام و صدور رسالت انقلاب است، صدور ارزش‌هایی مانند استقلال، عدم وابستگی، خودکفایی، خصلت‌های انسانی پاک، ایمان، شرف، افتخار، حمایت از مستضعفان و...” امام خمینی(ره) در جایی دیگر، به منظور جلوگیری از هرگونه برداشت غلط از معنای صدور انقلاب خاطر نشان می‌سازند که معنی صدور انقلاب ما این است که این بیداری اسلامی در همه ملت‌ها ایجاد شود و صدور انقلاب با زور و کشورگشایی نیست، بلکه در پرتو اسلام و اخلاق اسلامی است. امام در یکی از بیانات خویش در این باره می‌فرماید: “اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنی غلط را از آن برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم. همه کشورها باید در محل خودشان باشند، ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه‌ی ملت‌ها و در همه‌ی دولت‌ها بشود. آرزوی ما این است” (<http://www.bashgah.net/fa/content/show/۳۰۸۴۰>).

مقام معظم رهبری درباره معنای صحیح صدور انقلاب می‌فرماید: “چرا ما باید از صادر کردن توحید و اخلاق انبیا و روح فداکاری اخلاص و تزکیه اخلاقی به کشورهای دیگر خجالت بکشیم؟! چرا باید

شرم کنیم از این که غیرت و حمیت صحیح و ایستادگی در مقابل قدرتهای باطل را به صورت درس علمی به ملت های دیگر ارایه و تعلیم بدهیم؟ ملت ها باور نمی کنند که بشود با عوامل و مزدوران قدرت های استکباری درافتاد. ما درافتادیم و پیروز هم شدیم. چرا این عمل و تجربه خودمان را در اختیار افکار عمومی ملت ها نگذاریم؟ ما که انقلاب را صادر می کنیم. ما از این که بتوانیم توحید و مکتب انبیا و روش های انسانی پاکیزه و طیب و طاهر و صبر و مقاومت و ایثار را به کشورهای دیگر صادر کنیم، هیچ ابایی نداریم. رسانه های غربی که با پول صهیونیست ها و با تدبیر سیاستمداران خبیث و ظالم و فاسد اداره می شوند، می خواهند جنجال درست کنند و ما را از این حرف و عمل که فرهنگ و مفاهیم انقلاب باید صادر شود، پشیمان کنند... صدور انقلاب به معنای صادر کردن ارزش های انقلابی و افشاگری درباره مستبدها و ظالم های عالم وظیفه و تکلیف الهی ماست. اگر این کار را نکنیم، کوتاهی کرده ایم. جمهوری اسلامی و ملت ایران و آن شخصیت عظیم و عالیقدری که دنیا را در مقابل عظمت خودش کوچک و خاضع کرد، نشان دادند که همه قدرت های عالم برای مقابله با چنین عزم و اراده معظم و پولادینی - که اسلامی است و متعلق به عموم ملت است - کوچکند

(<http://www.bashgah.net/fa/content/show/40837>).

تاثیر انقلاب اسلامی بر کشورهای منطقه

بازتاب انقلاب اسلامی ایران در عراق

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ جغرافیای سیاسی و ایدئولوژیکی منطقه، دنیای اسلام و دیگر نقاط جهان را بر هم زد و امیدها و انتظاراتی را در دل بسیاری از اندیشمندان جهان در اقصی نقاط دنیا به ویژه کشورهای اسلامی برانگیخت و مسبب بسیاری از تحرکات و نوزایی های اندیشه‌ای و علمی مسلمانان جهان شد. طبیعتاً این انقلاب پسامدها و بسامدهای آن در کشورهای منطقه و بالخصوص هم مذهب همانند لبنان و عراق قابل تامل خواهد بود. جنگ رژیم عراق علیه ایران نیز شاید بازتابی از عزم این کشور در مقابله با بسامدهای این انقلاب در سرزمین خود باشد. انقلاب اسلامی ایران دارای هویتی مستقل و واحد است که جدای از نظامهای ارزشی حاکم بر جهان بوده و در حقیقت احیای نوعی از تفکر اسلامی برآمده از ذات فرهنگ شیعی و ایرانی است. این انقلاب که به برکت خون شست هزار شهید و در میان فریادهای استقلال، آزادی، حکومت (جمهوری) اسلامی به ثمر نشست با تکیه بر ایمان، عزم ملی و قیام روحانیت موفق به در هم کوبیدن بسیاری از محاسبات بیگانگان شد و در نوع خود سرفصل جدیدی بر انقلابات گسترده مردمی در جهان گشود.

مسلمانان در کشورهای اسلامی پس از یک دوره شور و حال استقلال طلبی و مبارزات اسلامی، ناسیونالیستی و بعد از اینکه ناسیونالیزم آمیخته به اسلامشان پیروزی ظاهری را به دست آورد و به این درک رسیدند که هنوز هم وابسته‌اند و ناتوان. به دنبال انگیزه‌ای برای نوزایش و پروراندن مدنی خود می‌گشتند. مضاف بر این، شکست اعراب از اسرائیل و مرگ ناصر، ضربه سختی بود که ناسیونالیزم عربی ناصر را که گروهی از مسلمانان عرب را گرد هم آورده بود از هم

پاشیده و مجال جولان را از مسلمانان و به ویژه اعراب گرفته بود، و در این میان انقلاب اسلامی ایران با شعار و شعوری متفاوت از دیگر تحركات اسلامی، ظهور کرد.

اصولی که این انقلاب بر آن تکیه دارد عبارتند از:

- خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او.

- وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.

- معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا

- عدل خدا در خلقت و تشریح

- امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب

- کرامت و ارزش والای انسان و آزادی همراه با مسئولیت او

در برابر خدا

- استقلال و آزادی و وحدت

- نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و دفاع از حقوق همه

مسلمانان

- سعادت انسان درکل جامعه بشری و ایجاد استقلال آزادی و

حکومت حق و عدل که حق همه مردم جهان است و دفاع

از مستضعفین سراسر جهان.

یکی دیگر از اهداف انقلاب اسلامی ایران (که در اوان پیروزی

صریحتر بیان شد) صدور تفکر و جهان‌بینی اسلامی است و مفهوم

صدور انقلاب چیزی جز ابلاغ ارزشهای والای اسلامی به دیگران نیست

و هدفی جز توحید و فراخواندن توده‌های مستضعف به اسلام راستین

ندارد. حضرت امام خمینی رهبر فقید انقلاب نیز در این مورد چنین

بیان داشته‌اند: ما می‌گوییم باید انقلاب به همه جا صادر شود، این معنی غلط را از آن برداشت نکنید که، می‌خواهیم کشورگشایی کنیم... ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد، خودشان از ابرقدرتها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملتها و در همه دولتها بشود (امام خمینی (ره)، ۱۳۵۹). عراق با توجه به ترکیب قومیت‌های داخلی آن، و نزدیکی فرهنگی - مذهبی با ایران، با تثبیت و تحکیم انقلاب اسلامی در ایران بیش از دیگران در معرض خطر رشد آگاهی ایدئولوژیک مردم عراق و به دنبالش احتمال دگرگونی رژیم قرار داشت. که در بخشهای آینده به این مسئله پرداخته خواهد شد. ضمن اینکه نظریات و سیستم رهبری امام خمینی و نظریات محمد باقر صدر که با هم مرادوت داشتند و از هم تأثیرات زیادی اخذ کرده‌اند بررسی خواهد شد.

عراق کشوری است مسلمان با اکثریت نژاد عرب و اقلیت قابل توجه کرد. از نظر مذهبی شیعیان با حدود ۵۵٪ جمعیت در اکثریت هستند و حدوداً ۲۰٪ مردم عراق را نیز عربهای سنی مذهب تشکیل می‌دهند. اما ۲۰٪ عرب سنی مذهب حکومت را در زمان حکومت صدام در دست داشتند. این کشور ناآرامیهای بسیاری را پشت سر نهاده و پس از استقلال بارها دچار جنگ داخلی و کودتا شده است. بنابراین ایدئولوژی انقلاب به طور بالقوه در این کشور حیات داشته و مردانی چون محمد باقر صدر را پرورانده است.

جنبش بنیادگرایی در عراق به دلیل رنگ و جلای شیعی اش بیانگر نوع خاصی از فعالیت اسلامی در محیط عربی است. این بنیادگرایی

جنبش معترضان اکثریت ۵۵ درصدی شیعه دوازده امامی علیه رژیم بعثی بر اقلیت ۲۰ درصدی عرب سنی به حساب می‌آید (دکميجان، ۱۳۷۲: ۶۸)، البته نباید به اشتباه آن را درگیری فرقه‌ای نام نهاد. چرا که افراد هم که سنی مذهب هستند همپای با شیعیان علیه رژیم بعث فعالیت می‌کردند.

با توجه به این مسئله مبارزه شیعه در عراق به پیکارجویی سنی علیه رژیم حکومتی در سوریه شباهت فراوان دارد در ۱۹۶۴ آیت‌الله خمینی رهبر جنبش نوپای اسلامی در ایران که به عنوان معلم مذهبی هواداران زیادی داشت وارد عراق شد. وی به دلیل فعالیت‌های سیاسی و ضد رژیم که در ایران داشت عملاً به عراق تبعید شده بود تا از محیط سیاسی ایران دور باشد. وجود جوامع وسیع شیعه در ایران و عراق، یک رابطه همزیستی میان نهادهای روحانی دو کشور به وجود آورده است. مومنین و روحانیون ایران قرن‌هاست که مجذوب عتبات عالیات در عراق هستند و شیعیان عراقی نیز به اکثریت شیعه ایران به عنوان یک حامی سیاسی و وزنه‌ای در مقابل فرمانروایان سنی بغداد نگاه می‌کرده‌اند (همان: ۲۶۶) و این رابطه همزیستی وارانه، قرابت موضع‌گیری‌های علما و مردم را در دو کشور هر چه بیشتر افزایش می‌دهد. و این قرابت، شیعیان عراق را به هدف مناسبی برای سیاست‌های ایران جهت سرنگونی رژیم عراق تبدیل کرده است

بنابراین نفوذ ایران عامل مهمی در تحویل ایدئولوژیک و سازمانی پیکارجویی شیعی عراق به شمار می‌آید. انقلاب ایران نه تنها به عراق بلکه بر تمامی کشورهای اسلامی به ویژه بر روشن‌فکران آنها اثری مثبت گذاشت. برای نمونه حسنین هیکل که خود در جهان عرب و از

جمله عراق صاحب نفوذ و احترام است در مورد انقلاب ایران چنین اظهار نظر می‌کند: رژیم شاه در نتیجه یک انقلاب ملی اصیل و منحصر به فرد در تاریخ سقوط کرد. در تهران یک رژیم ملی و اسلامی جدید بر سر کار آمد که جای صحیح و اصلی ایران و ملت ایران را در منطقه مشخص ساخت و آینده و آرزوهای مردم را برآورد..... انقلاب ایران نه تنها از نظر احساس نسبت به شما (اعراب) بلکه مهمتر اینکه با دیدی صحیح و مقام و منزلت این کشور و شرکت انسانی و فرهنگی با شما در یک منطقه واحد و دین واحد با شما شریک و هم فکر است (مجله امید ایران، ۱۳۵۸: ۲۲). در جای دیگری می‌گوید: «... توده‌های عظیمی از جهان عرب، بهترین احساس را نسبت به انقلاب در ایران نشان داده است (همان، ۲۰) و یا دکتر کلیم صدیقی با تایید انقلاب ایران می‌گوید: انقلاب اسلامی می‌تواند از جایی خارج ایران هم رخ دهد (صدقی، ۱۳۷۹: ۱۰۶). چنین تاثیر عمیقی بر روشن فکران عرب غیر شیعی آن هم در کشورهای غیر همسایه مسلما آثار بسیار مشهودتری در عراق خواهد گذاشت و تاثیر پذیری بیشتری ایجاد خواهد کرد.

قبل و بعد از انقلاب اسلامی گروه‌های زیادی به عنوان نماینده مقاومت شیعی در برابر قدرت بعثی به وجود آمدند که اکثریت آنها تماسهایی با ایران داشتند. که طبعاً چنین تماسهایی ناشی از نوعی سمپاتی قوی میان آنها بود. پیشروترین گروه انقلابی در جریانات سیاسی عراق، گروه حزب الدعوه الاسلامیه بود که هسته محوری مقاومت شیعه در عراق به شمار می‌آمد. در رابطه با ریشه‌های حزب الدعوه اختلاف هست. به نظر می‌آید حزب الدعوه الاسلامیه در خلال سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ توسط آیت ... سید محمد باقر صدر تاسیس شده باشد (فواد، ۱۹۸۲: ۴).

وجود یک روحانی بلند پایه که مراودات بسیاری نیز با رهبری انقلاب اسلامی ایران داشته است خود به خود ماهیت نزدیک و متأثر و البته تاثیر گذار را به انقلاب اسلامی ایران نشان می‌دهد. حزب الدعوه الاسلامیه تحرکاتی در دهه ۱۹۷۰ میلادی در سراسر عراق و به ویژه مناطق شیعه نشین و مرکزی و جنوبی داشت و تا در سالهای آخر همان دهه حزب الدعوه و البته و به تبع آن جامعه شیعی عراق تحت تاثیر مستقیم انقلاب اسلامی در ایران (۱۹۷۹ میلادی) رادیکالیزه شدند. بدین معنی که افراد حزب و مردم عراق متوجه شدند که راه عملی پیروزی نیز وجود دارد، به تعبیر دیگر هنگامی که علما و اعضای حزب نمونه مطلوب و به ثمر رسیده‌ای از انقلاب اسلامی به سبک و سیاق شیعه را در کشور مجاورشان یعنی ایران و به رهبری رهبرانی روحانی و نام آشنا و هم نیت و هم درس با آنها دیدند «امام خمینی (ره) رهبر انقلاب اسلامی ایران تا سال ۱۹۷۵ میلادی در کشور عراق در تبعید به سر می‌برد» بسیار دلگرم شدند و فعالیت خود را در سراسر عراق افزایش دادند.

ضمن اینکه به طور ضمنی حمایت این دولت انقلابی پویا را هم پشت سر خود می‌دیدند. به هر حال انقلاب اسلامی در ایران مرجع جدید و جدی ای از ناآرامیهای شیعه را در عراق و سراسر جهان اسلام به وجود آورد که دامنه آن حکومت عراق را به لرزه درآورد مانند تظاهرات محرم ۱۹۷۹. در نظریات دکتر کلیم صدیقی، متفکر عرب راجع به انقلاب اسلامی ایران در کتابش تحت عنوان (نهضتهای اسلامی و انقلاب اسلامی ایران) می‌گوید: ظهور انقلاب اسلامی به نهضتهای اسلامی رهبری و جهت بخشید، وی متأثر از انقلاب ایران

نهضت اسلامی را متشکل از علما، دانشجویان و جوانان و زنان آنهم در سراسر جهان می‌داند (صدیقی، ۱۳۷۹: ۶۶). و ثمرات انقلاب ایران را چنین برمی‌شمرد:

۱- رهبری ۲- روش (راه عملی پیاده کردن سیره نبوی) ۳- نقش علما ۴- دانشجویان و جوانان به عنوان سربازان انقلاب ۵- مسائل جهانی (هدف‌گیری کفر جهانی) (همان، ۶۷). عبدا... فهد نفیسی هم در کتاب نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق نقش علمای ایرانی را که بعدها در انقلاب ایران تاثیر عمل می‌گذارند در روند مجاهدات شیعیان عراق بررسی می‌کند (نفیسی، ۱۳۶۴: ۸۳). دولت عراق حزب الدعوه را ستون پنجم می‌دانست که تحت تاثیر مستقیم تحركات امام خمینی(ره) رهبر انقلاب ایران (چه قبل و چه بعد از روی دادن انقلاب اسلامی در ایران) می‌خواهد کشور عراق را به ایران ملحق کند و یا در حقیقت می‌خواهد رژیم عراق را ساقط کند. بنابراین به دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا با آن برخورد سختی انجام دهد و تا حد امکان جلوی فعالیت حزب الدعوه را گرفته و یا کاملاً آن را مضمحل کند. بنابراین پس از ناآرامیهای محرم ۱۹۷۹ آیت ... محمد باقر صدر را دستگیر و روانه زندان کرد و مردم و حزب الدعوه را به شدت سرکوب نمود. و پس از مدتی محمد باقر صدر و خواهر ایشان که در مبارزات نقش عمده‌ای داشت اعدام کردند.

امام خمینی(ره) رهبر انقلاب اسلامی ایران و آیت ... محمد باقر صدر قبل و بعد از وقوع انقلاب اسلامی در ایران دائماً با هم در تماس بودند. به ویژه اینکه قبل از انقلاب امام خمینی(ره) در عراق بود و امکان ارتباط بیشتری نیز وجود داشت و حتی شروع کار حزب الدعوه

نیز با حضور امام خمین(ره) درعراق مقارن بود که همین نیز از تاثیر ایشان بر مسلمانان عراق به ویژه شیعیان خبر می‌دهد. نظریات و اقدامات شیعیان در ایران و عراق بسیار به هم شباهت دارد و حتی بسیاری از ایدئولوژی‌های انقلاب اسلامی ایران یا انقلاب عراق رابطه شاگرد و استادی داشتند و نویسنده کتاب نهضت اسلامی شیعیان عراق می‌نویسد «آیت ... مطهری از شاگردان آیت ... محمد باقر صدر بود و در اوایل دهه ۱۹۶۰ برای اصلاح افکار شیعیان و سازماندهی آنها گروهی از علمای ایران را گرد هم آورد (مطهری، ۱۳۸۶:۵۴).

امام خمینی(ره) رهبر انقلاب اسلامی ایران و تحولات عراق

این آیت ... صدر نبود. که واقعا دولت اسلامی را تحقق بخشید، بلکه امام خمینی (ره) بود که این ایده را به مرحله اجرا در آورد. امام خمینی (ره) در کتاب کشف الاسرار چاپ ۱۹۴۳ این ایده سنتی شیعه را که علما باید از دولتهای مسلمان حمایت کنند، مورد تایید قرار داد. او همچنین اصرار داشت که دولتهای مسلمان باید تابع قوانین اسلامی باشند (آنها به تفسیر علما). «ما نمی‌گوییم که دولت باید در دست فقها باشد، بلکه می‌گوییم دولت باید مطابق با قانون خداوند اداره شود، زیرا رفاه کشور و مردم این امر را اقتضا می‌کند، و این کار، عملی نیست مگر با نظارت رهبران دینی. بعد از حمله‌های دولت عراق به شیعیان در سال ۱۹۶۹، بسیاری از علما از این که دولتهای موجود را وادار کنند در چهارچوب قوانین اسلامی عمل کنند، ناامید شدند. در اوایل سال ۱۹۷۰ امام خمینی در یک سری سخنرانی که در نجف ایراد کرد، ایده سیاسی و رادیکال تشکیل دولت اسلامی را مطرح کرد و از علما

خواست که اعتبار سیاسی امام زمان را به کار اندازند امام خمینی (ره) در حمایت از این موضع گیری خود این «اصل تثبیت شده» را ذکر کرد که فقیه بر حاکم برتر است و بر او سلطه دارد و حدیث‌هایی را یادآور شد که علما را وارثان پیامبر خوانده‌اند. وی در سال ۱۹۷۰ در سخنرانی‌های خود خواستار (ولایت فقیه) بود و عمل، اعتبار و حاکمیت علما را از دایره دین و مذهب تا سیاست توسعه داد. وی در آن زمان اشاره‌ای نکرد که دولت اسلامی باید تحت نظارت و سرپرستی یک عالم اسلامی بزرگ باشد که خودش جانشین را تعیین می‌کند. وی گفت که فردی که به عنوان ولی فقیه انتخاب می‌شود باید در علم و آگاهی از قوانین در عدالت بر تمامی دیگر علما برتری داشته باشد (اما خمینی (ره)، ۱۹۰-۹۰). امام خمینی (ره) مانند آیت ... صدر بر این باور بود که مسلمانان وظیفه دارند دولت اسلامی برقرار کنند. علما باید تقیه را کنار گذارند. وی می‌گفت: «هر کس که ادعا کند تشکیل دولت اسلامی ضروری نیست، تلویحاً ضرورت اجرای قوانین الهی، جهانی بودن و جوامع بودن این قوانین و اعتبار ابدی خود ایمان را نفی و انکار می‌کند. امام و آیت ... صدر همانند دیگر علمای هم عصر خود بر وحدت سنی و شیعه تاکید داشتند. وی خواستار رد افراد و نشریاتی شد که در صدر هستند بین سنی‌ها و شیعی‌ها اختلاف ندارند.

بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر مصر

کشور مصر در شمال قاره آفریقا و در کنار دریای مدیترانه و سرخ قرار دارد. وسعت آن در حدود یک میلیون کیلومتر مربع می‌باشد که از این نظر بیست و هشتمین کشور جهان محسوب می‌گردد (کتاب سبز، ۱۳۸۲: ۱). جمهوری عربی مصر با داشتن جمعیتی بالغ بر ۷۴ میلیون نفر، از لحاظ وسعت، موقعیت جغرافیایی، جمعیت و پیشرفت مهم‌ترین کشور عربی محسوب می‌شود. مصر از نظر تاریخی از جمله کشورهای با قدمت تاریخی است. حکومت فراعنه در این کشور به حدود ۶۰ قرن قبل از میلاد باز می‌گردد که بعد از آن‌ها ایرانی‌ها، یونانی‌ها و اعراب بر این کشور حکومت رانده‌اند. فرهنگ مصر فرهنگی اسلامی و غنی است که از زمان‌های قدیم دانشمندان و متفکران بسیاری در معروف‌ترین دانشگاه مصر یعنی دانشگاه الازهر فعالیت داشته‌اند. مصر تنها کشور عربی است که اقتصاد آن نسبت به دیگر کشورهای عربی و آفریقایی پیشرفت چشمگیری داشته است. اکثر جمعیت مصر کشاورز می‌باشند که در دره و یا دلتای نیل یعنی تنها مناطق قابل کشاورزی مصر زندگی می‌کنند (همان: ۱۱).

مهمترین نقش تعیین کننده از نظر عوامل طبیعی و جغرافیایی در مصر کانال سوئز است. اگر چه این کانال در زمان جمال عبدالناصر ملی اعلام گردید اما وجود آن در خاک مصر یکی از بارزترین عوامل تعیین کننده جغرافیایی برای این کشور محسوب می‌گردد. موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی مصر سبب شده این کشور در منطقه خاورمیانه و قاره آفریقا نقش مهمی ایفا نماید. همچنین وجود شهرهای قدیمی در این کشور یعنی قاهره و اسکندریه به آن اهمیت ویژه‌ای داده است. از دیگر موقعیت‌های مهم مصر قرار گرفتن این کشور در منتهی الیه شمال

شرقی آفریقا است که قاره آفریقا را به قاره آسیا وصل مینماید و در واقع پل ارتباطی بین آسیای غربی و آفریقا و مدیترانه است (همان: ۱۳).

دین رسمی کشور مصر اسلام می‌باشد و اکثریت مردم (۹۴ درصد) پیروان آن می‌باشند. اکثریت قریب به اتفاق مردم مصر شافعی مذهب هستند که نزدیک‌ترین مذهب اهل سنت به شیعه اثنی عشری است و همین باعث شده تا مردم مصر از یکپارچگی خوبی برخوردار باشند (محمدی، ۱۳۸۲: ۷۲). با توجه به اهمیت دو کشور ایران و مصر در دنیای اسلام و پیشینه تاریخی کهن دو کشور بررسی تأثیرات و بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران بر این کشور مهم اسلامی و عربی قابل تأمل و توجه است.

تاریخچه روابط میان ایران و مصر

سابقه تاریخی ارتباطات سیاسی ایران و مصر به زمان هخامنشی باز می‌گردد. با ظهور اسلام رابطه میان دولت ایران و مصر وارد مرحله جدیدی شد. اسلام از دروازه مصر وارد آفریقا شد و با روی کار آمدن سلسله‌های اموی و عباسی و تحت تعثیب قرار گرفتن اهل بیت (ع) و شیعیان آنان بسیاری از بزرگان سادات در جستجوی پناهگاه به مصر و ایران که به دور از دسترسی حاکمیت مرکزی بود سفر کردند و از اینجا جایگاه اهل بیت (ع) را در مصر و ایران می‌توان مشاهده کرد. سلسله فاطمیان بر اساس نهضت اسماعیلیات و بدست مردانی که ایرانی بودند در مصر بوجود آمد. این حکومت مقتدر شیعی که از سال‌های ۹۶۹ تا ۱۱۷۱ میلادی بر مصر حکومت می‌راند، دانشگاه الازهر را که به نام

حضرت زهرا (س) الازهر نامیده شده را بنا نمودند که قدیمی‌ترین دانشگاه به سبک و سیاق جدید در دنیای اسلام محسوب می‌شود. در قرون معاصر مصر مهد ظهور اندیشه‌های نوین اسلامی و عربی بوده است. روابط فرهنگی ایران با مصر در این دوره با شروع فعالیت‌های اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی در دنیای اسلام به ویژه در ایران و مصر نمود می‌یابد و سید جمال با احیای اندیشه اصلاح‌گرایی نوین در اندیشه سیاسی مسلمانان عرب و نیز سردادن ندای وحدت میان شیعه و اهل سنت موفق به ایجاد نهضتی شد که پس از او شاگردانش از جمله محمد عبده مفتی الازهر مصر آن را پیگیری و دنبال نمودند.

روابط ایران و مصر پیش از انقلاب اسلامی ایران

در دوران معاصر روابط میان ایران و مصر دستخوش تحولات و دگرگونی‌های زیادی شده است. با توجه به نفوذ و سلطه انگلیس در این دوره بر هر دو کشور، ما شاهد نزدیکی روابط ایران و مصر هستیم تا جایی که می‌بینیم ازدواج سیاسی میان خاندان پادشاهی دو کشور صورت می‌گیرد و فوزیه خواهر فاروق پادشاه مصر با محمدرضا پهلوی ولیعهد ایران ازدواج می‌نماید که البته این ازدواج چندان دوام نمی‌آورد و به جدایی می‌انجامد. از این زمان به بعد با کودتای افسران آزاد در مصر در ۱۹۵۲ به رهبری جمال عبدالناصر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران، که در مصر منجر به سرنگونی رژیم پادشاهی و در ایران منجر به تثبیت رژیم پهلوی شد روابط دو کشور شدیداً تیره بود به طوری که منجر به قطع روابط ایران و مصر گردید. رژیم پهلوی دولت ناصر را به دست داشتن در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ متهم نمود و

مصر نیز رژیم پهلوی را به خاطر روابط نزدیک خود با اسرائیل مورد هجوم تبلیغاتی خود قرار داد. این شرایط تا زمان مرگ ناصر در ۱۹۶۹ و روی کار آمدن انورسادات همچنان ادامه داشت (همان، ۲۷۲).

با روی کار آمدن انور سادات و گرایشات فراوان او به آمریکا روابط ایران و مصر مجدداً رو به گرمی نهاد به نحوی که در سال ۱۳۵۷ شاه ایران اولین منزلگاه خود را برای فرار از ایران، کشور مصر قرار داد و نهایتاً نیز با مرگ شاه در یکی از بیمارستان‌های قاهره در آن کشور به خاک سپرده شد. از لحاظ مراودات فرهنگی و دینی نیز شاهد هستیم که در این دوره و از اواخر دهه ۱۹۴۰، نهضت جدید و منسجم‌تری شکل گرفت تا بار دیگر میان شیعیان و اهل سنت نزدیکی ایجاد شود. این نهضت مورد تأیید مرجع تقلید شیعه یعنی آیت‌الله بروجردی قرار داشت و آیت‌الله محمدحسین کاشف‌الغطاء از مراجع تقلید نجف در عراق و علامه شرف‌الدین از مراجع لبنان از دیگر حامیان این نهضت از علمای شیعه بودند. در کشور مصر نیز نهضت یاد شده مورد تأیی شیخ عبدالمجید سلیم از دانشگاه الازهر و تعدادی از شاگردان او از جمله شیخ محمود شلتوت (رییس بعدی الازهر) و شیخ حسین البناء رهبر اخوان المسلمین قرار داشت (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۵۳). در راستای نهادینه شدن این رابطه نزدیک میان شیعه و سنی که توسط علما و مراجع دو کشور ایران و مصر صورت می‌گرفت، در سال ۱۹۴۷ «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» در قاهره تأسیس شد. روند بهبود روابط دینی و مذهبی میان شیعیان و اهل سنت تا جایی پیش رفت که شیخ محمود شلتوت مفتی‌الازهر در ۱۹۵۸ و در فتوایی شیعه اثنی

عشری را مکتب بر حق اعلام کرد و به دنبال این فتوا برای تدریس تشیع در الازهر کرسی اختصاص داده شد (همان، ۱۵۴).

روابط ایران با دولت مصر پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی و همزمان با مذاکرات کمپ دیوید در مصر رخ داد. با امضای پیمان کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل و خروج مصر از جرگه کشورهای عربی در حال جنگ با اسرائیل روابط ایران و مصر قطع گردید و با پذیرش پناهندگی محمدرضا پهلوی از طرف دولت مصر و استقبال از شاه در قاهره متشنج‌تر گردید. پس از امضای قرارداد کمپ دیوید حضرت امام خمینی (ره) با انتشار بیانیه‌ای به این خیانت مصر شدیداً اعتراض کردند. متأسفانه دولتمردان وقت پیام این بیانیه امام (ره) را درک نکردند تا آنکه حضرت امام در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۵، دستور قطع رابطه دیپلماتیک با مصر را صادر فرمودند.

علی‌رغم اینکه انور سادات صدام را آغازگر جنگ علیه ایران دانسته و موضع منفی نسبت به وی اتخاذ کرده بود، با ترور سادات، حسنی مبارک در جهت بهبود هر چه سریع‌تر روابط خود با عراق تلاش نمود تا آنجا که با تمام توان در برابر ایران و در کنار عراق ایستاد. مصر که در این مقطع زمانی به دلیل بهبود روابط خود با رژیم صهیونیستی در میان کشورهای اسلامی و عربی در انزوا قرار داشت. با بزرگ جلوه دادن خطر انقلاب ایران برای کشور منطقه سعی در ایجاد ائتلاف با این کشورها علیه ایران نمود تا ضمن بهبود روابط خود با کشورهای

اسلامی امواج خروشان انقلاب اسلامی ایران را هر چه بیشتر مهار نماید (کتاب سبز، ۱۳۸۲: ۹۸).

بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر جامعه مصر

از سال ۱۹۷۸ م، غالب جریان‌های اسلامی سیاسی مصر، به صورتی صریح یا ضمنی، سیاست‌های رسمی نظام سیاسی حاکم بر مصر در تأیید شاه ایران، انتقاد از انقلاب اسلامی ایران و رهبری آیت‌الله امام خمینی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. برخی از این جریان‌های اسلامی، هدف این موضع و سیاست رسمی را تلاش برای برانگیختن احساس نفرت توده مردم نسبت به الگوی «اسلام‌گرا» در ایران قلمداد و تفسیر کردند. دعوت رژیم انورسادات از شاه ایران، برای اقامت در مصر و پس از آن موضع‌گیری رسمی این رژیم در مسئله گروگان‌های امریکایی در تهران، بر فاصله میان دیدگاه دولت و دیدگاه حرکت‌های اسلامی در مصر افزود (بوستان کتاب قم، ۱۳۸۵: ۲۷۳).

گروه‌های اسلام‌گرای مصری، این دیدگاه دولت که کمک به شاه را نشانه حق‌شناسی نسبت به کمک‌های نفتی و نظامی و اقتصادی وی به مصر در طی جنگ سال ۱۹۷۳ و پس از آن می‌دانست، به شدت مورد سرزنش قرار دادند. آنان در مقابل، اقدامات شاه در فروش نفت به اسرائیل، در دوره تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ م و همکاری مستحکم با این رژیم در زمینه نظامی و اطلاعاتی را یادآور شدند. جریان‌های اسلامی مصر بر آن بودند که اقدامات رژیم سادات در حمایت از شاه، بر اساس تقاضای ایالات متحده آمریکا و به هدف اقتناع امریکا، بر توانایی مصر، برای پر کردن جای رژیم شاه - به عنوان قدرت بزرگ منطقه‌ای -

انجام گرفته است. این جریان‌ها، رسانه‌های تبلیغاتی مصر را متهم می‌کردند که از طریق حمله به آیت‌الله خمینی و حکومت جدید ایران، در جهت گسترش شکاف میان شیعه و سنی می‌کوشند. انقلاب اسلامی ایران در سال‌های نخست، عواطف بخش وسیعی از نیروهای اسلام‌گرای مصری را به سوی خود جلب کرده بود. تصویرهای امام خمینی در قاهره و برخی شهرهای دیگر رواج یافت و تظاهرات گسترده‌ای در مخالفت با ورود شاه به مصر به راه افتاد. ملت و جامعه مصر به طور کلی به نحو خوبی با انقلاب اسلامی ایران برخورد نموده و از آن استقبال نمودند. علت این استقبال در جامعه دینی مصر به خصوص از سوی گروه‌های اسلام‌گرا و مبارز مصری به دلیل شرایط خاص آن زمان در جامعه مصر بود.

تأثیر مهم انقلاب ایران بر مصر، تقویت و تشدید جریان «بازگشت به اسلام» است که در تاریخ مصر ریشه‌ی دیرینه‌ای دارد. این گرایش اگر چه در پی تحولات سیاسی زمان جنگ اسرائیل و مصر و شکست مصر تا حدود زیادی تضعیف شد، لیکن با پیروزی انقلاب اسلامی ایران جان تازه‌ای گرفت. به رغم اختلاف نظر میان جریان‌های مختلف اسلامی مصر بر سر انقلاب اسلامی ایران و تحولات آینده آن، پیروزی این انقلاب در نگاه غالب این جریان‌ها، در حقیقت پیروزی ایدئولوژی سیاسی اسلام و تجسم آن در شکل یک دولت بود. برخی گروه‌های اسلامی مصر، از ابعاد و شعارهای فرامرزی و فراوطنی انقلاب ایران که همه مسلمانان بتوانند در سایه آن تاریخ و الگوی برتر و تحولات امت اسلامی را با این واقعیت جدید پیوند دهند، استقبال کردند. انقلاب

ایران به آنان ثابت کرد که قدرت رویارویی با نیروهای امپریالیستی و پیروزی بر آنان را دارند.

جنبش‌های اسلامی مصر از این که انقلاب ایران خواهان عقب نشینی اسرائیل از تمامی خاک فلسطین اشغالی، یعنی اراضی سال ۱۹۴۸ م و ۱۹۶۷ م شده بود، استقبال کردند و این موضع را با موضع غالب کشورهای عرب آن زمان که به عقب نشینی اسرائیل از اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ م و اعطای حق تعیین سرنوشت به ملت فلسطین اکتفا می‌ورزیدند، مقایسه کردند. گروه‌های طرفدار ایران در میان جریان‌های اسلامی در مصر، ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی سابق، اسرائیل و شاه سابق را به توطئه چینی علیه انقلاب ایران متهم می‌کردند. باور به وجود چنین توطئه بین‌المللی علیه انقلاب اسلامی، در ادبیات سیاسی حرکت‌های اسلامی مصر به فراوانی به کار گرفته شده است و در تفسیر بسیاری حوادث، رخدادها و روابط، از همین مفهوم توطئه پنداری استفاده شده است

هیكل که از روزنامه‌نگاران معروف مصر می‌باشد در رابطه با تأثیرات انقلاب اسلامی بر توده‌های مردم در کشورهای اسلامی و همچنین دیدگاه‌های حضرت امام خمینی (ره) می‌گوید: در سال ۱۹۷۸ در حالی که انقلاب اسلامی ایران در اوج خود بود، حکومت مصر از رژیم شاه حمایت می‌کرد و حتی فتوای دینی مبنی بر لزوم اطاعت از ولی امر از سوی برخی از علمای مصر صادر شده بود به طوری که هنگام مصاحبه با امام خمینی (ره) در پاریس [قبل از پیروزی انقلاب] و مصاحبه بعدی با ایشان در قم [بعد از پیروزی انقلاب] ایشان با تلخی از من پرسید که چرا بعضی از علمای دین در مصر علیه انقلاب اسلامی فتوا

می‌دهند در حالی که پیش از این اعراب از شرکت شاه در طرح‌های غربی در منطقه شکایت داشتند و حالا انقلاب اسلامی نه تنها ایران را از این طرح‌ها خارج ساخته، بلکه در مقابل آن‌ها به مبارزه پرداخته است. اضافه بر این اعراب از روابط ایران با اسرائیل شاکی بودند و حالا این روابط قطع شده و مقرر نمایندگی اسرائیل به سازمان آزادی‌بخش فلسطین واگذار شده است. با این وجود تأثیرات انقلاب اسلامی بر توده‌های مردم و جنبش‌های اسلامی انکار ناپذیر است (کدیور، ۱۳۸۵: ۱۲).

با وجود اینکه عده‌ای سعی نمودند تا با پر رنگ جلوه دادن جنبه‌های ایرانی و شیعی بودن انقلاب اسلامی در مقابل جنبه اسلامی و احیای فکر دینی در دنیای معاصر، از تأثیرات این انقلاب در مصر بکاهند، ولی انقلاب اسلامی ایران توانست به خوبی جای خود را در میان توده مردم و نیز گروه‌های مبارز و اسلام‌گرای جامعه مصر باز کند.

۱- جماعت اخوان المسلمین: اولین واکنش نسبت به انقلاب اسلامی ایران توسط جماعت اخوان المسلمین صورت گرفت. این جماعت در اعلامیه‌ای که در سال ۱۹۷۹ آنرا منتشر نمود، ضمن ستایش انقلاب اسلامی ایران آن را الگویی برای مبارزت اسلامی خود علیه دولت وابسته و ضد اسلامی مصر به کار بندد. وقوع انقلاب اسلامی موجب شد این جنبش از رکودی نزدیک به یک دهه خارج شود. جنبش اخوان المسلمین به ویژه در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی این انقلاب را در چارچوب مبارزه جهانی میان اسلام و کفر قلمداد کرده و با صدور بیانیه‌های متعدد حمایت خود را از انقلاب اسلامی اعلام نمود. اخوان

المسلمین، در سال ۱۹۷۹ م آشکارا انقلاب اسلامی ایران را مورد تأیید قرار داد و از پناه دادن شاه، توسط رژیم مصر انتقاد کرد. عمر تلمسانی، رهبر فقید اخوان المسلمین نیز از مخالفت جماعت‌های اسلامی در دانشگاه‌های مصر با استقبال از شاه پشتیبانی کرد. هم چنین این جماعت، پیش تر از شاه به دلیل به رسمیت شناختن اسرائیل و احیای سنت‌های ایرانی پیش از اسلام و بی‌اعتنایی به سنت‌های اسلامی انتقاد کرده بود (بوستان کتاب قم، ۱۳۸۵: ۳۷۶).

اخوان المسلمین از تمام مسلمانان جهان خواست تا از مسلمانان جهان خواست تا از مسلمانان ایران سرمشق بگیرند، اما در عین حال توضیح داد که این به معنای فراخواندن ملت‌های مسلمان به انقلاب نیست، بلکه به معنای دعوت حاکمان و ملت‌ها به وحدت در زیر پرچم اسلامی است. در تحلیل موضع اخوان المسلمین نسبت به انقلاب اسلامی ایران، باید به این نکته توجه داشته باشیم که این جماعت، همواره موضعی معتدل در برابر مذهب شیعه داشته و برافروختن آتش اختلافات مذهبی میان شیعه و سنی را به شدت رد و محکوم کرده است. این جماعت اگر چه به وجود اختلافات آشکار میان دو مذهب اذعان دارد، همواره اعلام کرده است که این اختلاف‌ها ماهیتی ثانوی دارند. جماعت اخوان المسلمین در مقابل کسانی که آنان را به تقلید از امام خمینی متهم می‌کردند، این اتهام را رد و اعلام کرد که هم چنان به برنامه‌های امام حسن البنا وفادار است. این جماعت در توجیه حمایت خود از انقلاب ایران اعلام کرد که دلیل حمایت از انقلاب ایران این

بوده است که رهبران جدید ایران اعلام کرده‌اند، انقلابشان اسلامی است و هدف آنها پیاده کردن شریعت است. جماعت اخوان المسلمین در جداسازی موضع گیری خود از موضع سازمان‌های اسلام گرای زیرزمینی و رادیکال در مقابل انقلاب ایران، شفاف عمل کرده و در مقابل، در برابر دعوت حکومت انقلابی ایران از دیگر جنبش‌های اسلامی در دیگر نقاط جهان، برای جهاد فراگیر با حکومت کشورهای خود، با احتیاط رفتار کرده است.

انقلاب اسلامی به حدی توانست بر جنبش اخوان المسلمین تأثیر بگذارد که به محض پیروزی انقلاب اسلامی دبیرخانه تشکیلات بین‌المللی اخوان المسلمین مبادرت به تماس با مسئولان جمهوری اسلامی نمود تا هیأتی مرکب از نمایندگان جناح‌های مختلف اخوان المسلمین از ایران دیدن کرده و پیروزی انقلاب را به مسئولان و مقامات بلندپایه ایران تبریک گفتند و در مورد راه‌های همکاری، گفت و گو و تبادل نظر کنند. با گذشت نزدیک به دو سال از وقوع انقلاب اسلامی ایران و با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران حمایت‌های اولیه رهبران اخوان المسلمین نسبت به انقلاب ایران کاهش یافت که دلیل آن بروز مسائل فرقه‌ای - مذهبی میان اعضای این جنبش بود. این مساله تا جایی بود که رهبر اخوان المسلمین عمر تلمسانی در مرحله‌ای اعلام کرد: «ایران موضعی عداوت آمیز در برابر جماعت اخوان المسلمین در پیش گرفته است». این موضع، در پاسخ اتهام ایران به اخوان المسلمین که آنان را مجموعه‌ای از مزدوران امریکایی‌ها بر می‌شمرد، اتخاذ شد. این اتهام به اخوان المسلمین، پس از آن ابراز شد که جیمی

کارتر رئیس جمهور سابق ایالات متحده، از عمر تلمسانی خواست تا برای آزادی گروگان‌های آمریکایی که در ایران نگه داری می‌شدند، وساطت کند. تلمسانی این درخواست را پذیرفت و در حال برداشتن گام‌های نخست بود که مقامات ایرانی اعلام کردند، هر کس در صدد آزادسازی گروگان‌ها باشد، مزدور امریکاست. پاسخ تلمسانی به این اتهام آن بود که دست‌گیری دیپلمات‌ها و به گروگان گرفتن آنان، از نظر دینی گناه است، به این ترتیب عناصر درون جماعت اخوان المسلمین، در مواضع سابق خود تجدید نظر کردند و تحت تأثیر موضوعی، در صف مخالفان شیعه و انقلاب ایران قرار گرفتند.

موضع جدید جماعت اخوان المسلمین را نیز می‌توان، در سایه رد ابتکارات صلح در جنگ عراق با ایران از سوی ایران در آن زمان و هم چنین مواضع دشمنانه عربستان سعودی در برابر انقلاب ایران که برخی رهبران و عناصر اخوان المسلمین ارتباطات مستحکمی با آن کشور داشتند، تفسیر کرد. جماعت اخوان المسلمین در شفاف‌سازی موضع خویش در خصوص جنگ عراق و ایران، در آغاز با استناد به آیاتی از قرآن، عراق را متجاوز خوانده، محکوم کرد و هم چنین مواضع برخی کشورهای اسلامی را که به جای تلاش برای توقف جنگ، به عراق با ایران کمک می‌کردند، محکوم نمود. عمر تلمسانی از رهبران همه مسلمانان جهان خواست تا برای متوقف کردن این جنگ اقدام کنند، وی هم چنین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی و اسرائیل را متهم کرد که برای تضعیف دو طرف جنگ و رفع تهدید احتمالی

اسرائیل از سوی ایران و عراق، این جنگ را به راه انداخته‌اند. در این جا هم جماعت اخوان المسلمین، در تفسیر علت جنگ میان دو دولت مسلمان، از مفهوم توطئه بین‌المللی علیه السلام استفاده کرد. در مراحل بعدی نیز این جماعت از استمرار این جنگ که آن را مخالف اصول شریعت می‌شمرد، ابراز تأسف کرد. زمانی که شیخ صلاح ابواسماعیل (از اعضای اخوان المسلمین)، طی سخنانی کوشید، این تصور را ایجاد کند که جماعت اخوان المسلمین در جنگ عراق با ایران، طرفدار عراق است، استاد تلمسانی اعلام کرد که شیخ ابواسماعیل نظر شخصی خود را بیان کرده است (همان، ۳۷۷). در این مقطع، عده‌ای در درون اخوان‌المسلمین، انقلاب ایران را یک انقلاب شیعی قلمداد کردند که در صدد سلطه بر کل جهان اسلام است و لذا دست به تبلیغات و انتشار کتاب علیه ایران زدند.

یکی دیگر از علل تغییر رویه اخوان‌المسلمین را می‌توان ناشی از فشار کشورهای عربی بر این جنبش دانست (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۸۰). به طور کلی تأثیر انقلاب اسلامی ایران در شکل‌گیری نهضت بازگشت به خویشتن اسلامی در مصر و احیای فکر دینی را نمی‌توان انکار نمود. نهضتی که علی‌رغم وجود حکومت پلیسی در مصر و فشارهای مختلف از درون و بیرون مصر تاکنون در قالب جنبش‌های عظیم دانشجویی، اتحادیه‌های ارگری و تشکل‌های دینی و مذهبی به کار خود ادامه داده است. اخوان‌المسلمین از این مقطع زمانی با پیش گرفتن شیوه مبارزاتی

زیرزمینی در صدد ایجاد خیزش‌های مردمی در دانشگاه‌ها و در میان مردم بر آمد هر چند که در این زمینه نتوانست موفق بشود.

۲- تشکل‌های اسلام‌گرای زیرزمینی: مقصود از تشکل‌های اسلامی زیرزمینی در مصر، جماعت شباب محمد که « صالح سریه » رهبر آن بود و در سال ۱۹۷۴ کوشید تا دانشکده فنی نظامی را به تصرف درآورد، و جماعت التکفیر و البحره که خود را جماع المسلمین می‌نامید، و نیز جماعت الجهاد است که مسئولیت قتل انور سادات، رئیس جمهور سابق مصر را بر عهده گرفت. الجهاد یکی از جنبش‌های رادیکال و پرطرفدار در مصر می‌باشد که در سال ۱۹۸۱ توسط یکی از اعضای خود به نام خالد اسلامبولی دست به ترور رئیس جمهور وقت مصر یعنی انور سادات زد. برخی بر این عقیده‌اند که انقلاب اسلامی بیشترین تأثیر را در میان گروه‌های مصر بر جنبش الجهاد داشته است. نیروهای الجهاد نحوه پیروزی انقلاب ایران را به خوبی ترسیم کرده و آثار مبارزان ایرانی را مطالعه کردند به طوری که در زمان دستگیری آنان، یادداشت‌هایی از کتاب «حکومت اسلامی» امام خمینی (ره) و خلاصه دست نویسی درباره انقلاب ایران و کتاب‌های دکتر شریعتی توسط نیروهای امنیتی مصر از آنان ضبط شد. دولت مصر نیز این وسایل را دست‌آویز قرار داده و دولت ایران را متهم به دخالت در امور داخلی مصر و ایجاد تشنج در این کشور نمود.

نشریات و مطبوعات ایران در این دوره، هر روز به انتشار عملیات گروه‌های مصری می‌پرداختند و ضمن ستایش آنان اسامی شهدای

آنان بر خیابان‌های ایران گذاشته می‌شد و اینگونه اقدامات مورد تأیید مقامات و مسئولین ایرانی قرار می‌گرفت. به عنوان مثال امام خمینی (ره) در پیام خود در فروردین ۱۳۵۸ خطاب به مردم مصر از آنان خواستند تا علیه حکومت سادات قیام کنند و این پیام در واقع اولین موضع‌گیری رسمی دولت انقلابی ایران بود که در آن صریحا سرنگونی حکومت سادات خواسته شده بود.

از نظر این تشکیلات، ریشه‌های انقلاب ایران به اندیشه حسن البنا و سیدقطب باز می‌گردد. برخی رهبران تشکیلات الجهاد، انقلاب امام خمینی را الگویی برشمردند که سازمان‌ها و گروه‌های اسلامی، در دیگر کشورهای اسلامی، باید از آن پیروی کنند. رهبران این تشکیلات، نشریات، کاست‌ها و بیانیه‌هایی صادر کردند و در آن از مسلمانان سنی خواستند تا از اندیشه‌های امام خمینی (ره) پیروی کنند، حتی برخی عناصر تشکیلات الجهاد ابراز امیدواری کردند که ایران، در جنگ سال ۱۹۸۰ م عراق را شکست دهد و پس از آن زمینه برای استیلای ایران بر اردن و سپس آزادسازی فلسطین فراهم شود. این عناصر، اختلافات میان انقلاب ایران و جنبش‌های اسلام‌گرا در مصر را دارای ماهیتی ثانوی و فرعی دانستند، به ویژه آن که موضع هر دو در برابر دشمنان اسلام، مشابه است (بوستان کتاب م، ۱۳۸۵: ۳۷۹). آنان انقلاب ایران را نخستین انقلاب شیعی مبتنی بر مبانی اسلامی صحیح توصیف کردند. برخی از تحلیل‌گران معتقدند که رهبران تشکیلات الجهاد در مصر، از طریق برخی فلسطینی‌های نواز غزه، کوشیدند تا ارتباطات نزدیکی با رهبران انقلاب ایران برقرار کنند.

اما باید توجه داشت که جناح سنتی تشکیلات الجهاد معتقد بود که اعتقادات شیعه، انحراف از اسلام صحیح است. با این حال، وجود این جناح با چنین موضعی، مانع از ابراز تأیید انقلاب ایران در مناسبت‌های مختلف و توافق با آن درباره برخی مسائل نیست. از دیگر جنبش‌ها و گروه‌های مصری که از انقلاب اسلامی ایران تأثیر پذیرفته است می‌توان به الی‌سار الاسلامی یا چپ اسلامی اشاره نمود. گروه الی‌سار الاسلامی نیز مانند الجهاد جزو گروه‌های مبارز رادیکال به شمار می‌رود. این گروه نقش ایدئولوژی شیعی را در انقلاب اسلامی ایران می‌ستوند و به آن توجه زیادی داشتند و در همین راستا تعدادی از کتب امام خمینی (ره) و دکتر علی شریعتی را به زبان عربی ترجمه نموده و منتشر کردند و خود نیز کتاب‌هایی پیرامون انقلاب اسلامی ایران به رشته تحریر در آوردند (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۹۰).

تأثیر انقلاب اسلامی بر کشور سوریه

قبل از انقلاب اسلامی، روابط سیاسی میان تهران و دمشق پس از استقلال سوریه در سال ۱۹۴۶ و با به رسمیت شناختن سوریه از طرف دولت ایران برقرار گردید. این رابطه بدون تشنجی تا اواسط دهه ۱۹۵۰ ادامه داشت و از نیمه دهه ۵۰ با سوق یافتن نظرات شاه به سمت احیای ناسیونالیسم پارسی باعث شد که در مقابل کشورهای قرار گیرد که تمایلات ناسیونالیستی عربی داشتند و سوریه از جمله آن کشورها بود. البته مسئله رابطه شاه با اسرائیل نیز در این میان مؤثر بود. در اواسط دهه ۱۹۶۰ بعد از سخنان نخست وزیر وقت سوریه مبنی بر

عربی بودن سرزمین خوزستان، روابط بین دو کشور رو به تیرگی نهاد و این تیرگی تا اوایل دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت. با حمایت شاه از کشورهای عربی در جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ و ارسال کمکهای مالی و پزشکی، زمینه‌ای برای تنش‌زدایی در روابط بین کشورهای عربی و ایران منجمله سوریه فراهم گردید و رابطه بین دو کشور رو به بهبود گذاشت بطوری که در سال ۱۹۷۵ چند ماه پس از انعقاد قرارداد الجزایر بین ایران و عراق، حافظ اسد که کشورش در انزوا قرار گرفته بود، به تهران سفر کرد. او این سفر را نقطه عطفی در روابط و مناسبات دو کشور دانست. با این ترتیب روابط بین ایران و سوریه قبل از سال ۱۳۵۷ به ظاهر روابطی دوستانه بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و درست در زمانی که دیگر کشورهای اسلامی سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کرده بودند و از ترس تاثیر انقلاب اسلامی ایران به سرزمینهایشان به تکاپو افتاده بودند، سوریه از جمله معدود کشورهای اسلامی بود که نه تنها دولت جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخت، بلکه انقلاب اسلامی را هم مورد حمایت قرار داد. در همان ابتدا و به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی، حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه طی پیامی به مقامات ایران این پیروزی را تبریک گفت و این انقلاب را به عنوان ضربه مهلکی بر امپریالیسم امریکا و صهیونیسم قلمداد کرد. لذا از همان سال ابتدای انقلاب روابط سیاسی دوستانه‌ای بین ایران و سوریه آغاز گشت.

ایران و سوریه با حمایت از مبارزان فلسطینی در برابر اشغالگران صهیونیست و در یک جبهه قرار گرفتند هر دو دولت در مبارزه با صهیونیسم و مخالفت هر دو در برابر گسترش فعالیت نظامی امریکا در

خلیج فارس و ایجاد پایگاههایی در این منطقه و همچنین نیازهای اقتصادی دو کشور باعث تشدید علاقمندی دو کشور گردید. از اواسط ۱۹۷۹ گرمی روابط میان ایران و سوریه کاملاً محسوس بود. موقعیت حافظ اسد به گونه‌ای بود که به صورت علنی از انقلاب اسلامی ایران تمجید به عمل آورد. این حرکتی بود که در آن زمان مقامات سوری ناچار به توضیح در برابر بعضی از کشورهای عرب بودند.

دولت ایران دریافته بود که در لبنان بدون همکاری سوریه نمی‌تواند از شیعیان به پا خاسته آن کشور پشتیبانی کند. سوریه نیز می‌دانست که بدون همکاری ایران نمی‌تواند آن گروه از شیعیان لبنانی را که معتقد بودند جنگ مقدس علیه غرب به راه انداخته‌اند، کنترل کند. روابط ایران و سوریه پس از انقلاب اسلامی ایران پیشرفت خوبی داشت و هر دو کشور با توجه به منافع ملی خود و موقعیتی که در منطقه و صحنه بین‌الملل داشتند، به مسئله حسن روابط توجه خاصی ابراز داشتند و در تمام رخدادها پس از انقلاب در جامعه بین‌الملل و در بین کشورهای منطقه، سوریه از ایران حمایت کرد. پس از انقلاب اسلامی روابط اقتصادی بین دو کشور نسبت به قبل رشد بیشتری یافت و تحولاتی در زمینه تجارت و حمل و نقل صورت گرفت.

روابط ایران و سوریه با شروع جنگ تحمیلی وارد مرحله جدیدی شد و تحول عمیق‌تری یافت. با توجه به هم مرز بودن سوریه و عراق و مشکلاتی که از گذشته بین دو کشور وجود داشت جنگ بین ایران و عراق اثر مستقیم برجای گذارد. پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال آن قطع رابطه با رژیم صهیونیستی و پیوستن ایران به صف مبارزان علیه اسرائیل و حمایت بی‌دریغ از حقوق حقه ملت فلسطین و از طرف

دیگر آغاز جنگ با دشمن دیرین سوریه، یعنی عراق، نمی‌توانست بر رابطه دولت سوریه با ایران بی‌تاثیر باشد. دولت سوریه در ابتدای جنگ از تهاجم گسترده عراق به ایران و پیروزی‌هایی که دشمن دیرینش در ابتدا به دست آورد وحشت زده شد. بدین علت از محکوم کردن علنی دولت عراق در آغاز خودداری کرد، زیرا می‌پنداشت که پس از پیروزی قدرتمندانه عراق بر ایران، نوبت حمله به سوریه خواهد رسید. سوریه در ابتدا با احتیاط تنها به ارسال مقادیری اسلحه و تجهیزات به ایران بسنده کرد و در عین حال شروع به کمک به گروه‌ها و مخالفان صدام از جمله کردها، کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و ... کرد، لیکن با مشاهده افزایش مقاومت نیروهای ایرانی در برابر متجاوزان عراقی، مواضع دولت سوریه در حمایت از جمهوری اسلامی تغییر یافت و به صورت علنی از ایران حمایت و دولت عراق را به علت آغاز جنگ و حمله به ایران محکوم نمود و عراق را متهم کرد که به عنوان عامل امپریالیسم جنگ را به نفع امریکا و برای انحراف اعراب در مبارزه با اسرائیل شروع کرده است (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۱۲-۲۰۷).

بازتاب انقلاب اسلامی بر مردم فلسطین

انقلاب اسلامی ایران علاوه بر آنکه توانست الگوی مناسب جهت شکل‌گیری حکومت‌های اسلامی ارائه دهد، نیز باعث تغییر و تحول در ایدئولوژی جنبش‌های مبارزاتی بخصوص در سرزمین فلسطین گردید، به گونه‌ای که رهبران این جنبش‌ها به این مسئله اذعان دارند که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران توانست تحول بزرگی در روش

مبارزاتی آنان و شکل‌گیری جنبش‌های جدید و به وجود آمدن پیش‌زمینه‌هایی جهت برقراری یک نظام حکومتی با زیرساخت‌های اسلامی ایجاد نماید (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۴۹). یکی از شعارهای اولیه در نهضت امام خمینی (ره) مسئله دفاع از مظلومان بود که مسئله فلسطین و حمایت از فلسطینیان در صدر این هدف قرار داشت، زیرا که انقلاب اسلامی ایران بر باورهای اسلامی مردم استوار و مسئله فلسطین جزئی از این باورها بود. صهیونیست‌ها نیز از این موضوع آگاه بودند به طوری که ژنرال مالبرانتیت که در سال ۱۳۴۰ به جای هرزوغ به ریاست اداره اطلاعات ارتش اسرائیل منصوب شده بود، پس از سفری به ایران و دیدار با مقامات بلندپایه کشوری در بازگشت به بن‌گوریون و گلدامایر توصیه کرد تماسهایی با خارج از محدوده هیئت حاکمه ایران برقرار شود. او متذکر شد که اسرائیل در میان مردم ایران منفور است و باید به آینده بیندیشند (مهدوی، ۱۳۹۰: ۲۹۳). با اوج‌گیری نهضت مردمی، مبارزه با صهیونیسم و محکوم کردن روابط شاه با اسرائیل یکی از وجوه مبارزه مردمی را تشکیل می‌داد. انقلابیون همواره روابط شاه و صهیونیست‌ها را مذمت کرده و مردم را به کمک مردم فلسطین دعوت می‌نمودند. سازمانهایی که راه مبارزه با رژیم را برگزیده بودند، دفتر نمایندگی اسرائیل و سایر منابع آن را در ایران هدف حملات خویش قرار می‌دادند (نجاتی، ۱۳۸۷: ۴۲۸-۴۱۳). در واقع مبارزه با صهیونیست‌ها و اسرائیل، فصل مشترک تمام مبارزین به شمار می‌رفت. در روزهای درگیری مردم ایران با نظام شاه که هنوز افق‌چندانی برای پیروزی و سقوط حکومت پهلوی روشن نبود، شعار حمایت از مبارزات مردم فلسطین بر زبان مردم جاری بود. به طور

نمونه در راهپیمایی ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ مردم تهران که از قیطره به سوی میدان آزادی صورت گرفت، انبوه جمعیت در بین سایر شعارهای انقلابی و ضد شاه، سر دادند.

پس از پیروزی انقلاب، روابط رژیم انقلابی ایران با اسرائیل قطع گردید و سفارت اسرائیل به سفارت فلسطین تبدیل شد. سخنگوی رژیم صهیونیستی نیز اعلام کرد که قطع روابط سیاسی و اقتصادی میان ایران و رژیم صهیونیستی زیانهای فراوانی به اقتصاد این کشور وارد ساخته است (۴). دولت جدید ایران نیز از همه اسرائیلی‌ها خواست فوراً ایران را ترک کنند. این حکم اخراج شامل اعضا و هیئت نمایندگی اسرائیل، آژانس یهود و اعضای هواپیمایی اسرائیل (العال) و نمایندگان شرکت‌های مقاطعه‌کار اسرائیلی می‌شد. سفارت فلسطین نیز در اسفند ۱۳۵۸ در محل سفارت اسرائیل گشایش یافت. زیاد ابو عمرو در کتاب فلسطین و جنبش اسلامی در مورد چرایی و چگونگی تاثیر انقلاب اسلامی در فلسطین، می‌نویسد: «پس از پیروزی انقلاب ایران در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۰ بزرگان و فعالین گرایش دینی در دانشگاهها حضور یافته و جوانان را به شرکت و اهتمام در مسائل سیاسی دعوت می‌کرده‌اند. چنین دعوت‌هایی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به وضوح دیده نمی‌شده است... انقلاب اسلامی در زمینه‌های تئوری و عملی برای جنبش جهاد اسلامی از همان ابتدا منبع فکر و الهام بوده است. به نوشته فتحی شقاقی از نظر بنیانگذاران الجهاد، امام خمینی (ره) نه فقط سمبل و الهام‌بخش و رهبر انقلاب اسلامی ایران است، بلکه در همه جا این مشخصات را دارد.

ج: قدرت یابی شیعیان عراق پس از سقوط صدام

در گذشته به استثناء دوران خاندان بویه در قرن چهارم هجری که تشیع را برای همیشه در بین النهرین سفلی مستقر کرد، جمعیت‌های شیعه همواره تحت سلطه قدرت سیاسی سنی‌های حاکم بر بغداد می‌زیسته‌اند. واقعیت آن است که چه در دوران عثمانی، چه هاشمی، انگلیسی‌ها، غیر مذهبی‌ها یا بعثی‌ها، شیعیان علیرغم وزن جمعیتی خود به فراموشی سپرده شده بودند. این در حالی است که در طول تاریخ ۸۴ ساله تشکیل کشور عراق پس از تجزیه عثمانی، شیعیان عراق همواره بیشترین تأثیرگذاری را در روند شکل‌گیری استقلال سیاسی این کشور از استعمار انگلیس ایفا کرده‌اند. با این حال، آنها هیچگاه نتوانسته‌اند از جایگاه شایسته‌ای در ساختار قدرت عراق برخوردار باشند. در این میان، نقش مرجعیت شیعه در راهبری قیام‌های مردمی در طول این سالها انکارناپذیر است (روزنامه ایران، ۱۳۸۳). سیاست تغییر حکومت در عراق اقلیت سنی را که از زمان استقلال این کشور در سال ۱۹۳۲ قدرت را به دست داشت، خلع کرد و به اکثریت شیعه قدرت داد. این امر باعث شده است تا رقابت شیعه-سنی برای کسب قدرت به بزرگترین عامل تعیین‌کننده صلح و ثبات در عراق پس از صدام تبدیل شود.

به‌رحال پس از فروپاشی دولت عراق حصر سیاسی و اجتماعی شیعیان این کشور پایان یافت و امروزه آینده عراق با مسأله شیعه گره

خورده است. آنها که اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، توانسته‌اند در دولت تازه روی کار آمده در عراق جایگاه خوبی را بدست آورده و به ایفای نقش سیاسی بپردازد. از زمانی که آمریکا صدام حسین را از قدرت برکنار کرد، آیت الله سیستانی دائماً آمریکا را برای پذیرش فرایند انتخابات زیر فشار گذاشته است که تسلط شیعیان را بر عراق برای نخستین بار پس از تصرف بغداد در سال ۱۵۳۳ به دست امپراتوری عثمانی سنی تضمین خواهد کرد. با وجود آن‌که شیعیان عراق با یک صدا صحبت نمی‌کنند، سیاست، فرهنگ و ارزش‌های مذهبی تشیع بیش از ویژگی‌های جمعیت سنی و کرد عراق، آینده عراق را شکل خواهد داد. شیعه امروزه در عراق یک عامل ژئوپلیتیک داخلی محسوب می‌شود، زیرا آنها دیگر نمی‌پذیرند که یک اقلیت مطرود تلقی شوند و محرومیت بر آنها تحمیل شود. شیعه عراق یک عامل ژئوپلیتیک خارجی نیز به حساب می‌آید، زیرا که می‌تواند در آینده سیاسی حکومت‌های سنی حاکم بر حوزه‌های نفتی نقش ایفا کند. عراق نخستین کشوری خواهد بود که علناً شیعی خواهد شد. در بین کشورهای عرب منطقه، عراق یکی از مهمترین کشورها و از مدعیان رهبری جهان عرب و مسند امپراتوری عباسی (۷۵۰-۱۲۵۸) است (نصر، ۱۳۸۳: ۹۲). بعد از سقوط بغداد شیعیان عراق (با حدود ۶۰ درصد از جمعیت) خط مقدم انتقال سیاسی در کشور بودند و مسایل مربوط به مشارکت سیاسی شیعیان، نقش دین در دولت و حضور ائتلافی را در دستور کار خود قرار دادند. اطمینان از قدرت آرای شیعیان در انتخابات برای آنان اهمیت داشت، از این‌رو احزاب شیعه ائتلاف عراق متحد پیوستند که شامل حزب الدعوه، شورای عالی انقلاب اسلامی عراق،

مجمع معلى عراق و شورای سیاسی شیعه بود. کابینه جدید التأسيس ۳۲ عضوی عراق از سوی نخست‌وزیر شیعه، ابراهیم جعفری تشکیل شد و ۱۸ نفر شیعه در آن حضور دارند (روزنامه اقبال، ۱/۴/۱۳۸۴). بطور کلی در پی ساقط شدن حکومت بعثی عراق، فضا برای خیزش سیاسی شیعه در این کشور آماده شده است. با این حال، پیچیدگی اوضاع این کشور از نظر داخلی و نیز تأثیر آن بر نظم منطقه، باعث ایجاد نوعی درهم‌تنیدگی منافع شیعیان و آمریکایی‌ها شده است. از این‌روست که عده‌ای از تحلیلگران ضمن بررسی پیامدهای شکل‌گیری حکومت به رهبری شیعیان در عراق، از شیعیان به عنوان متحد آمریکا نام می‌برند. سید ولی رضا نصر معتقد است رقابت سنی شیعه و سنی باعث دشمنی سنی‌ها با آمریکا و انعطاف‌پذیری شیعیان در برابر آن می‌شود. به عقیده بعضی دیگر از کارشناسان، شیعیان عراق و مراجع (رهبران مذهبی) آنها، می‌توانند مهمترین بازیگران در تاریخ خاورمیانه مدرن باشند و دولت آینده این کشور می‌تواند با کمک مراجع شیعی در کنار ارائه خدمات اجتماعی به مردم خود بعنوان کاتالیزور (سازمان‌دهنده) تغییرات دموکراتیک در کل منطقه مطرح شود. (Gerecht, ۲۰۰۴:۱۸)

پیامدهای منطقه‌ای تجدید حیات شیعه در عراق

آیت الله خمینی (ره) با انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ م در ایران، شوکی را به جهان عرب وارد کرد و الهام‌بخش اسلام‌گرایان سنی

رادیکال برای یک بازی سخت در جهت بدست آوردن قدرت شد. اما برخلاف وی، آیت الله سیستانی مرجع بزرگ شیعیان در نجف، بطور عمیقی در سازمانهای مذهبی اسلامی و احزاب سیاسی بنیادگرا نفوذ کرده است، بطوری که سرنوشت دموکراسی در خاورمیانه به آن بستگی دارد، اگرچه تاکنون مسلمانان سنی عرب و غیر عرب در برابر پذیرش این ایده مقاومت کرده‌اند (۱۸: ۲۰۰۴, Gerecht). در حال حاضر به دنبال تغییرات گسترده در عراق و تغییر در سطوح قدرتی این کشور و قدرت گرفتن شیعیان، کشورهای منطقه نیز از آن متأثر شده و احساس خطر کرده و به سمت آزادی بیشتر حرکت می‌کنند. با این حال، پیچیدگی اوضاع این کشور از نظر داخلی و نیز تأثیر آن بر نظم منطقه، باعث ایجاد نوعی درهم‌تنیدگی منافع شیعیان و آمریکایی‌ها شده است. از این‌روست که عده‌ای از تحلیلگران ضمن بررسی پیامدهای شکل‌گیری حکومت به رهبری شیعیان در عراق، از شیعیان به عنوان متحد آمریکا نام می‌برند. اعلام آمریکا مبنی بر ضرورت تأسیس دولت‌های دموکراتیک در فلسطین و عراق می‌تواند موجب تزلزل هرچه بیشتر جوامع عربی خاورمیانه را فراهم آورد. برخی از اندیشمندان از تأثیر دامینوی دموکراسی در منطقه سخن به میان آورده‌اند. بدون تردید برقراری دموکراسی در عراق تهدیدی جدی برای حکومت‌های اقتدارگرای عرب فراهم خواهد ساخت (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۳۶۲). رهبران کشورهای منطقه به علت ارتقای آگاهی‌های عمومی و تغییر بافت جوامع خود و به منظور کاهش فشارهای خارجی و همچنین انطباق جوامع خود با واقعیات حاکم بر صحنه بین‌الملل، گاه اجازه دادند که برخی نمادهای دموکراسی همانند

مجلس مشورتی، مجلس ملی، شورای شهر و گروه‌های اجتماعی زنان، به صورت ابتدایی فعالیت کنند. البته در تسریع این وضعیت عوامل دیگری از قبیل شهرنشینی، ظهور طبقه جدید روشنفکری و نخبگان، افزایش مهاجرت اتباع کشورهای منطقه به خارج و... کمک شایانی نموده است (صادقی، ۱۳۸۲: ۲۲۷). بنابراین در حال حاضر تغییر موازنه قدرت بین شیعیان و سنی‌ها نقش اصلی را در نتیجه سیاسی، نه فقط در عراق بلکه در لبنان، افغانستان، پاکستان، جمهوری آذربایجان و عربستان سعودی دارد و تحولات عراق احتمالا در سال‌های آینده این روند را پررنگ‌تر خواهد کرد.

در واقع رقابت برای کسب قدرت بین شیعیان و سنی‌ها نه تحول تازه‌ای است و نه به عراق محدود می‌شود. این امر باعث شکل‌گیری ائتلاف‌ها شده و نحوه تعریف و پیگیری منافع را به دست بازیگران مختلف در خلال سه دهه گذشته تبیین کرده است. این رقابت که اغلب در تحلیل سیاست در خاورمیانه بزرگ، نادیده گرفته می‌شود، نقشی اساسی در فهم تأثیر تحولات جاری در عراق بر شکل‌گیری این منطقه در سال‌های آینده دارد. پیوندهای سازمانی و مذهبی بین حوزه‌های علمیه شیعه در ایران و عراق آشکارترین حلقه ارتباطی در شبکه آیت الله‌ها و نمایندگان آنان، سازمانها و حوزه‌های علمیه در هند تا زنگبار در تانزانیا و دیربورن در میشیگان است. آزادسازی عراق و تغییرات تدریجی در ایران پیوندهای موجود در قم و نجف را تحکیم خواهد کرد و نسیم تغییر در منطقه پس از علمیات عراق ارتباط تنگاتنگ‌تری میان جوامع جدا افتاده شیعیان و نهادهای آنان به لبنان مدت کوتاهی پس از سقوط بغداد با هدف تأکید بر اهمیت این مناسبات صورت

گرفت که با حضور حدود یک صد هزار زائر ایرانی در کربلا در مراسم عاشورا آشکار شد. افزون بر این، یک نشانه آشکار اهمیت روزافزون تشیع در سراسر خاورمیانه پس از تغییر حکومت در عراق، گردهمایی علمای سعودی به دعوت امیر عبد الله در تابستان ۲۰۰۳ برای جست‌وجوی زمینه مشترک بین رهبران مذهبی شیعه و سنی در این کشور بود. در سال‌های آینده که تشیع کمتر در قیدوبند ملی‌گرایی‌ها، ایدئولوژی‌ها و حکومت‌های خودکامه باشد، احتمالاً این فرصت را بیش از هر زمان دیگری در تاریخ معاصر خواهد داشت تا یک بار دیگر به نیروی منطقه‌ای تبدیل شود (نصر، ۱۳۸۳). در عربستان سعودی، جنبش فعالیت سیاسی تشیع که از سال ۱۹۷۹ بی‌رحمانه سرکوب شده بود، در حال رشد است و سازمان‌هایی مانند حزب الله سعودی، التجمع العلماء الحجاز و الحركة الاصلاحیه، حقوق سیاسی و مذهبی شیعیان را از نظام پادشاهی مطالبه می‌کند (همان). حتی بلافاصله بعد از سقوط بغداد یعنی در ۲۸ آوریل، رقابت انتخاباتی شیعیان در عربستان (انتخابات شهرداریها) به رسمیت شناخته شد (Doran, ۲۰۰۳: ۷۹).

فصل چهارم

قلمروهای تحت نفوذ جمهوری
اسلامی ایران در لبنان

سرزمین لبنان

سرزمینی که امروزه به نام حوزه جغرافیایی لبنان و فلسطین شهرت دارد در حقیقت بستر جغرافیایی تلاشهای عقیدتی و فرهنگی پیامبرانی چون حضرت عیسی علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام، حضرت

داود علیه السلام، و حضرت سلیمان علیه السلام، و حضرت یحیی علیه السلام است. بسیاری از فرستادگان الهی در این ناحیه برای اعتلای آیین آسمانی خود رنج‌ها و محنت‌هایی را به جان خریدند و برخی دیگر در این مسیر به فیض شهادت نائل آمدند، همه ادیان الهی بر این نواحی به دیده احترام و قداست می‌نگرند. لبنان کشوری است که همواره در طول تاریخ عرصه مبارزه حق‌جویان با اهل باطل بوده و مردمانش برای به دست آوردن آزادی‌های معنوی و رهایی از اسارت‌های ستمگران از هیچ فداکاری سرباز نزده‌اند و استقامت، مقاومت و جانبازی را بر حقارت و ذلت و تسلیم‌شدن در برابر زورگویان و مهاجمان یاغی ترجیح داده‌اند. لبنان در منطقه خاورمیانه کشور پیچیده‌ای است و اقوام، طوایف و گرایش‌های دینی گوناگونی را در دل خود جای داده است، و با وجود آن که در زمره واحدهای مستقل سیاسی جهان عرب به شمار می‌آید، ولی تنوع زبانی در آن به وفور مشاهده می‌گردد. در واقع لبنان جزیره کوچکی است از پدیده‌های ناموزون، ناهماهنگی‌ها و ناهمگونی‌ها، هم می‌توان فرزاندگی، فضیلت و خصال عالی انسانی را در آن دید و هم می‌توان نمودهایی از رذالت، جنایت، گمراهی، انحراف، و دنائت را نظاره‌گر بود. اما با همه این دگرگونی‌ها و با وجود طرز فکرهای احیانا متعارض و واکنش‌هایی که اقوام و فرقه‌ها را در مقابل هم قرار می‌دهد هویت مستقل و متمایز از دیگر ملیت‌ها و کشورها را دارد و برای دست‌یافتن به این منظور تلخکامی‌ها و موارت‌های زیادی را تحمل کرده است (تیری، ۱۳۵۵: ۱۷۳).

قدیمی‌ترین نامی که برای سرزمین کنونی لبنان ذکر شده «فنیقیه» است، آنان قومی دریانورد و تجارت‌پیشه بودند که حدود ۳۵۰۰ سال قبل به سواحل لبنان کنونی مهاجرت کردند. مهمترین فعالیت اقتصادی این قوم تهیه رنگ قرمز ارغوانی زیبایی بود که از نوعی صدف دریایی تهیه می‌کردند و این رنگ برای رنگ‌آمیزی لباس و به خصوص شنل به کار می‌رفت. نام فنیقی‌ها را یونانی‌ها به آنان دادند که هم به معنای رنگ ارغوانی است و هم نام صدفی است که از آن، این رنگ بدست می‌آید. در همان دوران باستان کلمه لبنان که لفظ آرامی است و به معنای سرزمین سپید می‌باشد که اشاره به پوشیده‌بودن ارتفاعات آن از برف دارد، در مورد این سرزمین به کار رفت. چون در طول تاریخ، لبنان تابع سوریه کنونی (شام) بوده تحت عنوان کلی «شامات» نیز از آن سخن گفته‌اند در طول دوره حاکمیت عثمانی به این سرزمین به دلیل ساختار سیاسی خاصی که داشت لبنان را سرزمین خودمختار لبنان نامیدند و در سال ۱۹۲۰ یعنی در زمان سلطه استعماری فرانسویان به لبنان بزرگ مرسوم گردید و با احراز استقلال در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۱ میلادی جمهوری لبنان (جمهوریة اللبانیة) (به وجود آمد که هم‌اکنون نام رسمی آن می‌باشد و در عرف بین‌الملل بدان لبائن (Lebanon) می‌گویند. در فرهنگ‌های لاتینی این کشور را به صورت لیبانوس (Libanus) و در زبان فرانسوی لیبان (Libaon) و در زبان انگلیسی به صورت لبنان (Lobnan) نوشته‌اند (خیراندیش و شامان، ۱۳۷۰: ۱۵۵).

جغرافیای طبیعی کشور لبنان

کشور لبنان به عنوان کوچکترین سرزمین خاورمیانه، پس از بحرین، با ۱۰۴۵۳ کیلومتر مربع در آسیای جنوب غربی قرار دارد، این واحد سیاسی از شمال و شرق به سوریه، از جنوب و جنوب شرقی به فلسطین و از غرب به دریای مدیترانه محدود می شود. لبنان به دلیل قرارگرفتن به ساحل شرقی مدیترانه، راه داشتن به دریای آزاد و آبهای بین المللی در گذر تاریخ نقطه سرآغاز نفوذ قوای استعماری به منطقه حساس خاورمیانه بوده است. لبنان در شمال به شکل مستطیل نسبتاً عریض است که در جنوب این عرض کاهش می یابد. طول آن که در جهت شمالی، جنوبی است از «عکار» تا «هنتیا» به ۲۱۰ کیلومتر بالغ می گردد ولی عرض آن به ۸۰ کیلومتر می رسد. محدودیت مساحت و طول مرزهای لبنان مناطق حساس جغرافیای طبیعی آن را در مجاور هم قرار داده و شمال و جنوبش به قدری به هم نزدیکند که می توان در مدت ۲/۵ ساعت با ماشین شمال لبنان را از طریق بیروت پیمود و به جنوب آن رسید. سواحل آن نیز شنی و دارای بندرها و لنگرگاههای کوچکی می باشد (علیزاده، ۱۳۸۴: ۳۴). لبنان از سطح دریای آزاد ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارد و کشوری نیمه کوهستانی به شمار می آید و بلندترین قله اش، «قرنه سودا» ۳۰۸۳ متر ارتفاع دارد، شهرها و دهکده های لبنان در دامنه کوهها و بر فراز قله ها و کوهپایه ها قرار دارند و بدین جهت شهرها و دهکده های آن نمی توانند بیش از حد معینی گسترش یابند. اراضی لبنان که در مرحله سوم زمین شناسی تکوین یافته، دارای دو سلسله جبال «داخلی و ساحلی» است که از شمال شرقی تا جنوب غربی کشیده شده و به دو منطقه تقسیم گردیده اند. منطقه ساحلی کم دامنه و کم ارتفاع به طول ۱۸۰ کیلومتر از «راس الناقوره» در

جنوب تا «النهر الكبير» در شمال که «السلسلة الغریبة» نام دارد کشیده شده است.

کوههای عطار، نیحا، الريحان و جبل عامل از ناهمواری‌های این منطقه هستند. سلسله جبال داخلی (لبنان شرقی یا کوه حرمون) به موازات ارتفاعات ساحلی بوده و مهم‌ترین بلندی‌های آن جبل الشیخ نام دارد، کوههای مزبور که خود از چند قسمت تشکیل شده، در بسیاری از بخش‌های خود مانعی در راه ارتباط بخش شرقی و غربی لبنان مانع بزرگی ایجاد کرده است، شیب این ارتفاعات از سمت غرب به دره بقاع ختم می‌شود و با تنگه‌های سخت و سنگی مشخص می‌گردد، شیب‌های غربی این کوهها در معرض بادهای باران‌زا قرار دارند.

بین ارتفاعات شرقی و غربی دره مرتفع بقاع با ۱۱۲ کیلومتر طول و ۲۶ کیلومتر عرض قرار دارد این دره را آب‌خیز ۱۰۸۰ متری میان «نهر العاصی» و «رود لیطانی» در حوالی «بعلبک» به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. شمال این دره را کوه‌های کم‌ارتفاعی قطع می‌نماید که از سنگهای سست پوشیده شده‌اند. جبل لبنان وزش بادهای غربی را سد می‌کند و میزان نزولات متوسط سالانه را به حدود ۳۰۰ میلیمتر کاهش می‌دهد. در جنوب بعلبک کف دره دارای فراز و نشیب‌هایی است و خاک قرمز آبرفتی آن به سبب اندک افزایش در میزان بارندگی حاصلخیزی افزونتری دارد، هم در امتداد رود لیطانی که روستاها برای در امان ماندن از جریان سیل در ارتفاعات واقع‌اند و هم در مسیر چشمه‌هایی که در دامنه کوه‌ها به سمت شرق و غرب واقع شده‌اند روستاهای بزرگ و به شدت متراکمی به مقدار نسبتاً زیادی وجود دارد. دره بقاع از طریق وادی التیم (حاصبیا) به سمت جنوب

امتداد می‌یابد به رغم این که وادی مزبور توسط نهر حاصبانی (از نهرهای اصلی اردن) زه‌کشی می‌شود. مع‌الوصف منطقه‌ای دورافتاده تا اندازه‌ای غیر قابل دسترس و تراکم جمعیت در آن کم است و روستاهایش فقیرند (بیومونت و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۸۵-۲۷۰).

بزرگترین رودخانه لبنان «لیطانی» نام دارد که از آلیک (Aliek) در ۲۵ کیلومتری جنوب بعلبک جریان یافته و رو به سمت جنوب به بقاع و از آنجا به کوهستان رسیده و به سوی غرب تا رسیدن به دریای مدیترانه امتداد می‌یابد. اهمیت لیطانی برای لبنان همپای سد بزرگ «اسوان» برای مصر و «سد فرات» برای سوریه بر آورد شده است. طول این رودخانه ۱۴۶ کیلومتر است که بنا به عقیده پاره‌ای از کارشناسان می‌تواند منشا یک بحران بین‌المللی شود، زیرا یکی از هدف‌های اسرائیل در توسعه اراضی دستیابی به آب این رودخانه می‌باشد. «رعنان فایتس» کارگزار صهیونیستی اندیشه‌ای را مطرح می‌کند که افشاگر مقاصد مستمر توسعه طلبانه رژیم اشغالگر قدس است. او خواستار بهره‌برداری از آبهای رودخانه لیطانی به منظور اجرای پروژه‌هایی در مناطق اشغال شده است (مؤسسه‌الارض، ۱۳۶۳: ۶۲). در واقع رودخانه‌های لبنان قبل از آن که تامین‌کننده آب شیرین باشند، منشا اختلافات سیاسی گردیده‌اند، «رودخانه حاصبانی» به یک مجادله بین‌المللی دامن زد. «رودخانه اورنتس» نیز یک مشکل منطقه‌ای پدید آورد. لبنان قبل از آغاز جنگ‌های داخلی طرحی برای ایجاد یک سد بزرگ بر روی «اورنتس» تهیه کرده بود اگر این پروژه به انجام می‌رسید، دولت لبنان قادر بود دو تونل بزرگ حفر نماید اولی برای رساندن و آبیاری ۴۰۰ هکتار زمین و دومین به هرمل (Hermel)

جهت آبیاری ۳۰۰۰ هکتار از اراضی آن منطقه. از ظرفیت بالقوه رود حصبانی هم بهره‌برداری درستی نشد، زیرا دولت‌های مختلفی که از سال ۱۹۵۵م تاکنون در لبنان روی کار آمده‌اند، هریک به نحوی از انحاء بر پروژه‌های مزبور تغییراتی وارد آورده‌اند. رود حصبانی که از لبنان به سوی جنوب جریان دارد و به جلگه حولا در فلسطین می‌رسد، قرار بود این رود دارای سدی به ارتفاع ۶۰ متر گردد و ۱۶۵ میلیون متر مکعب آب را در لبنان ذخیره سازد که این پروژه هم عملی نشد. رودخانه اورنتس کشورهای سوریه و لبنان را به مدت بیست‌سال بر سر مسئله تقسیم آبهای خور درگیر کرده بود تا این که در اوائل سال ۱۹۷۱م با امضای موافقت‌نامه‌ای بین طرفین مقرر گردید لبنان تنها یک پنجم از مجموع ۴۰۰ میلیون متر مکعب آن را دریافت دارد. دیگر رودخانه‌های لبنان عبارتند از: الکبیر، البارود، قادیشا، الجوز، اللامور، الزهرانی که ساحلی است (رضویان، ۱۳۸۵: ۱۳۶). لبنان تنها کشور خاورمیانه است که بیابان و صحرا ندارد، گرچه در مجموع آب و هوای معتدل و مرطوب دارد اما در سواحل دارای شرایط مدیترانه‌ای، در نواحی ارتفاعی و دره‌های بین کوهی دارای اقلیم کوهستانی با زمستان‌های نسبتاً سرد و طولانی و تابستان تا حدودی کوتاه است. مردم خاورمیانه لبنان را به خاطر تابستان‌های ملایم، سرسبزی جبل لبنان و جاذبه‌های طبیعی دوست دارند و اروپائیان از آفتاب و سواحل زیبایش لذت می‌برند.

جغرافیای سیاسی کشور لبنان

لبنان کشور کوچکی در خاورمیانه، در غرب آسیا و ساحل شرقی دریای مدیترانه است که از شمال و شرق، به سوریه و از جنوب، به فلسطین اشغالی محدود شده است (طلوعی، ۱۳۷۲: ۷۴). لبنان در وضعیت مناسبی برای ارتباطات اقتصادی، تجاری و فرهنگی بین سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا قرار گرفته است. وجود پناه جویان فلسطینی و همجواری این کشور با اسرائیل موجب تهاجمات این رژیم علیه لبنان و بی ثباتی در این کشور گردیده و این دو عامل همواره چالش‌های زیادی را در مقابل دولت‌های این کشور قرار داده است. طوایف گوناگون در لبنان، که به صورت دو جریان عمده مسیحی و مسلمان می‌باشند، باعث تضادهای زیادی در این کشور گردیده اند. ویژگی کوهستانی بودن آن و طبیعت ساکنان آن همواره باعث گردیده که لبنان پناهگاه مناسبی برای اقلیت‌های مذهبی محروم سرزمین‌های همسایه باشد (معینی آرانی، ۱۳۷۲: ۸۳).

از لبنان بزرگ تا جمهوری لبنان

جنگ جهانی اول موجب نابودی امپراتوری عثمانی و نظام خلافت اسلامی گردید که بخشی از جهان اسلام را تحت پوشش خود داشت و مسلمانان را با وضع جدیدی روبه رو ساخت (مدنی، ۱۳۷۵: ۳۱۸). فرانسه و انگلیس در سال ۱۹۱۶ در قرارداد «سایکس - پیکوت»، مناطق نفوذ خود را در خاورمیانه مشخص نمودند که طبق آن فرانسه سرپرستی لبنان و سوریه را به دست آورد و انگلیس سرپرستی عراق، فلسطین و ماوراء اردن را کسب کرد. (شالیند، ۱۳۵۲: ۲۷). در اکتبر ۱۹۱۸ ترکان عثمانی از سوریه و لبنان بیرون رانده شدند و در کنفرانس

«سان رمو» در ۱۹۲۰ سرپرستی لبنان و سوریه به فرانسه واگذار گردید و به دنبال آن، کمیسر عالی فرانسه تأسیس «لبنان بزرگ» را اعلام داشت. «لبنان بزرگ» نه تنها ناحیه جبل لبنان، بلکه شهرهای ساحلی طرابلس، بیروت، صیدا، صور و همچنین جنوب لبنان و درّه شرقی «بقاع» را در برداشت. (فوبلیکوف و دیگران، ۱۳۶۷: ۱۴۷). در سال ۱۹۲۳ جامعه ملل، سوریه و لبنان را رسماً تحت قیومیت فرانسه قرارداد که حکومت لبنان به وسیله یک فرماندار فرانسوی اداره می شد و در مه ۱۹۲۶ فرانسه، قانون اساسی لبنان را اعلام کرد و حکومت این کشور جمهوری گردید. سرانجام، پس از حوادث گوناگون و قیام‌های متعدد مردم برای کسب استقلال کشور خود، در سال ۱۹۴۳ فرانسه استقلال لبنان را اعلام کرد و در انتخابات ریاست جمهوری، بشارالخوری به ریاست جمهوری رسید (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۴۸).

تقسیمات کشوری و نقاط شهری در کشور لبنان

امروزه لبنان به لحاظ هدف اداری به پنج محافظه یا استان تقسیم شده است: استان بیروت، استان جبل، استان بقاع، استان شمال و جنوب. مجموع استانهای مذکور خود به ۲۴ شهرستان تقسیم می‌شوند که در راس هر کدام یک فرماندار وجود دارد. بنادر زیبای بیروت، بطرون، طرابلس، صور و صیدا، شهرهای مهم لبنان را بر بستر با صفای خود جای داده است. کوه‌های غربی لبنان با تفرجگاه‌های تابستانی مکانهای مناسبی با آب و هوای معتدل به شمار می‌رود که مردمان شهرهای داخلی اوقات تعطیل خود را در فصل تابستان در آن سپری می‌کنند. درست در مرکز امتداد ساحل غربی لبنان، در ورای کوه‌های متراکم آن،

به فاصله ۱۱۰ کیلومتری قبرس و در مسافت ۹۶ کیلومتری دمشق در دامنه قله‌های پربرف، شهر بندری و زیبای بیروت قرار دارد، بنادر طرابلس، جونیه و بطرون در شمال و بندرهای صیدا و صور در جنوبش واقع‌اند. این شهر با بندر لیماسول در جنوب غربی قبرس روابط تجاری وسیعی دارد و تا قبل از جنگ داخلی و یورش‌های رژیم صهیونیستی قطب تجاری منطقه به شمار می‌آمد و روزانه بیش از ۱۲۰ کشتی در انتظار تخلیه در این بندر بودند. فرودگاه مافوق مدرن بین‌المللی که تمامی نقاط جهان را با بیروت مرتبط می‌سازد، رگ حیاتی ارتباطی و اقتصادی لبنان را تشکیل می‌دهد. جنگلهای بادام و زیتون اطراف بیروت و درختان نخل، سدر و زیتون برکرانه آن زیبایی‌ها و چشم‌اندازهای فوق‌العاده‌ای به وجود آورده که جاذبه توریستی این شهر را دوچندان کرده است، هتل‌های زنجیره‌ای کنار ساحل بر اهمیت آن می‌افزود زیرا از بهترین و بزرگترین هتل‌های خاورمیانه به شمار می‌آمدند، اما بسیاری از آنها هدف تهاجم وحشیانه رژیم صهیونیستی قرار گرفتند و تعدادی تخریب و به صورت ویرانه‌ای درآمدند. خیابان مشهور حمراء آن با بلوارهای زیبا، مغازه‌های مجلل و متنوع یک منطقه اروپائی نشین محسوب می‌گردد. بیروت علاوه بر آن که شهر سیاحت و زیبایی است، محفل روشنفکران و سیاستمداران هم می‌باشد. در بیروت و توابع آن حدود نیمی از سکنه لبنان اقامت دارند.

ساختار حکومت در کشور لبنان

برای بررسی ساختار مذهبی و سیاسی حکومت در لبنان، ابتدا باید ترکیب طایفه ای لبنان مورد بررسی قرار گیرد. طایفه گرایي نشانگر

ساختار جامعه لبنان می باشد. ساختار سنتی قدرت سیاسی در لبنان بر اساس توازن طایفه ای استوار می باشد که مجموعه ای از طوایف گوناگون، ساختار سیاسی لبنان را شکل داده اند. لبنان دارای تعدد مذاهب و دارای هفده فرقه دینی به رسمیت شناخته شده می باشد: یازده فرقه مسیحی (مارونی، ارتدوکس، کاتولیک، ارمنی‌های ارتدوکس، ارمنی‌های کاتولیک، پروتستان ها، سریانی‌های ارتدوکس، سریانی‌های کاتولیک، لاتین ها، کلدانی‌ها و نستوری ها)، پنج فرقه اسلامی (شیعیان، سنیان، دروزیان، علویان و اسماعیلیان) و یک فرقه یهودی، که جزو کم اهمیت ترین فرقه هاست. هسته اصلی بی ثباتی لبنان فرقه گرای است که بر این کشور حاکم است. در این نظام، پست‌های دولتی در حکومت، خدمات عمومی، ارتش و قوه قضائیه بر اساس وابستگی‌های طایفه ای و مذهبی و نه بر اساس مزیت و شایستگی لازم تقسیم شده اند. بنابراین، وفاداری‌های فرقه ای (طایفه ای) بر وفاداری‌های ملی برتری دارند. بر اساس آخرین آمار رسمی، جمعیت در سال ۱۹۳۲ یعنی در زمان حاکمیت فرانسه بر این کشور، ۵۱ درصد جمعیت کل کشور را مسیحیان تشکیل می دادند. طبق آمار مذکور، مارونی‌ها بزرگ ترین فرقه منفرد با ۲۹٪ آراء و پس از آن سنی‌ها ۲۲٪ و شیعیان در حدود ۲۰٪ نشان داده شده اند. طبق قانون اساسی لبنان، رئیس جمهور از میان مارونی‌ها، نخستوزیر از میان سنی‌ها و رئیس مجلس از میان شیعه‌ها و تعدادی از وزرای کابینه نیز از میان سایر فرقه‌های مهم مانند ارتدوکس‌ها و کاتولیک‌های یونانی و دروزی‌ها باید برگزیده شوند.

اما همواره این سؤال مطرح گردیده که چگونه است که تاکنون بجز آمارگیری سال ۱۹۳۲، که طی آن مارونی‌ها اکثریت را به دست آوردند، دیگر هیچ گونه آمارگیری رسمی انجام نشده است؟ در حالی که با امکان دست یابی مسئولان لبنانی به آمار ثبت شناسنامه‌ها یا آمارهای انتخاباتی و اسناد کشور، این شک و شبهه باقی می ماند که چنین سکوتی در مشخص کردن و اعلام تغییر و دگرگونی در ترکیب جمعیت طوایف مختلف صرفاً به سود مسیحیان و به زیان مسلمانان صورت می گیرد. در حال حاضر، با توجه به سرشماری‌های غیررسمی و اسناد و مدارک موجود، این ادعا مطرح است که شیعیان دارای اکثریت می باشند (نادری سمیرمی، ۱۳۷۶: ۱۳).

احزاب و گروه‌های اسلامی لبنان

از سال ۱۹۸۹ که بر اساس قرار داد طائف در عربستان سعودی به درگیری خونین داخلی ۱۵ ساله (۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰) در لبنان پایان داده شد تا سال ۲۰۰۵ که برخی جریان های بین المللی با ترور رفیق حریری نخست وزیر فقید لبنان سعی در ایجاد جنگ داخلی جدید با هدف تغییر نقشه سیاسی و حتی جغرافیایی خاورمیانه را داشتند، جریان ها و تشکلهای سیاسی لبنان همانند آنچه که امروز شاهد آن هستیم تا این حد وارد دسته بندیهای ملی، مذهبی و حتی سیاسی نشده بودند. مهمترین جریانهای سیاسی لبنان تا پیش از ترور حریری عبارت بود از جریان های شیعی حول محور امل و حزب الله جریان های مسیحی حول احزابی چون نیروهای لبنانی، کتائب و المرده و

جریانهای سنی حول محور جریان المستقبل و بعضاً جماعت اسلامی و یا توحید اسلامی و جریانهای دروزی حول محور حزب سوسیالیست ترقی خواه. هریک از این جریان ها براساس سهم بندی ای که برای آنان در قانون اساسی لبنان تعیین شده بود اقدام به فعالیت سیاسی در لبنان می کردند. اما از سال ۲۰۰۵ تاکنون و همزمان با ترور حریری شاهد دسته بندی های جدیدی از جریانات سیاسی در این کشور هستیم که در نوع خود بی سابقه بوده است. همزمان با ترور حریری با کمک کشورهای چپ آمریکا، فرانسه، عربستان سعودی و مصر در کنار رژیم صهیونیستی جریانی احساسی با نام ۱۴ مارس در درون لبنان شکل گرفت که خواستار خروج سوریه از لبنان و خلع سلاح مقاومت شد. سوریه ای که براساس مصوبه مجلس ملی لبنان در سال ۱۹۸۹ در شهر طائف عربستان به لبنان دعوت شده بود تا به ۱۵ سال نزاع خونین داخلی این کشور خاتمه دهد. در پاسخ به این جریان احساسی موجی از بیداری نسبت به اهداف پشت پرده این جریان احساسی در لبنان شکل گرفت که به جریان ۸ مارس موسوم شد. هریک از این دو جریان ۸ و ۱۴ مارس متشکل از گروههایی بودند که همگرایی آنان به این شکل در تاریخ سیاسی لبنان سابقه نداشت و تنها براساس رویدادهای جدید لبنان پادر عرصه فعالیت های سیاسی جدید گذاشته بودند.

انقلاب اسلامی ایران و بازتاب آن بر کشور لبنان

با گذشت ربع قرن از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به نظر می‌رسد زمان مقتضی برای ارزیابی آثار و بازتاب برون مرزی انقلاب اسلامی فرا رسیده است. انقلاب اسلامی ایران انعکاس زیادی در ورای مرزهای خود داشته و به لحاظ طرفدارانی که جلب کرده، به عنوان یک نیروی قابل محاسبه توسط دولت‌های خارجی و همچنین دولت‌های منطقه عنوان شده است (Menashri, ۱۹۹۰: ۱). انقلاب ایران در افتخار و اعتماد به نفس مسلمانان، چه سنی و چه شیعه، بدون توجه به ملیت یا تمایلات سیاسی آن‌ها نقش داشته و یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بوده است. این مسئله نه فقط بر اساس نتایج بلند مدتی که برای خلیج فارس، خاورمیانه و تمام جهان اسلام داشته، بلکه بر اساس دستاوردهایی که برای سراسر جهان به ارمغان آورده، ارزیابی شده است، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مهم‌ترین حادثه قرن اخیر از زمان انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ می‌باشد (Roger, ۱۹۹۷: ۱۳). به جرات می‌توان گفت: انقلاب اسلامی ایران بیشترین تأثیر را در میان مسلمانان لبنان داشته است، چرا که گروه‌های اسلامی شیعه مانند جنبش «حزب الله» و «امل» و گروه‌های اسلامی سنی مانند جنبش «توحید اسلامی»، تحت تأثیر مستقیم انقلاب ایران رشد کرده‌اند و با خروج اسرائیل از جنوب لبنان پس از ۲۲ سال، چنین تلقی می‌شود که «حزب الله» و «مقاومت اسلامی»، که بازوی انقلاب اسلامی به حساب می‌آیند، سهم بسزایی در این امر داشته‌اند.

حضور مستقیم ایران در لبنان

پس از تجاوز نظامی اسرائیل در خرداد سال ۱۳۶۱ و بطلان تمامی طرح‌های مسالمت‌جویان در برخورد با اسرائیل یا همکاری با آمریکا، اصل تأیید شده توسط انقلاب اسلامی ایران، یعنی، مقاومت و ایستادگی در برابر ظالم، از مقبولیت و اعتبار خاصی برخوردار شد. در نتیجه، زمینه برای ادغام مجموعه‌های کوچک اسلام‌گرای شیعه و تأسیس یک تشکیلات واحد به نام حزب الله لبنان فراهم شد. این تشکیلات اسلام‌گرای جدید، بیشترین آمادگی را برای پذیرش آموزه‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی از خود نشان داده است. حزب الله، حامل ایدئولوژی اتکا به توان خود، برای سرکوب دشمن است که انقلاب اسلامی ایران پیام آور آن بود. افزون بر این، فضای ویژه لبنان و حضور قدرت‌های مختلف، دولت جمهوری اسلامی ایران را واداشت تا برای حمایت مؤثر از مظلومیت مسلمانان، در عرصه مبارزه لبنان نیز حاضر شود و در امر مهم برخورد با رژیم صهیونیستی، حضوری مؤثر داشته باشد. جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۱ با حضور خود در لبنان معتقد بود که این حضور نخستین نقطه تماس مستقیم میان انقلاب اسلامی ایران و یک طایفه بزرگ شیعی مذهب در جهان عرب خواهد بود که پس از عراق، به عنوان بزرگت رین طایفه شیعه در میان کشورهای عربی به شمار می‌رود. ایران با حضور در لبنان، توانست زمینه گسترش مرزهای تنگ جغرافیای سیاسی جنگ با عراق را گسترش دهد و نیز با اثرگذاری بر گروه‌های بیشتری در جهان عرب، امیدوارانه تر قدم بردارد. رهبران و اعضای حزب الله، به این تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر صحنه سیاسی لبنان، به خصوص بر شیعیان این کشور اذعان دارند و با افتخار از آن یاد می‌کنند. سیدابراهیم الامین،

سخنگوی حزب الله در دهه ۸۰ می گوید: «صدور انقلاب، به معنای تسلط نظام ایران بر ملت های منطقه خاورمیانه نیست، بلکه به معنای تجدید حیات اسلامی منطقه است، تا آن چه بر این ملت ها مسلط می شود، اسلام باشد.

جنبش حزب الله لبنان

نطفه های آغازین حرکت حزب الله با فعالیت علمای بازگشته از حوزه نجف به لبنان، طی دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت. اولین اقدام علما، تلاش در تغییر نگرش مردم لبنان به اسلام و درک تازه ای از آن بود. با گذشت زمان، سه تن از این عالمان مورد اقبال عمومی قرار گرفتند. امام موسی صدر از جمله این علما بود که شخصیتی جذاب داشت و توانست در سال ۱۹۶۷، مجلس اسلامی اعلای شیعیان را به عنوان یک نهاد دینی رسمی ایجاد کند. این نهاد، امور تشیع را سرپرستی می کرد. اقدام دیگر امام موسی صدر، ایجاد «جنبش محرومان» با هدف فقرزدایی از جنوب لبنان بود. وی گردان های مقاومت لبنان یا «امل» را به عنوان بازوی نظامی جنبش، با هدف مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل پایه گذاری کرد که فعالیت آن در سال ۱۹۷۴ علنی شد. امام موسی صدر، در سال ۱۹۷۸ ربوده شد

عالم دیگر، آیت الله شیخ محمدمهدی شمس الدین بود که ریاست «جمعیت خیریه فرهنگی» را به عهده گرفت. وی بیشتر به ارشاد فرهنگی و کار فکری می پرداخت. آیت الله سیدمحمدحسین فضل الله نیز «جمعیت خانواده برادری» را تأسیس کرد. فعالیت های وسیع تبلیغی، ویژگی غالب تحریک بود. منابع فرهنگی اسلام گرایان

لبنان(جنبش امل، کمیته های اسلامی، حزب الوعده و افراد مستقل) از عالمان سه گانه فوق متأثر بود.(شیخ نعیم قاسیم، ۱۳۸۳: ۷-۲۴). در چنین شرایطی، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) در سال ۱۹۷۹ م. به پیروزی رسید و کمیته های حامی انقلاب اسلامی در لبنان ایجاد شد. اسلام گرایان لبنان، با توجه به مقتضیات مرحله نوین در لبنان و استفاده از تجربه انقلاب اسلامی ایران به این نتیجه رسیدند که چارچوب های تشکیلاتی موجود، اهداف و آرمان مورد نظر را برآورده نمی کند. در همین شرایط، تجاوز اسرائیل به لبنان آغاز شد و از آن جا که هیچ تشکیلات حزبی اسلامی، آمادگی رویارویی با متجاوزان اسرائیلی را نداشت، توجه به ضرورت ایجاد تشکیلات اسلامی واحد، قوت گرفت تا سه هدف اصلی را محور کار خود قرار دهد:

۱- پایه گذاری تشکیلات براساس اسلام، به عنوان شیوه کامل، فراگیر و شایسته برای زندگی بهتر و پایه فکری و عقیدتی، ایمانی و عملی

۲- مقاومت در برابر اشغالگری اسرائیل، به عنوان خطری که در حال و آینده، آثار آن متوجه لبنان و منطقه است و باید در اولویت های رویارویی قرار گیرد. بنابراین، ایجاد ساختار جهادی و مبارزاتی و به کارگیری همه امکانات لازم برای انجام مأموریت و وظایف آن ضروری است.

۳- رهبری شرعی ولی فقیه به عنوان جانشین پیامبر(ص) و امامان(ع) که خطوط کلی فعالیت ها را برای امت ترسیم می کند و امر و نهی او نافذ و حاکم است

برای تحقق این اهداف، ۹ تن از گروه های اصلی اسلامی طرح نهایی نحوه فعالیت های اسلامی را در لبنان تهیه کردند، در نتیجه، واحد جدیدی با عنوان حزب الله ایجاد شد

با این تفاسیر سوالی که پیش می آید این است که حزب الله لبنان چه گونه و تا چه حد از نظام ارزشی و عقیدتی انقلاب اسلامی ایران تأثیر پذیرفت و آموزه های این انقلاب، چه تأثیری بر گرایش حزب الله به مبارزه و مقاومت داشته است؟

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) در سال ۱۹۷۹ م، زلزله ای در منطقه پدید آورد و بر آرایش پیمان های موجود و میزان نفوذ استکبار و منافعش تأثیر فراوانی گذاشت. از نخستین روزهای پیروزی انقلاب، سفارت اسرائیل در ایران تعطیل و به جای آن سفارت فلسطین ایجاد شد. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، سفارت امریکا را اشغال و برنامه ها و نقشه های جاسوسی آن را افشا کردند. ایران، درهای خود را به روی سازمان ها، احزاب، کشورها و نیروهای مختلف در جهان، برای همکاری در چارچوب سیاست دولت نوپای اسلامی گشود و کنفرانس های متعددی را برای وحدت اسلامی، مسئله فلسطین و... برگزار کرد. روحانیون و گروه های اسلامی در لبنان، این دولت اسلامی را مایه امید و پشتوانه ای برای خود یافتند. حزب الله نیز، هنگام تأسیس، تحقق آرمان ها و اهداف خود را از طریق حمایت و تأیید جمهوری اسلامی ایران ممکن یافت و کمک های ارابه شده به لبنان برای حمایت از مقاومت این کشور و مشارکت در تأمین نیازهای اجتماعی موجود، نمونه هایی از این حمایت است. رابطه

میان حزب الله و ایران، از هنگام تلاش حزب برای استفاده از این تجربه نوین در منطقه و یافتن حامی و یآوری در رویارویی با اشغالگران شکل گرفت. این رابطه، با سرعت و اطمینان رشد کرد و ابعاد مثبت و فراوان آن از لحظه نخست مشخص شد که در زیر به برخی از آنها اشاره می شود.

۱- نظریه حکومتی جنبش حزب الله لبنان و جمهوری اسلامی ایران، بر پایه نظریه ولایت فقیه و این که امام خمینی(ره) ولی و رهبری است که در عصر کنونی ظهور یافته، استوار است. چنین دیدگاهی، به اتفاق نظر در چارچوب رهبری شرعی واحد جهانی انجامیده است

۲- انسجام و هماهنگی سیاسی ناشی از دست آوردهای ایران در مخالفت با سلطه استکبار و تأکید بر استقلال و حمایت از جنبش های آزادی بخش، به ویژه در مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل غاصب که این همان دیدگاهی است که حزب الله در طرح اولویت مبارزه علیه اشغالگران و الزمات آن، از قبیل عدم پذیرش نقشه های استکباری بدان معتقد است

با چنین دیدگاه هایی ایران، مظهر زنده ای از اجرای اسلام به شمار می آید و هر مسلمان متعهد به اسلام، به پی گیری و تأمل در این تجربه میب ردازد. در مقابل نیز حزب الله، تجربه برجسته ای را در عرصه مقاومت ارائه کرده که موجب اعجاب و تحسین دولت و ملت ایران قرار گرفته است و این بخشی از آرزوهایی است که ملت های مستضعف، در رویارویی با چالش های بزرگ و مستمر، نسبت به هم

دارند. بدیهی است که در چنین شرایطی علاوه بر دیدگاه‌ها، اشتراک منافع هم، چه در روابط میان دو کشور یا یک کشور و یک حزب وجود دارد که هر یک از طرفین، در پی تحقق اهداف خود در چارچوب این رابطه خواهند بود و چنانچه این روابط، بر اصل استقلال و پذیرفتن مسئولیت خود در عرصه عمل هر یک از دو طرف استوار باشد، تضادی به وجود نخواهد آمد (قاسم، ۱۳۸۳: ۱۶).

تشکیلات حزب الله لبنان و فعالیت‌های عمومی آن

الف. تشکل حزب الله یا امت حزب الله

بحث و بررسی درباره چارچوب عملی تحقق اهدافی که کمیته نه نفره بنیانگذاران ارائه دادند و امام خمینی (رحمه الله علیه) آن را تأیید کرد، آغاز شد. بحث‌های گسترده‌ای در حوزه‌های رهبری حزب، ساختار تشکیلاتی و شکل سازماندهی که می‌تواند اهداف را به گونه‌ای بهتر تحقق بخشد، صورت گرفت. این بحث‌ها در مورد شکلی که حزب باید داشته باشد و اینکه چگونه میان مزایای تحزب و فعالیت توده‌ای و مردمی می‌توان تلفیقی کرد، متمرکز شد. سرانجام، این گفت و گوها با انتخاب یک گزینه به پایان رسید و تشکیلات هرمی شکل به عنوان الگوی حزب قرار گرفت و ضابطه‌ها و مقرراتی منظور شد که نکات منفی هر دو طرح را در بر نداشته باشد و در نتیجه الگوی زیر حاصل شد:

۱- هر کس بطور کامل موافق اهداف حزب باشد، پایبندی به تصمیمات تشکیلاتی آن را بپذیرد، زمان لازم را برای انجام وظایف خود در اختیار حزب بگذارد، از عهده انجام وظایف خود برآید و

مؤمن باشد، می‌تواند عضویت حزب را در جایگاه‌های مختلف و در چارچوب تشکیلات مستقیم آن بپذیرد.

۲- مراعات وظایف حزبی مورد نظر و در رأس آن فعالیت‌های مقاومت و ایجاد تشکیلات مناسب که شرح وظایف و حدود مسئولیت‌ها و اختیارات را برای انجام فعالانه وظایف لحاظ و هماهنگی بین واحدهای حزب را تسهیل می‌کند.

۳- ایجاد بسیج عمومی برای علاقمندان خواهان پیوستن به حزب.

۴- ایجاد جمعیت‌های زنان با انجام فعالیت‌های متنوع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی.

۵- ایجاد مؤسسات و جمعیت پیشاهنگان امام مهدی (عج).

۶- مشارکت در برپایی تجمعات و هیأت‌های مختلف.

۷- همکاری با عالمان، جمعیت‌ها و مؤسساتی که از لحاظ تأسیس و آیین نامه‌های داخلی، اگر چه دارای استقلال خاص خود هستند، اما در چارچوب‌های کلی با اهداف حزب الله هماهنگی دارند.

۸- تلقی همه شرکت کنندگان و حاضران در فعالیت‌ها و مسایل مورد توجه حزب الله و نیز تأکید کنندگان اندیشه‌های آن، به عنوان هواداران حزب الله.

این شیوه تشکیلاتی موجب جذب اقشار مختلف معتقدان به اهداف حزب شد و به لحاظ تفاوت‌های غیر مضر در ویژگی‌های خاص هر قشر، از غلتیدن در آفت ایجاد تشکیلات بسته و منع دیگران از تعامل با حزب جلوگیری شد. با این همه حزب الله همچنان نیازمند ادامه جست و جو و بررسی هر روشی است که دایره استفاده از دوستداران و تأیید کنندگان حزب و نیز حوزه جذب و فراگیری مردمی و استفاده

همه نیروها را گسترش دهد و از سوی دیگر تعصبات حزبی که نتیجه طبیعی یک تشکل است، از بین برود.

بر این اساس، دیگر مشکلی در زمینه نام گذاری باقی نماند، چرا که نام تشکل تغییر در واقعیت عملی آن ایجاد نمی‌کرد، لذا تصمیم به انتخاب نام حزب الله گرفته شد، حزبی که می‌کوشد، همه اقشار امت را بر اساس جزئیات یاد شده، به سوی خود جذب کند و همواره این آمادگی را برای انجام اصلاحات و تعدیل تشکیلاتی درون سازمانی، همگام با مسائل نوین و نیازهای حزب در توسعه جایگاه و وظایف خود داشته باشد (اسداللهی، ۱۳۷۹: ۹۳).

الف - شورا و ساختار تشکیلاتی حزب الله

الگوی رهبری جمعی به جای رهبری فردی، برای حزب انتخاب شد. کادر رهبری شورا نام گرفت و تعداد اعضای آن که انتخاب آنها پس از مشورت با فعالان اصلی حزب صورت می‌گیرد، در دوره‌های مختلف متفاوت بود. با پیشرفت فعالیت‌ها، نیاز به اصلاح ساختار تشکیلاتی شورا و روش انتخاب اعضای آن احساس شد، از این رو در آیین نامه داخلی که بعدها تصویب شد، تعداد اعضای شورا نه نفر تعیین شد که برای یکسال، از سوی کادرهای اصلی که در جایگاه مسئول بخش یا بالاتر از آن هستند، انتخاب می‌شوند. شورا نیز دبیرکل را از میان اعضای خود انتخاب می‌کند و سایر وظایف در بقیه اعضا، بر اساس اختیارات ذکر شده در آیین نامه داخلی تقسیم می‌شود. نخستین شورای منتخب که به لحاظ ترتیب زمانی، چهارمین شورای حزب بود، شیخ صبحی طفیلی را در پنجم نوامبر ۱۹۸۹ به عنوان دبیر کل برگزید و در پایان دوره، به دلیل عدم امکان تشکیل کنگره انتخاباتی که ناشی از

محاصره اقلیم التفاح، در جریان حوادث درگیری‌های امل و حزب الله بود، به مدت شش ماه دیگر تمدید شد.

پس از آن، اجرای پاره‌ای اصلاحات تشکیلاتی تصویب شد. تعداد اعضای شورا به هفت نفر تقلیل یافت تا با توزیع وظایف مشخص شده، هماهنگ باشد و مدت مأموریت شورا به دو سال افزایش یافت و سمت جانشین دبیرکل نیز ایجاد شد. در مه ۱۹۹۱، شورا شهید سید عباس موسوی را دبیر کل معرفی کرد که او نیز در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲ به فیض شهادت نایل آمد و پس از آن سید حسن نصر الله در نیمه مه ۱۹۹۱ به سمت دبیر کلی حزب الله لبنان انتخاب شد و در دوره‌های پیاپی پس از آن تا دوره انتخابی هفتم (دوره جاری) دبیرکلی او تجدید شد. در این مدت، دو اصلاح در نظام شورا صورت گرفت. مأموریت شورا به سه سال افزایش یافت و انحصار انتخاب دبیر کل به دو دوره متوالی برداشته شد و به دبیر کل حق نامزدی و انتخاب شدن برای دوره‌های متوالی داده شد. از نظر ساختار تشکیلاتی عمومی نیز، اصلاحات متعددی صورت گرفت تا هماهنگ با نیازهای حزب الله باشد. در نتیجه این تعدیل‌ها، پنج شورای جهادی، سیاسی، اجرایی، فعالیت‌های پارلمانی و قضایی به وجود آمده که ریاست هر یک را یکی از اعضای شورا بر عهده دارد و هر شورا دارای وظایف خاص خود است.

ب. مقاومت اسلامی

تجاوز رژیم صهیونیستی به خاک لبنان در سال ۱۹۸۲، به منزله جنگ ششم عرب‌ها و اسرائیل بود که در واقع آغاز مقاومت اسلامی از سوی حزب الله بود، زیرا علاوه بر لبنان در جنگ‌های قبلی سرزمین‌های

عربی از جمله فلسطین اشغال شده بود و وظیفه اسلامی برای آزاد سازی آنها مطرح بود و حضرت امام خمینی (قدس سره) هم با بیان اینکه «اسرائیل یک غده سرطانی است»، دستور لازم را داده بود. حزب الله این مهم را بر عهده گرفت و عملیات مقاومت اسلامی را بر ضد اسرائیل با امکانات بسیار اندکی که فراهم بود و نیروهای انسانی کم آغاز کرد تا گامی باشد، در راه پایه گذاری همه جانبه یک پروژه مقاومت کامل که هدف از آن، رد هر گونه امتیاز دهی ارضی و عدم پذیرش سوء استفاده دشمن از ضعف و ناتوانی واقعی فلسطینیان و عرب‌ها و در نتیجه جلوگیری از تحقق اهداف آن بود، از این رو بر اولویت مقاومت تأکید شد که این مسئله به کارگیری همه امکانات و نیروها را نیاز داشت. تجربیات نظامی نیروهای مقاومت تحت حمایت و زیر نظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران سریع رشد کرد، اگر چه همه امکانات لازم برای مقاومت فراهم شد، اما همواره تلاش بر این بود تا از آنچه فراهم آمده است، به صورت کامل استفاده شود و کوشش‌های مستمری برای جبران کاستی‌ها صورت گیرد.

مقاومت اسلامی همراه ماهیت و عملیات جهادی خود را اقدامی برای آزاد سازی و نه یک فرایند سیاسی اعلام کرده است. کارایی مقاومت، نتیجه انباشت تلاش‌ها و فعالیت‌هایی است که نتایج آن، با یک یا چند حمله تحقق نمی‌یابد و دستیابی به نتایج مورد نظر در آینده، در گرو استمرار و تداوم آنهاست.

پ. عملیات و شیوه‌های نبرد

مخفی کاری در عمل جهادی، اساس موفقیت در میدان محسوب می‌شود. عمل غافلگیری، بیشترین اهداف را با کمترین خسارت‌ها به

بار می‌آورد. دشمن با انجام عملیات شناسایی و فعالیت‌های اطلاعاتی، در پی کشف موقعیت‌هایی است که احتمالاً از سوی آنها مورد هدف قرار خواهد گرفت و شناسایی کسانی که عملیاتی علیه آن انجام خواهد داد و در این زمینه از شناسایی هوایی، ابزارهای مختلف کنترل نظامی، برای دریافت نشانه‌هایی که نشان‌آمادگی برای حملات است، استفاده می‌کند. بنابراین، مخفی‌کاری به منظور شکست اقدامات اطلاعاتی و شناسایی‌های میدانی دشمن، نه تنها ضروری، بلکه واجب است.

همچنین حزب الله، ابزارهای جنگی را طوری انتخاب کرده و می‌کند که سهولت حمل و نقل و اخفای آنها تأمین شود، از این رو، هیچگاه نیازی به تانک یا جنگ افزارهای سنگین و ثابت نبوده است، چرا که این ابزارها در معرض بمباران هوایی قرار می‌گیرد و در نتیجه با آمادگی تسلیحاتی مقاومت سازگاری لازم را ندارد. حزب الله تدابیر عملی خود را برای پایه ریزی مقاومت، به گونه‌ای متفاوت با ارتش‌های منظم اتخاذ کرد (زیاد، ۱۳۸۰: ۹۶).

مقاومت اسلامی از طریق گروه‌های مخفی در میدان نبرد عمل می‌کند و این موجب انعطاف‌پذیر در تحرک می‌شود و امکان می‌دهد که افراد ضمن زندگی طبیعی خود در روستاها و شهرهای دور و نزدیک، به سادگی بتوانند به میدان نبرد باز گردند، بی آنکه نیازی به حضور آشکار نظامی باشد. همچنین انجام عملیات پیاپی، کیفی بودن و تداوم آنها، تحقق اهداف دیگری را تسهیل کرد که عبارت است از:

- رعب افکنی در صفوف دشمن و قرار دادن آن در حالت آماده باش
دایم که به فرسایش توان نظامی دشمن منجر شده است.

- ترساندن سربازان دشمن از مرگ که با انجام عملیات احتمالی مقاومت، همواره در کمین آنهاست و این موجب تزلزل روحیه و کاهش کارایی عملی آنها شده است.

- آزاد سازی سرزمین، به عنوان هدف اصلی و نهایی که بارها در عقب نشینی اجباری دشمن صورت گرفته است.

- باز داشتن رژیم اشغالگر صهیونیستی از تحقق اهداف توسعه طلبانه بیشتر، همانظوری که در درگیری اخیر رژیم صهیونیستی و حزب الله لبنان شاهد آن بودیم (شقایق، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

ت. مواضع سیاسی حزب الله در دهه هشتاد و نود میلادی

مواضع سیاسی حزب الله در دهه هشتاد میلادی، به علت خشونت بیش از حد اسرائیل و حمایت صریح قدرت‌های خارجی از آن، ابعاد بسیج مردمی و نظامی را در بر می‌گرفت، روش‌های قهرآمیز را شامل می‌شد، به طوری که هر گونه شکلی از اشکال رفتار سیاسی مستقل از جنگ با اسرائیل را مردود می‌دانست. به همین دلیل علیرغم تغییرات متعددی که این جنگ به خود دید و منجر به منحصر شدن اشغال لبنان (در سال ۱۹۸۵) به منطقه کوچکی در مناطق مرزی جنوب این کشور شد، حزب الله همچنان روش‌های مبارزه جویانه خود را دنبال می‌کرد. با توجه به استراتژی توسعه طلبانه اسرائیل غاصب، حزب الله تنها هدفی را که دنبال می‌کرد، به اوج رساندن حالت بسیج مردمی و باقی ماندن در موضع استقامت و مقابله با متجاوز بود، تا بدین وسیله، کلیه بازیگران سیاسی در قبال طرح‌های سیاسی داخلی یا در خصوص جنوب لبنان، احساس آسودگی خاطر یا بی‌تفاوتی نکنند.

مواضع حزب الله در دهه هشتاد، از منطق «بر خورد و غلبه» اشباع شده بود و تصور شکست یا ضرر، برای هر یک از اعضای حزب بسیار مشکل بود، زیرا در آن دوران، راه حلی برای مقابله با رژیم اسرائیل متصور نبود و کلیه تلاش‌های صلح‌آمیز، به نوعی از سوی رژیم صهیونیستی به شکست انجامیده بود، به همین دلیل، جنبه نظامی با استناد به دیدگاه عقیدتی و ایمانی به جهاد و شهادت، بر سایر جنبه‌ها غلبه یافت و حزب الله به موفقیت‌آمیز بودن راه حل‌های «میانه» و «دیپلماسی»، با توجه به ماهیت رژیم صهیونیستی و معادلات قدرت در سطح جهانی، هیچ اعتمادی نداشت. بنابراین، مجموعه‌های نظامی حزب، در موقع درگیری‌های مسلحانه بسیار سریع تصمیم‌گیری می‌کرد و هیچ نوع مصالحه‌ای را نمی‌پذیرفت. در این مرحله، عنوان «تکلیف شرعی» بر کلیه فعالیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های حزب الله حاکم بود.

با توجه به غلبه مفاهیم و روحیات بیان شده بر مواضع حزب الله لبنان در دهه هشتاد، اتخاذ مواضع رادیکال نسبت به مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، پی‌آمد طبیعی آن به شمار می‌آمد، اما در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی، تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای مهمی در جهان رخ داد، تحولاتی که با تحولات مهم داخلی در کشور لبنان همزمان بود. مهم‌ترین این تحولات عبارت است از :

- ۱- پایان جنگ ایران و عراق در تیرماه ۱۳۶۷.
- ۲- رحلت امام خمینی (ه) در خرداد ۱۳۶۸.
- ۳- امضای پیمان طائف (منشورآشتی ملی لبنان) در آبان ۱۳۶۸.
- ۴- تجاوز نظامی عراق به کویت در مرداد ۱۳۶۹.

۵- احیای مذاکرات اعراب و اسرائیل در کنفرانس مادرید در آبان ۱۳۷۰.

۶- فروپاشی شوروی در سال ۱۳۷۰.

مجموعه تحولات مذکور، چهره خاورمیانه را که لبنان نیز بخشی از آن است، دستخوش تغییرات بسیار گسترده‌ای کرد. جنبش حزب الله لبنان، به عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های شبه نظامی این کشور تحت تأثیر این تحولات قرار گرفت. بدین ترتیب در عملکردها و مواضع این حزب، در دهه نود میلادی، تغییرات گسترده‌ای حادث شد. به گونه‌ای که حزب الله لبنان در پایان دهه نود میلادی و شروع هزاره جدید، چهره‌ای متفاوت از دهه هشتاد یافت. حزب الله لبنان که از ابتدای تأسیس خود نظام سیاسی لبنان را نظامی غیر مشروع و غیر اسلامی می‌دانست و خواستار براندازی آن بود، در تابستان ۱۳۷۱ تصمیم مهم و تاریخی خود را در خصوص مشارکت در نظام سیاسی، از طریق شرکت در انتخابات پارلمانی، به اطلاع عموم رساند، به گونه‌ای که این تصمیم از سوی پژوهشگران سیاسی لبنان، اوج بصیرت سیاسی حزب الله، در ارزیابی از واقعیت‌های اوضاع لبنان، سوریه و منطقه معرفی شد و آن را نشانه دستیابی حزب الله به نوعی عمل‌گرایی سیاسی و واقع بینی ارزیابی می‌کردند. در پی این تصمیم، حزب الله لبنان که تا پیش از پیمان طائف، رابطه خصمانه‌ای با سایر گروه‌ها و احزاب لبنانی داشت، در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۹۲، با توجه به شرایط جدید و نیازهای حیاتی لبنان، با برخی این گروه‌ها ائتلاف کرد، به طوری که نامزدهای انتخاباتی حزب الله، با نامزدهای جنبش امل، حزب کمونیست، حزب قومی سوریه و حزب بعث، در یک فهرست ائتلافی،

در کنار یکدیگر قرار گرفتند. نتیجه تصمیم حضور فعالانه حزب الله لبنان در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۲، پیروزی چشمگیر این حزب در انتخابات مذکور و حضور هشت نماینده شیعه و چهار نماینده از سایر طوایف مذهبی لبنان بود که هم پیمان حزب الله بودند. حزب الله همچنین موفقیت‌های خود را در انتخابات ۱۹۹۶ نیز تکرار کرد و پس از عقب نشینی اسرائیل از خاک لبنان در خرداد سال ۱۳۷۹، به صورت قدرت اول شیعه، در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ شرکت کرد.

ورود حزب الله به نظام سیاسی لبنان و موضوع رعایت قواعد سیاسی، تأثیرات متقابلی بر حزب الله و دولت وقت، به نخست وزیری رفیق حریری داشت. مشارکت حزب الله در مبارزات پارلمانی به پیدایش پدیده نامتعارفی در درون بازی سیاسی منجر شد. حزب الله که برای اولین بار وارد پارلمان شده بود، ناچار بود که برای به رسمیت شناخته شدن از سوی جامعه سیاسی لبنان، مشروعیت بازی سیاسی لبنان را بپذیرد و قواعد آن را رعایت کند. حزب الله خود به این موضوع این گونه اعتراف می‌کند که «صحنه مبارزه در حال تغییر از یک صحنه نظامی به صحنه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. همچنین اختلاف بین این صحنه‌ها و قواعد بازی در آنها بسیار زیاد است. پس از آن، حزب الله با مشارکت در انتخابات شوراهای شهر و روستا در لبنان، در سال ۱۹۹۸ و پیروزی در آن، موفق شد که به قوه مجریه نیز راه یابد، زیرا شهرداری‌های لبنان تحت اشراف دولت هستند و بخش عمده بودجه آنها از طریق دولت تأمین می‌گردد. بدین ترتیب دریچه مهمی برای ایجاد رابطه میان حزب الله و دولت ایجاد شد و رهبران حزب، به خوبی این راه قانونی برای کسب قدرت را آزمودند.

مؤلفه های تأثیرپذیری حزب الله از انقلاب ایران

۱- نمادگرایی شیعه

از لحاظ تاریخی، لبنان یکی از خاستگاه های اصلی تشیع است که سابقه این امر، به صدراسلام باز می گردد، یعنی، از زمانی که معاویه به عنوان فرماندار شام، اباذر غفاری، صحابی پیامبر اکرم(ص) را به این منطقه تبعید کرد. در عصر صفوی نیز، «جبل عامل» لبنان دارای معارف بزرگ شیعی و پرورش فقه شیعه در ایران بود که یکی از حامیان دولت شیعی صفوی به شمار می آمد. در تاریخ معاصر نیز، منطقه شیعه نشین لبنان، پرورشگاهی برای رجال دینی و انقلابی ایران، هم چون امام موسی صدر و شهید دکترچمران بود. بهره برداری حزب الله از نمادهای مذهبی شیعه، برای انتقال پیام های انقلابی جلوه دیگری از تأثیرپذیری این حزب از انقلاب اسلامی ایران است، هر چند که بین جامعه ایران و لبنان تفاوت زبانی و فرهنگی وجود دارد، اما استفاده از نمادهایی چون: عاشورا، شهادت امام حسین علیه السلام و جنگ های پیامبر(ص) و امام علی(ع) و...، حزب الله را در انتقال پیام های مربوط به جهاد، شهادت، استقامت و تحمل مشکلات و مصایب، توانمندتر می سازد.

نمادگرایی و استفاده حزب الله از علایم مذهب شیعه، باعث شد که افراد با پیوستن به این حزب، از لبنانی بودن یا عضو یک طایفه محروم بودن در کشوری که از طریق جنگ میان طوایف مختلف و متعدد پاره پاره شده بود، دست بردارند. بدین ترتیب، یک جوان فقیر شیعه ساکن

حومه جنوبی بیروت، از طریق حزب الله به مسلمانی انقلابی تبدیل و عضو یک جامعه «دینی سیاسی» گسترده، در پنج قاره جهان می شد و سربازی در یک جنبش جهانی به رهبری امام خمینی (ره) به شمار می آمد. نتایج روابط ایران و حزب الله لبنان، به بخش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مربوط می شود که در اصول کلی خود، دارای ثبات بوده و با تغییر رؤسای جمهوری اسلامی در ایران تغییری نکرده است.

در این موضع، شکی نیست که تجاوز گسترده نظامی رژیم صهیونیستی به لبنان در ژوئن سال ۱۹۸۲ میلادی، علت العلل به وجود آمدن جنبش حزب الله لبنان است، به گونه ای که همه تحلیل گران مسایل خاورمیانه، به این موضوع اعتراف دارند، اما در ورای این مسئله، موضوعات و مسایلی از قبیل روحانیون لبنانی تحصیلکرده در نجف، متأثر از افکار و آرای حضرت امام خمینی(ره)، به عنوان رهبر یک جنبش انقلابی و تحولات مربوط به لبنان، خصوصاً بی ثباتی سیاسی در لبنان، در اثر جنگ داخلی، ناکارآمدی نخبگان در مدیریت بحران و گسترش روزافزون شکاف طبقاتی، عوامل دیگر تولد حزب الله لبنان به صورت فعلی هستند. حزب الله، پس از ایجاد رسمی، برای استمرار فعالیت خود، ناگزیر به تعدیل مواضع، پذیرش تکثرگرایی و رعایت قواعد بازی دموکراتیک به عنوان اصولی تازه، در چارچوب اهدافی کلان برای آینده لبنان شد و این حاکی از آن است که جنبش های اسلام گرا ضمن آن که تحت تأثیر ارزش های ایدئولوژیک رفتار می کنند، از خصوصیات و شرایط جامعه خود نیز تأثیر می پذیرند.

۲- ولایت فقیه و رهبری امام خمینی(ره)

اصلی ترین ویژگی حزب الله در مقایسه با گروه های اسلام گرا در جهان عرب، پذیرش کامل نظریه ولایت فقیه و رهبری امام خمینی (ره) است. این ویژگی، بر کلیه ارکان تشکیلاتی و هم چنین دیدگاه های حزب الله سیطره داشته و در واقع یکی از دو علت اصلی ادغام مجموعه های کوچک اسلام گرا در لبنان (در سال ۱۹۸۲) و تشکیل حزب الله است. سیدحسن نصرالله، در خصوص پیروی حزب الله از رهبری امام خمینی (ره) می گوید: از نظر ما، امام خمینی مرجع دینی، امام و رهبر به تمام معنای کلمه است، همان گونه که هر رهبر بزرگ دینی در هر کیشی در جهان این گونه است، اما امام برای ما بیش از این است، ایشان نماد انقلاب علیه طاغوت، مستکبران و نظام های استبدادی است... بدین ترتیب، امام خمینی (ره) برای ما بیش از یک سمبل دینی مطرح است، این رابطه روحی و معنوی بین ما و امام، حتی قبل از تجاوز نظامی اسرائیل (در سال ۱۹۸۲) نیز وجود داشت. بدین ترتیب، امام خمینی (ره) به یگانه مصدر حاکمیت قانونی در حزب الله لبنان تبدیل گردید. به گونه ای که این حزب، کلام ایشان را می پذیرفت و به آن عمل می کرد.

۳- محوریت روحانیت در عمل سیاسی

نقشی که روحانیون در ارکان مختلف حزب الله دارند، در هیچ یک از احزاب و سازمان های لبنانی سابقه ندارد. از ابتدای تأسیس حزب الله تا کنون، همواره بیشتر اعضای شورای حزب الله را روحانیون تشکیل داده اند. دبیر کل و معاون دبیرکل حزب الله، همیشه از روحانیون انتخاب شده اند. بیشتر ر این روحانیون شیعه لبنان که تحصیلات خود را در حوزه عملیه نجف گذرانده بودند، از روحانیون و علمای ایرانی

متأثر شده، با آنان روابط صمیمی داشتند و از این طریق، دو پایه اساسی ایدئولوژی و ساختار تشکیلاتی حزب الله لبنان را به وجود آوردند. بیشتر روحانیون لبنانی که در نجف تحصیل می کردند نزد آیت الله شهید سیدمحمدباقر صدر تلمذ می کردند و با دیدگاه های سیاسی امام خمینی(ره) آشنا شده بودند. این روحانیون جوان که برای طی مدارج عالی علمی به حوزه علمیه نجف رفته بودند، در پایان دهه ۷۰، مقامات عراقی از بیم تأثیرپذیری شیعیان عراق از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، طلبه های غیرعراقی را از این کشور اخراج کرد، بنابراین، آنان به کشورشان بازگشته و آموزه های اسلام سیاسی و انقلابی را با خود به لبنان بردند. پس از تشکیل نخستین شورای رهبری حزب الله در سال ۱۳۶۱، اعضای این شورا به ایران آمده و با امام خمینی(ره) دیدار کردند و بدین ترتیب، ارتباط رسمی و تشکیلاتی مبتنی بر پیروی از ولایت فقیه، میان حزب الله و ایران برقرار شد.

۴- ادبیات سیاسی و روش های تبلیغاتی

ادبیات سیاسی حزب الله، نشانگر تأثیرپذیری این حزب از انقلاب اسلامی ایران است. واژه ها و اصطلاحاتی که در آثار و بیانیه های حزب الله یا شخصیت های این حزب در دهه ۸۰ به کار برده می شد، برگرفته از واژه ها و اصطلاحاتی است که انقلاب اسلامی ایران رواج داده است، همچنین، روش ها و ابزارهای تبلیغاتی حزب الله در دهه یاد شده با ابزارهای تبلیغاتی ایران مشابهت دارد.

فرهنگ شعارهای حزب الله، عاریت گرفته شده از قاموس انقلاب اسلامی ایران است. انتخاب عنوان «حزب الله»، در عین حال که برگرفته از آیه ۲۲ و ۵۶ سوره مائده (و من یتولی الله و رسوله و الذین

آمنوا فان حزب الله هم الغالبون) ، ... (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) است، از فرهنگ سیاسی ایران پس از انقلاب نیز نشأت گرفته است. در گفتمان حزب الله، مسایلی از قبیل مسلمانان و ملل ضعیف جهان، تحت عنوان مستضعفان، آمریکا و شوروی (سابق) به عنوان استکبار جهانی، اسرائیل غاصب به عنوان غده سرطانی، موضوع وحدت اسلامی برای مقابله با دشمنان خدا و اسلام، آزادی قدس و این که راه قدس از کربلا می گذرد، از فرهنگ انقلاب اسلامی و سخنان امام خمینی (ره) عاریت گرفته شده بود.

حتی در دهه ۸۰، ۹۰ و آغاز هزاره سوم میلادی، حزب الله در اتخاذ روش ها و ابزارهای تبلیغاتی، به شدت تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران عمل کرده و می کند. نمونه های آن را می توان به برگزاری مراسم روز عاشورا و راهپیمایی روز قدس که در حال حاضر جهانی شده، تشییع پیکر شهدا، راهپیمایی ها و سخنرانی ها و استفاده از امکانات ویدئویی از سوی این حزب، همانند کاربرد نوار کاست در دوران انقلاب اسلامی ایران جهت انتقال پیام ها مشاهده کرد.

جنگ ۳۳ روزه

چهاردهم اوت ۲۰۰۶ روز پایان جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه لبنان نه تنها نقطه تحولی در خاورمیانه بلکه یک تاریخ سرنوشت ساز و نقطه عطفی برای تحولات جهانی محسوب می شود. اگر بخواهیم بدون هیچ نوع احساساتی نسبت به حزب الله لبنان به تحلیل نحوه پایان جنگ اسرائیل علیه این جنبش مقاومت بپردازیم به جرات می توان گفت که ناکارآمدی سران اسرائیل در نحوه آغاز و مدیریت جنگ و صد البته در

کنار مقاومت و پایمردی مبارزان حزب الله بود که توانست این شکست را برای طرف صهیونیستی به ارمغان بیاورد. اگر بخواهیم بدون هیچ نوع احساساتی نسبت به حزب الله لبنان به تحلیل نحوه پایان جنگ اسرائیل علیه این جنبش مقاومت پردازیم و علل موفقیت و دلایل ناکامی اسرائیل را بررسی کنیم باید در یک جمله بگوییم که علت رقم خوردن جنگ به نفع حزب الله ناکامی یا همان شکست اسرائیلی ها در رسیدن به برنامه های از پیش اعلام شده آنها بود به نحوی که به جرات می توان گفت که ناکارآمدی رهبران اسرائیل در نحوه آغاز و مدیریت جنگ و صد البته در کنار مقاومت و پایمردی مبارزان حزب الله بود که توانست این شکست را برای طرف صهیونیستی به ارمغان بیاورد. به بیانی واضح تر گرچه حزب الله از این جنگ با زخم های بسیاری که برخی از آنها عمیق هم می نماید، خارج شد اما خروجش از این جنگ به خودی خود یک موفقیت بسیار بزرگ و شاید بزرگترین موفقیت محسوب می شود. شاید بسیار بی رحمانه باشد که چنین توصیفی را برای موفقیتی قایل باشیم که برخی از تحلیلگران آنرا بزرگترین پیروزی یک گروه مبارز مسلمان در قرن بیست و یکم بر می شمارند اما شاید با استمداد از سخنان سید حسن نصر الله دبیر کل حزب الله لبنان و بسیاری دیگر از رهبران این جنبش که پیروزی یاد شده را یک پیروزی الهی و نه بشری دانسته بتوان این جرات را در توصیف چنین امری به کار برد و بر اساس آن این تحلیل را پیش برد.

بی شک در معادله قدرت نظامی بین اسرائیل و حزب الله همه پارامترها به نفع اسرائیل است و روی کاغذ برتری هوایی و دریایی به طور کامل و توان نیروی زمینی ارتش این رژیم هم با توجه به ادوات و نیروی

انسانی اصولا با چند هزار و شاید چند ده هزار مبارز حزب الله که تنها مجهز به سلاح های سبک و نیمه سنگین هستند قابل قیاس نیست. برای پی بردن به علت موفقیت حزب الله همانطور که گفته شد باید از سوی دیگر معادله به این مسئله بنگریم و ببینیم اسرائیل چه داشت و از داشته های خود چگونه استفاده کرد. به اعتقاد تحلیلگران امور استراتژیک، اسرائیل در پنج مورد اشتباه کرد و این پنج اشتباه باعث شد تا نتیجه ای جز ناکامی به دست نیاورد. گرچه اسرائیلی ها در کمیته های حقیقت یاب خود از جمله کمیته اصلی آن وینوگرا، آنرا به ناکارآمدی رهبران نظامی و سیاسی خود نسبت می دهند اما در این چارچوب هرگز نمی توان از برنامه ریزی های منسجم فرماندهان جنگی و سیاسی حزب الله به اولین و شاید مهمترین علت این شکست خروج اسرائیل از قاعده و استراتژیک اهداف پلکانی است.

اسرائیل در جنگ های گذشته خود نشان داده بود که از استراتژی پلکانی استفاده می کند به بیانی دیگر جنگ با اهدافی کوچک آغاز و سپس به تدریج بعد از تحقق آن اهداف بزرگتری اعلام می شد. اما در این جنگ رهبران اسرائیل از همان ابتدا دو هدف بزرگ را که تقریبا غیر قابل تحقق و دستیابی بود بعنوان اهداف خود اعلام کرد. از همان ۱۲ جولای که دو نظامی اسرائیلی به اسارت حزب الله در آمده و تانک های میرکاوای اسرائیل در مرز لبنان توسط مبارزان حزب الله به آتش کشیده شدند، فرماندهان نظامی و رهبران سیاسی اسرائیلی آزادی دو اسیر خود را بعنوان هدف اصلی جنگ اعلام کردند و چندی بعد هم سرکوب و حتی از بین بردن حزب الله را بعنوان هدف جنگ خود اعلام نمودند تا برخی از کارشناسان از آن بعنوان یک فرار به جلوی

واضح نام ببرند. این در حالی بود که حزب الله لبنان با استراتژی کاملاً مشخص و از پیش طراحی شده، حربه روانی جنگ پلکانی را در موشک باران شمال فلسطین اشغالی به کار برد و به تدریج در حالیکه بر شمار موشک ها هر روز افزوده می شد دامنه اهداف آنها نیز به تدریج از مناطق و شهرک های صهیونیست نشین شمال فلسطین به سوی عمق آن پیش رفت و تا حیفاً هم رسید و در شرایطی که همه ناظران با توجه به ناتوانی اسرائیل در دستیابی به هدف از پیش اعلام شده اش وی را ناکام توصیف می کردند افزوده شدن مسافت موشک ها هر روز می توانست یک پیروزی جدید برای حزب الله محسوب شود.

۲- به اعتقاد کارشناسان نظامی تردید فرماندهان نظامی در استفاده سریع از نیروی زمینی دومین اشتباه اسرائیل بود به نحوی که طی چند روز اول جنگ در مواجهه با مقاومت مبارزان حزب الله فرماندهان نظامی ترجیح دادند ابتدا از طریق نیروی هوایی مواضع حزب الله و بخصوص مراکزی را که تصور می شد مراکز فرماندهی و محل اختفای رهبران آن بخصوص سید حسن نصر الله است را به همراه سایت های موشکی حزب الله از هوا مورد هدف قرار دهد. این در حالی است که حزب الله با توجه به اطلاعات دقیق و وسیعی که از ساختار عملیاتی اسرائیل در اختیار داشت مغز متفکر و فرماندهی خود را به زیرزمین برد و با کوچک کردن هسته های مبارزاتی عملاً کارایی نیروی هوایی ارتش اسرائیل یکی از قدرتمندترین نیروهای موجود در جهان را عملاً از دستیابی به هدف دارای ارزش نظامی منع کرد. البته بعد از مدتی هم که اسرائیل مجبور شد از نیروی زمینی خود در این چارچوب استفاده کند هم حزب الله با انهدام قلعه های متحرک اسرائیل یا همان تانک

های میرکاووا نشان داد که برای این استراتژی اسرائیل هم برنامه های کامل، حساب شده و تمرین شده دارد.

۳- داده های فوق به خوبی نشان می دهند که اسرائیل همچنان با تصورات گذشته خود و اطلاعاتی که پیش از خروجش از جنوب لبنان در اختیار داشت به جنگ حزب الله آمده است در حالی که حزب الله موفق شده بود طی این مدت با رخنه اطلاعاتی به ساختار ارتش اسرائیل از قدرت و توان حداقل نیروی زمینی این ارتش اطلاعات، کامل، دقیق و طبقه بندی شده داشته باشد. اکثر کارشناسان عربی که در شبکه های مختلف ماهواره ای یا مطبوعات به ابراز نظر در این رابطه پرداختند متفق القول اعلام کردند صهیونیستها در عملکرد خود نشان دادند که ارزیابی دقیقی از توانمندی حزب الله نداشتند و این فاکتور شاید بزرگترین ضربات را بر پیکره ساختار نظامی اسرائیل وارد آورد. مهمترین نمونه برای این ادعا اصابت موشک به ناو جنگی اسرائیل در سواحل بیروت بود و در این چارچوب نمی توان از سقوط اسطوره تانک های میرکاووا هم به آسانی گذشت.

۴- چهارمین فاکتوری که باعث ناکامی صهیونیستها شد و در واقع به درستی از آن استفاده نکردند و می توانست یک برگ برنده بسیار مهم باشد، همپیمانان داخلی این رژیم در لبنان بود. طرفداران و همپیمانان اسرائیل در داخل لبنان که جریان های مختلف و حاکم لبنان عناصر مهمش محسوب می شدند با آغاز جنگ و ورود موج آوارگان به مناطق شمالی لبنان مجبور شدند وارد فعالیت های کمک رسانی شوند و ناخودآگاه با ابراز همدردی با آوارگان گرچه سعی می کردند حزب الله را در این چارچوب مقصر بشناسند اما از یک سو مجبور شدند از

موضع بی طرفی در جنگ خارج شده و به محکومیت اقدام اسرائیل حداقل در رسانه به دلیل کشتار و آواره کردن غیر نظامیان پردازند و از سوی دیگر امداد رسانی آنها به آوارگان توانست بار بزرگی از مشکلات و فشارهای حزب الله را هم در این چارچوب بکاهد. هم پیمانان اسرائیل همانانی هستند که امروز بیشترین فشارهای سیاسی را بر حزب الله وارد می آورند و جنگ سیاسی - تبلیغاتی شدیدی را علیه این حزب در داخل لبنان سامان داده اند و حتی با یک بیداری دیر هنگام سعی دارند در فعالیت های بازسازی مناطق تخریب شده جبران مافات کرده و میزان ناخرسندی مردمی را علیه حزب الله افزایش دهند. حضور همپیمانان اسرائیل در مناطق خاصی از لبنان و نیز بخش های مشخصی از بیروت باعث شد تا این مناطق از حملات اسرائیل در امان ماند در حالیکه اسرائیل مجبور بود به دلیل بیم از پایین آمدن محبوبیت شخصیت های هوادارش از هدف قرار دادن این مناطق امتناع ورزد.

۵- پنجمین فاکتور اسرائیل را باید سران کشورهای عربی دانست که حتی در بدو جنگ حمایت ضمنی خود را هم از اسرائیل اعلام کرده و عملیات حزب الله را در اسارت دو نظامی اسرائیلی محکوم و آنرا ماجراجویی توصیف کردند. اما رهبران اسرائیل نتوانستند از این پتانسیل به نفع خود استفاده بهینه کنند چه اینکه برخی از اظهار نظرهای رهبران اسرائیل باعث شد تا عملاً این رهبران آن محبوبیت نیم بند خود را در داخل جامعه خود هم از دست بدهند. اختلافات و تنش های حاکم بین کشورهای مختلف عربی هم باعث شد تا یک جمله از یک منبع آگاه عربستانی در ماجراجو توصیف کردن حزب الله به دست مایه شدیدترین حملات تبلیغاتی قطر علیه عربستان تبدیل شده

وریاض برای خروج از این فشار علاوه بر تکذیب استفاده از این واژه در این اظهار نظر کمک های گسترده ای را به آوارگان (البته با حفظ رویکرد انتقادی خود از حزب الله هر چند به شکل پنهان و چند لایه آن) آغاز کند.

به هر شکل انتقاد عربستان از حزب الله به الجزیره قطر که گفته می شود وزیر خارجه اش روابط بسیار حسنه ای با اسرائیلی ها دارد این چراغ سبز را نشان داد تا بعد از المنار به شبکه دوم حزب الله تبدیل شده و نه تنها اسرائیل نتواند از هم پیمانان خود در این رابطه استفاده بهینه کند بلکه الجزیره قطر به یکی از تریبون های مهم حزب الله تبدیل شود که این مسئله به وضوح از اختصاص اولین مصاحبه دبیر کل حزب الله لبنان با یک رسانه (غیر از المنار) در زمان جنگ هم کاملا هویدا بود. ناکارآمدی رهبران اسرائیل باعث شد تا حزب الله علاوه بر پیروزی در عرصه، مردمی، اجتماعی و سیاسی بعد نظامی این رویارویی را با توجه به پات شدن این شطرنج به نفع خود به پایان برساند اما به اعتقاد بسیاری از کارشناسان این پایان جنگ نیست بلکه همچنان این جنگ با شکل و ابعاد مختلف دیگری بخصوص سیاسی - تبلیغاتی ادامه یافته است.

امروز هم پیمانان داخلی و منطقه ای اسرائیل از یک سو و رهبران اسرائیل هم از سوی دیگر با خروج نیم بند از فشارها و شوک وارد شده، ساختار جدیدی از هم پیمانی برای سرکوب نه تنها حزب الله بلکه تمامی جنبشها و جریانهای آزادی خواه منطقه را تشکیل داده اند، ساختاری که اصطلاحا به آن میانه روهای عرب اطلاق می شود. از اینرو حزب الله گرچه موفق شد جنگ ۳۳ روزه را عملا به نفع خود به

پایان برساند اما این جنگ طی ۳۶۵ روز گذشته همچنان در ابعاد دیگر آن علیه این حزب ادامه دارد و براساس آخرین اظهار نظر دبیرکل حزب الله پیش بینی می شود همچنان هم ادامه خواهد داشت.

جنگ ۳۳ روزه درس عبرت برای صهیونیست ها

رژیم صهیونیستی باید از جنگ نابرابر ۳۳ روزه در لبنان درس های زیادی بیاموزد. اسرائیل به رغم داشتن تجهیزات پیشرفته نظامی نتوانست حزب الله را شکست دهد و سرانجام پس از ۳۳ روز مجبور شد با حقارت خاک لبنان را ترک کند. پس لرزه های این جنگ نابرابر دامن مقامات بلندپایه اسرائیل را گرفت و تعدادی از آنها از مقام خود استعفا کردند. باتوجه به این شکست خفت بار، کارشناسان نظامی رژیم صهیونیستی و لبنان هشدار داده اند که تل آویو در صورت راه انداختن جنگی دیگر در لبنان متحمل شکستی به مراتب سنگین تر از گذشته خواهد شد. آنتونی کردزمن درباره جنگ ۳۳ روزه کتابی نوشته که بخشی از آن پیش روی شماست. جنگ با حزب الله نشان داد که یک عامل غیردولتی زمانی که به تسلیحات نسبتاً پیشرفته دست پیدا کند و از حمایت های قوی بیرونی برخوردار شود، می تواند دست به چه کارهایی بزند. این درسی مهم بخصوص برای زمانی خواهد بود که پای انتقال تسلیحات پیشرفته تری به شورشیان در عراق و نیروهایی مانند طالبان در افغانستان به میان آید. بطور حتم این درسی است که نیروهای متخاصم آن را جدی گرفته اند بخصوص باتوجه به تبادل

درس های عملی جنگ در میان جنبش های اسلامی از طریق اینترنت و توجه به این امر که عوامل دولتی متخاصم هم اکنون تا چه اندازه به درس ها و عبرت های جنگ های نامتقارن توجه می کنند. مقامات و افسران اسرائیلی هنوز درباره حدود و ماهیت فناوری انتقالی به حزب الله و یا درباره تعداد تسلیحاتی که این جنبش در اختیار دارد، اتفاق نظر ندارند و منابع خارجی متعدد، اطلاعات متضادی ارائه می کنند. به هرحال، به نظر می رسد به طور کلی، اسرائیل و دیگر منابع در برخی از نکات باهم موافقتند.

استفاده از راکت های کوچک تاکتیکی نشان داد که تاکتیک های جدید در کنار تسلیحات قدیمی تر می توانند نقش مهمی در نبرد نامتقارن ایفا کنند. در عمل، اسرائیل متوجه شد که با خطری جدی از سوی ۱۰ الی ۱۶ هزار راکت کوتاه برد معمولی یا نسخه های تقویت شده ۱۲۲ میلی متری کاتیوشای سری «گراد» مواجه است. بیشتر این راکت ها از نوع راکت های کوچک توپخانه ای بودند که توسط موشک اندازهای انفرادی قابل حمل توسط انسان شلیک می شدند. بیشتر آنها دارای کلاهک های بسیار کوچک بودند و برخی از آنها مدل پیشرفته تر با برد ۳۰ الی ۴۰ کیلومتری (۱۹-۲۵ مایل) بودند و بسیاری از آنها دارای برد ۱۹ الی ۲۸ کیلومتری (۱۲-۱۸ مایل) بودند که تنها می توانستند اهدافی در ۱۱ الی ۱۹ کیلومتری (۷-۱۲ مایل) در داخل خاک اسرائیل را هدف قرار دهند مگر اینکه درست از نقطه مرزی شلیک می شدند.

چنین سیستم هایی به آسانی در تعداد فراوان و تقریباً از هر موضع و یا ساختمانی قابل پرتاب هستند و حزب الله تا حدودی از این بابت دارای توان آتش بار نامنظم بود چراکه چنین تسلیحاتی چنان بی دقت بودند

که بطور تصادفی به محل اصابت می کردند و تنها می توانستند برای اهدافی مورد استفاده قرار گیرند که اندازه آنها به اندازه یک شهرک بود. این گلوله ها دارای کلاهک بسیار کوچک هستند. به هر حال آنها به اندازه ای بزرگ نیستند که بتوانند متعاقب خود باعث تخلیه محل و با مختل کردن فعالیت های اقتصادی منطقه شود و اسرائیلی ها را وادار کند در پناهگاه های خود باقی بمانند. همان گونه که پیش از این نیز گفته شد، حزب الله توانست برخلاف انتظاراتها شمار زیادی از راکت های کوتاه برد خود را تا روز آخر جنگ به سوی اسرائیل شلیک کند. زمانی رسید که حزب الله ۲۵۰ راکت را به سوی شمال اسرائیل تا پیش از به مرحله اجرا درآمدن آتش بس در ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۶، شلیک کرد. حزب الله هرگز نمی تواند اسرائیل را با تهاجم تهدید کرده و یا بطور مستقیم برتری نظامی متعارف اسرائیل را به چالش بکشاند به هر حال این جنبش می تواند با روش های دیگری اسرائیل را تهدید یا هدف حمله قرار دهد.

حزب الله اما نتوانست این موفقیت را درباره راکت های دوربردتر خود به دست آورد چراکه نیروهای دفاعی اسرائیل توانستند تقریباً همه راکت های میان برد آن را هدف قرار دهند. «جفری بی وایت» یکی از اعضای مرکز مطالعاتی مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک تخمین زده است که راکت های دوربرد حزب الله بسته به مکان استقرار آنها تا مرز، این قابلیت اولیه را داشتند که اهداف منطقه ای (شهرها، شهرک ها و تأسیسات عمده نظامی را در صورت مکان یابی) تا کریدور تل آویو- بیت المقدس را هدف قرار دهند. از آنجایی که آتش بار مداوم تنها توسط راکت های کوتاه برد امکان داشت و از

آنجایی که حزب الله تقریباً هیچ قصدی برای استقرار راکت های دوربرد خود در نزدیک مرز نداشت. از این رو تهدید اولیه، علیه ساکنان منطقه و فعالیت های اقتصادی در شمال خط حيفا -تیبیرياس بود. در عین حال، مالکیت مطلق حزب الله بر قابلیت های موشکی دوربرد تهدید روانی جدی بر افکار عمومی اسرائیل به همراه داشت و به عنوان عاملی عمل کرد که ارتش اسرائیل نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد. بسیاری از موفقیت هایی که حزب الله در زمینه استقرار توانایی های موشک های کوتاه برد داشت به خاطر آماده سازی و آموزش به علاوه ساختار ساده و غیرمتمرکز گروه های موشکی آن بود. موفقیت حزب الله در حفظ آتش بار سنگین در سراسر جنگ در درجه اول نشانه طرح ریزی بود که در قبل از جنگ صورت گرفته بود و همچنین نشان دهنده اراده و مهارت مبارزان حزب اللهی دخیل در کار بود. بدون شک، روشی که تیم های راکتی طبق آن از سلاح های خود استفاده و نگهداری کردند بسیار اثرگذار بود. اما این گروه ها مدیون آماده سازی ای بودند که حزب الله پیش از درگیری انجام داده بود و راکت های کوتاه برد خود را در مواضعی مستحکم کرده بود که قابل رهگیری نبوده و در برابر بمباران ها نیز مقاوم باشد. یک بار دیگر حزب الله به سران خود استقلال عمل فراوانی در این ارتباط ارایه کرد. فرماندهانی که کار هدایت گروه های راکتی را در روزهای اول جنگ به پرتاب کنندگان کاتیوشا سپرده و دستورات و ماموریت های آسان ارایه کردند و به آنها دستور دادند تا زمان پایان یافتن جنگ باز ننگرند. رزمندگان حزب الله مستقر در استحکامات مرزی نیز باید در کنار تیم های راکت انداز در نظر گرفته شوند چرا که مانند این تیم ها،

رزمندگان نیز بین مناطق روستاها در رفت و آمد بودند و از این رو از جریان اصلی زندگی دور بودند. با این حال، به مدد عزم و اراده و طرح ریزی مناسب لجستیکی پیش از جنگ، این رزمندگانی که در استحکاماتی مانند «لابون» واقع در جنوب منطقه نفوره مستقر بودند، با وجود آن که اساساً پشت خطوط مقدم نیروهای دفاعی اسرائیل مستقر بودند توانستند به پرتاب راکت ها تا روز به اجرا درآمدن آتش بس در ۱۴ اوت ۲۰۰۶ ادامه دهند. راکت های میان برد تهدید بزرگتری هستند زیرا می توانند به صورت رگباری تنها از یک دستگاه شلیک شوند. همچنین، راکت های ۲۲۰ میلی متری و ۳۰۲ میلی متری سوریه دارای کلاهک های تقویت شده تکه تکه شونده بوده و برای کشتار و زخمی کردن آدم هایی ساخت شده اند که در مسیر آن قرار می گیرند. در عین حال، راکت های کوتاه برد بخاطر شمار زیاد و قابلیت اندک رهگیری شدن تهدید جدی تری به همراه دارند. این تسلیحات بخاطر قابلیت شلیک انفرادی و یا دسته جمعی، شلیک از راه دور یا شلیک با استفاده از یک تایمر و دشواری در ردیابی آنها قبل از شلیک و نیاز به خدمه اندک و ساختارهای حمایت لجستیکی، دوره جنگ جهانی دوم ثابت کرده بودند که از موثرترین راکت هایی هستند که در طول درگیری در اختیار حزب الله بوده است.

جفری وایت کارایی زرادخانه راکتی حزب الله را به شرح زیر توصیف می کند: به هر حال، هر سیستمی دارای محدودیت هایی است. این راکت ها اساساً بدون دقت هستند و نیاز دارند به صورت انبوه در طول یک دوره زمانی مداوم شلیک شوند تا بتوانند خسارات لازم را به همراه داشته باشند. حزب الله این توانایی را نداشت که شلیک راکت

های خود را فراتر از شلیک های بدوی ببرد از این رو نتیجه کار تا حدود زیادی به شانس و مداومت بستگی داشت. اگر چه راکت های حزب الله از ارزش عملیاتی و تاکتیکی چندانی برخوردار نبودند اما به عنوان سلاح های روانی و سیاسی مطرح بودند که دارای تاثیرات راهبردی است. این روشی است که این راکت ها مورد استفاده قرار گرفتند. آمار و ارقام ارایه شده از شمار راکت هایی که حزب الله در طول جنگ شلیک کرد متفاوت است. بطور کلی، گزارش های پلیس اسرائیل نشان می دهند که اسرائیل در طول ۳۴ روز درگیری هدف جمعاً ۴ هزار و ۲۲۸ راکت قرار گرفت و این امر به مرگ ۵۳ نفر و تخلیه موقت حدود یک میلیون اسرائیلی منجر شد. گزارش سپتامبر ۲۰۰۶ توسط سرویس تحقیقات کنگره تخمین زده است که حزب الله بین ۴ هزار الی ۵ هزار راکت در طول درگیری شلیک کرده و این تعداد تنها یک سوم شمار کل زرادخانه راکتی این گروه بوده است.

حزب الله قادر بود که در طول جنگ و با وجود عملیات نیروهای دفاعی اسرائیل بطور مداوم سطح سنگین آتش بار خود را حفظ کند. در یک هفته و نیم اول حزب الله در هر روز سطح آتش بار ۱۵۰ الی ۱۸۰ گلوله در روز را حفظ کرد. اگرچه این میزان در روزهای پایانی ژوئیه به ۱۰۰ راکت در روز کاهش پیدا کرد اما در اوایل اوت بار دیگر روند صعودی به خود گرفت. چنین شلیک هایی به مرگ شماری از افراد منجر شد. به هر حال، اسرائیل در کل تلفات سنگینی را شاهد بود و از نظر اقتصادی خسارات سنگینی در شمال متحمل شد. به عنوان مثال شهرک «کریات شمعون» هدف ۳۷۰ گلوله قرار گرفت و بیشتر منطقه شمال اسرائیل تخلیه شد و ساکنانش یا به پناهگاه ها برده شد و

یا فعالیت اقتصادی در این شهرها را متوقف کردند. بیش از ۲ هزار ساختمان آسیب دیدند و ۱۰ الی ۱۵ درصد از کسبه های شمال نتوانستند فهرست پرداختی های خود را محقق کنند. هزینه های اقتصادی به سرعت به میلیاردها دلار رسید و پیش بینی های اولیه بعد از جنگ، هزینه ملی را کاهش رشد درآمد ناخالص ملی از ۶ به ۵/۴ درصد پیش بینی کردند. یکی از راهکارهایی که حزب الله برای افزایش توان راکت های خود از آن استفاده کرد مجهز کردن آنها به کلاهک های ضدنفر بود. به گزارش مرکز دیده بان حقوق بشر، حزب الله از مهمات خوشه ای ساخت چین استفاده کرد. دیده بان حقوق بشر علاوه بر مستندسازی حملات متعدد، گزارش داد که پلیس اسرائیل اصابت ۱۱۳ راکت خوشه ای را ثبت کرده است.

به هر حال، حملات بخشی از داستان بوده است و جنگ هشدار در این باره بود که راکت های پیچیده تر و موشک های بالستیک، موشک های کروز و هواپیماهای بدون سرنشین به عنوان تهدیدی در جنگ های نامتقارن نمود پیدا کرده اند. به هر حال، افسران و مقامات اسرائیلی روشن کرده اند که دلیل واقعی اسرائیل در راه اندازی جنگ، استقرار مداوم سیستم های میان برد و دوربرد و احتمال ایجاد شدن یک نیروی موشکی به عنوان عوامل اصلی سوریه بود که می توانستند اهدافی را در سراسر اسرائیل هدف قرار دهند. این قوای موشکی شامل راکت های «رعد» ساخت سوریه با برد حداکثری ۴۵ کیلومتری و سیستم هایی مانند فجر ۳ و فجر ۵ بودند که ۴۵ الی ۷۵ کیلومتر برد داشته و قادر هستند مناطقی مانند حیفا و «نهاریا» را هدف قرار دهند. فجر ۳ و یا موشک رعد دارای بردی ۴۵ کیلومتری بوده و کلاهک ۴۵

الی ۵۰ کیلوگرمی و قطر ۲۲۰ الی ۲۴۰ میلی متر و طول ۵ متر و ۲۰ سانتی متری و وزنی برابر با ۴۰۸ کیلوگرم دارند. به نظر می رسد در کل ۲۴ الی ۳۰ راکت انداز و دستگاه پرتابی که هر کدام ۱۴ راکت حمل می کنند در اختیار حزب الله قرار گرفته بودند. نیروی هوایی اسرائیل گمان می کند که همه موشک اندازهایی را که بعد از نخستین روزهای جنگ شلیک شدند، نابود کرده اما افسران اسرائیلی برآورد روشنی از این امر ارایه نکرده اند که چه تعداد موشک عملاً باقی مانده اند. این تسلیحات همچنین شامل راکت های توپخانه ای ۳۰۲ میلی متری «خیبر» و «ام» سوریه بودند که بردی معادل ۱۰۰ کیلومتر و کلاهک ۱۰۰ کیلوگرمی هستند. راکت های فجر ۵ نیز از نوع ۳۳۳ میلی متری با برد ۷۰ الی ۷۵ کیلومتر هستند.

راکت های فجر ۵ از یک موشک انداز متحرک شلیک می شوند و در هر موشک انداز تا ۴ راکت نصب است و دارای حداکثر برد ۷۵ کیلومتری هستند، ۴۵ کیلوگرم مواد منفجره و قطر ۳۳۳ میلی متری و طول ۶ متر و ۴۸ سانتی متری هستند و وزنی برابر با ۹۱۵ کیلوگرم دارند. به نظر می رسد که در کل ۲۴ الی ۳۰ موشک انداز و دستگاه های پرتاب کننده آنها به حزب الله ارایه شده بود. بار دیگر نیروی هوایی اسرائیل عنوان می کند توانسته همه موشک اندازها را عملاً بعد از روزهای اول جنگ نابود کند. اما افسران و مقامات اسرائیلی برآوردی از این امر ارایه نکردند که عملاً چند عدد از این موشک ها جان سالم به در بردند و حزب الله در ادامه جنگ می توانست همچنان از سکوهایی متحرک باقی مانده استفاده کند. حزب الله از تاکتیک های متعددی برای کمک به افزایش میزان بقای قوای راکتی خود در برابر

توان نیروی هوایی اسرائیل برخوردار بود. حزب الله اکثر زرادخانه راکتی را در میدان نبرد حفظ کرد. دوم این که برای حفاظت از موشک اندازه‌ها، برخی از آنها بر سکوه‌های چرخ دار سوار شدند و می توانستند پس از شلیک به زیرزمین منتقل شوند. خدمه آنها برای کاهش میزان علائم گرمایی این پرتاب گرها روی آنها را چادرهای ضد گرما می پوشاندند. پس از واکنش اسرائیلی ها به پرتاب این راکت ها که یک تا دو دقیقه به طول می کشید، بار دیگر پرتاب گرها برای شلیک می توانستند به سطح زمین آورده شوند. خدمه این راکت اندازه‌ها به منظور حفظ جان خود قبل از شلیک موشک ها از تایمر استفاده می کردند. سطح قابلیت های حزب الله در مورد سیستم های زلزال ۱ و ۲ و ۳ و دیگر سیستم ها پیش از این تشریح شده است. این موشک ها بردی برابر با ۱۱۵ الی ۲۲۰ کیلومتر دارند. مشخص شده که زلزال ۲ در اختیار حزب الله قرار گرفته است و نشان دهنده میزان فناوری دخیل در این جنگ است. این موشک ها از مشتقات موشک های روسی FROGV هستند و بردی بیش از ۱۱۵ کیلومتر دارند که برخی از منابع برد ۲۲۰ کیلومتر را برای آن اعلام کرده اند. وزن این موشک ها ۳ هزار و ۵۴۵ کیلوگرم بوده و به یک موشک اندازه سنگین با هدف بزرگ نیاز دارد. هر دو طرف در طول جنگ از هواپیماهای بدون سرنشین استفاده کردند. حزب الله در طول جنگ ۴ هواپیمای بی سرنشین (UAVs) به اسرائیل اعزام کرد که یکی از آنها هنگام بلند شدن از زمین سقوط کرد. از این هواپیماها باعنوان «مرصاد» یاد می شود که پیش از این از آنها به عنوان نسخه حزب اللهی هواپیماهای بدون سرنشین مهاجر ۴ یا «ابابیل» و یا نسخه ای از UAV که بطور مستقل از سوی حزب الله

ساخته شده اند یاد می شود. گزارش ها حکایت از این امر دارد که این هواپیماهای بدون سرنشین حامل مواد منفجره بودند و پرواز آنها هنگام شب نشان می دهد که ممکن است مجهز به دوربین های دید در شب برای پرواز شبانه باشند.

اسرائیل در طول جنگ از مزیت های هواپیماهای بزرگتر بدون سرنشین خود استفاده می کرد. نیروهای دفاعی اسرائیل از انواع مختلف UAVs در اختیار خود بهره گرفتند. این هواپیمای شامل «هرمس S۴۵۰زیک»، «شووال» (هرون - ۱ / کراشر)، «سرچر» بودند. «اسکای لارک» که نخستین هواپیمای تاکتیکی بدون سرنشین اسرائیل است نیز نخستین پروازهای خود را انجام داد. این هواپیمای بدون سرنشین بیش از ۵۰۰ پرواز شناسایی انجام داد. آنها به عنوان یک هواپیمای بدون سرنشین از سوی سربازان حاضر در گردان ها قابل هدایت بودند و قادر بودند تا ۱۰ کیلومتر جلوتر پرواز کنند. بنابر گزارش نیروی هوایی اسرائیل، هواپیماهای بدون سرنشین اسرائیل ۱۶ هزار ساعت پرواز انجام دادند ۸۰ درصد از این ساعات پروازی صرف جمع آوری اطلاعات شدند. با همه این احوال، نتیجه آن چیزی نبود که اسرائیل از این جنگ انتظار داشت.

تاثیرات جنگ ۳۳ روزه در صحنه فلسطین

پس از پایان جنگ ۳۳ روزه در لبنان سیدحسین نصرالله دبیرکل حزب الله در پاسخ به این سوال خبرنگار که اولین اولویت شما پس از این جنگ چیست گفت: قضیه فلسطین. قضیه فلسطین را می توان محور اصلی منازعات و درگیری ها در خاورمیانه دانست به گونه ای که هر

مناقشه ای در منطقه مستقیم یا غیرمستقیم با این قضیه ارتباط می یابد. برای مثال طی دهه های گذشته تحولات در لبنان بیشترین ارتباط را با قضیه فلسطین داشته است هم مرز بودن دو کشور حضور تعداد قابل توجهی از آوارگان فلسطینی در لبنان ریشه های نژادی و مذهبی مشترک لبنانی ها و فلسطینی ها اعمال نفوذ قدرت های جهانی و منطقه ای و... بر تاثیرات متقابل تحولات لبنان و فلسطین افزوده است. اگرچه از سال ۱۳۶۱ حضور مسلحانه فلسطینی ها در لبنان کاهش یافت و دیگر خطری متوجه مناطق شمالی فلسطین نبود با ظهور پدیده جدید حزب الله و توجه این گروه به قضیه فلسطین از دیدگاه عقیدتی در کنار مبارزه با اشغالگری صهیونیست ها رابطه بین لبنان و قضیه فلسطین محکم تر شد.

هم زمان در داخل فلسطین جریان اسلام گرا توانست طی دهه های ۶۰ و ۷۰ به جایگاه مناسبی دست پیدا کند و با قیام انتفاضه صهیونیست ها را در موقعیت سختی قرار دهد. پس از فروپاشی بلوک شرق و طراحی جدید آمریکا برای تحکیم سیطره بر خاورمیانه و ارائه طرح هایی مانند طرح خاورمیانه جدید نیروهای اسلام گرا در منطقه نیز به تحکیم روابط متقابل پرداختند. بدین ترتیب هرگونه اقدام جریان های اسلام گرا در لبنان یا فلسطین برطرف مقابل تاثیر دارد.

تاثیرات سیاسی و روانی این دو جریان بر یکدیگر طی چند سال گذشته کاملاً مشهود بوده است. برای مثال عقب نشینی رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان در پی ضربات کوبنده مقاومت اسلامی لبنان تاثیر روحی و معنوی بسیاری بر فلسطینی ها برای شروع انتفاضه الاقصی گذاشت. هم چنین عملیات "وعده صادق" حزب الله لبنان و به

اسارت گرفتن دو نظامی صهیونیستی و واکنش رژیم صهیونیستی در حمله به لبنان که به پیروزی حزب الله منتهی شد. تاثیرات کوتاه مدت و بلندمدت جنگ ۳۳ روزه بر سرزمین فلسطین عبارتند از:

۱- کاهش فشار نظامی بر مناطق فلسطینی

گروه های فلسطینی در تاریخ ۴ تیر ۸۵ در عملیاتی کم نظیر در جنوب نوار غزه یک نظامی صهیونیست را به اسارت گرفتند و چند تن دیگر را به هلاکت رساندند. رژیم صهیونیستی در واکنش به این عملیات مناطق فلسطینی به ویژه نوار غزه را آماج حملات سنگین زمینی هوایی و دریایی قرار داد. علاوه بر این چند تن از وزرا و نمایندگان مجلس قانون گذاری فلسطین وابسته به حماس را دستگیر کرد. این اقدامات که با محاصره کامل مناطق فلسطینی همراه بود فشار فوق العاده طاقت فرسایی بر فلسطینی ها وارد آورد پس از عملیات "وعده صادق" حزب الله در جنوب لبنان در تاریخ ۲۱ تیر ۸۵ و به اسارت گرفتن دو نظامی صهیونیست تقریباً تمام توجه صهیونیست ها به لبنان معطوف و از فشار نظامی بر نوار غزه تا حد زیادی کاسته شد. اگرچه برخی تحلیلگران سیاسی هدف عملیات حزب الله را کاستن از فشار صهیونیست ها بر نوار غزه دانستند اما رهبران حزب الله با رد این ادعا هدف عملیات را آزادسازی اسرای لبنانی عنوان کردند. به هر حال کاهش فشار نظامی بر نوار غزه اولین تاثیر فوری عملیات حزب الله در صحنه فلسطین بود.

۲- تلاش برای پیوند روند تبادل اسرا

در ابتدای عملیات حزب الله برخی گروه های فلسطینی و خانواده اسرای فلسطینی خواهان یکی شدن روند موضوع تبادل اسرای فلسطینی و لبنانی و قرار گرفتن پرونده اسیر در دست فلسطینی ها با پرونده دو اسیر در دست حزب الله در یک مسیر و مذاکرات مشترک برای تبادل این اسرا با اسرای لبنانی و فلسطینی شدند. آنها تصور می کردند که یکی شدن پرونده و مذاکرات موقعیت فلسطینی ها را در مذاکرات تقویت می کند. اما به رغم پذیرش سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب الله شرایط سیاسی حاکم بر لبنان و منطقه عملاً اجازه چنین کاری را به حزب الله و فلسطینی ها نداد. نبیه بری رئیس مجلس لبنان که نماینده حزب الله در مذاکرات بر سر تبادل اسرا بود اعلام کرد که دو اسیر صهیونیست تنها با اسرای لبنانی مبادله خواهند شد. شایان ذکر است حزب الله در تبادل های قبلی توانسته بود تعدادی اسیر فلسطینی را آزاد کند.

۳- افزایش روحیه مقاومت فلسطینی ها

شاید بتوان گفت مهم ترین دستاورد جنگ لبنان ریشه دار شدن تفکر مقاومت و پایداری در بین ملت های تحت ظلم و ستم در مقابل قدرت های منطقه ای و جهانی بوده است، در حالی که آمریکایی ها سال هاست به دنبال از بین بردن این ریشه ها هستند و اساساً یکی از پایه های طرح خاورمیانه جدید آمریکایی ها سست کردن افکار و عقاید

مرتبط با جهاد و مقاومت است. در این زمینه حتی شاهد تغییراتی در کتب درسی برخی کشورهای منطقه هستیم. ناتوانی ارتش رژیم صهیونیستی در نابودکردن حزب الله با وجود تمام امکانات و حمایت های آمریکا امید مردم و مبارزان فلسطینی را برای مقاومت در برابر چنین رژیمی به شدت افزایش داد. البته پیش از این نیز در عقب نشینی سال ۱۳۷۹ رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان شاهد افزایش روحیه فلسطینی ها بودیم. این تاثیر فقط به فلسطین محدود نمی شود بلکه تمام منطقه را دربر می گیرد، حتی می توان گفت این الگو نه تنها در حال حاضر بلکه برای آینده نیز بسیار مناسب خواهد بود. مجله فلسطینی المسلمه ارگان جنبش حماس در سرمقاله خود با اشاره به این تاثیر معنوی می نویسد: فروپاشی ابهت ارتش صهیونیستی از مهم ترین دستاوردهای مقاومت لبنان و فلسطین است. شهروندان صهیونیستی شکست این ارتش را به چشم خود دیدند.

۴- واکنش های سیاسی داخلی فلسطین: تاثیر جنگ لبنان در صحنه سیاسی داخل فلسطین از چند زاویه قابل بررسی است:

الف) توازن قوای سیاسی گروه ها پس از پیروزی حماس در انتخابات مجلس قانون گذاری فلسطین در دی ۱۳۸۵ جنبش فتح که خود را شکست خورده این انتخابات می دید درصدد برآمد به هر شکل ممکن حماس را وادار به ترک صحنه سیاسی کند. با آنکه حماس از

همان ابتدا طرح تشکیل دولت ائتلافی را ارائه کرد فتح که تصور می کرد می تواند بدون مشارکت در دولت ائتلافی حماس را وادار به ترک دولت کند از قبول این طرح خودداری کرد. اما ایجاد موانع متعدد بر سر راه حماس نیز این جنبش را از تصمیم خود برای اداره دولت منصرف نکرد. به همین علت فتح به تدریج به کنارآمدن با حماس تمایل یافت. در خلال جنگ لبنان به علت سنگینی سایه جنگ و هم چنین حل نشدن مسئله اسیر صهیونیستی در دست فلسطینی ها اختلافات و درگیری ها بین فتح و حماس متوقف شد اما پس از جنگ فتح و تمایل خود را به مشارکت در دولت براساس منشور ملی اعلام کرد و طرفین به توافقی در این خصوص دست یافتند. با این حال این توافق به علت دخالت مستقیم آمریکایی ها و دادن وعده های پنهان به ابومازن برهم خورد و بار دیگر تنش بین دو جنبش شدت گرفت.

ب) تعامل جریان های اسلام گرا به ویژه حماس با جنگ لبنان

رهبران حماس مستقر در خارج از فلسطین همواره مواضعی روشن در حمایت از حزب الله اتخاذ کرده اند و در این بحران نیز همین گونه عمل کردند، اما در داخل موضع گیری ها اندکی متفاوت بود. در حالی که عموم مردم فلسطین آشکارا از حزب الله حمایت و با شادمانی از پیروزی آن استقبال کردند رهبران اصلی حماس در داخل مانند هنیه و

زهار تقریبا هیچ واکنشی از خود نشان ندادند و در طول مدت بحران حتی نامی از حزب الله بر زبان نیاوردند. اما رهبران و مسئولان درجه دوم حماس با حضور در چندین راهپیمایی و گردهمایی به سخنرانی و حمایت از حزب الله و مقاومت لبنان پرداختند. در مورد اینکه چرا هنیه و زهار این گونه رفتار کردند پرسش های متعددی مطرح است که پاسخ به آنها شاید چندان ساده نباشد. به جز جهاد اسلامی که روابط نزدیک تری با حزب الله دارد سایر گروه ها از جمله فتح واکنش قابل توجهی نشان ندادند. با این حال افکار عمومی فلسطین کاملا با جریان مقاومت و حزب الله همراه بود و تظاهرات مردمی این را به خوبی آشکار می کرد. طبق نظرسنجی روزنامه الخلیج چاپ امارات در تاریخ ۲ مرداد ۸۵ نود و شش درصد فلسطینی ها از حزب الله و رهبران آن به طور کامل حمایت می کنند. شایان ذکر است رسانه های تبلیغات رسمی و فراگیر مانند رادیو و تلویزیون خبرگزاری ها و روزنامه های کثیرالانتشار زیر سیطره فتح و جناح ابومازن هستند و حماس در داخل به جز چند سایت اینترنتی و نشریات محلی ابزار تبلیغاتی دیگری در اختیار ندارد. با این حال سایت های خبری وابسته به حماس و مجله فلسطین المسلمه وابسته به حماس که در خارج از فلسطین چاپ می شود به انتشار اخبار جنگ لبنان می پرداختند. برای مثال این مجله در یک شماره خود بیش از ۲۰ صفحه از ۶۳ صفحه خود را به مسائل و اخبار جنگ لبنان اختصاص داد.

ج) عملکرد نظامی و عملیاتی فلسطینی ها در خلال جنگ به جز یک عملیات مشترک شلیک موشک توسط گروه های فلسطینی در تاریخ ۲۵ تیر ۸۵ که طی آن بیش از ۱۰۰ موشک به اراضی ۱۳۲۷ در همبستگی با مقاومت لبنان شلیک شد فلسطینی ها هیچ عملیات ویژه دیگری را در طول جنگ لبنان علیه اهداف صهیونیستی انجام ندادند. برای عملیات شهادت طلبانه نیز که چندین سال مشکل اصلی امنیتی صهیونیست ها بود هیچ تلاشی صورت نگرفت و تنها در یک مورد مشیر المصری نماینده حماس در مجلس در واکنش به کشتار قانا تهدید به انجام چنین عملیاتی کرد.

۵- تاثیر در برنامه های منطقه ای و جهانی در فلسطین

جنگ لبنان بر سیاست کشورهای جهان و منطقه در ارتباط با فلسطین و هم چنین سیاست گروه ها و جریان های فکری بسیار تاثیرگذار بود. در این زمینه سه محور اصلی را می توان مورد توجه قرار داد: اول سیاست های آمریکایی - صهیونیستی و غربی، دوم سیاست های کشورهای عربی همگام با غرب، سوم رفتارهای جریان های مذهبی و مردمی در کشورهای عربی و اسلامی. شکست برنامه مشترک آمریکا و اسرائیل با همراهی اروپا برای خاورمیانه با نام "خاورمیانه جدید" یکی از نتایج مهم جنگ لبنان محسوب می شود. آمریکایی ها که در برنامه های خود برای خاورمیانه دچار مشکلاتی شده بودند بر اثر جنگ لبنان به طور اساسی در برنامه هایشان تجدیدنظر کردند. فلسطین در طرح آمریکایی

ها برای خاورمیانه نقش اصلی و محوری ایفا می کند و تحرک در سایر کشورها به طور مستقیم با اوضاع فلسطین در ارتباط است و این به علت اهمیت نقش رژیم صهیونیستی برای آمریکایی ها در منطقه است. مهم ترین تغییر در سیاست های خاورمیانه ای آمریکا توجه مجدد به رهبران به اصطلاح میانه رو است. در صحنه فلسطین افزایش حمایت از ابومازن و ملاقات های وی با بوش و سایر مقامات آمریکایی به خوبی بیانگر این سیاست است. همچنین سفر رایس به خاورمیانه در شهریور ۱۳۸۵ نشست با وزرای خارجه هشت کشور عربی همسو با آمریکا با قاهره و تاکید بر حل قضیه فلسطین همگی نشان دهنده اولویت قضیه فلسطین و رهبران به اصطلاح میانه رو در سیاست خارجی آمریکاست.

همگام با آمریکا صهیونیست ها نیز در چرخشی کاملاً مشهود نسبت به ابومازن با وی از در دوستی درآمدند. سامت جدعون مقاله نویس روزنامه هاآرتص با اشاره به نادیده گرفتن محمود عباس از ابتدای انتخاب وی به ریاست تشکیلات خودگردان در سال ۱۳۸۴ می نویسد: اکنون زمان آن فرا رسیده است که ابومازن به عنوان شریک از طرف اسرائیلی ها مورد پذیرش قرار گیرد. سیاست و رفتارهای کشورهای عربی همسو با خط آمریکایی در منطقه در مورد مسئله فلسطین نیز دچار تحولاتی شده است. اولین تاثیر جنگ لبنان در این کشورها تلاش آنها برای ترمیم

جایگاهشان نزد افکار عمومی عربی و اسلامی است. این دولت‌ها که سیاست‌های خود را در خلال جنگ لبنان مخالف افکار عمومی یافتند می‌کوشند با دستاوردی اندک و ظاهری برای فلسطینی‌ها اندکی به وجهه خود اعتبار بخشند، اما نکته اصلی این است که در این صحنه نیز فاقد ابزار و کارایی لازم هستند. لذا آمریکا به سرعت از این جهت‌گیری برای تامین منافع و سیاست‌های خود استفاده کرد و به آنها اجازه نداد تا سیاستی مستقل را در صحنه فلسطین به اجرا درآورند. مهم‌ترین این تلاش‌ها نشست برخی رهبران سیاسی و امنیتی کشورهای عربی با ابومازن در عقبه قبل از سفر وی به آمریکا بود که سعی کردند توافق به دست آمده بین ابومازن با حماس برای تشکیل دولت وحدت ملی راتحت تاثیر قرار دهند که در نهایت موفق شدند این توافق را به شکست بکشانند. تلاش بعدی طرح قطر برای ایجاد آشتی بین ابومازن و حماس و تشکیل دولت وحدت ملی فلسطین بود که در اواخر شهریور ۱۳۸۵ ارائه شد. جالب اینجاست که آمریکایی‌ها این طرح را به طور کامل مورد حمایت قرار دادند و به ابومازن گفتند که این طرح کاملاً بررسی شده و به نفع منطقه است. اما حماس این طرح را نیز که خواهان احترام به توافقات بین‌المللی و به بیان دیگر قبول طرح کمیته چهارجانبه بود رد کرد. به طور خلاصه باید گفت با پایان یافتن جنگ لبنان کشورهای عربی در صحنه

فلسطین بیشتر به تقویت ابومازن و فتح توجه کردند و در این زمینه با آمریکایی ها کاملاً همسو شدند.

محور سوم با جریان های مذهبی و اجتماعی و تاثیر آنها در قضیه فلسطین پس از جنگ لبنان مرتبط است. اگرچه آمریکایی ها در سال های اخیر تلاش گسترده ای کردند تا مذهب و افکار مذهبی را از صحنه سیاست دور سازند در مواقع ضروری از این مسئله به سود خود بهره برداری می کنند. فتوای های برخی مراجع سنی علیه حزب الله در جریان جنگ لبنان نمونه بسیار خوبی است. جالب اینجاست که این مراجع در جریان قضیه فلسطین کاملاً سکوت کرده اند و در قبال فشار واردآمده بر مردم فلسطین هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهند. در مقابل جریان های جهادی مذهبی و اجتماعی این گونه رفتار نمی کنند. برای مثال اخوان المسلمین مصر در جریان جنگ بهترین موضع گیری را در حمایت از حزب الله اتخاذ کرد. در بعد اجتماعی نیز کشورهای عربی پس از جنگ لبنان تلاش می کنند از میزان ارتباط مردم با جریان های جهادی به ویژه در فلسطین و لبنان بکاهند. نمونه بارز این تلاش اقدام عربستان سعودی برای قطع کمک ها و تبرعات ارسالی برای فلسطین است. در این راستا وزارت کشور عربستان سعودی با اخطار به مراکز خیریه هرگونه جمع آوری کمک برای تروریست ها را ممنوع اعلام کرده است. به طور مسلم منظور از تروریست ها "حماس" است.

فصل پنجم

قلمروهای تحت نفوذ جمهوری اسلامی
ایران در فلسطین

نگاهی به تاریخ قدیم سرزمین فلسطین تا ظهور اسلام

سرزمین فلسطین که در قدیم کنعان نام داشت دارای ۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت و در ساحل شرقی دریای مدیترانه و در مجاورت کشورهای مصر، سوریه، اردن و لبنان قرار دارد. فلسطین سرزمینی حاصلخیز و دارای آب و هوای معتدل است. این منطقه محل ظهور پیامبران بزرگی چون عیسی(ع)، موسی(ع) و محل عبور و زندگانی حضرت ابراهیم(ع) بوده است و از نظر موقعیت ژئوپلیتیک نیز بسیار حساس و استراتژیک است. شهر اورشلیم یا بیت المقدس قدیم بر فراز تپه‌هائی بنا گردیده که با معبد یهوه بر بالای کوه مور یا قرار دارند.

بیت المقدس از مکان‌های مهم فلسطین است که کوه صهیون و کوه زیتون از شرق و غرب آن را احاطه کرده‌اند. تاریخ پرماجرایی فلسطین با نام و یاد انبیاء سلف آغاز می‌شود. نام حضرت یعقوب، اسرائیل بود و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب هستند که حدود سیزده قرن قبل از میلاد مقتدر بوده‌اند و در هنگام حکومت فرعون بر مصر و پیش از ظهور موسی(ع)، اسرائیلیان جمعیت انبوهی پیدا می‌کنند. چهارصد و سی سال پس از ورود یعقوب به مصر، حضرت موسی، قوم بنی اسرائیل را از سرزمین مصر برای بردن به ارض موعود، به حرکت درآورد که پیمودن این مسافت چهل سال بطول انجامید و حوادث عدیده‌ای اتفاق افتاد، از جمله آنکه وقتی موسی(ع) چهل روز از قوم خویش غایب شد تا الواح دهگانه را برای هدایت مردم بیاورد، قوم وی دوباره به بت‌پرستی روی آوردند که بخاطر این نافرمانی بود که چهل سال در بیابان‌ها سرگردان شدند و موسی در این دوران طولانی از هدایت قوم فروگذار نکرد اما بنی - اسرائیل بارها دست به طغیان و تجاوز زدند. پس از موسی(ع)، یوشع جانشین وی برای عبور دادن بنی اسرائیل از اردن مهیا شد و پس از آنکه این قوم به شهرهای جدید رسیدند دست به غارت و کشتار اهالی زدند که پادشاه اورشلیم با شاهان پنج شهر دیگر متحد شده و با یوشع و بنی اسرائیل جنگیدند که همگی شکست خورده و توسط بنی اسرائیل به دار آویخته شدند. اما قوم فلسطین در مقابل آنان مقاومت کرد و سرانجام بنی اسرائیل را مغلوب ساخت. طی چند جنگ خونین قوم فلسطین همواره بر آنان پیروز می‌شد اما پس از جنگ‌های فراوان، سرانجام بنی اسرائیل قدرت گرفته و بر شهرها مسلط شدند و در حدود هزار سال پیش از میلاد، حضرت داود توانست

اورشلیم را از دست فلسطینیان خارج کند و بیت المقدس یا خانه خدا را در آنجا بنا کند، که این بنا توسط حضرت سلیمان تکمیل شد. بیت المقدس، حدود ۱۱۰۰ سال پس از بنای کعبه در مکه به دست ابراهیم(ع) و ۹۷۰ سال پیش از میلاد مسیح ساخته شد. حضرت داود با چهارده نسل شجره‌اش به حضرت ابراهیم بنیانگذار کعبه می‌رسد و به روایت انجیل متی، حضرت عیسی(ع) پس از بیست و هشت نسل، شجره‌اش به داود ختم می‌شود و بدین ترتیب مکه (کعبه) حرم اول و مسجدالاقصی (قدس) حرم دوم موحدان گردید. تابوت عهد: تابوت عهد که به روایت مسلمین همان جعبه‌ای است که مادر موسی وی را در آن نهاد و روانه آب رود نیل ساخت و بعد، موسی الواح و زره و نشانه‌های نبوت خویش را در آن قرار داد که کسی مجاز به دست زدن بدان نبود و این تابوت را در زمان حضرت داود پوششی از طلا در داخل و خارج آن کشیدند و آن را به کوه صهیون آوردند و برای نگهداری آن قربانگاهی بنا نمودند. این تابوت مدتی به دست فلسطینیان فاتح افتاده بود که دوباره آنرا به بنی اسرائیل بازگرداندند و تا زمان حضرت سلیمان در کوه صهیون نگهداری می‌شد اما پس از تکمیل بنای بیت المقدس تابوت را به قدس انتقال دادند. سلیمان، چهل سال سلطنت کرد و آرامش را به قدس بازگردانید اما پس از او، دوباره ظلم و غارت بنی اسرائیل آغاز شد. حدود هفتصد و سی سال پیش از میلاد شلمنصر به اسرائیل تاخت و عده‌ای از آنان را اسیر کرد و بجای آنها بابلیان را در سرزمین اسرائیلیان اسکان داد و دوباره کشور یهود در زمان بخت النصر در سال ۵۸۶ پیش از میلاد مورد حمله اشوریان قرار گرفت که منجر به انحطاط و اسارت بنی اسرائیل شد، پادشاهی یهود

برانداخته شد و مردم اسرائیل پراکنده یا اسیر بابل گشتند و مهاجمین معبد سلیمان را ویران ساختند. با ورود بنی اسرائیل و قوم یهود به فلسطین در ۴۸۰ سال پیش از بنای قدس (تقریباً ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) به رهبری یوشع بن نون این سرزمین روی خوشی ندیده و تا اکنون که ۳۳۰۰ سال می‌گذرد هنوز فلسطین به آرامش نگرائیده است. پیامبران بعدی یهود مانند: ارمیا، اشعیا، دانیال (که مزار او در شوش است) که شاهد ویرانی اورشلیم و رنج و اسارت یهود بودند و آنان را دلداری می‌دادند، پیوسته وعده‌ی رهائی و بشارت ظهور منجی بزرگ می‌دادند که اشعار و سخنان آنان در عهد عتیق مضبوط است. در این زمان کورش پادشاه هخامنشی از مشرق ظهور کرد و سرزمین‌ها را یکی پس از دیگری مسخر خود می‌ساخت که این امر سبب خوشحالی یهود و رهبران آنها شد. سرانجام کورش، بابل را نیز تسخیر کرد و یهود و بنی اسرائیل را آزاد ساخت و به فلسطین و اورشلیم بازگرداند. کورش با همه اقوام و مذاهب مدارا می‌کرد و به دستور او خانه خدا دوباره بازسازی شد. آسایش اورشلیم تا پایان سلطنت داریوش سوم ادامه داشت تا اینکه اسکندر مقدونی در حدود ۳۲۳ سال پیش از میلاد، حمله به ایران، مصر، سوریه، و فنیقیه و فلسطین را آغاز کرد و ویرانی‌ها و قتل و غارت فراوانی به بار آورد و گنجینه‌های ایران را به غارت برد. او به انتقام ویران کردن آتن توسط خشایار شاه، تخت جمشید را به آتش کشید و امرای خود را حاکم بر شهرهای فتح شده گردانید. پس از اسکندر، جانشینان او بر فلسطین مسلط شدند. از سال ۶۳ قبل از میلاد، دوره تسلط رومیان آغاز شد که پس از جنگ‌های فراوان، بر ارمنستان و قسمتی از آسیا و آفریقا و سپس سوریه و

فلسطین حمله بردند، دوازده هزار یهودی را کشتند و دیوارهای شهر را ویران ساختند. در چنان شرایطی برای یهودیان، ظهور مسیح امید و آرزوی مردمان آن دیار بود تا آنان را نجات بخشد. عیسی (ع) هنگامی که از ناصره واقع در استان جلیل (موطن اصلی خود و خانواده‌اش) همراه با شاگردانش (حواریون) به سوی اورشلیم به حرکت درآمد کرامات فراوانی از وی ظاهر شد که در کتب انجیل به تفصیل آمده است. حضرت عیسی (ع) به معبد رفت و همه روزه به تعلیم و تعلم می‌پرداخت به همین دلیل، ملایان یهود بدو حسادت ورزیده و می‌خواستند او را از میان بردارند.

سرانجام به فتوای شورای یهود جو سازی‌های شدید آنان، حضرت عیسی (ع) توسط حکمران رومی سرزمین یهودا (که اتفاقاً این حکمران به مسیح علاقمند بود) اعدام و مصلوب شد. البته قران کریم، مصلوب شدن عیسی را نفی کرده و می‌گوید: خداوند او را به سوی خویش بالا برد، مسیح را نه کشتند و نه بر دار کشیدند بلکه بر آنها اینگونه مشتبّه شده است. در هر حال مسیح جاودانه شد و پیروان فراوانی یافت. حکام رومی که نسبت به مسیح ابراز علاقه می‌نمودند از آن پس در مورد یهودیان سختگیری‌های زیادی اعمال کردند که منجر به شورش‌های زیادی از سوی یهودیان و کشتار وسیع آنان بوسیله رومیان شد. در سال هفتاد میلادی، تیتوس فرزند امپراطور روم با هشتاد هزار سرباز، اورشلیم را محاصره کرد و پس از چند ماه مقاومت یهودیان، سرانجام رومیان فاتح شدند و قوم یهود دوباره آواره شدند. حدود سیصد سال پس از مصلوب ساختن مسیح که کنستانتین (قسطنطنیه) کبیر ۳۳۷-۳۰۶ م) امپراطور روم دین مسیح را پذیرفت و این مذهب را

رسمی اعلام کرد، دوباره به اورشلیم توجه خاصی شد. چون بیت‌الحم را زادگاه مسیح و محلی می‌دانستند که قبر او را در خود دارد از این پس، اورشلیم مرکزی برای مسیحیت نیز گردید و کلیساهای زیادی ساخته شد. از سال ۱۳۵ میلادی تا بیش از پنج قرن فقط عده قلیل و انگشت شماری یهودی در بیت‌المقدس زندگی می‌کردند. در زمان خسرو دوم پادشاه ساسانی، جنگ میان امپراطوری ایران و روم از ۶۰۴ تا ۶۳۰ میلادی به وقوع پیوست که سپاهیان ایران روم را شکست داده و با راهنمایی یهودیانی که با ایران همکاری می‌کردند اورشلیم (فلسطین) را فتح کردند اما پس از مرگ خسرو پرویز، این سرزمین دوباره به دست مسیحیان افتاد.

بیت‌المقدس پس از اسلام

پس از بعثت حضرت محمد (ص)، در سیزده سال اول بعثت که پیامبر در مکه زندگی می‌کرد، مسجدالاقصی در بیت‌المقدس قبله اول مسلمین بود و پس از مهاجرت به مدینه در سال دوم در مسجد بنی سلمه در شهر مدینه، به فرمان خداوند، قبله مسلمین از مسجدالاقصی به مسجدالحرام (خانه کعبه در مکه) تغییر یافت که شاید خلع سلاح کردن یهود بخاطر اینکه مسلمانان را به دلیل نماز گزاردن به قبله آنان تحقیر می‌کردند از مهمترین دلایل آن بوده است. پس از رحلت پیامبر، در زمان خلیفه اول، او سپاهی را روانه سوریه و فلسطین کرد که با درگذشت او، در زمان خلیفه دوم سوریه و بیت‌المقدس به دست مسلمین افتاد و رومیان در آنجا شکست خوردند. اهالی شهر مقاومت زیادی کردند اما طولانی شدن محاصره و مشکل غذا و شیوع بیماری

و... آنان را مجبور به تسلیم شدن کرد. خلیفه دوم با مرکب و لباسی بسیار ساده وارد شهر شد که تعجب اهالی را برانگیخت و قرارداد صلح منعقد شد. خلیفه نسبت به اهالی رفتار بسیار ملایمی داشت و از آن سال (یعنی سال ۱۵ هجری) فلسطین در دست مسلمانان بود. در معاهده صلح، مسیحیان در اعمال مذهبی خود آزاد بودند. ساکنان این شهر را عمدتاً مسلمانان عرب تشکیل می‌دادند و برای مسلمانان نیز قدس بنحواظر اینکه قبله اول بود بسیار معزز و مقدس شمرده می‌شد. از سال ۱۰۹۵ م (۴۸۸ هـ ق) با تهاجم اروپائیان علیه مسلمانان جنگ‌های صلیبی آغاز شد که تا حدود نزدیک به دو قرن ادامه یافت. اگر چه این جنگ علت‌های گوناگونی داشت مانند انتقام جوئی دنیای مسیحیت از پیشرفت‌های مسلمین در غرب و نیز طمع ثروت شرق از سوی اروپائیان و اعتقاد به رفتن به بهشت از طریق وصال تربت عیسی و... اما یکی از علت‌های جنگ‌های صلیبی را، مورخین، مسئله فلسطین و شهر بیت‌المقدس و خراجگزار بودن مسیحیان این شهر برای مسلمانان و احتمالاً رفتار نامساعد با آنان می‌دانند. در قرون وسطی که از سال ۳۹۵ م، یعنی زمان تجزیه امپراطوری روم باستان به روم غربی و روم شرقی آغاز می‌شود و به سال ۱۴۳۵ م، با فتح قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح خاتمه می‌یابد اروپا مرکز فرمانروائی مستبدانه کلیسا بود. پاپ برای آغاز جنگ دست به حيله زد و کشیشان شایع کردند که علائم ظهور عیسی در فلسطین آشکار شده است. به همین دلیل عده زیادی از مسیحیان برای تماشای ظهور عیسی روانه بیت المقدس شدند و کشیشان هر سال وعده‌ی ظهور را به سال دیگر موکول می‌کردند و بدین ترتیب بر عده زائرین افزوده می‌شد. در همان اوایل

کار، یکی از پاپ‌ها که با هفتصد زائر عازم بیت‌المقدس شده بود از جزیره قبرس به اروپا بازگشت و شایع کرد که مسلمین مانع ورود او به این شهر شده‌اند. با چنین تمهیداتی ناپره جنگی افروخته شد که حدود دو قرن قربانی گرفت و بدنبال آن هفتصد هزار نفر از فقرا و توده‌های مردم به همراه عده‌ای از شوالیه‌های به سوی قدس به حرکت درآمدند و در بین راه بر جمعیت آنان افزوده می‌شد که به روایتی به میلیونها نفر رسیدند اما پس از سه سال جنگ و غارت و پیشروی تدریجی فقط چهل هزار نفر به بیت‌المقدس رسیدند و بقیه یا در جنگ با مسلمانان کشته شدند و یا از بیماری جان باختند. پس از محاصره طولانی بیت‌المقدس و نبردی سخت، عاقبت صلیبیون وارد شهر شده و دست به قتل عام زدند و همه چیز را بعنوان غنیمت بردند. گودافر، فرماندهی آنان که بعد شاه فلسطین شد در گزارشش به پاپ می‌نویسد: اگر می‌خواهید بدانید با دشمنانی که در بیت‌المقدس به دست ما افتادند چه معامله‌ای شد همین‌قدر بدانید که افراد ما در معبد سلیمان در لجه‌ای از خون مسلمانان می‌تاختند و خون تا زانوی اسب می‌رسید. مسیحیان بدین سان تا ۹۰ سال بر فلسطین حکومت کردند. در مراحل پایانی جنگ دوم صلیبی (۱۱۴۹-۱۱۴۷ م) مطابق با ۵۴۴-۵۴۲ هـ صلاح‌الدین ایوبی صلیبیون را تار و مار کرد و بیت‌المقدس را باز پس گرفت و آنها را از سوریه و مصر و سایر بلاد اخراج کرد. نیروهای کمکی همچون سیل از اروپا به صلیبیون می‌پیوستند و جنگ را ادامه می‌دادند تا اینکه جنگ سوم صلیبی آغاز شد (۵۸۸-۵۸۵ هـ.ق). پاپ که سقوط بیت‌المقدس را سبب تحقیر شدن مسیحیان می‌دانست فتوای جهاد صادر کرد. امپراتوران و پاپ‌ها بخاطر این شکست اختلافات

خویش را کنار گذاشتند و پادشاهان فرانسه و انگلیس رأساً وارد جنگ شدند و فتوحاتی به دست آورده و قتل عام دیگری از مسلمانان به راه انداختند که شرح وحشیگری‌های آنان در تواریخ اروپائیان از جمله تاریخ آلبرماله و تاریخ گوستاولوبون و... آمده است. پس از مرگ صلاح‌الدین ایوبی، سلسله ایوبی پا برجا ماند و در اروپا نیز پس از کشمکش‌های فراوان پاپ‌ها با سلاطین، سرانجام پاپ «انیوسان» سوم، سلاطین را تکفیر و حکم جهاد با مسلمین را صادر کرد و پس از بالغ بر سه سال که از صلح می‌گذشت، آتش جنگ دوباره برافروخته شد. صلیبی‌ها قسطنطنیه را فتح کرده و پادشاهی برای آن برگزیدند و جنگ چهارم نیز خاتمه یافت. آتش جنگ پنجم (۱۲۱۷-۱۲۲۱ م = ۶۱۴-۶۱۸ هـ ق) به تحریک پاپ «انیوسان» و جانشین او مجدداً برافروخته شد. پاپ‌ها از پادشاهان اروپائی خواستند که بیت‌المقدس را نجات دهند اما آنها نپذیرفتند و پاپ حکم جهاد علیه مسلمین را صادر کرد. در جنگ پنجم، صلیبی‌ها شکست خورده و به سرزمین خویش بازگشتند. جنگ ششم نیز به تحریک پاپ انوریوس سوم، به وقوع پیوست. فردریک پادشاه آلمان، ابتدا دعوت پاپ را پذیرفت اما بعد پشیمان شد و مورد تکفیر پاپ قرار گرفت. فردریک پاپ را توقیف نمود و خودش عازم بیت‌المقدس شد. بدلیل اختلافات شدیدی که میان سلاطین ایوبی وجود داشت مسلمان‌ها قرارداد صلح با صلیبی‌ها بستند که بیت‌المقدس را به آنان بسپارند ولی مسجدالاقصی دست مسلمین باشد. هفتمین جنگ صلیبی (۱۲۵۴-۲۴۸ م = ۶۵۲-۶۴۸ هـ ق) با تهاجم سن لوئی در ۱۲۴۸ م به مصر آغاز گردید. چون صلیبیون در غزه شکست خورده بودند، لوئی نهم در صدد جبران آن بود اما شکست خورد و

دستگیر و زندانی شد و پس از پرداخت غرامت هنگفت به مسلمانان آزاد گردید. پس از هفتمین جنگ صلیبی و مرگ آخرین پادشاه ایوبی، ممالیک (غلامان) حدود سه قرن زمام امور را در دست گرفته و بیت‌المقدس را نیز در اختیار گرفتند و با سپاه مغول که یورش به سرزمین‌های اسلامی را آغاز کرده بود و عازم تسخیر بیت‌المقدس بود جنگیدند و آنها را شکست دادند و بازماندگان صلیبی‌ها را در عکا نیز نابود ساختند. از سوی دیگر سلسله عثمانی با جنگ‌های طولانی و فتوحات زیاد عثمان غازی در نبرد با مغول‌ها و یونانیان، پایه‌گذاری شد. عثمان در ۷۲۷ هـ ق مطابق با ۱۳۲۶ م درگذشت و جانشینان او به حکومت رسیدند تا نوبت به سلطان محمد فاتح رسید. سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳ م مطابق با ۸۵۷ هـ شهر قسطنطنیه را که مهمترین مرکز اقتدار صلیبیون و پایتخت روم شرقی بود فتح کرد و صلیبیون را تا پشت دروازه‌های اروپا تعقیب نمود و فتوحات خویش را در اروپا، آسیا و آفریقا ادامه داد. فتح قسطنطنیه نقطه عطفی در تاریخ اروپا بود و همانطور که با جنگ‌های صلیبی دانش و تمدن مسلمین به اروپا راه یافت، این حادثه نیز نقطه پایانی بر قرون وسطی بود و منشأ تحولات عظیم رنسانس و پس از آن گردید و قسطنطنیه به مدت پانصد سال تبدیل به پایتخت امپراتوری عثمانی ترک شد. پس از آن پیشرفت‌های مهمی در صنعت و ادب و معماری، کشورداری و عمران و آبادانی در سرزمین عثمانی انجام شد و دول اروپائی نیز در هراس دائم از آن بسر می‌بردند. با پیدایش سلسله صفویه در ایران که مذهب تشیع را مذهب رسمی ساخت و با دسیسه‌های آشکار و پنهان دولتهای اروپائی بویژه انگلیس جنگ‌های خونینی میان ایران و عثمانی به وقوع پیوست که

آنهم متجاوز از دو قرن بطول انجامید و درست در هنگامی که اروپا نهضت عملی و فرهنگی خود (رنسانس) را پس از صلح با عثمانی آغاز کرده بود دنیای اسلام گرفتار شکاف عظیمی شد و قدرت مسلمین در این نبردهای طولانی فرسوده گردید و آنان بجای دفاع از تمدن اسلام به جنگ داخلی و کینه‌های مذهبی می‌اندیشیدند.

بیت‌المقدس و فلسطین در قرن بیستم

پس از انقلاب صنعتی، چهره‌ی اروپا روز به روز به سرعت دگرگون می‌شد و اروپائیان در رشته‌های مختلف علوم و فنون بر مسلمین پیشی گرفتند. در این زمان شرق به خواب طولانی فرورفته بود ولی اروپا با پیدایش صنایع و تولید انبوه و اشباع بازار داخلی خود نیاز به بازار خارجی برای صدور مازاد تولید و نیز تهیه مواد خام پیدا کرده بود و دوران استعماری و دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگر را آغاز نموده بود.

مقدمات پیدایش دولت اسرائیل و واکنش‌های فلسطینی‌ها و اعراب اواخر قرن نوزدهم شورش‌هایی در فلسطین برپا شد و انگلستان که در این سال‌ها مدافع عثمانی بود، ناگهان تغییر روش داد و در برابر عثمانی قرار گرفت و از شورشیان حمایت کرد. زیرا در این زمان هندوستان مهمترین مستعمره انگلیس و منبع قدرت و ثروت آن بود و لذا برای حفظ هندوستان ناگزیر از تسلط بر ممالک آسیا و جلوگیری از خطر تهاجم روسیه و فرانسه (دو رقیب مقتدر اروپائی) به هند بود و باید بر کانال سوئز که دست عثمانی بود مسلط می‌شد. دولت انگلیس اعراب

را به شورش علیه ترک‌های عثمانی تحریک می‌کرد. از جمله حسین، امیر مکه را که نماینده عثمانی در حجاز و مردی جاه طلب بود تحریک کرد که با حمایت انگلیس از عثمانی جدا شود. در ۱۹۱۶ (۱۳۳۴ هـ ق) قرارداد سایکس-پیکو و سازونوف میان روسیه، فرانسه و بریتانیا، سه قدرت اصلی اروپا به امضا رسید که سرزمین‌های تجزیه شده از عثمانی را میان خویش تقسیم کنند اما انگلستان که چندی بعد آن پیمان را مغایر با سلطه خود بر کانال سوئز دید در ۱۹۱۷ (۱۳۳۵ هـ ق) با استفاده از ضعف روسیه و انقلابی که در آن کشور به وقوع پیوست، از پیمان سرباز زد و فلسطین را تحت قیمومت خویش درآورد. این اقدامات در شرایطی رخ داد که تقویت و ترویج اندیشه ناسیونالیسم بعنوان راهی برای تجزیه و تضعیف دولت عثمانی به شدت از جانب امپراطوری انگلیس پیگیری می‌شد. اندیشه ناسیونالیسم که بتدریج در بسیاری از کشورهای مسلمان جایگزین هویت اسلامی گردید بعنوان اصلی‌ترین حربه استعمار که در آن زمان دولت انگلیس پرچمدار آن بود در خدمت تأمین منافع سیاست‌های استعماری قرار گرفت و نتیجه آن رشد گرایشهای قومی و نژادی و دامن زدن به حرکت‌های تفرقه‌انگیز و تجزیه طلبانه در سرزمین‌های اسلامی بویژه قلمرو دولت عثمانی بود. در همین راستا بود که ادعای موهوم وحدت نژادی یهودیان عالم که به لحاظ واقعیت‌های تاریخی به شدت مخدوش و مردود است در انگلیس مطرح و دامن زده شد و عده‌ای از یهودیان، اندیشه ملت واحد یهود را مطرح و جهت تشکیل کشوری مستقل برای استقرار آن ملت، اقداماتی را شروع کردند که مورد تشویق و حمایت جدی دولت انگلیس قرار گرفت. این عده گرفتن کمک‌های مالی از

یهودیان ثروتمند را آغاز نموده و برای پیشبرد مقاصد خود حزبی را تشکیل دادند و نام صهیون را که نام کوهی در فلسطین است (و آرامگاه حضرت داود و حضرت سلیمان و عده‌ای از انبیای بنی‌اسرائیل در بالای آن قرار دارد) بر خود نهادند. اواخر قرن نوزدهم (۱۸۹۸-۱۸۸۲) اقداماتی توسط یهودیان ناسیونالیست برای مهاجرت و اسکان یهودیان به فلسطین انجام شد اما چون عده‌ای از روحانیون یهود از اهداف سیاسی آن و ارتباط این اقدام با برنامه‌های استعمارگران آگاه شدند و مخالفت کردند این اقدام نهضت صهیونی شکست خورد اما در اوایل قرن بیستم با استفاده از سلطه انگلیس بر فلسطین، راه حل تشکیل یک کشور یهودی را در برابر ضدیت با یهودیان جهان و آزار آنان مطرح کرد زیرا رؤیای ایجاد کشور باستانی اسرائیل آرمان صهیونیزم است. انگلستان نیز در این زمان به پایگاهی برای تداوم سلطه خود در این منطقه نیاز داشت. حزب صهیونی اگر چه با مخالفت سازمان‌های یهودی دیگر با این طرح روبرو شده بود اما شاخه‌هایی در ممالک اروپائی تأسیس کرده بود و با آنها تضمین کنند پس از خاتمه جنگ در صورتی که دولت عثمانی متحد آلمان، شکست بخورد فلسطین تبدیل به مملکت یهود گردد چون تا پیش از جنگ جهانی اول بیت‌المقدس رسماً دست عثمانی‌ها بود. کوشش صهیونیست‌ها نتیجه بخش بود و توانست نظر «لرد بالفور» وزیر خارجه انگلیس را جلب کند و در امریکا هم موفق به جلب نظر رجال این کشور شد. سرانجام در نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه بالفور در مورد تصویب طرح تأسیس «کانون ملی یهود» در سرزمین فلسطین، در کابینه انگلیس، منتشر شد. شریف حسین امیر مکه خود متحد انگلیس‌ها بود، از دولت انگلیس توضیح

خواست و دولت مزبور پاسخ داد که تصمیم کمک به مراجعت یهود به فلسطین با حقوق و آزادی ساکنان فلسطین منافاتی ندارد. در این پاسخ از تشکیل دولت اسرائیل هیچ سخنی به میان نیامده بود. اواخر جنگ، قسمتی از فلسطین توسط لشکر یهود وابسته به سازمان صهیونیستی اشغال گردید که بازتاب نامطلوبی در اعراب داشت. از قبل هم گروه‌های کوچک یهودی بعنوان مستعمره نشین در فلسطین اسکان داده شده بودند که اراضی عرب‌های محلی را می‌خریدند و مزارع یهودی ایجاد می‌کردند. در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ متفقین و جامعه ملل، قیمومت فلسطین را رسماً به دولت انگلیس واگذار کردند و آن را موظف نمودند که با تأسیس کانون ملی یهود، در اجرای اعلامیه بالفور کمک کند. در این زمان فقط ۵۰ هزار یهودی در فلسطین وجود داشت اما بوسیله حکومت جدید که از سوی انگلیس به یک یهودی واگذار شده بود، باب مهاجرت یهودیان گشوده شد و جمعیت آنان فزونی گرفت که این امر شورش و مخالفت اعراب را موجب گردید. چرچیل وزیر مستعمرات انگلیس در واکنشی طی یک اعلامیه اظهار داشت که قصد ندارند سراسر خاک فلسطین را به یک کشور یهودی تبدیل کنند و مهاجرت فقط در حد تأسیس کانون ملی یهود و آنقدر که استطاعت اقتصادی فلسطین اجازه دهد دنبال خواهد شد. سازمان‌های خود مختار تجاری، اقتصادی و اجتماعی و حتی تروریستی یهود در فلسطین به سرعت تشکیل می‌شد که ثروتمندان یهود از سراسر دنیا به آنها کمک مالی می‌کردند. در این هنگام، اعراب ناهماهنگ و دچار تفرقه بودند و جز در شعار کمک دیگری به فلسطینی‌ها نمی‌کردند. اعراب فلسطینی و مسیحیان اختلافات خویش را کنار نهاده و در برابر دشمن مشترک

متحد شدند. در تابستان ۱۹۲۹ نخستین برخورد خونین میان اعراب فلسطینی و صهیونیست‌های مهاجر درگرفت و صهیونیست‌ها و سربازان انگلیسی با آتش گشودن به فلسطینی‌ها حدود ۳۵۱ تن را شهید، عده‌ای را مجروح یا دستگیر و عده‌ای را محکوم به حبس مادام‌العمر و یا اعدام کردند. در اواخر دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶ قیام مسلحانه شیخ عزالدین قسام بوقوع پیوست و او با نیروهای انگلیسی و صهیونیستی به جنگ پرداخت که سرانجام خود و یارانش به شهادت رسیده و عده‌ای دستگیر شدند. در ۱۹۳۷ عبدالقادر حسینی رهبری مبارزات را در دست گرفت که او نیز پس از جنگ‌های زیادی همراه با یارانش به شهادت رسید. در ۱۹۴۴ حسن سلامه فرماندهی جنگ با نیروهای مشترک انگلیسی و صهیونیستی را بعهدہ گرفت که او نیز به شهادت رسید. از دهه چهل مسئله فلسطین تبدیل به یک مسئله عربی شد و در رأس مسائل بین‌المللی قرار گرفت. دولت انگلیس در برابر این مبارزات و واکنش‌های سیاسی اعراب، سرانجام مهاجرت بی‌رویه یهودیان را محدود کرد اما با مخالفت سرسختانه صهیونیست‌ها و حتی اقدامات تروریستی آنها مواجه شد. در طول جنگ جهانی دوم آرامش نسبی بر فلسطین حکمفرما بود اما پس از اینکه دولت انگلیس در ۱۴ مه ۱۹۴۸ (۱۳۶۷ هـ ق) به قیمومت خود خاتمه داد و قشونش را از فلسطین خارج کرد در همان روز شورای ملی یهود در تل‌آویو تشکیل شد و موجودیت دولت اسرائیل را اعلام کرد. طبق هماهنگی‌های قبلی چند ساعت بعد ترومن رئیس‌جمهور وقت امریکا دولت جدید اسرائیل را به رسمیت شناخت و انگلیسی‌ها هم در هنگام خروج، تجهیزات خویش را در اختیار آنان گذاشتند. از آن پس دخالت‌های

سازمان ملل در مورد فلسطین و پیشگیری از حملات صهیونیست‌ها به فلسطینی‌ها بی‌اثر گردید و صهیونیست‌های غاصب شروع به تصرف شهرها و روستاها و اخراج فلسطینی‌ها از خانه و کاشانه‌شان کردند و چون با مقاومت مردم فقیر و مظلوم مواجه گردیدند جنایاتی مانند کشتار دهکده دیراسین و کفر قاسم را در آوریل ۱۹۴۸ به راه انداختند که موجب گسترش وحشت فلسطینی‌های بی‌پناه گردید و آنان هم به ماورای اردن می‌گریختند. ارتش‌های عربی برای دفاع از فلسطینی‌ها وارد عمل شدند اما اسرائیلی‌ها با حمایت اروپا و امریکا و ارسال سیل هواپیما و اسلحه‌ی آنان به مقابله با اعراب پرداختند و در این نبرد، بیش از یک میلیون فلسطینی عرب آواره شدند. دولت اسرائیل به طرح‌های سازمان ملل برای تقسیم فلسطین به دو منطقه عرب و یهود که اورشلیم به هیچیک از آنها تعلق نداشته و تحت سرپرستی سازمان ملل، بصورت بین‌المللی اداره شود و... اعتنا نمی‌کرد. از آنسو گروه‌ها و سازمان‌های مختلف چریکی از فلسطینیان تشکیل می‌شد تا از حق طبیعی و مسلم خویش دفاع کنند. در ۲۸ ماه مه ۱۹۶۴ کنگره فلسطین در شهر قدس تشکیل شد و تأسیس "سازمان آزادیبخش فلسطین" را اعلام نمود و ارتش آزادیبخش فلسطین تشکیل گردید که در نتیجه آن مبارزات شکل جدیدی بخود گرفت و از این پس هزاران شهید تقدیم آزادی فلسطین شدند. لازم به تذکر است که در این زمان جمعیت یهودیان علیرغم مهاجرت‌های بی‌وقفه و... هنوز در مقایسه با اعراب و مسلمانان در اقلیت بودند.

جنگ شش روزه

در پنجم ژوئن ۱۹۶۷ (۱۳۸۷ هـ ق) اسرائیل با یک حمله غافلگیرانه به فرودگاههای کشورهای عربی مصر، سوریه و اردن وارد جنگ شد و کناره غربی رود اردن و نوار غزه در اردن، بلندی‌های جولان در مرز سوریه و صحرای سینا در مصر را اشغال کرد که به جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل مشهور شد. درس مستقیم شکست اعراب این بود که اسرائیل با جنگ کلاسیک رژیم‌های عربی، از بین نمی‌رود بویژه که متکی به مدرن‌ترین سلاح‌های امریکا و اروپاست و باید با تقویت گروههای چریکی با آن مبارزه کرد. سازمان ملل طی قطعنامه‌ای اسرائیل را ملزم به عقب‌نشینی از اراضی اشغالی نمود اما اسرائیل خودداری کرد. پس از آن شهر بیت‌المقدس را که تحت حاکمیت اردن بود و بیت‌الحم و ۲۷ دهکده دیگر را طبق مصوبه‌ای که دولت اسرائیل صادر کرد، ضمیمه خاک خود نمود و کوشید اقلیت ۳ هزار نفری یهودی را در بیت‌المقدس به اکثریت تبدیل کند که این تعداد را به ۱۹۰ هزار تن رساند. در ۱۱ آگوست ۱۹۶۹ مسجدالاقصی را به آتش کشیدند و علت آن را اتصال سیم‌های برق جلوه دادند. احداث شهرک‌های یهودی نشین در مناطق اشغالی با سرعت انجام می‌شد و دولت اسرائیل می‌کوشید چهره اسلامی شهرهائی مانند بیت‌المقدس را تبدیل به شهری یهودی نشین سازد. دولت غاصب بعنوان یافتن الواح و کتیبه‌ها و یادبودهای انبیاء و اقوام گذشته دست به حفاری‌های زیادی در اطراف مسجد صخره و مسجدالاقصی و حرم بیت‌المقدس زد تا بدینوسیله علاوه بر آواره کردن عده‌ای دیگر از اعراب، زمینه ویران سازی و تجدید بنای این اماکن را فراهم نماید. اسرائیل با حمایت امریکا، انگلیس و اروپا با قدرت پیش رفت و پس از مدت‌ها تلاش و

علیرغم مخالفت‌های زیاد اعراب و حتی مخالفت سازمان ملل سرانجام دولت اسرائیل پایتخت خود را از تل آویو به اورشلیم (بیت‌المقدس) انتقال داد.

نبرد کرامه ۱۹۶۸

پس از جنگ شش روزه در ژوئن ۱۹۶۷ که موجب تحقیر اعراب شد، سازمان‌های مقاومت فلسطینی که در اردوگاه‌هایی در اردن، سوریه و لبنان تعلیم می‌دیدند و استقرار داشتند بر شدت عملیات خود افزودند. شهر کرامه در ۲۵ کیلومتری غرب امان (پایتخت اردن) در دره‌ی اردن واقع شده است که عده‌ای از آوارگان فلسطینی را در خود جای داده بود. در اثر جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، کرامه در ۴ کیلومتری خط جدید آتش بس صهیونیست‌ها و در تیررس آنها قرار گرفت و جمعیت آوارگان ساکن کرامه از ۲۵/۰۰۰ نفر به دو برابر افزایش یافت. سازمان فتح با توجه به نزدیکی کرامه به مواضع صهیونیست‌ها آنجا را پایگاه خود ساخت. وزیر دفاع رژیم صهیونیستی اعلام کرد کرامه به پایگاه اساسی مقاومت فلسطین تبدیل شده است و فلسطینی‌ها در مقابل تهدیدات اسرائیل تصمیم به مقابله تا آخرین نفس گرفتند. یکی از توجیحات آنان این بود که با ایستادگی در کرامه به رژیم اردن تفهیم خواهند کرد که ریختن خون فلسطینی‌ها بر سرزمین کرامه به آنان حق ماندن در این سرزمین و گسترش عملیات مسلحانه از دره اردن را خواهد داد. با یورش نیروهای زمینی و زرهی و کاملاً مجهز اسرائیلی به شهر کرامه و جنگ تن به تن با ۳۰۰ چریک فلسطینی عده‌ی زیادی

از صهیونیست‌ها کشته شده و سربازان اسرائیلی عقب‌نشینی کردند. این مقاومت راه و رمز جدیدی را برای پیروزی ملت فلسطین ترسیم کرد و از آن پس عده زیادی داوطلب پیوستن به سازمان چریکی فتح شدند. در نبرد کرامه وسیع‌ترین حمایت‌های توده‌ای و حمایت‌های دولت‌های عرب نثار مقاومت فلسطین شد که از جمله همکاری ارتش اردن با چریک‌ها بود. اما این همکاری موقت بود و تهدیدات بعدی اسرائیل و رشد مقاومت فلسطین، منازعات چریک‌ها با دولت اردن را تشدید می‌کرد که منجر به حوادث خونین سپتامبر سیاه در سال ۱۹۷۰ و درگیری رژیم اردن با چریک‌ها شد.

جنگ رمضان اکتبر ۱۹۷۳

ارتش مصر در اکتبر ۱۹۷۳ (۱۳۹۳ هـ ق) بطور ناگهانی و با شعار الله اکبر از کانال سوئز گذشت و با شکستن خط دفاعی بارلیو که در آن زمان به عنوان خط دفاعی تسخیر ناپذیر معروف بود و حمایت نیروی هوائی به صحرای سینا و داخل خاک اسرائیل هجوم برد و از طرف شرق نیز بطور همزمان نیروی هوائی سوریه تهاجم علیه اسرائیل را آغاز نمود و در همان روزهای اول دهها هواپیمای اسرائیل نابود شد و هزاران اسرائیلی کشته یا اسیر شدند و افسانه شکست ناپذیری آن باطل شد. اما با حمایت سریع نظامی امریکا و غرب در روزهای بعد وضع جنگ تغییر کرد و در حالی که اعراب دیگر از کمک به مصر و سوریه دریغ ورزیدند ارتش اسرائیل با هلی برد نیروها توانست در غرب کانال سوئز منطقه محدودی را به تصرف خویش در آورد. سرانجام در

کیلومتر ۶۰۱ قاهره گفتگو برای پایان دادن به جنگ آغاز گردید که با انعقاد قرارداد صلح، جنگ پایان یافت. پس از جنگ رمضان، انورسادات که بجای جمال عبدالناصر رهبر ملی مصر به ریاست جمهوری رسیده بود، خط سازش با امریکا و غرب را پیش گرفت.

شناسائی ساف در ۱۹۷۴

سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴ (۱۳۹۴ هـ ق) سازمان آزادیبخش فلسطین را بعنوان تنها نماینده خلق فلسطین به رسمیت شناخت و یاسر عرفات در حالی که در یک دست مسلسل و در دست دیگرش شاخه‌ای از زیتون که سمبل صلح می‌باشد داشت در جلسه سازمان ملل حضور یافت و مورد استقبال شدید نمایندگان کشورهای جهان سوم و مترقی قرار گرفت.

درگیری فلسطینی ها در لبنان

پس از سرکوبی مقاومت فلسطین توسط رژیم اردن در سپتامبر ۱۹۷۰، بار دیگر اردوگاه آوارگان فلسطینی در لبنان مورد حمله فالانژیست‌ها و راست‌گرایان لبنان که از سوی اسرائیل حمایت می‌شدند قرار گرفت. نخست در ماه مه ۱۹۷۵ فالانژهای حزب کتائب (مسیحی مذهب) در عین الرمانه اتوبوس حامل چریک‌ها و مردم غیرنظامی فلسطینی را به گلوله بسته و دهها تن را شهید و مجروح ساختند که این درگیری به سایر نقاط لبنان گسترش یافت و اوج آن محاصره اردوگاه تل‌زعترا و به توپ بستن آن بود که بعلاوه کمبود غذا و دارو هزاران تن کشته و

مجرور شدند و از آن پس در لبنان جنگ‌های داخلی ادامه یافت و ساختار سیاسی جامعه و حکومت لبنان را نیز تحت تأثیر خود قرار داد.

پیمان کمپ دیوید

از مهمترین حوادثی که در تاریخ انقلاب فلسطین روی داد و نقطه عطفی در روابط اعراب و اسرائیل بود، پیمان کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ (۱۳۹۸ هـ ق) می‌باشد. مصر پس از جمال عبدالناصر از اوایل دهه هفتاد و بویژه پس از جنگ رمضان خط سازش را آغاز کرده بود. سادات در ۱۹۷۲ مستشاران نظامی شوروی را از مصر اخراج کرده بود. در سال ۱۹۷۵ نیز قرارداد سینا را با اسرائیل منعقد ساخت و سرانجام در ۱۹۷۸ در محل کمپ دیوید، با مناخیم بگین نخست‌وزیر اسرائیل و جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا پیمان صلح با اسرائیل را منعقد ساخت و اولین رژیم عرب بود که موجودیت رژیم غاصب را به رسمیت شناخت و شکافی در اعراب بوجود آورد. این واقعه در آستانه پیروزی انقلاب ایران روی داد. اگر چه حوادث قبلی و خیانت کمپ دیوید آثار یأس و انفعال گسترده‌ای در اعراب و مسلمانان بوجود آورده بود اما پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷ هـ ش) و سرنگونی مقتدرترین ژاندرم غرب در منطقه و بزرگترین حامی اسرائیل یعنی رژیم شاه، روح دوباره‌ای به کالبد مبارزات ضد صهیونیستی دمید و نشاط غریبی در لبنان و فلسطین بپا خواست، بویژه که شعار "امروز ایران فردا فلسطین" سرلوحه شعارهای انقلاب اسلامی ایران بود.

حمله نیروهای رژیم صهیونیستی به فلسطینی‌ها در لبنان

در ششم ژوئن ۱۹۸۲ (خرداد ماه ۱۳۶۲) رژیم صهیونیستی به قصد نابودی سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) تهاجم گسترده‌ای را از طریق زمین، دریا و هوا به لبنان آغاز کرد. صهیونیست‌ها ابتدا اعلام کردند که عملیات آنها فقط علیه فلسطینی‌ها خواهد بود و چهل و هشت یا هفتاد و دو ساعت بطول خواهد انجامید و قصد حمله به نیروهای سوری مستقر در لبنان و یا اشغال یک و جب از خاک لبنان را ندارند و پس از پایان عملیات از لبنان خارج خواهند شد. برخلاف این ادعاها، صهیونیست‌ها پایگاههای موشکی سوریه را در دره بقاع مورد حمله قرار دادند و عملیات آنها هشتاد روز طول کشید. در این جریان از طرفی کشورهای عربی و شوروی در کمک به فلسطینی‌ها کوتاه آمدند و از طرف دیگر صهیونیست‌ها بهترین فرصت را انتخاب کرده بودند، یعنی زمانی که ایران و عراق، درگیر جنگی تمام عیار بودند بنابراین مسئله فلسطین که تا پیش از آن مرکز توجه حوادث منطقه بود در درجه دوم اهمیت قرار گرفت و مرتجعین عرب به بهانه حمایت از عراق و اصلی بودن جنگ ایران و عراق از حمایت کردن از ساف و سوریه طفره می‌رفتند. در نتیجه عملیات صهیونیست‌ها، و پیامدهای آن که تضاد خونینی را نیز در درون ساف موجب شد فلسطینی‌ها مجبور به ترک بیروت شده و در هشت کشور عربی پراکنده گردیدند و مقر مرکزی ساف هم به تونس انتقال یافت. این جنگ نه تنها بنیه نظامی ساف را تضعیف کرد بلکه قدرت عمل سیاسی را نیز از آن گرفت که

حاصل آن چرخش پاره‌ای از رهبران فلسطین به سمت راه‌حل‌های سازشکارانه و نزدیکی به مصر و اردن بود. از مهمترین نتایج دیگر این جنگ تشدید اختلافات درونی ساف بویژه در داخل سازمان الفتح بود که یکی از مهمترین سازمانهای تشکیل دهنده‌ی ساف و ستون فقرات آن به شمار می‌آمد و این اختلافات به اعتبار بین‌المللی ساف ضربه شدیدی وارد ساخت. تضادهای درونی ساف با شورش داخلی فتح در نهم مه ۱۹۸۳ در دره بقاع آغاز شد و مخالفان عرفات در سازمان فتح تحت رهبری سرهنگ ابوموسی و ابوصالح از اعضای کمیته مرکزی ساف و شورای انقلابی فتح با حمایت و تشویق سوریه از عرفات تمرد کردند و خواستار تجدیدنظر در خط مشی سیاسی فتح و بهبود روابط آن با کشورهای لیبی، سوریه و الجزایر شدند. این تمرد به رویارویی خونین میان هواداران و مخالفان عرفات انجامید که در نهایت منجر به اخراج عرفات و هوادارانش از لبنان گردید و آنها بوسیله پنج فروند کشتی یونانی حامل پرچم سازمان ملل متحد و تحت حمایت نیروی دریائی فرانسه، طرابلس را به سوی یمن، تونس و الجزایر ترک کردند. شورشیان فتح از ابتدا مورد حمایت گروههای چپ‌گرای تحت حمایت لیبی و سوریه قرار گرفتند. حمایت لیبی و سوریه از مخالفان عرفات او را به اردن و مصر (که روابط تیره‌ای با سوریه و لیبی داشتند) بیش از پیش نزدیک ساخت از این هنگام، انشعابات جدیدی در ساف بوجود آمد که از جمله‌ی آنها تشکیل سازمان فتح انتفاضه به رهبری ابوموسی بود که از سازمان فتح منشعب شد.

انفجار مقر نیروهای آمریکایی و فرانسوی در بیروت ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳

تهاجم ۶ ژوئن ۱۹۸۲ نیروهای اسرائیلی که از خاک لبنان عبور کرده و در نقاط مختلف حومه بیروت نفوذ کردند از عوامل و زمینه های ورود نیروهای چند ملیتی (آمریکا، فرانسه و ایتالیا) به خاک لبنان بود. صهیونیست‌ها در جریان تهاجم فوق، ابتدا اعلام کردند که هدفشان ایجاد یک منطقه امنیتی در عمق ۴۵ - ۴۰ کیلومتری در داخل خاک لبنان است اما بعد حکومت اسرائیل خواستار خلع سلاح نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین که در بیروت محاصره شده بودند و همچنین عقب‌نشینی کامل ساف از لبنان گردید و برای رسیدن به این هدف، مداوماً بخش غربی بیروت را هدف بمباران شدید قرار داد و دست به قتل عام هزاران فلسطینی در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا زد. سرانجام دولت لبنان و ساف مجبور به قبول خروج واحدهای فلسطینی شدند و مقرر گردید یک نیروی نظامی چند ملیتی، متشکل از ۸۰۰ سرباز فرانسوی و آمریکایی و ۴۰۰ سرباز ایتالیایی بر عقب‌نشینی ساف نظارت کنند. در فاصله ۲۱ اوت تا اول سپتامبر ۱۹۸۲ واحدهای فلسطینی، عقب‌نشینی ساف و خروج از لبنان را به تدریج انجام دادند. در ۲۹ سپتامبر اولین سربازان آمریکایی به بخش‌هایی از بیروت که از سوی اسرائیل تخلیه شده بود وارد شدند. نیروهای چند ملیتی که به بهانه پاسداری صلح و امنیت مذاکرات صلح جناح‌های درگیر و حل و فصل منازعات داخلی بیروت به حضور خود در لبنان ادامه می‌دادند و جو ارباب را علیه نیروهای مترقی و مسلمان بوجود آورده بودند، در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ برابر با یکشنبه اول آبان ۱۳۶۲ش هدف حمله انتحاری انقلابیون سازمان جهاد اسلامی قرار گرفتند و با انفجار بمب در مقر تفنگ‌داران آمریکایی در بیروت و ۶ دقیقه بعد انفجار بمب در سربازان

فرانسوی، ۲۴۱ آمریکایی و ۵۸ چترباز فرانسوی کشته شدند. این انفجار سنگین‌ترین ضربه نظامی، سیاسی برای نیروهای آمریکایی پس از جنگ ویتنام و برای نیروهای فرانسوی پس از پایان جنگ فرانسه با الجزایر تلقی شد و علاوه بر تخریب شوکت و جبروت نبرهای چند ملیتی و رعبی که که ایجاد کرده بودند، روحیه مقاومت و مبارزه را در مسلمانان و انقلابیون لبنان و در فلسطینیان تشدید کرد.

جنگ اردوگاه‌ها

از ۱۹ مه ۱۹۸۵ تا اوایل ۱۹۸۷ (شعبان ۱۴۰۵ - رمضان ۱۴۰۷ ه. ق) جنگ یکسال و نیمه‌ای میان جنبش امل که یک سازمان شیعی لبنانی است با چریک‌های فلسطینی در منطقه اردوگاه‌های فلسطینی در بیروت آغاز شد که به محاصره اردوگاه‌های همدیگر می‌انجامید. این جنگ بازتاب‌هایی بر وحدت فلسطینی‌ها و اختلاف نظر سازمان‌های فلسطینی بر جای نهاد. با توجه به تجربه یورش اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ که به بهانه حضور فلسطینی‌ها و اقدامات آنها علیه اسرائیل از طریق خاک لبنان صورت گرفت، سازمان امل با وطن‌گزینی فلسطینی‌ها در لبنان مخالف بود و فلسطینی‌ها می‌گفتند، اگر چه این سخن درستی است اما باید به فلسطینی‌ها کمک کرد تا به سرزمین خویش باز گردند. این تنازع، درگیری خونینی را بین فلسطینی‌ها و بخش مهمی از نیروهای شیعیان لبنان موجب شد که به هر حال نفع آن متوجه رژیم اشغالگر قدس بود. این درگیری به نوعی، اتخاذ مواضع مشترک توسط جناح‌های مختلف فلسطینی علیه سازمان امل را موجب

شد، به همین دلیل سازمان فتح انتفاضه که بیشترین خصومت را علیه رهبری الفتح داشت اعلام کرد عرفات برای خارج شدن از انزوای سیاسی، جنگ اردوگاه‌ها را دامن زد. درون سازمان امل نیز انتقادات و تردیدهایی نسبت به صحت عملکرد و مواضع رهبری آن بعمل آمد که انشعابات و شکل‌گیری گروه‌های جهادی جدید با انگیزه‌های قوی در مبارزه با اسرائیل را موجب شد. به این ترتیب حوادث و رخدادهایی که از اوایل دههٔ هشتاد به بعد در لبنان به وقوع پیوست، در مجموع جبهه مبارزه علیه اسرائیل را به سمت پلایش ناخالصی‌ها سوق داد. این روند که از تجربه انقلاب اسلامی ایران نیز به شدت متأثر بود موجب شد تا نیروهای اصیل و مقاوم که به مبارزه با اسرائیل به عنوان یک تکلیف اسلامی و اعتقادی می‌نگریستند صلابت و قدرت نوینی یافتند و به عنوان سرسخت‌ترین مخالفان حرکت‌های سازشکارانه، تا کنون تحقق اهداف و مطامع آمریکا و اسرائیل را با دشواری جدی مواجه ساخته‌اند.

تولد و رشد تشکل‌هایی از نوع حزب‌اللهدر لبنان بارزترین نشانه این جریان است و حجم انبوه تبلیغات و طرح‌های خائنانه دشمن علیه این تشکل‌ها نیز مؤید بیم و هراس جدی است که از این بابت بر اردوگاه رقیب حاکم گشته است. بدیهی است صرف‌نظر از پاره‌ای احتمالات در جهت موفقیت‌های زودگذر طرح‌های سازشکارانه، می‌توان اطمینان داشت که بذر مقاومت اسلامی در لبنان بارور شده است و چنانچه جبهه درونی مقاومت در سرزمین‌های اشغالی نیز استمرار و قوام لازم را داشته باشد، ناکامی دشمن جدی خواهد بود.

پیدایش انتقاضه یا قیام مردمی فلسطین

مقدمه آنچه مسلم است، نهضت بیداری اسلامی که با تلاشهای سیدجمال‌الدین اسدآبادی در ممالک اسلامی و همچنین پیدایش نهضت تنباکو در ایران وارد مرحله تازه‌ای شده بود توسط محمد عبده و سید قطب در مصر تعقیب شد، در هند قیام مسلمانان علیه انگلیس را موجب گردید، در پاکستان توسط اقبال لاهوری ادامه یافت، در الجزایر انقلاب سال ۱۹۶۲ را بوجود آورد و... انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ نیز ادامه نهضت بیداری اسلامی بود. آنچه قابل توجه است اینکه طی دو دهه پیش از انقلاب ایران، دوران رکود بیداری در سرزمین‌های اسلامی بود زیرا این نهضت فکری از یکسو مقهور دولت‌های استبدادی حاکم بر ممالک اسلامی بود که در نتیجه موجب اولویت بخشیدن به کار عملی و مبارزه سیاسی علیه استبداد و کم فروغ شدن کار تئوریک و جریان بیدارگری می‌شد و از سوی دیگر به شدت تحت‌الشعاع ناسیونالیسم عربی طی سالها پیش از انقلاب ایران قرار گرفت که خود ناسیونالیسم عربی مولود عوامل چندی بود از قبیل بوجود آمدن حزب بعث عراق و سوریه به وسیله میشل عفلق مسیحی که به قوی‌ترین حزب سیاسی در منطقه خاورمیانه تبدیل شد و با بوجود آمدن دولت اسرائیل و جنگ‌های اعراب با اسرائیل که موجب شد عربی کردن مسئله فلسطین بعنوان راه حل مطرح گردد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ (م ۱۹۷۹) نقطه عطفی در نهضت بیدارگری اسلامی بود زیرا از یک سو بدان تپش نوینی بخشید و از سوی دیگر به آن محتوای سیاسی داد زیرا تا پیش از آن، نهضت بیدارگری یک جریان فکری

فرهنگی و روشنفکری مذهبی بود که دعوت به بازگشت به خویشتن، بازگشت به هویت اسلامی و ارزشهای فراگیر مشترک میان امت اسلامی می‌نمود.

طبیعی بود که پیام انقلاب اسلامی ایران، مسلمین را تکان دهد و احساسات آنها را برانگیزد و مواضع رهبری انقلاب ایران، حضرت امام خمینی مورد توجه مسلمانان مبارز در جهان از جمله مجاهدین فلسطینی قرار گیرد و اسلام‌گرایی را احیا کند. مردم فلسطین، پیش از انقلاب ایران هم مسلمانان بودند اما ریسمانی که آنان را بهم پیوند می‌داد و گردهم می‌آورد یعنی عامل وحدت آنان، عربیت بود و اسلام در درجه دوم قرار می‌گرفت، به همین دلیل بود که فلسطینی‌ها با عقاید مختلف اسلامی، مسیحی و مارکسیستی در یک گروه یا سازمان متشکل می‌شدند. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اندیشه توانایی اسلام برای اتحاد و پیروزی قوت یافت و توجه دوباره مبارزان مسلمان را به خود جلب کرد. پیوند انقلاب اسلامی ایران و فلسطین، سال‌ها پیش از پیروزی در جبهه‌های مشترک نبرد با اسرائیل بوجود آمده بود که چریک‌های ایرانی برای مبارزه با شاه به اردوگاه‌های فلسطینی می‌رفتند و آموزش می‌دیدند. این پیوند از سال‌ها پیش تکوین یافته بود که امام خمینی (ره) اجازه داده بود ثلث سهم مبارک امام و خمس و نیز زکات شرعی صرف حمایت از جنبش فلسطین گردد.

شعار امروز ایران فردا فلسطین در بحبوحه انقلاب سال ۵۷ به صهیونیست‌ها بیم و به فلسطینی‌ها امید می‌داد و بهترین گواه آن اظهارات رهبران فلسطین و کادر مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین درباره انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) طی سال‌های اولیه انقلاب

است که این اظهارات در مطبوعات داخلی و خارجی منتشر می‌شد و برای نمونه می‌توان به جلد پنجم صحیفه نور، مذاکرات و گفتگوهای رهبران فلسطینی با امام خمینی (ره) رجوع کرد. مبارزه با اسرائیل منحصر به انقلاب ایران نبود، پیش از انقلاب نیز قدرت‌های بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی و نیز کشورهای مترقی دیگر به ظاهر حامی فلسطینی‌ها بودند اما این حمایت‌ها ناشی از تضاد منافع و رقابت قدرت‌های جهانی و یا در عالی‌ترین شکل آن اعتقاد به حق حیات برای ملت فلسطین بود ولی هیچیک از آنها با اصل موجودیت اسرائیل تضاد نداشتند بلکه آنرا به رسمیت شناخته بودند و بعنوان یک کشور تجاوزگر با آن مبارزه می‌کردند، در حالی که انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی با اساس موجودیت رژیم صهیونیستی به عنوان یک کشور مخالف بوده و آنرا غاصب و بقای دولت صهیونیستی را به هر شکل ممکن موجب تداوم فتنه در بلاد اسلامی می‌دانستند و این تفکر بود که غرور ملی و دینی و بیداری اسلامی را در فلسطینیان اوج داد و اسرائیل و حامیانش را بیمناک ساخت.

انتقاضه حلقه دیگری از زنجیره بیداری اسلامی

در آوریل ۱۹۸۷ کنفرانس سران عرب در عمان منعقد شد و به طور بی‌سابقه‌ای، هیچگونه موضعی در زمینه مبارزه علیه رژیم صهیونیستی در برنداشت. تمام توجه کنفرانس مصروف جنگ ایران و عراق شده بود و به طور کلی کنفرانس در خط کمپ دیوید حرکت می‌کرد.

فلسطینی‌ها که سال‌ها بود انتظار می‌کشیدند امت عرب آنها را از آوارگی نجات بخشد و فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی چشم انتظار دولت‌های عربی نشسته بودند، با توجه به خود مشغولی‌های گروه‌ها و احزاب فلسطینی و اختلافات و انشعابات پی در پی آنان و با مشاهده این بی‌توجهی آشکار رژیم‌های عربی به اوضاع فلاکت‌بار فلسطینیان، آخرین امیدها از اقدامات و حمایت‌های دولت‌ها و کارساز بودن اندیشه ناسیونالیسم عربی قطع شد و اندیشه اتکاء به اسلام و حرکت از درون که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به نحو موفقیت‌آمیزی تجربه شده بود، قوت گرفت. در این شرایط فاجعه خونین کشتار زائرین بیت‌الله الحرام توسط عمال حکومت سعودی به وقوع پیوست و بیش از ۴۰۰ زائر خانه خدا به جرم فریاد برائت از مشرکین و سردادن شعار مرگ بر آمریکا و اسرائیل، در خون غلتیدند که قریب ۱۰ نفر آنان از فلسطینیان سرزمین‌های اشغالی بودند و مراسم بزرگداشت این شهداء در شهرهای رام‌الله و الخلیل و دیگر مناطق اشغالی برگزار گردید. این رخدادها زمینه‌ای شد تا در پاییز ۱۹۸۷ روند جدیدی از قیام و مبارزه با اسرائیل توسط ساکنین سرزمین‌های اشغالی آغاز شود که انتفاضه نام گرفت. انتفاضه در لغت یعنی قیام، تکان و جنبش. قیامی که ناخالصی‌ها را کنار می‌زند تا بتواند اوج گیرد. تا پیش از این هر قیام (انتفاضه) منسوب به گروه خاصی بود مانند فتح انتفاضه (قیام فتح) که گروهی بود که در مه سال ۱۹۸۳ از سازمان الفتح جدا شد و برای اینکه بین خود و سازمان فتح به رهبری عرفات تمایزی ایجاد کند یک پیشوند انتفاضه به الفتح افزود. اما این بار در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶ ه. ش) انتفاضه دیگر هیچ پیشوند و پسوندی نداشت. حرکت

انتفاضه (قیام) اعتراضی مردمی بود نسبت به ادامه اشغال سرزمین فلسطینی که دارای اهداف و آثار زیر بود.

۱- خارج کردن قضیه فلسطین از بوته فراموشی

۲- جلب توجه افکار عمومی جهان

۳- همزمانی انتفاضه با موج اسلام‌گرایی در منطقه که خود رنگ و بوی خاصی به انتفاضه داده است

۴- طرح ضرورت حل مسئله فلسطین

۵- سعی اروپا غربی برای نزدیکی بیشتر به قضیه فلسطین

۶- القای شبهه در صحت سیاست اسرائیل حتی در میان یهودیان آمریکا به نحوی که عده‌ای اعتقاد پیدا کردند برای جلوگیری از منفورتر شدن چهره اسرائیل (در اثر قیام مردمی و مقابله نیروی صهیونیستی با مردم) باید امتیازاتی به فلسطینی‌ها داده شود.

۷- تهدید امنیت داخلی موجودیت صهیونیستی

۸- تحت‌الشعاع قرار دادن اختلافات گروه‌های فلسطینی و دنباله‌رو کردن دولت‌ها و سازمان‌هایی که قبلاً ابتکار عمل تعیین سرنوشت فلسطین را در چهار چوب منافع خود به دست گرفته بودند. برای نخستین بار بود که پس از گذاشتن بیش از چهل سال از اشغال فلسطین و موجودیت رژیم صهیونیستی، فلسطینی‌ها در موضع هجوم و اسرائیلی‌ها در موضع دفاع قرار می‌گرفتند.

مقایسه انتفاضه با انقلاب اسلامی ایران و ویژگی‌های آن

حرکت انتفاضه از جهاتی شبیه انقلاب اسلامی ایران است. از جمله اینکه وابسته به هیچ گروه و سازمان خاصی نیست. یکی از

مشخصه‌های انقلاب اسلامی ایران این بود که تا پیش از وقوع انقلاب، سازمان‌های اسلامی و غیر اسلامی و ملی گوناگون و افرادی از طیف‌های فکری مختلف بطور انفرادی، علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند و هر کدام آینده‌انقلاب را از آن خود می‌دانستند. وقتی در هفدهم دی ماه ۵۶ در اعتراض به مقاله توهین‌آمیز روزنامه اطلاعات به امام خمینی (ره) عده‌ای از مردم قم به شهادت رسیدند و مراسم بزرگداشت هفتم‌ها و چهلم‌های زنجیره‌ای در تهران، تبریز و سایر شهرها برگزار شد و هر کدام از این مراسم منجر به درگیری و شهادت عده‌ای و ادامه چهلم‌ها می‌شد، در نیمه دوم سال ۵۷ قیام مردم ایران سراسری شد و همه گروه‌های سیاسی، مارکسیستی، ملی و گروه‌های مذهبی با گرایش‌های گوناگون دنباله‌رو قیام شدند چون هیچ‌کس انتظار وقوع یک قیام وسیع مردمی و بدون دخالت هیچ تشکیلاتی را نداشت. همه گروه‌ها در صفوف مردم وارد شدند، عکس‌ها و تصاویر از شخصیت‌های گوناگونی برافراشته می‌شد اما در آن هنگام آنچه که برای عموم مطرح بود و عامل وحدت همه گروه‌ها و مردم در قیام شده بود، هدف مشترک یعنی شاه و سرنگونی او بود و شعارها خواسته‌ها نشانه گرایش غالب نهضت به اسلام بود زیرا اسلام مذهب اکثریت مردم ایران را تشکیل می‌داد. حرکت انتفاضه نیز دقیقاً از چنین مشابهتی برخوردار است.

اکنون دیدگاه‌های متعددی در مورد انتفاضه مطرح است، که حوادث آتی روشنگر آن خواهد بود، اما آنچه که با قطعیت بیشتری می‌توان ادعا کرد این است که خودجوشی و مردمی بودن انتفاضه اولین مشخصه آن و اسلامیت وجه غالب آن است و هراس اسرائیلی‌ها هم از

همین مشخصه‌هاست. دستگیری شیخ احمد یاسین و حبس کردن وی در ماه‌های اولیه انتفاضه، ناشی از همین تصور است. تبعید و اخراج ۴۱۵ تن فلسطینی از سرزمین‌های اشغالی که در آذر ماه ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) با هدف خاموش کردن انتفاضه انجام شد و این افراد که عموماً انتفاضه است و از سوی دیگر نشانه مردمی بودن انتفاضه و عدم وابستگی تام به هیچ حزب و گروه حتی حماسی است زیرا صهیونیست‌ها افراد فوق را بعنوان سرشاخه‌های قیام اخراج کردند اما انتفاضه باز نایستاد و طی چند روز پس از آن بیش از سیصد تن از فلسطینیان ساکن سرزمین‌های اشغالی در نبرد با نیروهای اسرائیلی کشته و مجروح شدند. این امر نشان می‌دهد که قیام تشکیلاتی نیست و قیاد هو رهبری آن به درون همه خانه‌ها راه یافته است. نحوه آغاز ناگهانی قیام و تداوم آن تا کنون، نشان داده است که اگر هم افراد یا گره‌های خاصی در راه اندازی قیام مردمی نقش داشته‌اند اما این امر خدشه‌ای به خود جوشی قیام وارد نمی‌کند. انتفاضه رهبری سیاسی متمرکزی ندارد و هیچ سازمان خاصی عصب مرکزی آن را تشکیل نمی‌دهد، همه سازمان‌ها دنباله‌رو و حامی قیام هستند و هر کدام به نحوی می‌کوشند برای آن برنامه ریزی کنند.

هر کدام از سازمان‌های فلسطینی به نحوی سخن می‌گویند که گویی رهبری انتفاضه در دست آنهاست اما باید توجه داشت که غالب این سازمان‌ها در خارج از فلسطین و در کشورهای تونس، سوریه، اردن و... مستقر هستند، مردم ساکن فلسطین سخن آنها را می‌شنوند و در راستای هدف مشترک یعنی آزادی سرزمین‌های اشغالی عمل می‌کنند اما چنان نیست که اگر همه این سازمان‌ها کنار کشیدند، انتفاضه خاموش گردد. شباهت دیگر انتفاضه با انقلاب اسلامی ایران که برای

نخستین بار در تاریخ مبارزات فلسطین همواره متکی به عملیات چریکی و سلاح و سازمان بوده است اما این بار با مشت و سنگ و چوب در برابر گلوله. زنان و کودکان فلسطینی هم در این مبارزه به طور چشم‌گیری فعالند. این بار مبارزه، انقلاب سنگ‌ها یا قیام جوانان سنگ به دست نامیده شده است. شهادت‌طلبی و از جان گذشتگی، ویژگی بسیار مهم دیگری در حرکت انتفاضه است، سلاحی که هیچ مانندی یا بدلی و برابری ندارد.

نکته قابل توجه دیگر این است که انتفاضه عکس‌العمل مردمی بود در برابر شکست طرح‌های مختلف مبارزه اعم از ناسیونالیسم که اوج آن در زمان جمال‌عبدالناصر بود و به شکست تز قومیت عرب و ملی‌گرایی در سال‌های اخیر انجامیده است تا کمونیسم و چپ‌گرایی که با فروپاشی شوروی ضربه قاطعی خورد. جنبش فلسطین در برخورد با بن‌بست در همه خطوط و راه‌ها سرانجام به این نتیجه رسید که اسلام راه حل است، راهی که فلسفه‌های سیاسی نتوانستند ببینند و غالباً به شکست، تسلیم و سازش کشیده شدند، امروز در اسلام جستجو می‌شود و این راه که همان ایده بازگشت به خویش‌تناست نه در فلسطین که یک موج بیداری اسلامی در همه کشورهای اسلامی و دنیای عرب است که در گذشته جنبه فکری و فرهنگی داشت و با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ به رهبری امام خمینی (ره) به عنوان یک عالم و مرجع روحانی و دینی، جنبه سیاسی و عملی یافته است. مبارزات فلسطین که تا کنون دو بعد سیاسی و نظامی داشت و توأم با اندیشه ناسیونالیستی بود اکنون دارای بعد اعتقادی با وجه اسلامی گردیده است و به گفته دکتر فتحی شقاقی، دبیر کل جهاد

اسلامی فلسطین، پیروزی انقلاب اسلامی، اعتماد به ایدئولوژی و دین را به مسلمانان سراسر جهان باز گرداند و ثابت کرد که اسلام نیرویی شکست ناپذیر است و اسلام نیروی قیام و جوشش را در مردم فلسطین زنده کرد. با حرکت مردمی انتفاضه در فلسطین حتی آنانکه هنوز تحت تأثیر ناسیونالیسم عربی هستند به اسلام به چشم یک منبع انرژی و وسیله اتحاد میان همه اعراب برای نجات فلسطین می‌نگرند و برخی هم صادقانه به تجدیدنظر در اندیشه‌های خویش پرداخته‌اند. یکی دیگر از انگیزه‌های روی آوردن برخی از نیروهای فلسطینی به اسلام این است که آنان احساس کردند مسأله فلسطین مسأله اشغال خاک برای اسکان یهود نیست و علاوه بر اهداف سیاسی و اقتصادی استعمار در منطقه خاورمیانه، موضوع فلسطین در محتوایش جنگ صلیبی جدید غرب علیه امت اسلامی و انتقام‌گیری از شکست مسیحیان و غربی‌ها در جنگ‌های صلیبی ۱۲۹۵ - ۱۲۴۹ م و نیز فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳ م توسط امپراتوری عثمانی است که طی آن غرب تحقیر شد.

این اندیشه جدیدی بود که پس از بن‌بست‌های مبارزاتی نهضت فلسطین شکل گرفت و به عبارت صحیح‌تر قوت یافت. به این ترتیب می‌توان گفت انتفاضه قرابت‌ها و شباهت‌های زیادی به انقلاب اسلامی ایران به ویژه از جهت اسلام‌گرایی دارد و امام خمینی یکی از الگوهای شناخته شده و مورد احترام در نزد مردم فلسطین است که نظریات وی را مورد توجه قرار می‌داده‌اند. به همین دلیل، مجموعه دیدگاه‌ها و نظریات امام خمینی (ره) به عنوان یک شخصیت و الگوی مؤثر در مبارزات فلسطین که مسلمانان فلسطینی او را یک احیاگر نهضت

اسلامی می‌شناسند، شایسته است مورد توجه و تدقیق قرار گیرد. وقوع انتفاضه روزنه‌امیدی برای فلسطینیان آواره بوجود آورد و موجب شد تا اسرائیل خطر را جدی احساس نماید، لذا ترس از تداوم انتفاضه، دولت اشغال‌گر را منفعّل و آماده‌سازش کرد. با آنکه اسرائیل در تمامی مقاطع و مراحل گذشته سرسختانه در برابر همه قطعنامه‌ها و طرح‌هایی که هر چند محدود، حقوق و امتیازاتی برای فلسطینیان قائل می‌شد ایستادگی می‌کرد و امتناع از پذیرش قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت و طرح صلح ریگان و نظایر آن از نشانه‌های بارز این مواضع امتناعی است و اصولاً خودداری اسرائیلی‌ها از پذیرش هرگونه راه حل سیاسی به این دلیل بود که آنان اساساً ملتی بنام فلسطین را فاقد هویت تاریخی می‌دانستند ولی سرانجام وحشت آمریکا و اسرائیل از انتفاضه آنان را مجبور به تن دادن به مذاکره با ساف نمود. فروپاشی اتحاد شوروی و تک قطبی شدن نظام بین‌المللی نیز ایجاب می‌کرد که آمریکایی‌ها هر چه سریع‌تر کانون‌های بحران را به ویژه در خاورمیانه که منبع خطرات جهانی است مهار و خاموش کنند تا زمینه نفوذ اروپا، ژاپن و حتی اسلام‌گرایی را از میان بردارند و با در دست گرفتن ابتکار صلح خاورمیانه و پایان دادن به کانون‌های بحران، راه برقراری نظم نوین جهانی و تثبیت سلطه جهانی آمریکا را هموار سازند. جناح سازشکار فلسطینی نیز با این تصور که انتفاضه برگ برنده‌ای در دست آنها برای چانه‌زنی در مذاکرات و امتیاز گرفتن هر چه بیشتر است، انتفاضه را فرصتی برای مذاکره را موضوع قدرت تلقی کرده و به میوه چینی از آن پرداخت.

در نهم سپتامبر ۱۹۹۳ یاسر عرفات با عنوان رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین طی نامه‌ای به اسحاق رابین موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناخته و ساف را متعهد به اعلامیه اصول کلی (توافقنامه) و نیز قطعنامه‌های شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت (که اصل وجود رژیم اشغالگر را به رسمیت شناخته و خواستار بازگشت به مرزهای پیش از ۱۹۶۸ شده‌اند) اعلام کرد و آن بخش از مفاد منشور فلسطین را که منکر حق وجود اسرائیل است ملغی نمود. اسحاق رابین نیز متقابلاً در همان تاریخ طی نامه‌ای، سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان نماینده مردم فلسطین به رسمیت شناخته و تصویب آغاز مذاکره با آن را در دولت اسرائیل اعلام کرد. یاسر عرفات و رابین طی مذاکراتی، پیش‌نویس هفده ماده‌ای توافق را امضاء کردند که طی آن یک قدرت خودمختار فلسطینی در کرانه باختری و منطقه غزه به وجود خواهد آمد. از اهداف تن دادن آمریکا و اسرائیل به این توافق، ایجاد شکاف میان فلسطینیان و خاموش کردن شعله‌های انتفاضه بدست خود آنان بود. از نتایج این توافق نیز همواره شدن راه و برداشته شدن موانع به رسمیت شناختن اسرائیل توسط دولت‌های عربی است که اسرائیل را به پایگاه‌های مشروع و قانونی در منطقه تبدیل می‌سازد. این توافق هر چند نوعی عقب‌نشینی محدود اسرائیل از مواضع امتناعی قبلی است که به دلیل نگرانی جدی از خطر انتفاضه حاصل شده است ولی مطمئناً با اهداف بلند مبارزه ملت مسلمان فلسطین فاصله جدی خواهد داشت. رسمیت اسرائیل منشأ فجایعی برای آینده خاورمیانه و مسلمین است که گناه فقط متوجه ساف و عرفات نیست، هنگامی که از دیدگاهی وسیع‌تر به مسأله توافق بنگریم و از منظر امام خمینی به داوری

بنشینیم، گناه این فاجعه بر عهده همه دولت‌های اسلامی نیز هست و همه آنان در بوجود آوردن این شرایط ذلت‌بار شریک بوده‌اند. هر چند قضاوت نهایی، درباره نتایج و سرنوشت این حرکت‌های جدید سازشکارانه به فرصت بیشتری نیاز دارد و سال‌های آینده معرف واقعیت‌ها خواهد بود ولی از هم اکنون می‌توان گفت که بدر مقاومت در فلسطین هم‌اکنون بستر و زمینه اعتقادی - اسلامی خود را یافته است و ایمان و انگیزه توده‌های مردم مسلمان فلسطین چشمه جوشانی است که آبیاری آن را بر عهده دارد و لذا سرو قامتی و برومندی هر چه بیشتر درخت استقامت و مبارزه، طبیعی‌ترین فرض محتمل است که نشانه‌های آن نیز به وضوح آشکار است و این همان آینده‌ای است که امام خمینی (ره) خود انتظار آن را می‌کشید و در سراسر زندگی و مبارزات خود برای تحقق آن رنج‌ها کشید و گام‌های استوار برداشت.

جنبش اسلامی در فلسطین

جریان اسلامی در فلسطین و یا آن چه که به اسلام‌گرایی در فلسطین شناخته می‌شود، خود را الحریکه الاسلامیه فی فلسطین می‌نامد، یعنی جنبش اسلامی در فلسطین. این جنبش از نظر تاریخی به موازات تلاش توطئه‌گران برای اجرای طرح یهودی‌سازی در فلسطین به صحنه می‌آید و موجودیت خود را به ثبت می‌رساند. عزالدین قسام و دیگر علمای مجاهدی که در برابر این طرح ایستادگی کردند به عنوان پیشگامان جنبش اسلامی فلسطین شناخته می‌شوند. بررسی تاریخی، اندیشه‌ای و رفتاری جنبش اسلامی فلسطین مستلزم آن است که ابتدا

میزان ارتباط فلسطین با کشورهای پیرامون و میزان تأثیر متقابل این دو مورد توجه قرار گیرد. بخش‌هایی از فلسطین همواره تابع شامات بوده و بخش‌های دیگری از آن ارتباط همه‌جانبه‌ای با مصر داشته است. گذر زمان و سیر تحولات شاید بر میزان این تأثیر و تأثر، اثر گذار بوده است، ولیکن هیچ‌گاه نتوانسته آن را از میان بردارد. علی‌رغم گذشت نزدیک به چهار دهه از اشغال کرانه باختری و نوار غزه، به جرأت می‌توان گفت که غزه امتداد فرهنگی اجتماعی مصر به شمار می‌آید و کرانه باختری شباهت بسیاری به ساختار فرهنگی - اجتماعی اردن دارد. مناطقی که در سال ۱۹۴۸ به اشغال اسرائیل در آمد نیز همین حالت را دارد. بخش‌هایی نظیر جلیل اعلی به طور کامل از لبنان و سوریه تأثیر می‌پذیرند و بخش‌های جنوبی فلسطین در واقع مناطق اقماری غزه به شمار می‌آیند و مناطق مرکزی نیز امتداد کرانه باختری محسوب می‌شوند. لذا باید گفت که تاریخ جنبش اسلامی در فلسطین جدای از تاریخ این جنبش در کشورهای پیرامون به ویژه در مصر، اردن و سوریه نبوده است.

در اواسط دهه ۱۹۲۰ میلادی بود که یک زایش در مسیر جنبش بیداری اسلامی به وقوع پیوست و جنبش اخوان المسلمین در مصر متولد گردید. اخوان المسلمین به عنوان یک اندیشه نو به صحنه آمد تا در چالش‌های پیش روی مسلمانان در قرن ۲۰ راه حلی نو و منطبق با شرایط جدید ارائه کند. یکی از اصلی‌ترین اهتمامات این جنبش مسئله فلسطین بود که رفته رفته جنگ‌های طولانی مدت آن آغاز گشته و فلسطینیان در برابر اشغال‌گران قرار می‌گرفتند. اخوان المسلمین از همان ابتدای کار ناگزیر خود را در این مسئله درگیر یافت. حسن البنا

بنیان گذار اخوان شخصاً در راس داوطلبان اخوانی عازم فلسطین شد تا در صحنه جهاد حضور یابد. رفته رفته تشکیلات اخوان گسترش یافت و هر یک از کشورهای منطقه شاخه مستقل اخوان را تشکیل دادند که البته با تشکیلات مادر در مصر ارتباط ارگانیک داشتند. اما فلسطین به دلیل شرایط ویژه اش تحت پوشش دو تشکیلات یکی در اردن و دیگری در مصر قرار گرفت. غزه و بسیاری از مناطق از مصر تبعیت می کردند و کرانه باختری و برخی دیگر از مناطق تابع اردن بودند. اگرچه دفتر اخوان المسلمین در بیت المقدس به عنوان اخوان فلسطین افتتاح شد لیکن از نظر تشکیلاتی در واقع تشکیلات کرانه باختری بخشی از اخوان اردن به شمار می رفت.

در طول بیش از نیم قرن که از فعال بودن منازعه در فلسطین می گذرد، اندیشه های مختلفی به صحنه آمدند و خود را برترین نسخه برای حل مسئله فلسطین و توانمند برای اداره ملت فلسطین در مبارزه با اشغالگران معرفی کردند. ملت فلسطین که خود را در برابر یک توطئه عظیم و پیچیده جهانی می یافت همواره برای این اندیشه ها فرصت لازم را فراهم کرد تا توانایی خود را در معرض آزمون قرار دهند. روزگاری پان عربیسم و ملی گرایی مدعی صحنه شدند، چندی بعد اندیشه های چپ فضا را در دست گرفتند بالاخره با پیروزی انقلاب اسلامی نوبت به جنبش اسلامی رسید. اما در این میان باید به تفاوت اصلی صحنه فلسطینی با دیگر جوامع توجه کرد و در حقیقت همه این اندیشه ها وقتی به فلسطین آمدند، تحت تأثیر ابعاد پیچیده این بحران قرار گرفته و از ماهیت مسئله فلسطین تأثیر پذیرفتند. بدین ترتیب فلسطینیزه شدن اندیشه های فکری به عنوان یک پدیده در

صحنه ظهور کرد. اندیشه پان عربیسم ناسیونالیسم عرب -در فلسطین به ملی گرایی فلسطین انجامید، از دل اندیشه چپ مارکسیستی - مارکسیست های ملی ظاهر شدند که تعلق خاطرشان به مسئله فلسطین برتر از هر علقه دیگر بود به عنوان جبهه خلق برای آزادی فلسطین که حتی بعضاً با سیاست های شوروی سابق نیز منتقدانه برخورد می کرد. و بالاخره جنبش اسلامی که آن هم نیز در این رهگذر از تطور مصون نماند و بالاچار برخی از طرح های خود را در برابر فلسطینیزه شدن از دست داد. برای تبیین بیشتر این مدعا لازم است به یکی از اصلی ترین مشخصه های فکری جنبش اسلامی در منطقه خاورمیانه -مرتبط با مسئله فلسطین- اشاره شود. اسلام گرایان تقریباً از همان اوایل مبارزه به این نتیجه رسیدند که شاید بهترین راه برای آزادی فلسطین، در اختیار گرفتن یکی از کشورهای همسایه فلسطین، برقراری حکومت اسلامی در آن، و مبدل ساختن آن به یک پایگاه برای جنگ آزادی بخش باشد. آن چه اخوان المسلمین درصدد بود تا آن را در سوریه عملی سازد، دقیقاً در چارچوب همین نگرش تعریف می شد. طبق مشخصه فکری دیگر جنبش اسلامی به اجرای احکام اسلامی یا به دیگر تعبیر برقراری حکومت اسلامی اولویت داده می شد و نه آزادی فلسطین. آزادی فلسطین فقط در صورتی مقدس بود که برقراری حکومت اسلامی منجر شود. اما رفته رفته شاهد آن بودیم که فلسطین به عنوان اصلی ترین منبع الهام بخش به خیزش های مردمی در جهان اسلام به درون اندیشه جنبش اسلامی رسوخ یافت و تطور در این اندیشه را موجب گردید. دو جنبش حماس و جهاد اسلامی که تنها مدعیان جنبش اسلامی در فلسطین هستند، اینک به همراه هم آزادی

فلسطین را به عنوان یک اولویت پذیرفته اند و می کوشند تا به عنوان نماینده همه مردم فلسطین جلوه کنند. در این رهگذر به مسیحیان نیز مانند مسلمانان ارج می نهند و ملی گرایی فلسطینی را به عنوان یک ارزش در چارچوب مبارزه برای آزادی آن پذیرفته اند. همان گونه که در ابتدای بحث گفته شد، فقط جنبش اسلامی از فضای عمومی فلسطین تأثیر پذیرفته بلکه متقابلاً بر جای جای سرزمین فلسطین و همه زوایای مبارزه بر علیه اسرائیل عمیقاً تأثیر گذار بوده است. تغییر فضای مبارزه به گونه ای که جو حاکم بر آن به سمت اسلام گرایی سوق پیدا نماید روشن و آشکار است. پیروزی شگرف حماس در هر انتخاباتی که به طور عادی برگزار شود بیانگر این واقعیت است. مردم فلسطین جنبش اسلامی را صادق تر از هر جریان دیگر یافته و به آن روی آورده اند.

دکتر فتحی شقاقی یکی از اعضای با سابقه اخوان المسلمین در فلسطین که در آن روزگار در مصر به سر می برد به همراه تنی چند از همفکران خود با انشعاب از اخوان المسلمین جریان اسلامی جدیدی را در فلسطین تأسیس کرد که جهاد اسلامی نامیده شد. این جنبش آمیزه ای از اندیشه های امام خمینی، ابوالاعلی مودودی و حسن البنا را مبنای فکری خویش قرار داد و با تجدید نظر اساسی در استراتژی مبارزاتی جریان اسلامی فلسطین، توسل به جهاد در این شرایط را یک وظیفه دانست.

جنبش اسلامی در فلسطین اینک به دو گروه شناخته می شود که هر دو از دل اخوان المسلمین بیرون آمده اند. پیروزی انقلاب اسلامی ایران موجب شد تا اسلام گرایان فلسطین بر خود آیند و در جهت ترجمه

آموزه های این انقلاب الهام بخش به حرکت درآیند. پیش از آن اخوان المسلمین که در تضادی عمیق با جریان های چپ قرار داشت، و با جریان های ملی نیز همراه نبود، بر این باور بود که بهترین راه حل تربیت کادرهای مسلمان و انقلابی است که از طریق تبلیغ و گسترده کردن دایره افراد ارشاد شده، انقلاب فلسطین را اسلامی کرده و آن گاه آن را پیش ببرد. دکتر فتحی شقاقی یکی از اعضای با سابقه اخوان المسلمین در فلسطین که در آن روزگار در مصر به سر می برد به همراه تنی چند از همفکران خود با انشعاب از اخوان المسلمین جریان اسلامی جدیدی را در فلسطین تأسیس کرد که جهاد اسلامی نامیده شد. این جنبش آمیزه ای از اندیشه های امام خمینی (ره)، ابوالاعلی مودودی و حسن البنا را مبنای فکری خویش قرار داد و با تجدید نظر اساسی در استراتژی مبارزاتی جریان اسلامی فلسطین، توسل به جهاد در این شرایط را یک وظیفه دانست. از نظر رفتاری نیز ملی گرایی فلسطینی را نه تنها در تعارض با اسلام گرایی نمی دید بلکه استفاده از آن به عنوان یک چتر در برگیرنده تمام فلسطینیان برای بسیج همه امکاناتشان در مبارزه با اسرائیل مفید و ضروری دانست. اما اخوان المسلمین چه به عنوان جنبش اسلامی در فلسطین و چه به عنوان تشکیلات مادر در مصر، رفته رفته خود را ناگزیر از ایجاد یک تحول در مبنای اندیشه ای و استراتژی مبارزاتی و هم چنین اصول رفتاری دریافت. و این چنین زمینه یک تحول عظیم فراهم گشت. دو شاخه اخوان در غزه و کرانه باختری با هم متحد شدند تا برای نخستین بار تشکیلات متحد اخوانی در فلسطین را شکل دهند. تشکیلاتی که با نام حماس پای به عرصه وجود گذاشت و تولدش با آغاز انتفاضه نخست

فلسطینیان قرین گشت. بدین ترتیب اخوان المسلمین یکی از مهم ترین پوسته اندازی های تاریخ خود را عملی ساخت و جنبش اسلامی در فلسطین با دو پایه جهاد اسلامی و حماس، موجودیت مستقل خود را به ثبت رسانید. و رفته رفته به عنوان برترین جریان نقش آفرین در تحولات فلسطین جلوه گر شد.

حماس از آغاز تاکنون

سال ۱۹۸۷ شیخ احمد یاسین گروه حماس را با عنوان جنبش مقاومت اسلامی فلسطین برای مبارزه با اشغالگری اسرائیل بنیان نهاد. وقتی حماس از درون «جنبش مقاومت اسلامی فلسطین» متولد شد فقط چند عضو بازداشت شده در زندان های اسرائیل داشت. در زندان تعدادی از فعالان جنبش فتح در زندان های اسرائیل رویکردی اسلامی پیدا کرده و جماعت اسلامی را در زندان تشکیل دادند. در پایان سال ۱۹۸۸ اسرائیل حدود ۲۱ تن از رهبران و کادرهای حماس از جمله دکتر عبدالعزیز الرنتیسی و ابراهیم الیازوری و صلاح الشحاده را بازداشت کرد که سه تن از آنها جزء بنیانگذاران این جنبش بودند. جنبش حماس هنوز این ضربه را پشت سر نگذاشته بود که در نیمه دوم سال ۱۹۸۹ دومین ضربه وارد شد و ۲۶۰ تن از بهترین کادرها و رهبران این جنبش و در راس آنها شیخ احمد یاسین بازداشت شدند. شیخ یاسین به حبس ابد محکوم شد و تا پس از عملیات ترور خالد مشعل در زندان بود. این ضربه برای حماس که هنوز پایگاه توده ای گسترده ای نداشت ضربه سنگینی محسوب می شد. از این رو مسئول دفتر سیاسی جنبش (موسی ابومرزوق) که تا آن زمان چندان شناخته شده نبود،

مجبور شد به غزه برود و پیکره سازمانی جنبش را در آنجا بازسازی کند. در همان جا بود که شاخه نظامی این جنبش تحت عنوان «گردان های شهید عزالدین قسام» متولد شد. از این مرحله به بعد رویارویی جنبش حماس با نیروهای اسرائیلی، رنگ خشونت بیشتری به خود گرفت و برخلاف رویکردهای سازمان آزادیبخش، از سنگ به کارد و سرانجام به گلوله و بمب و انفجارها نزدیک شد. سال ۱۹۹۰ رویارویی همه جانبه این گروه آغاز شد و ناگهان هزار و ۳۰۰ تن از کادرها و رهبران این جنبش - نسل های اول و دوم و سوم - در کرانه باختری و غزه دستگیر شدند. رفته رفته جنبش حماس با شهدا و بازداشت شدگانش توانست پایگاه مردمی گسترده ای پیدا کند و از مساجد، دانشگاه ها و مدارس، جوانان تازه نفس به این گروه ملحق شوند که در آینده رهبران جدیدی را شکل داده و توانستند این جنبش را به پیش برند.

پیمان اسلو به رغم کاهش تعداد بازداشت شدگان به ویژه در نیمه اول روند صلح و به طور خاص پس از سال ۱۹۹۶ برای حماس مرحله ای سخت تر بود. زیرا اقدام نظامی از یک طرف به دلیل رویارویی با دولت فلسطین و از طرف دیگر تلاش حماس برای حفظ انسجام درونی کاهش پیدا کرده بود. در این مرحله، هواداری از جنبش حماس همچنان رو به گسترش بود. علت این موضوع از یک طرف به ادغام جنبش فتح در دولت فلسطین و نیز فساد حاکم بر سیستم آن برمی گشت و از طرف دیگر به عقلانیت حماس مرتبط بود که با وجود دستگیری تعدادی از فعالان نظامی این گروه توسط دولت فلسطین این جنبش به روند رویارویی با دولت فلسطین کشیده نشد. طی این مرحله

تعداد زیادی از بازداشت شدگان و در راس آنها رهبران این جنبش آزاد شدند. البته بعضی نیز از زندان های اسرائیل درآمده و به زندان های دولت فلسطین افتادند، از جمله عبدالعزیز الرنتیسی و محمود الزهار و ابراهیم المقادیه و غیره. بزرگ ترین فرصت برای جنبش حماس در خلال انتفاضه اقصی پدید آمد که تقریباً فلسطینی ها پیرامون مقاومت و مبارزه مسلحانه تا عملیات شهادت طلبانه به یک اجماع رسیدند و از این بابت حماس پایگاه مستحکمی در جامعه فلسطین به دست آورد. طی این دوره اسرائیلی ها از هیچ راهکاری برای تعقیب یا ترور یا بازداشت اعضای حماس و حتی تخریب خانه های آنها فروگذار نکردند اما این همه، جز بر توان و سرسختی و حضور سیاسی حماس نیفزود. حضور رهبرانی چون شیخ احمد یاسین و عبدالعزیز الرنتیسی نقش مهمی در پیشرفت حماس داشت و بدون تردید الرنتیسی از جایگاه ویژه ای در این میان برخوردار بود. او زبانی تند داشت و با تمام توان و بدون هیچ گونه ملاحظه کاری از مقاومت دفاع می کرد. رسانه های گروهی به او سرآمد بازهای جنبش حماس لقب دادند. واقعیت حکایت از آن داشت که رنتیسی در بین فلسطینی ها و حتی کشورهای عربی و اسلامی محبوبیت زیادی کسب کرده بود تا آنجا که مجله آمریکایی تایم در سال ۲۰۰۲ او را از بین پنج شخصیت اثرگذار در خاورمیانه انتخاب کرد.

زنجیره ای از ترورها

پس از آنکه کرانه باختری رهبران آشکار خود را در پی ترور یا بازداشت ها از دست داد، غزه با تعدادی از رهبران سیاسی و سخنگویانی که در رسانه ها به اظهارنظر می پرداختند، جایگاهی متفاوت یافت. حال آنکه بخش اعظم برخوردهای نظامی در کرانه باختری تمرکز داشت. این تفاوت به ضعف دستگاه نظامی فلسطینی ها در غزه مربوط نمی شد بلکه به وجود دیوار امنیتی پیرامون غزه یا کمبود تعداد اهدافی که بتوان آنها را مورد حمله قرار داد و نیز به شهرک هایی که به دلیل موانع نظامی دور از دسترس بودند، مربوط می شد. با این وجود گروه هایی چون حماس و دیگران توانستند بارها دست به انجام عملیات نظامی برجسته ای بزنند که تا مدت ها در ذهن فلسطینی ها باقی خواهد ماند. از آن پس بود که زنجیره ای از ترورها شروع شد تا به شیخ احمد یاسین و اخیراً عبدالعزیز الرنتیسی رسید. به گونه ای که آینده حماس را طی مراحل بعدی در معرض یک علامت استفهام قرار می دهد. اما در این باره چند نکته هست که می توان به مرور زمان آن را به روندی مثبت تبدیل کرد. ترقی حماس پیش از انتفاضه در حالی صورت گرفت که این جنبش حتی نیروهایی را که در حال حاضر در زندان هستند در اختیار نداشت. این مسئله نشان می دهد که بازداشت یا ترور نمی تواند به جنبش هایی که ریشه فکری و اجتماعی نیرومندی دارند آسیب برساند. اما در مورد خلأ رهبری به نظر نمی رسد تا این حد باشد. به خصوص با توجه به پایگاه جنبش حماس در بین جوانان که غالباً رهبران جدیدی را به میدان می آورد به ویژه جوانانی که در دوران مقاومت و چالش های رودررو تربیت شده اند نه در ناز و نعمت. در اینجا باید به یک عامل دیگر هم اشاره

کرد و آن حضور بخش گسترده ای از رهبران ناشناخته در غزه یا کسانی است که شناخته شده و پس از آزادی رنتیسی و شیخ یاسین به سایه رفته بودند. اینها آماده اند تا جای آنها را بگیرند به خصوص آنکه در سطح رهبری از تجارب ارزشمندی هم برخوردارند. عامل دیگری که وحدت و یکپارچگی حماس را تامین می کند حضور این جنبش در خارج از فلسطین بوده است. پس از ترور شیخ احمد یاسین و جانشین وی عبدالعزیز الرنتیسی، رویارویی حماس و اسرائیل رنگ دیگری به خود گرفت و این گروه در حالی که توسط شورای رهبری هدایت می شد و رهبر واحدی نداشت، به مبارزه خود علیه دشمن دیرینه اش ادامه می داد.

حماس در تمام طول عمر خود، همواره به رویارویی با اسرائیل پرداخته است. بر خلاف جنبش فتح که هم اکنون ریاست جمهوری فلسطین را در اختیار دارد، حماس تاکنون هیچ گونه انعطاف پذیری در مقابل اسرائیل از خود نشان نداده است. در حالی که محمود عباس، رئیس جمهوری، سخن از مذاکره و تلاش برای پیدا کردن راه حلی برای صلح با اسرائیل سخن می گفت، حماس همواره با این موضع گیری ها مخالفت می کرد و از گلوله و مبارزه نظامی سخن می گفت و دست به عملیات نظامی می زد. بدین ترتیب، آتش بسی که محمود عباس پس از ماه ها مذاکره با اسرائیل در مورد آن به توافق رسیده بود، چندین مرتبه با شلیک گلوله های خمپاره حماس شکسته شد. اساسی ترین تفاوت حماس و فتح در واقع موضع گیری این دو گروه در قبال موجودیت اسرائیل است. حماس همواره بر این موضوع تاکید داشته است که موجودیت اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد و بر همین

اساس حاضر به مصالحه با آن نیست. این در حالی است که اسرائیل نیز موضع گیری مشابهی در قبال این گروه داشته و این گروه را به عنوان گروهی تروریستی و غیرقابل مذاکره و معامله معرفی کرده است.

الف. تاریخچه‌ی تشکیل اسرائیل

پیشینه‌ی تاریخی تشکیل دولت یهود در فلسطین و اقدامات گسترده‌ای که منجر به اشغال این سرزمین شد، به سال‌های نخستین قرن نوزدهم باز می‌گردد. در واقع، در پی اختلافات اساسی در درون دولت‌های اروپایی که ناشی از آغاز دوران صلح مسلح (۱۸۷۱-۱۹۱۴) بود، نوعی تنش‌های قومی-دینی در جوامع اروپایی رخ نمود. این رخدادها سبب شد تا در درون این جوامع، رفع سوء تفاهات داخلی و ایجاد ارتباط با هم‌فکران یا هم‌مسلمانان دیگر خود در اروپا، مورد توجه قرار گیرد. در این میان، قوم یهود بیش از دیگران به فکر ایجاد یک نهاد یا یک سازمان متشکل برای حفظ و حراست از منافع خود افتاد. از این رو، در حدود سال ۱۸۶۰ میلادی، شش تن از یهودیان جوان فرانسه تصمیم گرفتند تا به منظور ارتقای سطح اجتماعی اقلیت پراکنده‌ی یهودی، سازمانی را پدید آورند. در نتیجه، «اتحادیه‌ی یهودیان جهان» پدیدار گردید. این اتحادیه طی سال‌های ۱۸۷۱ شعبه‌هایی را در کشورهای اروپایی ایجاد کرد و حتی در کشورهای مشرق زمین نیز با موفقیت سیاست خود را دنبال نمود، اما برای آنکه حساسیت اکثریت مسلمان را بر نیانگیزند، نام «مدارس آلیانس» را بر خود نهادند. به دنبال این

جریانات و طی مسافرت نخست ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۸۷۳ بود که با حمایت‌های «میرزا حسین خان سپهسالار»، رئیس وقت آلیانس که نماینده‌ی پارلمان فرانسه نیز محسوب می‌شد، توانست موافقت ضمنی شاه ایران جهت تأسیس مدارس آلیانس در ایران را بگیرد. با این وجود، این مدارس تا زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار افتتاح نشد (ولایتی، ۱۳۷۶: ۱۹-۲۲).

دومین تلاش بارز یهود جهت ایجاد یک سازمان اجتماعی، به زمان تشکیل نخستین کنگره‌ی صهیونیستی در سال ۱۸۷۹ باز می‌گردد. لازم به توضیح است که «صهیونیست» از واژه‌ی صهیون گرفته شده که نام کوهی است در جنوب غربی اورشلیم (بیت‌المقدس) که در کتاب مقدس به عنوان شهر داوود از آن نام برده شده است. لفظ صهیون که به اورشلیم و ارض موعود هم اطلاق می‌گردد، همواره مظهر آرزوهای روحانی قوم یهود بوده است. تا اواخر قرن نوزدهم، صهیونیسم جنبه و حالت فرهنگی و دینی داشت و این جماعت هیچ اندیشه‌ی سیاسی را دنبال نمی‌کرد، اما بعدها این جنبش رنگ و بوی سیاسی به‌خود گرفت. در نخستین کنگره‌ی صهیونیستی که به سال ۱۸۹۷ به رهبری «تئودور هرتزل» در شهر بال سوئیس تشکیل شد، صهیونیسم از حالت آرمانی خارج گشته و از صهیونیسم دینی به صهیونیسم سیاسی تغییر ماهیت داد. صهیونیسم که سال‌ها از حمایت اقلیت یهود برخوردار بود و اکثریت آنها، به‌ویژه کسانی که در اروپای غربی و قاره‌ی آمریکا زندگی می‌کردند به شهروندی کشورهای محل تولد خود راضی بودند، طی برگزاری این کنگره، تشکیل یک دولت و کشور یهود را تنها راه‌حلّ مسأله‌ی یهود ستیزی یافته و جنبش صهیونیستی پس از این زمان، تمام

کوشش خود را مصروف نیل به این هدف سیاسی نمود (پلانو و آلتون، ۱۳۷۵: ۳۹).

هدف اصلی و سیاسی صهیونی که در کنگره‌ی بال اعلام شد، چنین بود: «هدف ما ایجاد یک قانون برای خلق یهود در فلسطین است، این قانون باید به‌وسیله‌ی حقوق عمومی تضمین و حمایت گردد». باید دانست از زمانی که برنامه‌ی بال در سال ۱۸۷۹ تدوین گردید تا هنگام تنظیم برنامه‌ی بالتیمور که در سال ۱۹۴۲ صورت پذیرفت، صهیونیست‌ها همیشه تعبیر غیر صریح «قانون» را بر لفظ دولت‌ترجیح داده‌اند. دلیل این ترجیح آن است که لفظ دولت بدون شک موجب می‌شد مخالفت‌هایی در محافل مختلف برانگیخته شود (محمدی، ۱۳۸۳: ۱). یک سال پس از این و به دنبال کنگره‌ی دوم بال، هرتزل و همکارانش سعی کردند تا با گسترش ناامنی و ایجاد جو وحشت در میان اقلیت‌های پراکنده‌ی یهود، آنها را به مهاجرت به سوی فلسطین و اسکان در آن سوق دهند. در ایران نیز ظاهراً دست‌هایی در کار بوده که با دامن زدن به اختلافات موجود، اسباب درگیری و نزاع میان یهودیان و مسلمانان را فراهم سازد و بدین‌وسیله بر دامنه‌ی مهاجرت ایرانیان یهودی بیافزاید (ولایتی، ۱۳۷۶: ۴۶). پس از مرگ هرتزل در ۱۹۰۴، جنبش صهیونیستی به رهبری «حییم وایزمن» (نخستین رئیس جمهور اسرائیل) توانست در سال ۱۹۱۷ اعلامیه‌ی مشهور «بalfور» را از وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا بگیرد که در آن به ملت یهود وعده‌ی «وطن ملی» داده شده بود، ولی چرچیل وزیر وقت مستعمرات بریتانیا، در سال ۱۹۲۲ به صراحت اعلام داشته بود که انگلستان در نظر ندارد فلسطین را که از جانب جامعه‌ی ملل تحت قیمومیت کشورش قرار

گرفته است به صورت یک کشور یهودی درآورد. وقتی انگلیسی‌ها نتوانستند بین نمایندگان اعراب و یهود، درباره‌ی تقسیم فلسطین توافق ایجاد کنند، لندن در سال ۱۹۳۹ برای مهاجرت صهیونیست‌ها به فلسطین سهمیه تعیین کرد (فونتن، ۱۳۶۹: ۱۶۰-۱۶۱).

در خصوص واکنش اعراب منطقه و مسلمانان به صدور اعلامیه‌ی بالفور و افشای سند «سایکس-پیکو» در خصوص تقسیم امپراتوری عثمانی، که فلسطین نیز قسمتی از آن بود، به دو بخش تحت نفوذ فرانسه و انگلیس، باید گفت به‌رغم آشکار شدن این حقایق، جهان اسلام هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان نداد و ایران نیز که در آن زمان خطوط ارتباطی‌اش میان سفارتخانه‌های ایران در اروپا و آمریکا با مرکز قطع شده بود و نیز آشفتگی سیاسی جهان در کنار ضعف شدید حکومت مرکزی، اسباب گرفتاری دیپلماتهای ایرانی را به‌گونه‌ای فراهم آورده بود که حتی از ارسال گزارش‌های معمول نیز بازمانده بودند و در آن شرایط دشوار صرفاً در فکر حفظ جان خود بودند (ولایتی، ۱۳۷۶: ۵۸-۵۹).

مبارزات فلسطینی‌ها تا پیش از تأسیس دولت اسرائیل، بر اساس تشکیل جمعیت‌ها و گروه‌هایی (مسلمان و مسیحی) برای مبارزه با سیاست تسلط یهود بر فلسطین قرار گرفته بود. اولین شورش فلسطینی‌ها علیه یهودی‌ها، در آوریل ۱۹۲۰ در شهر بیت‌المقدس صورت گرفت و تا قبل از جنگ دوم جهانی، سه شورش دیگر به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۹، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۶ به‌وقوع پیوست. اصل نخست در مبارزات فلسطینی‌ها در این دوران، شیوه‌های مسالمت‌آمیز سیاسی بود و هرگاه از این شیوه به نتیجه نمی‌رسیدند، به اسلحه و سایر روش‌ها روی می‌آوردند. در این

زمان، مواضع و خواسته‌های فلسطینی‌ها از طریق کنگره‌های ملی به‌گوش مقامات انگلستان می‌رسید. در این مقطع زمانی، سازمان‌های سیاسی و رهبرانی جهت مقابله با نهضت صهیونیستی شکل گرفتند که قانونی‌ترین و مردمی‌ترین نهاد در سرزمین فلسطین، «شورای مسلمین» به ریاست حاج محمدالدین الحسینی مفتی اعظم بیت‌المقدس بود. یکی دیگر از مبارزین راه آزادی فلسطین، «شیخ عزالدین قسام» بود. شیوه‌ی مبارزه‌ی وی، ترور افراد مؤثر انگلیسی و ایجاد رعب و وحشت در مقابل دولت انگلستان بود. دیگر مبارز فلسطینی، عبدالقادرحسینی فرزند «موسی کاظم پاشا الحسینی» رئیس کمیته‌ی اجرایی مسلمانان شهر «یافا» بود. در این میان، طولانی‌ترین مبارزات را «حسن سلامه» داشت که از سال ۱۹۳۶ الی ۱۹۴۸ که در نبرد وی و بیشتر یارانش به شهادت رسیدند، ادامه داشت (سعیدی، ۱۳۷۰: ۲۸-۳۳). با اوج‌گیری تشنجات میان اعراب فلسطینی و یهودیان مهاجر از یک‌سو، و عملیات چریکی اعراب علیه تأسیسات و پایگاه‌های انگلستان در فلسطین از سوی دیگر، دولت انگلستان را بر آن داشت تا کمیسیونی به ریاست «لرد پیل» در نوامبر ۱۹۳۶ به منطقه اعزام دارد تا به تحقیق در خصوص علل ناآرامی‌ها و بررسی خواسته‌های اعراب پردازد. این کمیسیون در گزارشی از برقراری هرگونه سازش میان اعراب و یهود، ابراز ناامیدی کرد و حتی ایجاد یک حکومت فدراتیو عربی-یهودی را مؤثر ندانست و بر پایان قیمومیت و تشکیل دو حکومت مستقل عربی و یهودی در چارچوب سیستم پیمان با بریتانیا تأکید ورزید. دولت انگلستان که بلافاصله نظر کمیسیون را پذیرفته بود، به‌دنبال عکس‌العمل شدید اعراب و تأکید آنها بر وحدت عربی

فلسطین در کنفرانس «بلودان» (سوریه، سپتامبر ۱۹۳۷)، در سال بعد اعلام داشت که طرح تقسیم کمیسیون پیل را لازم الاجرا نمی‌داند (قانون، ۱۳۸۱: ۱۵۱). از طرفی، سی سال قیومیت انگلیس بر فلسطین باعث گردیده بود تا جمعیت مستعمره نشین‌های صهیونیست، دوازده برابر جمعیتی شود که در سال ۱۹۱۷ در فلسطین وجود داشت. این جماعت با حمایت و عنایت بریتانیا، مؤسسات مخصوص خود را بسط داده و سازمان نظامی کاملی فراهم آورده بود. صهیونیست‌های پولدار هم طی این مدت زمین‌های فلسطینیان را به چند برابر قیمت از آنها می‌خریدند و در این راه، از دلال‌های ایرانی و عربی استفاده می‌کردند تا اینکه، در آوریل ۱۹۴۷ کمیسیون ویژه‌ی مسأله فلسطین در سازمان ملل تشکیل گردید تا موضوع فلسطین و اسرائیل را مورد بررسی قرار داده، راه‌حلی مرضی‌الطرفین ارائه دهد. یازده کشور عضو کمیسیون عبارت بودند از: ایران، هند، گواتمالا، اروگوئه، یوگوسلاوی، چکسلواکی، پرو، سوئد، استرالیا، کانادا و هلند. اعضای این کمیسیون به دو گروه اقلیت و اکثریت تقسیم شده و بر سر نحوه‌ی تقسیم و چگونگی ساختار فلسطین، به نتایج متفاوتی رسیدند. بر اساس طرح گروه اقلیت یعنی ایران، هند و یوگوسلاوی، فلسطین به‌صورت یک کشور مستقل فدرال شامل دو ایالت عرب و یهود در می‌آمد و بیت‌المقدس به‌عنوان پایتخت آن در نظر گرفته می‌شد. اما گروه اکثریت رأی به تقسیم فلسطین به دو کشور عرب و یهود داد (قانون، ۱۳۸۱: ۱۵۷-۱۶۱). نخستین موضع‌گیری ایران نسبت به قضیه‌ی فلسطین در همین کمیسیون ویژه آشکار شد. اگرچه در آن زمان، خود ایران گرفتار نابسامانی‌ها و کشمکش‌های پرتب‌وتاب بین نیروهای سیاسی گوناگون

و نمایندگان آنها بود، «نصرالله انتظام» سفیر کبیر ایران در آمریکا و نماینده‌ی دائم ایران در سازمان ملل متحد اعلام موضع کرده، با طرح تقسیم فلسطین مخالفت نمود. از دیدگاه ایران، هرگونه تقسیم فلسطین به معنای آتش‌افروزی در خاورمیانه بود و می‌بایست به هر طریق ممکن از عملی شدن این طرح جلوگیری و یک دولت ائتلافی عربی-یهودی ایجاد می‌شد. ولی همین که گزارش حاوی دو پیشنهاد تقسیم فلسطین و ایجاد دولت ائتلافی، منتشر شد، جراید عرب به هر دو پیشنهاد تاختند (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۸۱). سرانجام در ۳۰ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل طی قطعنامه‌ی ۱۸۱ رأی به تقسیم فلسطین به دو کشور داد: کشوریهود و کشور عرب و مقرر داشت که اماکن مقدسه یعنی شهرهای بیت‌المقدس و بیت‌الحم بین‌المللی شود. این قطعنامه با ۳۳ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع به تصویب رسید. نکته جالب در این میان، همکاری آمریکا و شوروی در این زمینه بود، زیرا در همان حال واشنگتن و مسکو در سراسر جهان به مبارزه بی‌وقفه با یکدیگر ادامه می‌دادند (فونتن، ۱۳۶۹: ۱۶۱-۱۶۲).

با تصویب قرار تقسیم، اوضاع در فلسطین رو به وخامت نهاد: با هرچه نزدیکتر شدن تاریخ خروج کامل نیروهای انگلیسی در ۱۴ مه ۱۹۴۸، بروز برخوردهای مسلحانه میان اعراب و یهودیان و وقوع جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیرتر می‌نمود. هنگامی که آخرین واحدهای انگلیسی صحنه را ترک کردند، دیگر هیچ نیرویی نمی‌توانست از شعله‌ور شدن آتش جنگ میان یهودیان و ارتش‌های عرب، ممانعتی به‌عمل آورد. حتی قطعنامه‌ی ۱۸۶ مجمع عمومی سازمان ملل مورخ ۱۴ مه ۱۹۴۸ راجع به نصب میانجی و ترک مخاصمه نیز بسیا دیر شده بود (قانون، ۱۳۸۱:

۱۶۲). بالاخره در ۱۴ مه ۱۹۴۸ چند ساعت قبل از فرا رسیدن تاریخ پایان قیمومیت، «داوید بن گوریون» رئیس قوه‌ی اجرائیه‌ی آژانس یهود (اولین نخست وزیر اسرائیل)، در تل‌آویو استقلال دولت اسرائیل را اعلام داشت. یازده دقیقه بعد ایالات متحده این دولت را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت. شوروی نیز در ۱۷ مه از این اقدام پیروی کرد ولی برای اینکه اهمیت بیشتری به آن بدهد دولت جدید را نه به صورت دو فاکتو، بلکه به صورت کامل و دوزوره شناخت. نیروی دریایی انگلیس نیز بلافاصله سواحل فلسطین را محاصره کرده و برای اینکه متهم به پشتیبانی و کمک رسانی به یکی از طرفین نشود، صدور هرگونه سلاح و جنگ افزار را به فلسطین ممنوع ساخت (فونتن، ۱۳۶۹: ۱۶۵). جنگ که در ۱۵ مه آغاز شده بود، با شکست اعراب در ژانویه ۱۹۴۹ با انعقاد پیمان‌های متارکه میان اسرائیل و دول عربی به پایان رسید. شکست اعراب در نخستین جنگ با اسرائیل بیش از هر چیز معلول بی‌تجربگی نظامی، عدم هماهنگی میان واحدهای رزمی به رهبری «گلاب پاشا» و رقابت در بین سران کشورهای عرب بود. مهم‌ترین گام اسرائیل پس از اعلام استقلال و انعقاد پیمان‌های متارکه، تحصیل شناسایی خود در جامعه‌ی بین‌المللی بود. تا اول مارس ۱۹۴۹ چهل و پنج کشور رسماً شناسایی خود را اعلام داشتند و تا ماه بعد، این رقم به ۵۳ کشور افزایش یافت. در سوم مارس نیز شورای امنیت سازمان ملل عضویت اسرائیل را با ۹ رأی موافق و یک رأی مخالف تصویب نمود. رأی مصرمنفی و رأی بریتانیا ممتنع بود. مجمع عمومی نیز طی قطعنامه‌ی ۲۳۸ مورخ ۱۱ مه ۱۹۴۹ توصیه‌ی شورای امنیت

درباره عضویت اسرائیل در سازمان ملل را مورد تصویب قرار داد
(قانون، ۱۳۸۱: ۱۶۵-۱۶۶).

ب. روابط ایران و اسرائیل در دوره پهلوی دوم

شناسایی دوفاکتوی اسرائیل از جانب ایران، نقطه‌ی شروع روابط سیاسی دو کشور محسوب می‌شود. در خصوص بحث شناسایی، بعضی از نیروها، مخالف روابط ایران و اسرائیل و شناسایی دوفاکتو بودند که این مخالفت‌ها شامل مخالفت‌های مردمی، علما و روحانیون و بخشی از درون حاکمیت، از بعد داخلی، و مخالفت و فشار کشورهای عربی و اسلامی از بعد خارجی می‌گردید. از سوی دیگر، علاقه‌ی حکومت پهلوی به برقراری روابط، فشار بعضی کشورهای خارجی از جمله آمریکا و تلاش‌های لابی یهود، علل برقراری روابط به‌شمار می‌رفت. نگاهی کوتاه به روابط دو کشور نشانگر وجود موفقیت‌ها و شکست‌هایی برای هر یک از طرفین جبهه می‌باشد. چنانچه رأی مخالف ایران به قطعنامه‌ی مجمع عمومی در خصوص تقسیم فلسطین و همچنین رأی مخالف ایران به ورود اسرائیل به سازمان ملل، فایق آمدن گروه مخالف اسرائیل و شناسایی دوفاکتو، پیروزی موافقان روابط اسرائیل به‌شمار می‌رود (ولایتی، ۱۳۸۰: ۱). با این وجود، جدای از بحث‌های درون حکومتی، صدور قطعنامه‌ی ۱۸۱ مجمع عمومی در خصوص تقسیم فلسطین، با تظاهرات و اجتماعات مردم در ایران همراه گردید. گرچه ایرانیان به‌شدت گرفتار مسایل و

مشکلات سیاسی-اقتصادی خود بودند، اما روحانیون و برخی اқشار مردم ضمن اظهار همدردی با فلسطینی‌ها، ناخرسندی شدید خویش را از مسأله‌ی فلسطین و زورگویی‌های صهیونیست‌ها پنهان نکردند و علمایی مانند «شیخ عبدالکریم زنجانی» و «شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء» از مساعی نخست وزیر عراق در راه فلسطین قدردانی نمودند. مقامات عربی نیز از ابراز احساسات علماء و عشایر ایران در راه رهایی فلسطین از صهیونیست‌ها، سپاس‌گذار شدند. البته واکنش «آیت‌الله کاشانی» جدی‌تر و شدیدتر بود. وی در بیانیه‌ای، علیه یهودیان اعلام جهاد کرد و از عموم برادران دینی دعوت نمود تا به منظور تظاهرات راجع به قضیه‌ی مسلمانان و یهودی‌ها، گرد هم آیند. اینگونه اقدامات گرچه در سال‌های مورد بررسی چندان تداوم نیافت، اما پس از انقلاب اسلامی بارها و بارها تکرار شد (زارع، ۱۳۸۴: ۳۶-۴۱). در عرصه‌ی سیاسی نیز دامنه‌ی هیجانات عمومی به صحن مجلس شورای ملی کشیده شد. محمد علی مسعودی نماینده‌ی مجلس ضمن غیر عادلانه توصیف نمودن سیاست آمریکا و شوروی در شناسایی دولت تازه تأسیس یهود، از دولت و وزارت خارجه‌ی ایران خواست که موضع خود را در قبال اوضاعی که در فلسطین حکم‌فرماست روشن سازد. «حسین مکی» نیز از تأخیر در لایحه‌ی تحدید فعالیت بازرگانان خارجی انتقاد نمود و عدم تصویب فوری آن‌را به سود یهودیانی دانست که با سرمایه‌ی خود، دولت اسرائیل را پشتیبانی می‌نمودند. «امیر تیمور»، «عباس اسکندری» و «دکتر عبده» از دیگر نمایندگان بودند که با طرح موضوعات مربوط به قضیه‌ی فلسطین، خواستار حمایت جدی دولت ایران از مردم فلسطین بودند (قانون، ۱۳۸۱: ۱۷۴-۱۷۱). به‌عنوان

یکی از زمینه‌های شناسایی دولت اسرائیل از سوی رژیم پهلوی، باید گفت که پس از شکست اعراب در نخستین جنگ با اسرائیل، روند کوچ یهودیان منطقه‌ی خاورمیانه به اسرائیل، به دلیل سختگیری‌های دولت‌های عربی نسبت به یهودیان کشورهای خود شتاب بیشتری گرفت. آژانس یهود که رابط اصلی یهودیان اسرائیل و دیگر یهودیان جهان بود، بیشترین توان و امکانات خود را به منظور جذب و انتقال یهودیان به فلسطین به کار گرفت. در ماه‌های مورد بحث، ایران نیز یکی از کانون‌های اصلی فعالیت آژانس یهود بود. از آنجاکه میزان یهود ستیزی در ایران کمتر از کشورهای همسایه بود، لذا یهودیان این کشورها به خصوص عراق، به ایران پناهنده می‌شدند تا در فرصت مناسبی خود را به «ارض موعود» برسانند. بنابراین مسأله‌ی یهود به صورت یکی از مشکلات حادّ مسؤلان سیاسی-امنیتی ایران درآمد. با وجود تدابیر اتخاذ شده از سوی دولت، برای جلوگیری از تبلیغات و فعالیت‌های سازمان‌های یهودی، به ویژه آژانس یهود، و واکنش نه چندان شدید افشار و گروه‌های مختلف، یهودیان همچنان در ایران فعال بودند و یهودیان کشورهای همسایه به صورت غیر قانونی به ایران می‌آمدند. افزون بر اینها، حتی برخی روزنامه‌ها درباره‌ی فعالیت یکی از نمایندگان هیأت‌های صهیونیستی در تهران و دیدار او با عده‌ای از بازرگانان و رجال برجسته‌ی یهودی مقیم تهران درباره‌ی کمک‌های مالی و معنوی آنان به یهودیان فلسطین می‌نوشتند. با گذشت زمان آشکار شد که این گونه فعالیت‌های نه چندان پنهان، در واقع مرحله‌ی آغازین روابط پرماجرا و عبرت‌آور ایران و اسرائیل است. روزها و ماه‌ها با شتاب سپری می‌شد و موضع ایران نسبت به اسرائیل و مسأله‌ی

فلسطین تغییر می‌یافت. به‌نظر می‌رسید که دولت ایران کم‌کم از موضع خود، در خصوص تدریس اسرائیل و راه‌یابی آن به سازمان ملل پشیمان شده، در صدد تغییر بلکه دست کم تعدیل موضع پیشین برآمده است و سرانجام در ماه‌های آغازین سال ۱۹۵۰ این روند شتاب بیشتری یافته، تغییر جای تعدیل را گرفت (گل محمدی، ۱۳۸۲: ۹۸-۱۰۴). در کل، مجموعه حوادث و رویدادهایی که در زمینه‌سازی و تسریع شناسایی اسرائیل از سوی ایران مؤثر واقع شد از این قرارند (قانون، ۱۳۸۱: ۱۸۷-۱۹۳).

۱- حادثه‌ی ترور نافرجام محمدرضا پهلوی در ۴ فوریه ۱۹۴۹ که در پی آن حکومت نظامی برقرار شد، حزب توده غیر قانونی اعلام گردید، کلیه‌ی مطبوعات به استثنای روزنامه‌های اطلاعات و کیهان تعطیل شدند، شماری از مخالفین و افراد مظنون بازداشت شدند و آیت‌الله کاشانی نیز شبانه دستگیر و به لبنان تبعید گردید.

۲- تحکیم قدرت شاه و افزایش اختیارات وی، در نتیجه‌ی تشکیل مجلس مؤسسان در ۸ مه ۱۹۴۹ و تغییر در اصل ۴۸ قانون اساسی که به موجب آن شاه می‌توانست هر یک از دو مجلس شورا و سنا را جداگانه یا با هم در آن واحد تعطیل نماید.

۳- موفقیت نظامی دولت تازه تأسیس اسرائیل در مقابل تهاجم گسترده‌ی اعراب که موجب تعجب و حیرت آمیخته به تحسین بسیاری از ناظرین سیاسی و نظامی شد.

۴- مهاجرت فزاینده یهودیان کشورهای منطقه به ایران که به صورت غیر قانونی وارد کشور شده و از این طریق به اسرائیل منتقل می شدند. بدین ترتیب، مسأله‌ی وجود یهودیان خواستار مهاجرت به اسرائیل در ایران از یک سو، و اتباع ایرانی که در اسرائیل اقامت داشتند از سوی دیگر، به عنوان زمینه‌ای برای تحصیل شناسایی و برقراری روابط، که از جمله اهداف سیاست خارجی اسرائیل به شمار می رفت، مطرح بوده است.

۵- رابطه‌ی ایران با دنیای عرب به طور اعم و با همسایه‌ی آن عراق به طور اخص. اختلاف دیرینه‌ی ایران و عراق بر سر رود کارون، رفتار ناجوانمردانه‌ی حکومت عراق نسبت به زوآر ایرانی، ادعای عراق نسبت به خوزستان و بحرین و همچنین سردی روابط ایران و مصر پس از جدایی شاه از فوزیه، باعث گردید تا ایران چندان تمایلی به قرار گرفتن در صف اعراب در قبال قضیه فلسطین نداشته باشد.

۶- اولین سفر شاه به ایالات متحده در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۹ باعث گردید تا وی و مقامات ایرانی همراه، از نفوذ فوق العاده‌ی سرمایه‌داران یهودی و جمعیت پنج میلیونی یهودیان آمریکا بر اقتصاد و سیاست این کشور مطلع شوند که در واقع با مخالفت جدی این لابی‌ها، مسأله‌ی اعطای کمک‌های مالی مورد نیاز ایران منتفی می شد.

۷- زمینه‌های ناشی از فساد، رشوه‌خواری و هرج و مرج در لایه‌های حکومتی و اداری ایران باعث گردید تا عوامل

موساد در ژانویه ۱۹۵۰ از طریق یک واسطه با نام مستعار «آدام»، با پرداخت مبلغ ۲۴۰ هزار دلار به دولت ایران، شناسایی دوفاکتو اسرائیل را فراهم کنند.

با این پیش زمینه‌ها، دولت ایران در اولین جهت‌گیری آشکار به نفع اسرائیل، به بهانه‌ی نظارت بر املاک اتباع ایرانی که فلسطین اشغالی را در ۱۹۴۷ ترک کرده بودند، «عباس صیقل» را به فلسطین اعزام کرد. ولی بنا به اظهارات محمد ساعد مراغه‌ای نخست وزیر وقت ایران، چون انجام وظایف محوله بدون هیچ نوع رسمیت، مصادف با مشکلاتی شده بود، لازم می‌آمد یا مأمور را احضار و ایرانی‌ها را بدون سرپرست به حال خود واگذار کرد و یا وضعیت مأمور اعزامی روشن شود. لذا صیقل، سمت سرکنسول ایران در فلسطین و شرق اردن را یافت (ازغندی، ۱۳۸۱: ۴۰۹). در نهایت، دولت ساعد با استفاده از فرصت به وجود آمده در دوره‌ی فترت مجلس، اسرائیل را در ۵ مارس ۱۹۵۰ به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت. به محض انتشار این خبر، دستگاه تبلیغاتی کشورهای عربی به کار افتاد. روزنامه‌های عربی، محمد ساعد را متهم کردند که در ازای دریافت پول، اسرائیل را به رسمیت شناخته و ممکن است قرار داد تجاری بین دو کشور منعقد شود و نفت ایران با کالاهای صهیونیستی مبادله گردد. عملکرد شاه پسندانه‌ی ساعد، در داخل کشور نیز واکنش‌هایی به دنبال داشت. یکی از نمایندگان مجلس از ساعد خواست تا برای تسکین احساسات عمومی، هرچه زودتر علل و موجبات این شناسایی ناپهنگام و غیر منتظره را اعلام دارد و برخی از محافل مذهبی هم اتخاذ سیاست‌های مغایر با منافع مسلمانان را مورد انتقاد قرار دادند. ولی این انتقادات و

بازخواست‌ها تا زمان قدرت‌یابی مصدق چندان نتیجه بخش نبود (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۸۹). نزدیکی روابط ایران و اسرائیل از زمان شناسایی تا نخست وزیری مصدق، تا حدی بود که حکومت اسرائیل شخصی به نام پروفسور هداز دانشگاه عبری اورشلیم را نامزد سفارت اسرائیل در تهران کرده بود، اما با ترور «رزم‌آرا» توسط «خلیل طهماسبی»، یکی از فدائیان اسلام، همه‌ی امیدهای اسرائیل برای شناسایی دوزوره از بین رفت (ولایتی، ۱۳۸۰: ۸-۹). تا اینکه با روی کار آمدن محمد مصدق، روابط ایران و اسرائیل دچار تغییرات اساسی شد. به‌رغم اینکه اسرائیل آماج اصلی نهضت ملی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق نبود، در عین حال این نهضت منافع اسرائیل را که هنوز روزگار شیرخوارگی را می‌گذرانید، مورد تهدید جدی قرار داد. چراکه در ۶ جولای ۱۹۵۱ دکتر مصدق با عنایت به اصل موازنه منفی و با توجه به اعتراضات مردمی و برخی نمایندگان مجلس، شناسایی دوفاکتوی اسرائیل را پس گرفت و طی اعلامیه‌ای قطع رابطه با دولت اسرائیل را به اطلاع عموم رسانید (ازغندی، ۱۳۸۱: ۴۱۱).

قطع روابط ایران و اسرائیل از یک‌سو تحسین و تمجید سیاست‌مداران و شخصیت‌های برجسته‌ی کشورهای عربی را برانگیخت و از سوی دیگر، اسرائیلی‌ها و طرفداران انگلیسی آنها را در مقابل نهضت ملی کردن صنعت نفت قرار داد. در واقع، قطع رابطه‌ی ایران با اسرائیل بیش از همه موجب خرسندی محافل سیاسی و مذهبی ایران شد. آیت‌الله کاشانی در مصاحبه‌ای با جراید، مسرت خود را از قطع رابطه‌ی ایران با اسرائیل ابراز کرد و گفت: ما شناسایی خود را از دولت یهودی اسرائیل پس گرفتیم، چون حکومت سابق ایران که یک دولت انگلیسی بود،

اسرائیل را به رسمیت شناخته بود و اکنون همه‌ی کشورهای اسلامی و عربی باید برای درهم شکستن اسرائیل و بازگشت شهرهایی که اسرائیل غصب کرده به صاحبان واقعی آن، هماهنگ شوند. (ولایتی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۱). البته خوشحالی اعراب و محافل سیاسی-مذهبی ایران دیری نپایید. حدود بیست ماه پس از دیدار مصدق از مصر -در راه بازگشت از نیویورک به منظور شرکت در اجلاس شورای امنیت و دفاع از حقوق ملت ایران در قضیه‌ی شکایت انگلیس از ایران- با یک کودتای انگلیسی-آمریکایی به دوران زمامداری وی پایان داده شد و سکان سیاست خارجی ایران به دست خود شاه افتاد. شاه که بر این باور بود اعراب را هیچ‌گونه اعتمادی را نشاید، همواره می‌کوشید تا زمینه‌های گسترش هرچه بیشتر روابط ایران و اسرائیل را فراهم کند. به همین دلیل، از زمان سرنگونی مصدق تا سرنگونی خود شاه، روابط ایران و اسرائیل کم و بیش گسترش و بهبود یافت. در این بین، تحولات نظام بین‌الملل نیز روند این نزدیکی را شتاب می‌بخشید. هر اندازه نظام بین‌المللی دوقطبی‌تر می‌شد، استقلال عمل کشورهای ضعیف‌تر کاهش می‌یافت و توازن قوا، امکان شکل‌گیری قطب سوم را از بین می‌برد. حتی کشورهای «غیر متعهد» نیز در عمل چندان غیر متعهد نبودند.

همان‌گونه که اسرائیل از خطر نفوذ شوروی در منطقه و خصومت فزآینده‌ی ناسیونالیسم عرب به رهبری ناصر احساس انزوا و عدم امنیت می‌کرد، ایران نیز در واهمه‌ی تهدیدات شوروی و رادیکالیسم عرب به سر می‌برد، خصوصاً هنگامی که شاه عراق، ولیعهد و نخست وزیر او به چنان سرنوشت دهشت‌ناکی در همسایگی ایران گرفتار

آمدند (جولای ۱۹۵۸)، این نگرانی تشدید گردید. بنابراین ایران و اسرائیل می‌توانستند در جهت منافع مشترک خود در منطقه با یکدیگر همکاری نمایند. در این خصوص، پای‌بندی به «تساهل مذهبی» و حفظ «منافع ملی» دو رکن اساسی سیاست ناسیونالیسم مثبت شاه را در رابطه با اسرائیل تشکیل می‌داد. همچنین ایران و اسرائیل از توان بالقوه‌ای برای همکاری‌های مشترک در زمینه‌های بازرگانی، صنعت، امور علمی، آموزشی، نفت و انرژی و همکاری‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی برخوردار بودند. برقراری روابط دیپلماتیک، حتی به صورت غیر رسمی خستین گام در جهت تحقق این همکاری‌ها به شمار می‌رفت (قانون، ۱۳۸۱: ۲۶۶-۲۶۹). بدین منظور، ایران و اسرائیل در پایتخت‌های یکدیگر نمایندگانی فعال و حضوری جدی داشتند ولی حتی در زمانی که روابط به بیشترین و بالاترین سطح رسیده بود و نیز برای جلوگیری از اعتراضات فزاینده‌ی اعراب، به‌طور غیر رسمی رفتار می‌شد و هیچگاه این روابط رسمیت نیافت (ولایتی، ۱۳۸۰: ۱۴). سفارت سوئیس در تل‌آویو، امر حفاظت منافع ایران در اسرائیل را به عهده گرفته بود و در همین حال در ایران، اداره‌ی هشتم سیاسی وزارت امور خارجه، که تحت نظارت مدیر کل سیاسی آسیا و آفریقا قرار داشت، کارهای مربوط به روابط با اسرائیل را انجام می‌داد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۴۱۵).

یکی از زمینه‌هایی که مساعد همکاری و گسترش روابط دو کشور بود، مسأله‌ی نفت بود. اسرائیلی‌ها به‌شدت به نفت ارزان و قابل دسترسی ایران احتیاج داشتند چراکه ماشین جنگی اسرائیل بدون نفت قادر به حرکت و گسترش اراضی اشغالی نبود. بسته شدن موقتی کانال سوئز به

دنبال حمله‌ی انگلیس، فراسه و اسرائیل به مصر در اکتبر ۱۹۵۶، زمینه و انگیزه‌ی بیشتری را برای همکاری نفتی گسترده بین دو رژیم ایران و اسرائیل فراهم کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۴۰۶). این همکاری‌های نفتی در سال‌های بعد نیز گسترش یافت و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم اسرائیل حداقل ۷۵ درصد نیازهای نفتی خود را از طریق ایران تأمین می‌کرد (فولر، ۱۳۷۳: ۱۴۲). ایران و اسرائیل در زمینه‌های تجاری و بازرگانی نیز با هم در ارتباط بودند و در واقع، ایران بازار خوبی برای کالاهای اسرائیلی به‌شمار می‌رفت. صادرات اسرائیل به ایران در سال ۱۹۷۰ به ۲۲ میلیون دلار، در سال ۱۹۷۱ به ۳۳ میلیون دلار در سال رسید و تا سال ۱۹۷۴ به ۶۳ میلیون دلار افزایش یافت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۸۹).

در خصوص زمینه‌های همکاری مشترک نظامی، امنیتی و اطلاعاتی ایران و اسرائیل، با توجه به آماری که مطبوعات اروپایی در سال ۱۹۷۸ انتشار دادند، حدود پانزده هزار نظامی ایرانی مشغول آموزش در اسرائیل بودند و تقریباً تمام فرماندهان عالی رتبه‌ی ارتش ایران به اسرائیل سفر کردند (ازغندی، ۱۳۸۱: ۴۱۶). اصولاً اسرائیل برای شاه، حکم دومین منبع تأمین نیازهای نظامی بعد از ایالت متحده را داشت. در مارس ۱۹۶۸ اسرائیل به حکومت پهلوی پیشنهاد کرد که آماده است اعتباری به ارزش ۷۵ میلیون دلار در اختیار ایران قرار دهد، تا برای تقویت نیروهای دفاعی ایران هزینه شود. در سال ۱۹۷۰ نیز وزارت جنگ با استفاده از اعتبار بانک اسرائیل، به خرید جنگ‌افزار و تسلیحات مختلف از اسرائیل اقدام کرد. اینگونه روابط نظامی و تسلیحاتی نیز سال‌ها تداوم یافت و ارتش ایران به یکی از استفاده

کنندگان اصلی جنگ‌افزارهای اسرائیل تبدیل شد. از لحاظ امنیتی نیز، شاه عاشق و دل‌باخته‌ی سازمان امنیتی اسرائیل بود. در باور او، سازمانی که توانسته بود از عهده‌ی تأمین امنیت یک رژیم محاصره شده توسط دول عرب به‌خوبی برآید، در کارآیی و شایستگی آن، تردید نباید کرد. بنابراین شاه بسیار مشتاق بود که در تأسیس و اداره‌ی یک سازمان امنیتی در ایران، چنین نمونه‌ای سرمشق قرار داده شود. بدین ترتیب روابط امنیتی ایران و اسرائیل از سال ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱ در همه‌ی زمینه‌های عملی، آغاز شد و در این زمان یک گروه از افسران اطلاعاتی اسرائیل، برای آموزش افراد ساواک، جانشین گروه اعزامی از طرف «سیا» شد. ایران همچنین با همکاری موساد، طرحی را علیه ملت فلسطین و مبارزات این کشور به مرحله‌ی اجرا گذاشت و بدین منظور چند نفر از کارمندان ادارات کل عملیاتی ساواک به اسرائیل اعزام شدند، تا برای شرکت در طرح‌های عملیاتی مشترک علیه فلسطینی‌ها آموزش ببینند (نجاری‌راد، ۱۳۸۱: ۶۳-۷۲). در مجموع، محمدرضا شاه به مبارزان فلسطینی نه تنها به چشم برادران مسلمان و مظلوم نگاه نمی‌کرد، بلکه آنها را به دیده‌ی خراب‌کارانی که مانع برقراری آرامش و صلح در منطقه بودند، می‌نگریست. اما حکومت پهلوی از اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ یعنی از سال ۱۹۵۹، کمک‌هایی به آوارگان فلسطینی اختصاص داد. از این سال، بر اساس تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران موافقت گردید که سالیانه مبلغ ۴۵۰ هزار ریال به‌عنوان سهمیه دولت ایران برای کمک به آوارگان عرب فلسطین پرداخت شود. بدیهی است که این کمک‌های ناچیز هم جهت جلب توجه کشورهای عرب بود (ولایتی، ۱۳۸۰: ۲۵۰-۲۵۱).

دیگر موضوع قابل بررسی در روابط ایران با سرزمین‌های اشغالی در زمان حکومت پهلوی، به قضیه روابط این رژیم با سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) برمی‌گردد. ساف تشکیلاتی سیاسی-نظامی است که در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۴ از به هم پیوستن هشت گروه چریکی و چند نهاد آموزشی، پزشکی، فرهنگی و مالی به وجود آمد. اصولاً روابط ایران و ساف را می‌بایستی تابعی از چند متغیر مستقل دانست. یکی از این متغیرها، روابط ساف و نیروهای مخالف داخلی، اعم از انقلابیون و جدایی‌طلبان عرب در خوزستان بود که طبیعتاً مانعی بر سر راه روابط میان ایران و ساف بوده است. دیگر متغیر، میزان گرمی و نزدیکی روابط ایران و اسرائیل می‌باشد که هرگاه این روابط به سردی می‌گرایید، میزان روابط ایران و ساف بیشتر می‌شده است، چنانچه بعد از مرگ جمال عبدالناصر و روی کار آمدن «سادات» که خصومت میان ایران و مصر از میان رفت، روابط ایران و اسرائیل نیز تا حدودی از شدت و حدت افتاد، زیرا دشمن مشترکی که سال‌ها عامل نزدیکی بیش از حد دو کشور بود، از میان رفته بود و در این دوره، شاهد روابط بیشتر بین ایران و ساف هستیم. از طرفی، ساف که به‌عنوان نماینده‌ی ملت مظلوم فلسطین، با اشغالگران در حال مبارزه بود، از جایگاهی والا در بین مردم ایران برخوردار بود. این مسئله، خود به تنهایی می‌توانست عاملی باشد که شاه برای کسب وجهه‌ی عمومی در داخل ایران و در جهان عرب، انگیزه‌ی لازم برای داشتن روابط خوب با ساف را داشته باشد. به هر حال، برآیند عوامل مختلف، نشان دهنده‌ی وجود خصومت بین حکومت شاه و ساف در دوره‌ای قابل توجه از حکومت پهلوی می‌باشد و ساف در این دوره با نیروهای

داخلی مخالف با شاه، روابط خوبی داشت و همین امر یکی از دلایل و عواملی بود که مانع از افتتاح دفتر ساف در تهران شد (ولایتی، ۱۳۸۰: ۲۶۲-۲۶۵). نهایتاً دو واقعه‌ی تاریخی، یکی منطقه‌ای و دیگری داخلی، سبب گردید که از اوایل سال ۱۹۷۸، روابط ایران و اسرائیل وارد مرحله‌ی جدیدی شود و در نهایت به قطع کامل این روابط بیانجامد. مسافرت انورسادات به بیت‌المقدس در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ و آغاز مذاکرات صلح بین این کشور و اسرائیل با میانجی‌گری امریکا، که منجر به امضای موافقت‌نامه‌ی کمپ دیوید در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ گردید، هرچند از نظر دولت‌مردان ایرانی مثبت ارزیابی می‌شد، ولی باعث شد افکار عمومی مخصوصاً محافل و شخصیت‌های مذهبی و در رأس آنها امام خمینی (ره) با موضع‌گیری منفی، دولت ایران را شدیداً تحت فشار قرار دهند تا در روابط خود با اسرائیل تجدیدنظر کند. از سوی دیگر، اوج‌گیری نهضت انقلابی شدیداً ضد پادشاهی، ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی ایران، روز به روز به بی‌ثباتی سیاسی کمک کرد و باعث گردید توجه نخبگان سیاسی حاکم به امور داخلی جلب شود و آنها را از توجه به روابط خارجی از جمله با اسرائیل باز داشت. اسرائیل که شاهد چنین تحولاتی در ایران بود، در دسامبر ۱۹۷۸ با عجله «بوری لویزان» که آشنا با مسایل ایران بود را به منظور ارزیابی وضعیت سیاسی این کشور به ایران فرستاد. وی در گزارشی که در اختیار دولت اسرائیل قرار داد، کار رژیم شاه را تمام شده ارزیابی کرد، به عبارتی دیگر از نظر او روابط اسرائیل با ایران خاتمه یافته تلقی می‌شد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۴۲۰).

ج. روابط ایران و اسرائیل از آغاز انقلاب اسلامی تا وفات امام خمینی(ره)

جهت‌گیری آشکار انقلاب و رهبران انقلابی علیه رژیم صهیونیستی، هیچ تردیدی را برای سیاست‌مداران این رژیم در خصوص خاتمه و به بن‌بست رسیدن روابط ایران و اسرائیل نگذاشت. مسلماً بیشترین کشوری که آماج تهدیدات و تنفرات انقلاب اسلامی قرار گرفت، اسرائیل بود. اگر رهبران انقلاب با کشورهای چوَن آمریکا، انگلیس و یا شوروی با آن سابقه‌ی امپریالیستی‌شان، بر سر مسایل سیاسی و حتی عقیدتی اختلافات عمیقی را داشتند، اما انقلاب اسلامی ابتدا به هیچ‌وجه سمت‌گیری خاصی علیه آنها نداشت و حتی در خصوص ایالت متحده ما شاهد مراوده دولت مردان و انقلابیون، با این کشور و استمرار فعالیت سفارتخانه و کنسول‌گری آن -البته با کاهش فعالیت‌ها و پرسنل، که طبیعت رفتار در برابر هر انقلاب و کودتایی است- می‌باشیم. این وضع تا ماهها بعد از انقلاب که بخشی از انقلابیون، جهت تسویه حساب‌های درونی و زمینه‌سازی اخراج بخشی دیگر از انقلابیون از حاکمیت، اقدام به اشغال سفارت امریکا در تهران کردند، ادامه داشت. اما در خصوص برخورد با اسرائیل، شاهدیم که در همان روز پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی نظام پادشاهی، در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹، محل نمایندگی اسرائیل در تهران، تعطیل و هم‌زمان در اختیار فلسطینی‌ها قرار می‌گیرد. جهت پاسخ به چرایی چنین سمت‌گیری‌ها و خصوصت‌هایی، با وجود طبیعی و آشکار بودن بخش غالبی از آن، باید به اندیشه‌ها و دیدگاه‌های رهبران انقلاب و به خصوص شخص امام

خمینی(ره) در خصوص مسأله‌ی فلسطین و پدیده‌ی صهیونیسم
برگردیم.

به‌عنوان شاهد اهمیت بررسی موضوع، قابل ذکر است که در کمتر از
یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عرفات و مقامات بلند
پایه‌ی فلسطینی از ایران دیدار کردند و در این دیدار امام(ره) با اعلام
جمله‌ی مشهور «امروز ایران، فردا فلسطین»، اولویت سیاست خارجی
جمهوری اسلامی را مشخص کرد و سیاست آزادی قدس، از آن پس
در عمل، مشکلات زیادی را برای اسرائیل فراهم ساخت. اصولاً از
دیدگاه امام خمینی(ره)، اگر تأسیس حکومت اسلامی اولویت اول برای
ایشان در ایران بود، در خارج از کشور، آزادی بیت‌القدس و سرزمین
فلسطین، مهم‌ترین دغدغه‌ی فکری و عملی ایشان را تشکیل می‌داد.
یکی از اختلافات اساسی امام(ره) با رژیم پهلوی، درباره‌ی نفوذ
صهیونیسم در ایران و خصوصاً در مناسب دولت پهلوی بود. به عبارت
دیگر، در اندیشه‌ی انقلابی و آزادی‌بخش امام خمینی(ره)، آزادی ملت
ایران و فلسطین را باید دو ضرورت عینی و اساسی دانست که بسیاری
از آثار کتبی و مبارزات سیاسی ایشان، مبین این امر است (پاشاپور،
۱۳۸۱: ۵۱).

امام خمینی(ره) کراراً خطر اسرائیل را برای کشور، شیعه و جهان اسلام
و کلاً دیانت اسلام بیان می‌کرد و کمتر مصاحبه‌ای از ایشان سراغ داریم
که در آن به مسایل مملکتی و مذهبی پرداخته شده باشد، ولی صحبتی
از اسرائیل و جنایت‌های آن به‌میان نیامده باشد. به‌طور مثال ایشان در
قسمتی از اعلامیه‌ای که در اعتراض به محکومیت آیت‌الله طالقانی،
مهندس بازرگان و دکتر سجابی توسط رژیم پهلوی، انتشار داده بود،

می‌فرماید: «تاسفِ بالاتر، سلطه‌ی اسرائیل و عمال اسرائیل است بر بسیاری از شئون حساس مملکت و قبضه نمودن اقتصادیات آن به کمک دولت و عمال دستگاه جبار... من کراراً اعلام خطر کرده‌ام، خطر برای دیانت مقدسه، خطر برای استقلال مملکت، خطر برای اقتصاد کشور... من به جمیع دول اسلامی و مسلمین جهان در هر جا هستند اعلام می‌کنم که ملت عزیز شیعه از اسرائیل و عمال اسرائیل متفرند و... این ملت ایران نیست که با اسرائیل منفور در حال سازش است، این دولت‌ها هستند که به هیچ‌وجه مورد تأیید ملت نیستند (مجموعه دیدگاه‌ها، ۱۳۶۱: ۱۵-۱۶).

امام خمینی (ره) همچنین از مبارزات مسلحانه‌ی ملت فلسطین حمایت می‌کرد و فتوا داد که اسرائیل باید از بین برود و برای این کار حتی می‌توان از محل وجوه زکات خرج شود. به هنگام جنگ کپپور یا رمضان (اکتبر ۱۹۷۳)، امام (ره) با صدور دو بیانیه، ملت‌ها و دولت‌ها را تشویق به حمایت از ملت‌های عرب در رویارویی با دشمن غاصب صهیونیستی نمود. همچنین از ملت ایران خواست که بی‌طرف نایستند و به منافع آمریکا و اسرائیل ضربه بزنند. در این زمینه، امام (ره) نامه‌ای خطاب به یاسر عرفات نوشته و می‌گوید: «ما در قضیه‌ی فلسطین همیشه مخالف شاه و اسرائیل و پشتیبان آنان بوده و با شما هم‌صدا بودیم.» (شقایق، ۱۳۷۵: ۶۲). امام خمینی (ره) هدف و استراتژی «اسرائیل باید از بین برود» را در حالی مطرح کرد که غرب، به‌ویژه ایالات متحده، پیوسته از استراتژی «بقاء اسرائیل» حمایت می‌کرد و به نظر، اصلی‌ترین دلیل خصومت انقلاب با غرب و آمریکا، قبل از اینکه مربوط به دخالت‌های آشکار و پنهان آنها در ایران علیه منافع

مستقیم ملت باشد، همین حمایت بی دریغ آنها از اسرائیل و اهداف آن در سطح منطقه است، که البته این امر به خودی خود با منافع ایران در تضاد بوده و هست. اولین حرکت سمبولیک امام(ره) پس از انقلاب در دفاع از ملت مظلوم فلسطین و انسجام حمایت‌های مسلمین در این مسیر، اعلام جمععی آخر ماه مبارک رمضان به‌عنوان «روز جهانی قدس» بود. ایشان در پیامی به تاریخ ۸ اوت ۱۹۷۹ اعلام داشت: «من در طی سالیان دراز، خطر اسرائیل غاصب را گوشزد مسلمین نموده‌ام و اکنون... جمیع مسلمانان جهان را دعوت می‌کنیم آخرین جمععی ماه مبارک رمضان را که از ایام قدر است و می‌تواند تعیین‌کننده‌ی سرنوشت مردم فلسطین باشد، به‌عنوان روز قدس انتخاب و طی مراسمی، همبستگی بین‌المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مردم فلسطین اعلام نمایند (مجموعه دیدگاه‌ها، ۱۳۶۱: ۱۰۸). این حرکت امام خمینی(ره) در جهت منافع ملت فلسطین، مورد قبول اکثر کشورهای مسلمان، به‌خصوص اعراب واقع گردید. ملت‌های مسلمان نیز از این نظر استقبال کرده و از آن سال به بعد، آخرین جمععی ماه مبارک رمضان، به‌عنوان روز جهانی قدس در کشورهای مسلمان و حتی در بین اقلیت مسلمان دیگر کشورها گرامی داشته می‌شد و می‌شود. همچنین این حرکت امام(ره) گامی در مسیر وحدت و اتفاق نظر کشورهای مسلمان در دیگر مسایل دنیای اسلام نیز به‌شمار می‌رفت. به‌رغم تمام این مسایل، در نوامبر ۱۹۸۷ در شهر امان پایتخت اردن که سران عرب تشکیل جلسه داده بودند، برای اولین بار در تاریخ برگزاری کنفرانس سران عرب، ایشان اولویت را از مسایل فلسطین برداشتند و با فراموش کردن اسرائیل، از ایران به‌عنوان دشمن اعراب

یاد کردند و به این ترتیب بود که اختلافات داخلی مسلمین، به دلیل کج‌فهمی‌های خود ایشان و توطئه‌های صهیونیسم جهانی، جایگزین اختلافات مسلمین و صهیونیسم در قضیه‌ی فلسطین گردید و با این اختلاف، صفوف مبارزین فلسطینی نیز از هم جدا شده و کار را بر رژیم صهیونیستی آسان کرد. کما اینکه خود جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق بستر مناسبی جهت قدرت‌یابی اسرائیل و ضعف دو قدرت بزرگ ضد صهیونیستی منطقه بود.

به هر حال، امام(ره) تنها راه‌حل، در رابطه با اسرائیل را جهاد اسلامی یعنی مبارزه‌ی مسلحانه تا ریشه‌کنی این رژیم می‌دانست و در هیچ برهه‌ی زمانی نیز این خط مشی امام خمینی(ره)، تغییری نیافت. در این‌جاست که موضوع انتفاضه و تأثیر اندیشه‌های امام(ره) در این خصوص به میان می‌آید. انتفاضه‌ی قیام عمومی فلسطینیان در سرزمین‌های اشغالی است که به دنبال قتل هشت کارگر فلسطینی توسط یک کامیون اسرائیلی، در ۸ دسامبر ۱۹۸۷ آغاز شد و در ابتدا «جنگ قلوه سنگ‌ها» نام گرفت و سپس «انتفاضه اول». خاستگاه اصلی قیام، در سرزمین‌های اشغالی، کرانه‌ی غربی و سپس غزه بود که عرفات به دنبال تشکیل حکومت خود در این مناطق بود. از جمله مباحث اساسی انتفاضه، ریشه‌های فکری پیدایش آن است. مهم‌ترین عامل انتفاضه، اسلام و ایدئولوژی اسلامی است که این امر متأثر از خیزش اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) بود. تأثیر انقلاب اسلامی به رهبری امام(ره)، در فلسطین قوی‌تر از هر مکان دیگری بود، چراکه مسلمانان در فلسطین در حالیکه تحت اشغال وحشیانه‌ی صهیونیست‌ها بودند، ناامیدتر و فروپاشیده‌تر از تمامی مسلمانان بودند. امام(ره) آمد تا به آنها

امید بدهد و تأکید نماید که دوباره امت اسلامی می‌تواند با الهام‌گیری از اسلام، به پا خیزد و پیروز شود (پاشاپور، ۱۳۸۱: ۸۵). اصولاً یکی از دلایل اصلی شروع انتفاضه، نگاه ملت فلسطین به تحولات بیرونی در منطقه و انقلاب اسلامی ایران بود که در این باره رهبر «سازمان جهاد اسلامی فلسطین»، شهید «دکتر فتحی شقاقی»، توضیحات واضحی دارد: هیچ‌چیز به اندازه‌ی انقلاب امام خمینی (ره) نتوانست ملت فلسطین به هیجان آورد و احساسات آنها را برانگیزد و امید را در دل‌هایشان زنده کند. با پیروزی انقلاب اسلامی، ما به خود آمدیم و دریافتیم که آمریکا و اسرائیل نیز قابل شکست هستند. ما فهمیدیم که با الهام از دین اسلام، می‌توانیم معجزه کنیم (کدیور، ۱۳۷۴: ۱۶۰). در خصوص تعارض فکری بین اندیشه‌های شیعیانه‌ی امام (ره) و تفکرات غالباً سنی جنبش‌های شکل‌گرفته علیه اسرائیل در فلسطین، به‌خصوص جنبش اسلامی حماس که همزمان با انتفاضه‌ی اول شکل گرفت، باید گفت تا آنجا که به مقوله‌ی مبارزه با دشمن مشترک برمی‌گردد، ما نه‌تنها شاهد هیچ‌گونه تضاد آشکاری بین این دو تفکر نیستیم بلکه حتی بین گروه‌های مسیحی مبارزه‌کننده در این مسیر نیز با ایران، به تضادهای روشنی بر نمی‌خوریم، هرچند که نحوه‌ی مبارزه و یا طریق سازش، از جمله اختلافات قابل ذکر بین خود این جنبش‌ها و بین آنها با ایران است. در این زمینه، استاد خالد مشعل در مصاحبه‌ای که با روزنامه‌ی الحیات داشت می‌گوید: «در ایران ما با یک انقلاب اسلامی مواجه بودیم و شیعه بودن آن برای ما مهم نبود، زیرا در تاریخ اسلام، مذاهب متعددی نقش داشته‌اند. ما به‌عنوان فلسطینی، انتظارمان این بود که از هر پدیده و تحول جدیدی برای قدرت یافتن جهت مقابله با دشمن

اشغال‌گر قدس استفاده کنیم. بنابراین نگاه ما به انقلاب نیز نگاهی مثبت بود، زیرا در آن نظامی روی کار آمد که با آمریکا و اسرائیل مخالف و از حمایت مردمی برخوردار بود... امام خمینی(ره) نیز با سخنان خود به حمایت از قضیه‌ی آرمان فلسطین برخاست و دشمنی خود را با رژیم صهیونیستی و آمریکا آشکارا نشان داد. این سخنان در وجدان فلسطینیان و امت‌های اسلامی و عربی تأثیر گذاشت» (تحولات جنبش حماس، ۱۳۸۳). این برداشت عمل‌گرایانه از انقلاب اسلامی، تفاوت رفتار و روابط ایران با حماس و دیگر جنبش مهم ضد صهیونیستی، یعنی حزب‌الله لبنان را توجیه می‌ند. حزب‌الله نیز مانند حماس برآمده از بطن انقلاب اسلامی است ولی با قرائتی شیعیانه از اسلام که قرابتی عمیق با تفکرات انقلابی ایران دارد. چنانچه گفته شد، در اندیشه‌ی امام(ره)، برای حلّ قضیه‌ی فلسطین، راه‌حل سیاسی و دیپلماتیک پذیرفته نبود. امام(ره) هیچ راهی برای مصالحه با صهیونیسم حتی با فرض توبه از اقدامات گذشته، باقی نگذاشته، قیام عمومی ملت‌ها و دولت‌های پشتیبان ملت فلسطین با استراتژی وحدت اسلامی، اخوت دینی و همچون ید واحده تحت بیرق اسلام و با تأکید بر هویت ملی و بومی را مهم‌ترین ضرورت مبارزاتی، برای مبارزه با اسرائیل می‌دانست. نابودی بی‌چون و چرای اسرائیل از طریق جهاد مسلحانه و قیام عمومی، به‌ویژه قیام ملت فلسطین و تمسک به رمز شهادت و یاری گرفتن از خدا و دین را، پایه‌های این مبارزه می‌دانست و از نظر ایشان، بیداری ملت‌ها و مبارزه‌ی آنها با سازش دولت‌ها در مسأله‌ی فلسطین، بهترین پشتوانه برای استمرار مبارزه خواهد بود.

انتفاضه در حقیقت نمود و ظهور این اندیشه و استراتژی امام خمینی(ره) بود.

آخرین نکته در خصوص روابط ایران و فلسطین که در زمان حیات امام(ره) مورد بررسی قرار می‌گیرد، رابطه‌ی ایشان با سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) و شخص عرفات است. با وجود اینکه اغلب، رابطه‌ی ایران با ساف و عرفات به دو دوره‌ی قبل و بعد از موافقت‌نامه‌ی اسلو (۱۹۹۳) تقسیم می‌شود و دوره‌ی اول را دوران گرمی روابط ایران وساف می‌دانند، ولی شخص امام(ره) و اصولاً انقلابیونِ رادیکال از همان ابتدا نیز چندان توجهی به ساف نداشتند. البته امام خمینی(ره) و عرفات حتی قبل از پیروزی انقلاب با هم در رابطه بوده و طی تماس‌هایی که بین طرفین صورت می‌گرفت از حال یکدیگر جويا شده و امام(ره) بارها ضمن تقدیر از ایشان و حرکت ضد صهیونیستی ساف، برای ایشان و دیگر مبارزین فلسطینی آرزوی پیروزی داشتند. از طرفی عرفات اولین رئیس دولتی بود که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب به ایران سفر کرد و حتی آمادگی خود را برای فرستادن چریک‌های این سازمان جهت ترور شاه را اعلام داشت. ولی رهبران انقلابی ایران اصولاً با جنبش‌ها و تشکل‌های شکل‌گرفته علیه اسرائیل در قبل از انقلاب، اعتقادی نداشتند و ساف نیز از این قاعده مستثنی نبود و ایشان اغلب سعی در تغذیه گروه‌ها و زیر مجموعه‌های این سازمان که از نظر فکری و عقیدتی به انقلاب نزدیک‌تر بودند، داشتند.

ابراهیم یزدی، نخست وزیر دولت موقت، که در دوران انقلاب از نزدیک شاهد چنین تحولاتی بود نیز چنین عقیده‌ای دارد. وی در

مصاحبه‌ای که به دنبال مرگ یاسر عرفات صورت پذیرفته بود، اختلاف میان رهبران ایران و فلسطین را به‌طور دقیق مربوط به پیش از امضای قرار داد اسلو می‌داند. وی می‌گوید: چند روز پس از حمله به سفارت آمریکا در ایران و گروگان‌گیری، عرفات به‌عنوان رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین، اعلام کرد که اگر آمریکا از وی بخواهد، حاضر است به‌عنوان میانجی، به ایران سفر کند، تا به غائله‌ی گروگان‌گیری پایان دهد. این مسأله و اعلام آمادگی عرفات، درست در زمانی بود که ایالات متحده هنوز ساف را به رسمیت نمی‌شناخت. اما درست پس از اینکه عرفات چنین مسأله‌ای را بیان کرد، از سوی دفتر امام(ره) بیانیه‌ای صادر شد که نه چندان صمیمانه و دوستانه، عرفات را از دخالت در این مسأله برحذر داشت. وزیر خارجه‌ی دولت موقت، در این مصاحبه تصریح کرد: این بیانیه در حالی صادر شد که مقامات جمهوری اسلامی می‌توانستند دعوت عرفات را بپذیرند، تا عرفات به‌عنوان رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین از سوی دولت آمریکا رسماً به ایران سفر کند، اما در تهران مقامات ایرانی وی را به‌عنوان میانجی نپذیرند که در صورت حادث شدن چنین اتفاقی، هم سازمان آزادی بخش فلسطین از سوی آمریکا به رسمیت شناخته می‌شد و هم برگی برنده در دستان جمهوری اسلامی بود، اما این اتفاق نیافتاد (خبرگزاری آفتاب، ۵ دی: ۱۳۸۳).

د. روابط ایران و اسرائیل از وفات امام خمینی(ره) تا کنون

در دوران پس از وفات امام(ره)، باز ایران به‌شدت با هرگونه مذاکره‌ی فلسطینیان با مقامات اسرائیل مخالف است. از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای نیز مبارزه‌ی گروه‌هایی چون فتح، حماس و جهاد اسلامی تنها راه

آزادسازی قدس و فلسطینیان است. همچنین ایران به گسترش فعالیت‌ها در میان گروه‌های فلسطینی دامن می‌زند و غالباً از طریق سوریه و حزب‌الله لبنان برای آنها تجهیزات می‌فرستد. در سال ۲۰۰۲ اسرائیل کشتی «کاترین ای» که حامل ۵۰ تن سلاح برای فلسطینیان بود و از جانب ایران ارسال شده بود را توقیف کرد. به رسمیت شناختن اسرائیل از سوی تهران، با مواضع انقلابی ایران همچنان در تضاد است و ایران این مسأله را به هیچ‌وجه نمی‌پذیرد.

اولین مسأله‌ی مهمی که در روابط ایران با سرزمین‌های اشغالی پس از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای شکل گرفت، انعقاد قرار داد اسلو بین ساف و اسرائیل بود. طبق این موافقت‌نامه سرانجام دولت اسرائیل و ساف از مخالفت شدید با یکدیگر برداشتند و وارد مذاکرات محرمانه‌ای شدند که حاصل آن قراردادی بود که در سپتامبر ۱۹۹۳ در کاخ سفید بین یاسر عرفات رهبر ساف و «اسحاق رابین» نخست وزیر وقت اسرائیل در حضور «بیل کلینتون» رئیس جمهور آمریکا به امضا رسید. پس از بروز اختلافاتی بین طرفین، اجرای این قرارداد به تعویق افتاد و سپس در پی رفع اختلافات، صورت نهایی قرارداد در روز ۴ مه ۱۹۹۴ بین دو شخصیت نامبرده در قاهره به امضا رسید (پلانو و آلتون، ۱۳۷۵: ۳۸). موضع ایران در قبال این قضیه بسیار سخت بود و این کشور به همراه چند گروه و جناح فلسطینی این موافقت‌نامه را سازش‌نامه خوانده و با آن به مخالفت جدی برخاستند. از این زمان به بعد است که حملات اسرائیلی‌ها و سرکوب و ترور رهبران فلسطینی از سوی ارتش اسرائیل قوت گرفت. از این پس، ایران راه خود را بیش از پیش از عرفات و ساف جدا کرده و به جنبش‌های مخالف سازش مانند حماس و فتح

نزدیک کرد. ایران که در آن زمان هنوز تحت سیاست خارجی ایدئولوژیکی قرار داشت و نمی‌توانست بپذیرد که حرف بنیان‌گذار انقلاب در خصوص محور اسرائیل، در نظر و عمل از سوی گروه‌های فلسطینی این چنین نادیده انگاشته می‌شود، نه تنها به استقرار مفاد قرارداد اسلو کمکی نکرد، بلکه با تقویت گروه‌های مبارز فلسطینی، به آتش جنگ و خشونت بین طرفین دامن زد.

با آنکه قرارداد اسلو می‌توانست سرآغازی برای حل و فصل اختلافات فلسطینی‌ها باشد، ولی با موضع‌گیری‌های به‌جایی که ایران علیه این موافقت‌نامه داشت و با توجه به این که ایران یکی از پایه‌های صلح خاورمیانه می‌باشد، ما همچنان شاهد رواج حرکت‌های خشونت‌آمیز از سوی طرفین هستیم. ابراهیم یزدی، در خصوص قرارداد اسلو، نقش عرفات و موضع‌گیری ایران در جایی می‌گوید: «پیش از قرارداد اسلو، نهاد مرکزی مقاومت فلسطین در کشورهای عربی بود و هرگاه اسرائیل می‌خواست به فلسطینیان معترض شود، از سوی نیروهای عربی دست به این کار می‌زد، مثل سپتامبر سیاه اردن. اما پس از قرارداد اسلو، یاسر عرفات ستاد مقاومت فلسطینیان را از سرزمین‌های عرب به مناطق اشغالی در فلسطین انتقال داد و مردم آواره‌ی فلسطین را در سرزمین‌های اشغالی، بسیج کرد». آقای یزدی ادامه می‌دهد که: «از آن تاریخ بود که انتفاضه معنا یافت و به این ترتیب بود که اسرائیل در صدد برآمد تا عرفات را از سرزمین‌های اشغالی تبعید کند ولی تا روزهای پایانی و حتی با محاصره‌ی عرفات، موفق به انجام این کار نشد. به این ترتیب و پس از قرارداد اسلو و تقویت انتفاضه، اسرائیل مجبور شد که خود به جنگ با فلسطینی‌ها پردازد و اسرائیلی‌ها در این

زمینه هزینه پردازند و فلسطینی‌ها را بکشند نه دول کشورهای عربی». وی همچنین سیاست عرفات را واقع‌بینانه ارزیابی می‌کند می‌گوید: «به هر روی، او نیز از خطا مصون نبوده است اما عرفات سیاستی واقع‌بینانه را دنبال می‌کرد و در وجدان عمومی دنیا به‌عنوان رهبر بزرگ فلسطینیان شناخته شده است (خبرگزاری آفتاب، ۵ دی ۱۳۸۳).

جنگ سرد ایران و اسرائیل با ورود به انتفاضه‌ی دوم، معروف به انتفاضه‌ی مسجد الاقصی، حالت جدی‌تری به‌خود گرفته است. ایران که به گفته‌ی رهبران آن، تجربه‌ی ۵۰ سال گذشته نشان داده است که سازش و مذاکره با اسرائیل، وضعیت فلسطینی‌ها را بهبود نبخشیده است، پیروزی را تنها از طریق مبارزه میسر می‌دانند، یعنی این مبارزه را در قالب بازی با حاصل جمع صفر در نظر گرفته‌اند. از این منظر است که دولت ایران، جنبش حماس را نهضتی می‌داند که با روش دمکراتیک به دنبال استیفای حقوق فلسطین است و اکثر کشورهای غربی و در رأس آنها ایالات متحده، حماس و دیگر جنبش‌های آزادی‌بخش فلسطینی را که به دنبال حملات شهادت‌طلبانه و بازپس‌گیری سرزمین‌هایشان از اسرائیلی‌ها هستند را، تروریست و دولت‌های حامی آنها، از جمله ایران و سوریه را تقویت‌کنندگان تروریست می‌دانند. به دنبال چنین جریاناتی است که یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین چالش‌های میان دولت ایران و دولت ایالات متحده شکل گرفته است.

با این وجود، جمهوری اسلامی ایران همواره از تلاش‌های فلسطینیان در برابر اسرائیل حمایت کرده و حتی حملات استشهادی از سوی گروه‌های فلسطینی را روشی فوق‌العاده در خنثی‌سازی استراتژی

صهیونیست‌ها در ایجاد رعب وحشت در جهت دستیابی به مقاصد اشغال‌گرانه‌ی خود می‌داند. از آغاز انتفاضه‌ی دوم، یعنی سپتامبر سال ۲۰۰۰ که در پی دیدار «آریل شارون» معروف به قصاب صبرا و شکیلا از مسجدالاقصی و متعاقب آن اعتراضات گسترده‌ی مردمی در قالب تظاهرات و درگیری‌های خیابانی با مأموران امنیتی رژیم صهیونیستی صورت گرفت، قیام علیه اشغال‌گران صهیونیست ابعادی تازه و خونین یافت که تا ۲۱ آوریل ۲۰۰۲ جمع شهدای انتفاضه به رقم ۱۵۲۴ تن رسیده است (این آمار در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۴، ۴۵۲۶ تن بوده است). در طول مدت یاد شده (تا سال ۲۰۰۲) همچنین ۴۶۶ صهیونیست به هلاکت رسیده‌اند. این نخستین‌بار در طول مبارزات فلسطین است که رقم تلفات اسرائیلی‌ها در برابر کشتگان فلسطین از یک‌دهم بالاتر رفته و به رقم بی‌سابقه‌ی یک‌چهارم رسیده است (شمس، ۱۳۸۱: ۳۹). توافقنامه‌ی اسلو با اینکه بر پایه‌ی نقشه‌ی سال ۱۹۶۷، تنها ۲۴ درصد سرزمین‌های فلسطینی را به فلسطینیان عرب واگذار می‌کرد و در برابر ۴۵ درصد واگذار شده طبق قطعنامه‌ی ۱۸۱ مجمع عمومی، رقمی نامنصفانه بود، اما از آن جایی که هم اسرائیل خود را در چهار جنگ بعد از اعلام استقلال پیروز یافته می‌دید و هم فلسطینیان را صاحب سرزمینی کرده بود که مقدمه‌ای بر تشکیل دولت مستقل فلسطین است، به‌طور عجولانه‌ای از طرف دولت مردان ایران مورد قضاوت قرار گرفت و بر مبنای تفکرات ایدئولوژیکی که پایه و اساس سیاست خاری این کشور را تشکیل می‌داد و بعضاً می‌دهد، مورد بی‌توجهی و یا بهتر، بی‌مهری قرار گرفت. قرار داد اسلو، از این نظر مهم تلقی می‌گردد که تز «اسرائیل پر قدرت» را جایگزین تز شکست خورده‌ی «اسرائیل

بزرگ، از نیل تا فرات» کرد. همانا این مقطع زمانی فرصتی بود تا فلسطینیان و دولت‌های حامی آن، بکوشند تا با انتخاب یک استراتژی منطقی، صندوق رأی را جایگزین شلیک گلوله کنند، امری که سال‌ها بعد (نوامبر ۲۰۰۵) رهبری ایران بر آن صحنه گذاشت. به نظر مقطع کنونی بهترین زمان شکل‌گیری یک دولت عرب فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی است و رهبران ایران به درستی متوجه این امر گشته‌اند که اگر طی چند سال آینده، دولتی فلسطینی تشکیل نشود، دیگر محال است که بتوان چنین دولتی را در سرزمین‌های اشغالی برپا کرد، چراکه حذف اسرائیل نه تنها یک رویای تحقق نیافتنی است، بلکه اصرار بر آن، می‌تواند چهره‌ی گریه اسرائیل را جایگزین چهره‌ی حقیقتاً مظلوم فلسطینیان نماید.

شیمون پرز که از معدود بازماندگان نسل قدیمی رهبران اسرائیل است و در تأسیس و شکل‌گیری رژیم صهیونیستی نقش ویژه‌ای ایفا کرده است، در مورد ورنده صلح اعراب و اسرائیل، قرارداد اسلو و استراتژی اسرائیل و ساف، می‌گوید: آنهایی که خواستار برپایی اسرائیل بزرگ می‌شوند و کسانی که مخالف ایجاد دولت فلسطین می‌باشند، همان افرادی هستند که بزرگ‌ترین توهمات را در تاریخ صهیونیسم به وجود آورده‌اند، به‌طور مشخص این توهم که می‌گوید می‌توان یک دولت دمکراتیک یهودی در کل سرزمین واقع بین رودخانه‌ی اردن و دریای مدیترانه بنا کرد. در این مساحت جغرافیایی در حال حاضر ۵/۵ میلیون یهودی و ۵/۴ میلیون فلسطینی زندگی می‌کنند. اگر طی چند سال آینده این سرزمین تقسیم نشود، اقلیت امروز عربی به یک اکثریت مبدل خواهد شد. در آن هنگام دیگر دولت یهودی برجای نخواهد ماند، مگر

آنکه به جای از بین رفتن، روش دموکراتیک را کنار بگذارد (روزنامه همشهری، ۱۲ مهر ۱۳۸۲). چنین موقعیتی است که ایجاب می‌کند تا ایران با ایجاد وحدت بین فلسطینیان و دوری از دامن زدن به اختلافات بین گروه‌های فلسطینی، مانع از تبدیل این اختلاف‌نظرها به تنش و تجزیه در ساختار فلسطینیان گردد. در این مقطع، کشورهای اسلامی بایستی از گروه‌های فلسطینی دفاع کنند، چون اگر این وحدت حفظ شود فلسطینیان امکان ادامه انتفاضه و بقای خودشان را خواهند داشت. اگر شاهد گسیختگی باشیم، به‌طور طبیعی نیروهای فلسطینی دچار آسیب خواهند شد و از بین خواهند رفت. مهم‌ترین محوری که باید به آن توجه کنیم، وحدت فلسطینیان است. یعنی همه می‌بایست کمک کنیم به اینکه در صفوف فلسطینیان وحدت به‌وجود آید، اگر ما در عرصه فلسطین شاهد تجزیه و اختلاف نظر باشیم، مطلقاً به مصلحت نیست و سودی نه برای فلسطینیان دارد نه برای کشورهای دیگر. دیگر موضوع قابل بررسی در رابطه ایران و اسرائیل، به فعالیت‌های هسته‌ای ایران باز می‌گردد. در این مسأله هیچ تردیدی نیست که دولت اسرائیل اساساً با هرگونه فعالیت هسته‌ای در ایران در هر شکل آن، خواه در خدمت اهداف مسالمت‌آمیز باشد یا غیر مسالمت‌آمیز، مخالف است. چون با وجود جمهوری اسلامی ایران که خواهان بر افتادن موجودیتی به‌نام اسرائیل است همواره احساس خطر می‌کند. از این‌رو نه اکنون، بلکه از مدت‌ها پیش مترصد لحظه‌ی مناسبی است که بتواند تأسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را بمباران و نابود کند. آنچه تا کنون مانع از این اقدام نظامی شده است، البته نه رعایت ضوابط و مقررات حقوق بین‌الملل و منشور و یا مصوبات سازمان ملل، بلکه

سیاست بازدارنده‌ی جمهوری اسلامی ایران و قدرت‌های بزرگ جهان در منطقه‌ی خاورمیانه و نیز محاسبات منطقه‌ای و بین‌المللی آنها بوده است. در این میان، موضع تعرضی مستقیم جمهوری اسلامی ایران و اظهارات پی در پی احمدی‌نژاد در مورد برانداختن اسرائیل از خاورمیانه، این امکان را برای دولت اسرائیل فراهم آورده است که از یک‌سو، قدرت‌های بزرگ جهان را برای حمله نظامی تحت فشار قرار دهد و از دیگر سو، افکار عمومی را به‌ویژه در کشورهای اروپایی و آمریکا تحت تأثیر قرار دهد و برای حمله نظامی توجیه داشته باشد.

از طرف دیگر، سخنان پی در پی احمدی‌نژاد در خصوص محو اسرائیل از نقشه‌ی جهان، نه‌تنها با محکومیت دولت‌های غربی و نهادهای بین‌المللی مواجه گردید، بلکه با انتقاد رهبران فلسطینی نیز مواجه شد به نحوی که «صائب عریقات»، مسئول مذاکرات صلح در تشکیلات خودگردان فلسطین در واکنش به این اظهارات گفت که بهتر است ایران به‌جای آن که اسرائیل را از نقشه جهان محو کند، کمک کند تا فلسطین بر نقشه جهان ظاهر شود. همچنین اظهارات تند رئیس جمهوری ایران علیه اسرائیل که به‌نظر می‌رسد با هدف جلب حمایت مردم کشورهای اسلامی مطرح گردیده، باعث نزدیک‌تر شدن مواضع اروپا و آمریکا بر سر برنامه‌ی اتمی جمهوری اسلامی گردید. این حرکات و اقدامات مشابه، سبب گردید تا بهانه‌ای شود تا بار دیگر دول غربی، افکار عمومی جهان را علیه اقدامات جمهوری اسلامی ایران فراخواند.

اظهارات ضدّ اسرائیلی رئیس جمهوری ایران علاوه بر اینکه خشم مقامات و افکار عمومی جهان غرب را برانگیخت و باعث شد در حالی

که کمتر از پنج ماه از ریاست جمهوری احمدی نژاد نگذشته بود، شورای امنیت سازمان ملل، دوبار در محکومیت شخص وی اعلامیه صادر کند، با موافقت چندانی نیز در داخل کشور مواجه نگردید و سیاستمداران بانفوذ و مذهبی کشور تلاش کردند تا رئیس جمهور افراطی را به خویشن‌داری وادار نمایند. از طرفی، اکثریت مردم ایران ضمن این که جنایات و برخوردهای نژادپرستانه اسرائیل در قبال فلسطینیان را محکوم کرده و خواستار رفع ظلم از این ملت مظلوم و محاکمه‌ی جنایت‌کاران صهیونیستی هستند، از اظهارات ضد دیپلماتیک رئیس جمهوری استقبال نکرده و آنرا حرکتی در جهت خلاف منافع فلسطینیان که در چند سال اخیر از وجهه‌ی مناسبی در سطح بین‌المللی برخوردار شده‌اند، می‌داند. گویی چنان است که آقای احمدی نژاد، همچنان دچار عدم تشخیص موقعیت حقوقی خود بوده و وزن سیاسی اظهارات خور را در سطح بین‌المللی درک نمی‌کند. البته پیشنهاد ایشان برای انتقال اسرائیل به آلمان یا اتریش که اروپایی‌ها بر سر آن جنجال کرده‌اند، چندان هم بی‌حساب نیست و اگر رئیس جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ سیاستی عمل‌گرایانه - و آنهم بدون اظهارات اولیه در خصوص حذف اسرائیل از نقشه‌ی جهان - اقدام به طرح این پیشنهاد می‌کرد، می‌توانست امتیازات مناسبی برای طرف فلسطینی و حتی خود جمهوری اسلامی ایران در روند صلح خاورمیانه کسب نماید. به هر صورت، از لحاظ داخلی، جهت انتخاب یک استراتژی جدید از طرف سران جمهوری اسلامی ایران در خصوص بحران فلسطین و در کل، خاورمیانه، اظهارات احمدی نژاد - حساب شده یا اتفاقی - باعث گردید جوّ و موقعیتی برای بیان تزی جدید از سوی دولت مردان ایرانی شکل

گیرد، به نحوی که توجه رسانه‌ها و مقامات دیگر کشورها را به خود جلب کند. اوج این استراتژی جدید در سخنان رهبر انقلاب آشکار شد که در ملاقات ایشان با مسئولان نظام در روز عید سعید فطر (۴ نوامبر ۲۰۰۵) آنرا بیان داشتند.

آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران در این دیدار ضمن اشاره به این نکته که امروز به واسطه‌ی ایستادگی و مقاومت ملت فلسطین و غیرت و حمیت اسلامی موجود در دنیای اسلام نسبت به قدس شریف، توهّم فراموشی مسأله‌ی فلسطین از بین رفته است، بیان داشتند: «سخن جمهوری اسلامی در قضیه‌ی فلسطین یک حرف منطقی است که بارها اعلام شده است و بر اساس آن باید به همه‌ی ساکنان فلسطینی (یهودیان و اعراب) اجازه داده شود تا در یک نظرخواهی و همه‌پرسی آزاد و در مقابل چشم جهانیان، دولت فلسطین را انتخاب نمایند» (روزنامه شرق، ۱۴ آبان ۱۳۸۴). ایشان این پیشنهاد را یک میدان آزمایش نیز برای سنجش صدق مدعیان دمکراسی و حقوق بشر در جهان خواندند. در خاتمه باید گفت که با قبول این واقعیت که در جهان سیاست، حرف اول را قدرت زده و عرصه‌ی بین‌المللی در نهایت عرصه‌ی تضاد منافع می‌باشد، جمهوری اسلامی ایران باید به‌عنوان کشوری که می‌خواهد دست به بازیابی قدرت پیشین خود بزند، می‌بایست لزوماً به سمت افزایش قدرت خویش در عرصه‌های علمی-تکنولوژی و اقتصادی پیش رود و این ممکن نیست مگر با وحدت داخلی در عین کثرت و حاکمیت حقیقی مردم. همچنین برای اینکه آمریکا و اسرائیل تکلیف ما را در سیاست جهانی تعیین نکنند، ما بایستی با تعقیب سیاستی واقعگرا-عمل‌گرایانه در عرصه‌ی

جهانی و نگاهی نوین به درون کشور، قادر باشیم تکلیف خودمان را در درون کشور، ابتدا با خودمان و در درجه‌ی دوم با سایرین روشن کنیم و این امکان ندارد مگر با تعریفی جدید از شهروند ایرانی و اعتقاد به حق تعیین سرنوشت این شهروندان.

انقلاب اسلامی ایران و تحولات فلسطین

در خصوص تقسیم‌بندی تأثیرات پیروزی انقلاب اسلامی بر روابط بین‌الملل، باید بین موضوعات سیاست بین‌الملل به‌طور خاص و روابط بین‌الملل به‌طور عام، تفکیک قایل شد، چراکه در مطالعه‌ی سیاست بین‌الملل به‌طور عمده، روابط واحدهای رسمی حکومتی با یکدیگر مورد توجه قرار می‌گیرند. به بیان دیگر رفتارها و کارکردهای بین‌المللی تا آنجا مورد نظر قرار می‌گیرند که به گونه‌ای از طریق دولت‌ها صورت می‌پذیرد، حال آنکه روابط بین‌الملل، مجموعه اقدامات و کنش‌های متقابل واحدهای حکومتی و نیز نهادهای غیر دولتی و همچنین روندهای سیاسی میان ملت‌ها را دربر می‌گیرد (قوام، ۱۳۸۲: ۱۳). با توجه به چنین تفاوتی می‌توان گفت پیروزی انقلاب اسلامی ایران کمتر بر سیاست بین‌الملل، نسبت به دیگر موضوعات روابط بین‌الملل تأثیر گذاشته است. چنانچه یکی از اهداف عالی‌ی این انقلاب، بیداری و آگاهی مسلمانان و افزایش فعالیت‌های مؤثر اسلامی در جوامع مسلمانان، و در مجموع، به‌پا خیزی ملل مستضعف جهان بوده است. رهبر این حرکت اسلامی کراراً بر حمایت نهضت‌های رهایی‌بخش به‌عنوان بازیگران نوین نظام بین‌الملل تأکید داشت.

«مستضعفان جهان بپاخیزید و خود را از چنگال ستمکاران جنایت‌کار نجات دهید.» (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۲۳).

اصولاً هدف از صدور انقلاب در نزد متفکران انقلابی آن زمان، یعنی نگاه به ملت‌ها، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، به جای دولتها بود. امیدوارم این نهضت به سایر بلاد اسلامی هم صدور پیدا بکند و این مکتب، مکتب همه‌ی مسلمین است بلکه همه مستضعفین، خدا مستضعفین را از چنگال مستکبرین بیرون ببرد (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۲: ۱۵۳). البته میزان تأثیر و بازتاب‌های انقلاب ایران در همه‌ی جوامع یکسان نبوده است، بلکه با توجه به درجه و میزان اهمیت جوامع و مناطق مختلف در نزد رهبران انقلابی، و میزان علاقه‌ی جنبش‌ها و ملت‌های این مناطق به اصول و آرمان‌های انقلاب در جهت پیروزی اهدافشان و نیز قربت‌های فکری، مذهبی و فرهنگی این گروه‌ها با انقلاب اسلامی ایران، متفاوت بوده است. امام خمینی (ره) معتقد بود انقلاب اسلامی ایران می‌تواند با صدور ارزش‌های خود، گامی عمده در بیدارسازی و آگاهی مسلمانان جهان بردارد و بدین ترتیب، به ارائه‌ی چهره‌ی واقعی از اسلام اهتمام نماید (دهشیری، ۱۳۸۰: ۴۲). حال با نگاهی به وضعیت جغرافیایی کشورهای مسلمان درمی‌یابیم که اغلب این کشورها در منطقه‌ای قرار دارند که امروزه ما آن را با نام خاورمیانه و یا بهتر بگوییم خاورمیانه بزرگ می‌شناسیم، به‌طوری‌که اگر قرار باشد جغرافیای نواحی اسلام ترسیم شود، چیزی جز مرزهای خاورمیانه بزرگ را نخواهیم داشت. خاورمیانه مشخص‌کننده‌ی ناحیه‌ای فرهنگی است، این منطقه خاستگاه سه دین بزرگ یهودیت، مسیحیت و اسلام است و از زمانی که به عنوان یکی از حساس‌ترین و

مهم‌ترین مناطق جهان شناخته شده است (اواسط قرن بیستم)، با مؤلفه‌هایی همچون نفت، اسلام و کانون بحران و جنگ معرفی می‌شود. حضور پررنگ اسلام در خاورمیانه، باعث گردیده تا این منطقه کانون توجه انقلاب اسلامی و رهبران آن و مستعد رشد و فعالیت نهضت‌های رهایی‌بخش شناخته شود. در این خصوص، بنیان‌گذار انقلاب اسلامی در بیانی می‌فرماید: «پیروزی ملت مسلمان ایران بدون شک سرمشق خوبی برای سایر ملل ستمدیده جهان، خصوصاً ملت‌های خاورمیانه است.» (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۱۵۳). از سوی دیگر، مؤلفه‌ی نفت، شکل‌گیری و حمایت از این جنبش‌ها و تحریک ملت‌ها را روان‌تر می‌ساخت. با وجود چنین اهداف و امکاناتی بود که مهم‌ترین و جدی‌ترین بحران منطقه‌ای و جهان اسلام، یعنی وجود سرزمین اسرائیل و قوم یهود در میان اعراب و مسلمین و تحریکات طرفین، در صدر اولویت‌ها و ارجحیت‌های رهبران انقلاب قرار گرفت، کما اینکه در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حتی شکل‌گیری حرکت‌های انقلابی، شاهد موضع‌گیری قاطعانه‌ی فعالین انقلابی به خصوص شخص امام خمینی (ره) در این زمینه هستیم، ولی پس از وقوع انقلاب، شرایطی فراهم گردید تا این موضع‌گیری‌ها از مرحله‌ی نظر، به واقعیت و عمل برسد.

پس از وقوع انقلاب اسلامی، روابط ایران و اسرائیل دچار تحولی عمیق گردید و دوست دیروز تبدیل به بزرگ‌ترین دشمن اسرائیل در سطح منطقه و جهان شد. اندیشه‌ی صدور انقلاب اسلامی مبتنی بر ایدئولوژی اسلام از یک‌سو، و تحقق اندیشه‌ی نیل تا فرات بر مبنای ایدئولوژی صهیونیسم از سوی دیگر، تقابلی جدی را در روابط دو

طرف ایجاد نمود. این تقابل نمود خود را در عرصه‌های مختلف عیان ساخت. جهت‌گیری سیاست خارجی ایران مبنی بر نابودی اسرائیل، موضع ایران در قبال روند سازش و حمایت از گروه‌های فلسطینی از مصادیق بارز این تقابل است. در اینجا جهت ورود به موضوع بحث، یعنی تأثیرات پیروزی انقلاب اسلامی بر رابطه‌ی ایران با اسرائیل و فلسطین، لازم است موضع‌گیری ایران در قبال این مسأله به مقاطع زمانی مشخصی تقسیم شود تا بتوانیم مقایسه‌ی روشنی از روند جهت‌گیری‌های ایران طی دوران‌های مختلف داشته باشیم.

امام خمینی و مسئله فلسطین

امام خمینی (ره) به عنوان بنیانگذار و شخصیت کاریزمایی که توانست بر جهان بشریت، تأثیر عمیقی بگذارد، همواره درباره موضوعاتی که مربوط به کشورهای مسلمان سراسر جهان بوده، سخنانی بیان کرده اند و از همه مهم تر در رابطه با مسئله فلسطین، همواره تأکید ویژه ای داشتند. نگاهی عمیق و کاربردی به این سخنان برای مسلمین سراسر جهان می تواند باعث رهایی قدس عزیز و مردم مظلوم فلسطین شود. نویسنده در این نوشتار به بررسی فرمایشات امام در این باره می پردازد.

اتحاد مسلمین:

حضرت امام با بیان این مطلب که دولت های اسلامی می دانند که مستکبرین، خواهان جدایی مسلمین هستند، به آنها توصیه می‌کند که

علاج قطعی درد مسلمین، اتحاد و اتفاق است و می فرمایند: برای من یک مطلب به شکل معماست و آن این است که همه دول اسلامی و ملت های اسلام می دانند که درد چیست، می دانند که دستهای اجانب در بین است که اینها را متفرق از هم بکند، می بیند که با این تفرقه ها ضعف و نابودی نصیب آنها می شود، می بیند که دولت پوشالی اسرائیل در مقابل اسرائیل ایستاده که اگر مسلمین مجتمع بودند هر کدام یک سطل آب به اسرائیل می ریختند او را سیل می برد، معذالک در مقابل او زبون هستند، معما اینست که با این که اینها را می دانند، چرا به علاج قطعی که ان اتحاد و اتفاق است روی نمی آورند؟ چرا توطئه هایی که استعمارگرها برای تضعیف آنها به کار می برند، آنها توطئه ها را خشتی نمی کنند؟ آیا این معما چه وقت باید حل شود؟ و پیش کی باید حل بشود؟ این توطئه ها را کی باید خشتی کند غیر از دولت های اسلام و ملت های مسلمین؟ این معمایی است که شما اگر جوابی دارید و حل کردید، این معما را به ما هم تذکر بدهید. (بیانات امام خمینی (ره) در دیدار با وزیر خارجه سوریه، صحیفه نور، ج ۸، ۲۵//۸، ۵۸، ص ۲۳۶). ایشان در جای دیگری از سخنان خود، خطر رژیم اشغالگر قدس را علاوه بر کشورهای عربی، متوجه خاورمیانه هم دانسته و می فرمایند: سران کشورهای اسلامی باید توجه داشته باشند که این جرثومه فساد را که در قلب کشورهای اسلامی گماشته اند تنها برای سرکوبی ملت عرب نمی باشد بلکه خطر و ضرر آن متوجه همه خاورمیانه است. نقشه، استیلا و سیطره صهیونیسم بر دنیای اسلام و استعمار بیشتر سرزمین های زرخیز و منابع سرشار کشورهای اسلامی می باشد و فقط با فداکاری، پایداری و اتحاد دولت های اسلامی می

توان از شر این کابوس سیاه استعمار رهایی یافت و اگر دولتی در این امر حیاتی که برای اسلام پیش آمده کوتاهی کرد بر دیگر دولت های اسلامی لازم است که با توییح و تهدید و قطع روابط او را وادار به همراهی کنند. دولت های ممالک نفت خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند به عنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده از فروش نفت به آن دولت هایی که به اسرائیل کمک می کنند خودداری ورزند. (پیام امام به دول اسلامی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۹، ۲، ۱۶/۸/۵۲).

خطر اسرائیل برای مسلمین:

آن گاه، امام خمینی با گوشزد کردن این مطلب مهم به مسلمین که خطر اسرائیل برای همه مسلمین است و باید جلوی آن را گرفت، می فرماید: قبلاً هم تذکر داده‌ام که دولت غاصب اسرائیل با هدف هایی که دارد برای اسلام و ممالک مسلمین خطر عظیم دارد و خوف آن است که اگر مسلمین به آنها مهلت دهند، فرصت از دست برود و جلوگیری از آنها امکان پذیر نشود و چون احتمال خطر متوجه به اساس اسلام است لازم است بر دول اسلامی بخصوص و بر سایر مسلمین عموماً که رفع این ماده فساد را به هر نحو که امکان دارد بنمایند و از کمک به مدافعین کوتاهی نکنند و جایز است از محل زکوات و سایر صدقات در این امر مهم حیاتی صرف نمایند. (پاسخ امام خمینی به گروهی از فدائیان، صحیفه نور، ج ۱، ۴۷/۶/۴، صص ۴۵-۱۴۴). و در جای دیگری بر اهمیت و لزوم پشتیبانی جدی از مظلومین فلسطین، اشاره کرده و بیان می کنند که: اختلاف نظر و

مزدوری بعضی سران کشورهای اسلامی، به هفتصد میلیون مسلمان، علی‌رغم معادن و ثروت‌ها و امکانات طبیعی‌شان، فرصت و امکان کوتاه کردن دست استعمار و صهیونیسم و محدود کردن نفوذ بیگانگان را نمی‌دهد، خودخواهی و دست‌نشانده‌گی و تسلیم بعضی دولتهای عربی در بلاد نفوذ بیگانگان، مانع این می‌شود که دهها میلیون عرب بتوانند سرزمین فلسطین را از اشغال و غضب اسرائیل برهانند. همه باید بدانند که هدف دولتهای بزرگ از ایجاد اسرائیل تنها با اشغال فلسطین پایان نمی‌پذیرد، آنها در این نقشه اند که (پناه بر خدا) تمامی کشورهای عربی را به همان سرنوشت فلسطین دچار کنند و امروزه ما ناظر جهاد مبارزین فلسطینی در راه سپردن سرنوشت فلسطین به فلسطینی‌ها هستیم، ناظر مجاهدانی هستیم که جان بر کف به جهاد قهرمانانه علیه اشغال و تجاوز و در راه آزادی فلسطین و سرزمین‌های اشغال شده پا خاسته‌اند، ناظر آنچه که دیروز دست‌نشاندهگان استعمار در اردن و امروز در لبنان بر سر این مجاهدان آوردند، ناظر تبلیغات و توطئه‌هایی که علیه آنان به آنجا مختلف همگی به تحریک و به دست گماشتگان استعمار و به منظور جدا کردن گروههای مسلمان از مبارزان فلسطینی و به خاطر بیرون کردن مبارزه از مناطق سوق الجیشی (که موقعیت مناسبی برای ضربه به قوای اسرائیل و صهیونیسم این دشمن غاصب دارد) انجام می‌گیرد هستیم (پیام امام خمینی (ره) به پشتیبانی از فلسطین، صحیفه نور، ج ۱، ۱۹۴ - ۱۹۲). امام در جای دیگری، راهکار نجات فلسطین از دست صهیونیست‌ها را در اقدام خود مسلمان‌ها دانسته و می‌فرماید: مسلمانان نشینند که حکومت‌هایشان برایشان عمل بکنند و اسلام را از دست صهیونیسم نجات بدهند نشینند

که سازمان‌های بین‌المللی برای آنها کار نکنند، ملت‌ها خودشان قیام کنند و حکومت‌های خودشان را وادار کنند در مقابل اسرائیل بایستند و اکتفا نکنند به محکوم کردن (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۶۲، سخنان امام خمینی در تاریخ ۲۵/۹/۱۳۶۰). در خاتمه، امام خمینی (ره) راه‌هایی از این مشکلات و حل مسئله فلسطین را در گرو بازگشت به اسلام حقیقی، یعنی اسلام رسول الله - تا به اسلام رسول الله برنگردیم، مشکلاتمان سر جای خودش هست، نه می‌توانیم قضیه فلسطین را حلش کنیم، نه افغانستان را نه سایر جاها را. ملت‌ها باید برگردند به صدر اسلام، اگر حکومت‌ها هم با ملت‌ها برگشتند که اشکالی نیست و اگر برگشتند ملت‌ها باید حساب خودشان را از حکومت‌ها جدا کنند و با حکومت‌ها آن کنند که ملت ایران با حکومت خودش کرد، تا مشکلات حل شود (صحیفه نور، جلد ۱۲، ۲۸۲).

روز قدس، روز فلسطین، روز اسلام

پیروزی انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی (ره)، یکی از مهمترین تحولات جهانی و منطقه در قرن بیستم به حساب می‌آید. ماهیت ایدئولوژیک و هویت اسلامی انقلاب ایران باعث شد تا نظام برگرفته از آن دارای ویژگی‌های خاص و منحصر به فردی باشد که در ابعاد بین‌المللی، از دیگر انقلابها و نظامهای سیاسی جهان متمایز و تاثیرگذاری آن نیز بر دیگر ملل جهان بویژه مردم مسلمان منطقه از یک سو و نیز بر سیاستهای نظام سلطه جهانی از سوی دیگر، کاملاً چشمگیر باشد. پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاثیر بسزایی در بیداری

اسلامی و تقویت روحیه مبارزان فلسطینی داشت. انقلاب اسلامی ایران علاوه بر آنکه توانست الگوی مناسبی جهت شکل‌گیری حکومت‌های اسلامی ارائه دهد، باعث تغییر و تحول در ایدئولوژی جنبش‌های مبارزاتی به خصوص در سرزمین فلسطین گردید، به گونه‌ای که رهبران این جنبش‌ها به این مسئله اذعان دارند که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران توانست تحول بزرگی در روش مبارزاتی آنان و شکل‌گیری جنبش‌های جدید و بوجود آمدن پیش‌زمینه‌هایی جهت برقراری یک نظام حکومتی با زیرساخت‌های اسلامی ایجاد نماید (منوچهری، ۱۳۸۶: ۲۴۹). زیاد ابو عمرو در کتاب فلسطین جنبش اسلامی، در مورد چرایی و چگونگی تاثیر انقلاب اسلامی در فلسطین می‌نویسد: پس از پیروزی انقلاب ایران در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۰ بزرگان و فعالین گرایش‌های دینی در دانشگاه‌ها حضور یافته و جوانان را به شرکت و اهتمام در مسائل سیاسی دعوت می‌کرده‌اند. چنین دعوت‌هایی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به وضوح دیده نمی‌شده است... انقلاب اسلامی در زمینه‌های تئوری و عملی برای جنبش جهاد اسلامی از همان ابتدا منبع فکر و الهام بوده است. به نوشته فتحی شقاقی از نظر بنیانگذاران الجهاد، امام خمینی(ره) نه فقط سمبل و الهام‌بخش و رهبر انقلاب اسلامی ایران است، بلکه در همه جا این مشخصات را دارد.

انقلاب اسلامی ایران تاثیر عمیقی بر ملت مسلمان فلسطین در زمینه بازگشت به آموزه‌های دینی، امیدوار شدن به توانایی‌های خود، الگو قرار دادن نظام اسلامی توسط مبارزان فلسطینی، انتخاب مسجد به عنوان پایگاه اصلی مبارزه با دشمنان، سامان دادن وحدت بر محور

اسلام و شکل‌گیری گروه‌های جهادی (چون حماس و جهاد اسلامی) به جای گذاشته است که انتفاضه، محصول محوری تاثیرپذیری مبارزات ملت فلسطین از انقلاب اسلامی است. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این امید را در دل مبارزان فلسطینی زنده کرد که می‌توان با بهره‌برداری از اسلام و تعالیم آن و با تکیه بر انگیزه و ایمان قوی اسلامی، فصل جدیدی در مبارزه با رژیم صهیونیستی آغاز کرد. حضرت امام (ره) اهتمام فراوانی نسبت به مسئله فلسطین داشتند همچنان که دکتر فتحی الشقاقی از رهبران جهاد اسلامی می‌گوید: «خطرناکترین قضیه قرن (مسئله فلسطین) در صدر اهتمامات ابرمرد قرن امام خمینی قرار داشت» (فتحی، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۰۳). از دیدگاه امام مسئله فلسطین و قدس تنها به فلسطینیان و اعراب محدود نمی‌شود بلکه مسئله تمامی امت اسلامی است، مسئولیت ملت‌ها، دولت‌ها و دیگر طبقات جوامع اسلامی است و به همین دلیل است که بزرگترین روز را در بزرگترین ماه، یعنی آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را برای آن انتخاب کرده و آن را روز جهانی قدس نامیده و فرموده این روز، روز فلسطین و روز اسلام است. از سوی دیگر امام مسئله قدس را به عنوان محور و زمینه‌ای برای وحدت و همبستگی ملت‌های عربی و اسلامی مطرح کرد، تا در میان ملت‌ها زنده، محترم و شایسته و عزیز بماند. مردم اگر هم در بسیاری از موارد با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، اما در مقابله با اشغالگران و متجاوزان، تمام اختلافات را کنار زده و با یکدیگر متحد گشته و تمام نیروهای خود را در جنگی سرنوشت‌ساز به کار می‌گیرند. امام همواره تاکید می‌کردند که بازپس‌گیری مقدسات و برکندن این غده سرطانی هرگز از راه‌ها و مانورهای سیاسی تحقق

نمی‌یابد، و باید با تفنگهایی که بر ایمان تکیه دارد، انجام شود. بدون تردید تعیین روز قدس از سوی امام راحل در داخل آن کشور و بویژه در مبارزات مبارزان فلسطینی دارای تاثیرات بسیار مهمی بوده است. در این روز اجتماع مسلمانان در فضایی روحانی، زمینه بسیار مناسبی برای طرح همزمان مسئله فلسطین در جهان اسلام است. اعلام روز قدس حرکتی بود در مقابل یهودی کردن بیت المقدس، سازشکاری‌های اعراب و پیشروی‌های اسرائیل. روز قدس حرکتی بود در راستای استراتژی اتحاد مسلمین و روز قدس بستر خیزش امواج انسانی و احیای وسیع مسئله قدس و بیداری مسلمین بود. چون حکومت‌ها در خط امتیازدهی پی در پی به اسرائیل افتاده بودند، روز قدس عامل توقف این روند و روزی بود که ملت‌ها را نیز وارد معادله سرنوشت‌ساز قدس می‌ساخت. در پیام حضرت امام آمده است: «من از عموم مسلمانان جهان و دولتهای اسلامی می‌خواهم که برای کوتاه کردن دست این غاصب و پشتیبانان آن، به هم بپیوندند و جمیع مسلمانان جهان را دعوت می‌کنم، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را که از ایام قدر است و می‌تواند تعیین کننده سرنوشت فلسطین نیز باشد بعنوان روز قدس انتخاب و طی مراسمی همبستگی بین المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مسلمانان اعلام نمایند» (امام خمینی (ره)، صحیفه نور). از دیگر تاثیرات مهم تعیین روز قدس از سوی حضرت امام خمینی (ره) این بود که پس از دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ که اسلام از صحنه فلسطین خارج بود، مجدداً به مرکزیت نهضت اسلامی معاصر منتقل شد و با این پشتوانه جدید، به مقابله با پدیده اسرائیل رفت. از این به بعد جهاد، شهادت و فداکاری در راه هدف، که

نمادهای شعارهای انقلاب اسلامی ایران بود، به عنوان اصول اساسی جهاد اسلامی فلسطین مطرح شد. احیای اسلام اصیل و اقبال مردم فلسطین به آن، شکل گیری گروه های مبارز فلسطین با تکیه بر آموزه های اصیل اسلامی، گسترش روز افزون انتفاضه و در پی آن ایجاد وحشت و ناامنی برای اشغالگران متجاوز، به چالش کشاندن سیاست های رژیم صهیونیستی و ... از نتایج این موضوع مهم است.

فصل ششم

ترسیم هلال شیعی

مظلومیت تاریخی شیعه در جغرافیای عربی

محمد حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر در سال ۲۰۰۴ طی مصاحبه ای با شبکه العربیه، شیعیان را متهم کرد که پیش و بیش از آنکه به کشور خود وابسته و دلبسته باشند، به ایران وابستگی دارند. پیش از این سخنان که بازتاب های وسیعی را از پی داشت، پادشاه جوان و کم تجربه اردن نیز، نسبت به شکل گیری هلال شیعی، متشکل از ایران، بحرین و عراق سخن گفت. اظهارات فوق این پرسش را فرا روی هر خواننده می گذارد که چه اتفاقی افتاده که به شیعیان به چشم یک تهدید و خطر نگریسته می شود؟ اگر حوادث سال های اخیر را با مبدئیت یازدهم سپتامبر مرور کنیم، خواهیم دید که دو اتفاق تا اندازه ای مشابه در منطقه ما به وقوع پیوسته است، یکی اشغال افغانستان و سرنگونی طالبان سلفی که مستظهر به قدرت مالی و معنوی حزب بنیاد گرای القاعده بود و دیگری سرنگونی رژیم بعث عراق و اشغال این کشور، با این تفاوت که در افغانستان که به لحاظ فرهنگی، قومیتی و زبانی با ایران قرابت بیشتری دارد، شیعیان در اقلیت هستند، ولی در

عراق که به لحاظ نژادی و زبانی سنخیتی با ایران ندارد، شیعیان در اکثریت اند. در افغانستان تحت اشغال، نهادهای سیاسی و دولتی در فضایی کم و بیش مسالمت آمیز تشکیل شد و شیعیان نیز به تناسب حجم جمعیتی خود در دولت و پارلمان حضور یافتند و با آنکه انتظار می رفت، با توجه به پیشینه منازعات طائفه ای و مذهبی، مسئله شیعه و سنی به معضلی حل ناشدنی تبدیل شود، شاهدچنین چیزی در حد انتظار نبودیم و علمای شیعه، پیشگام استقرار آرامش و مسالمت شدند و از زیاده خواهی و مطالبات نامعقول پرهیز کردند و حداقلی از سهم در قدرت را به کشمکش های سیاسی و مذهبی ترجیح دادند، چرا که این وضع حداقلی، به مراتب از بردار کشی های پیشین مطلوب تر است.

اما حکایت عراق حکایت دیگر است ، گویا به رسمیت شناختن اکثریت ۶۰ درصدی جمعیت شیعه این کشور، برای بعضی بسیار سنگین است، چنان که می کوشند اکثریت شیعه را در بحرین انکار کنند. رژیم بعث عراق، پس از اخراج گسترده ایرانی های مقیم و نیز ایرانی الاصل های کسب تابعیت کرده از این کشور، به هدف کاستن از جمعیت شیعیان، رسماً نژاد عربی شیعیان عراقی را انکار و از این راه از آنان سلب اعتبار می کرد. در اینکه رژیم سرنگون شده بعث، منطبق با آرمان های اسلام سنی نبود و سران آن به التزامات مذهبی و دینی پایبند نبوده اند، هیچ تردیدی نیست ، ولی کینه و عداوت سران این حزب با شیعیان - نه به ظهور انقلاب و نظام جمهوری اسلامی - که به حدود دو دهه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران باز می گردد. در سال ۱۹۶۳ پس از روی کار آمدن بعثی ها به رهبری عبدالسلام عارف، ضربه های سنگینی به شیعیان وارد آمد. اندک شیعیانی که برای

نخستین بار و پس از یک تاریخ طولانی محرومیت از مناصب سیاسی و مشاغل مهم اجتماعی و اداری در طول خلافت عثمانی و دولت های ملی عراق، تنها در زمان حکومت عبدالکریم قاسم، توانسته بودند از پلکان برخی مناصب مهم دولتی و اداری بالا بروند، با روی کار آمدن بعثی ها کنار نهاده شدند. بدالسلام عارف، حتی به آن دسته شیعیانی که او را در رسیدن به قدرت، حمایت و تأیید کردند، رحم نکرد و آنان را کنار زد. تاریخ آن دوره عراق، شاهد رشد بی سابقه کمونیسم و رونق فعالیت حزب کمونیست این کشور است که حتی به درون خانواده بسیاری علما نیز رسوخ کرده بود و همین خطر، سید محسن حکیم مرجع شیعه - را وا داشت تا در فتوایی، پیوستن به حزب کمونیسم را تحریم و کمونیسم را مساوی کفر و الحاد بداند. از آنجا که کمونیست ها با عبدالکریم قاسم میانه خوبی داشتند و در سایه حکومت ملی و معتدل وی رشد کرده بودند، حزب بعث، پس از کودتا علیه حکومت عبدالکریم قاسم، اقدام به تسویه حساب خونین با اعضای این حزب کرد، اما حتی در تسویه حساب بعثی ها با کمونیست ها نیز رد پای شیعه ستیزی آنان آشکار است. افسران پلیس در تعقیب، بازجویی و شکنجه کمونیست ها که از خانواده های شیعه بودند، نسبت به رفقای آنان از خانواده های سنی شدت عمل بیشتری به خرج می دادند. لیست های اعدام کمونیست ها، مختص کسانی بود که ریشه خانوادگی شیعه داشتند و حتی یک کمونیست، دارای ریشه خانوادگی سنی، اعدام نشد، حتی برخی کمونیست های شیعه که اساساً فعالیت سیاسی چندانی نداشتند، از کلاس درسشان در دانشکده پزشکی، به سوی جوخه های اعدام برده شدند، در حالی رفقای سنی شان در همان

دانشکده که فعال تر و برجسته تر از اینان بودند، به دلیل اینکه ریشه سنی داشتند، مشمول عفو و چشم پوشی قرار گرفتند.

محرومیت شیعیان، به حوزه سیاست و قدرت محدود نشد و حتی به حوزه تجارت و فرهنگ نیز کشیده شد. در کشوری که اکثریت جمعیتی آن را شیعیان تشکیل می دادند، نه در میان اصحاب رسانه مکتوب (مطبوعات) یک شیعه حضور داشت، نه حتی در اصناف و مجامع صنفی غیر دولتی، اجازه صدارت به یک شیعه داده می شد. تا سال ۱۹۶۴م، مجامع صنفی خارج از حیطه سلطه دولت قرار داشت، اما در این سال، دکتر خیرالدین حسیب - که هم اکنون بیش از سه دهه صاحب مؤسسه انتشاراتی بزرگ مرکز دراسات الوحده العربیه در بیروت است - مسئول سامان دهی به وضع تجارت داخلی و خارجی شد و به جای پیاده کردن اندیشه های اقتصادی سوسیالیستی خود، کینه های نهفته اش را نسبت به شیعه که هنوز هم پس از چهل سال به قوت خود باقی است، بروز داد و کار را به جایی رساند که ریاست اتاق بازرگانی بغداد را که طبق معمول و در انتخاباتی آزاد به یکی از بازرگانان شیعه می رسید، از حالت انتخابی خارج و منوط به انتصاب و تعیین از سوی دولت قرار داد. خیرالدین حسیب در دوره دوم حکومت بعثی ها و در دوره حکومت احمد حسن البکر، به دلیل ادا و اطوار سوسیالیستی اش، به ویژه نامگذاری یکی از محله های بغداد، به نام الحی الاشتراکی (کوی سوسیالیسم) به زندان افکنده و مورد شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت و چنان که برخی نویسندگان به نقل از هم بندی های او در زندان نوشته اند، گویا شدت شکنجه به اندازه ای بود که به لطمه دیدن شرافت او منجر گردید با این حال وی با امکانات مالی

قابل توجهی که برای به راه انداختن مؤسسه ای مانند مرکز مطالعات وحدت عربی کفایت کند و منبع تأمین آن هم چندان مجهول نیست، از عراق خارج و در بیروت ساکن شد تا همچنان که پیش تر موجودیت شیعیان عراق را در حوزه اقتصاد و تجارت برنمی تابید و راه حضور آنان را در این عرصه می بست، این بار در حوزه فرهنگ و نشر، به بد نام کردن آنان و نفی هویت نژادی اشان که خط ممتد تبلیغاتی بعضی ها بود، پردازد و نفرت نسبت به تشیع را از دایره حزبی و محلی، به کل جهان عرب بکشانند و ناصریست ها، ناسیونالیست ها و حتی مسیحیان عرب را در مقابل شیعیان قرار دهد، چرا که وی اساسا شیعیان عراق را نه عرب که فارس می داند. وی با استفاده از امکانات گسترده اش، طایفه گرایی مذهبی را حتی به کشورهای چون مصر، مغرب و تونس که تسامح مذهبی در آنجا شهره آفاق است و مرزی به نام شیعه و سنی برایشان معنا دار و شناخته شده نیست، صادر کرد و به جای مطالعه و پژوهش و تبلیغات نسبت به خطر صهیونیسم، نفی هویت عربی شیعیان عراق را از دغدغه های خود قرار می دهد.

در گزارش نهایی کتاب مستقبل الامه العربیه که تحت اشراف خیرالدین حسیب و از سوی مرکز وی در بیروت چاپ شده، آمده است: «مذهب شیعی با ناسیونالیسم ایرانی در آمیخته است» و این دقیقاً همان محور تبلیغاتی ای بود که حزب بعث دنبال می کرد، اما علت وریشه نفی هویت عربی شیعیان عراق چیست؟ این ایده را نخستین بار انگلیسی ها پس از مقاومت ملی و جنبش استقلال طلبانه و جهادی شیعیان عراق علیه اشغال گران انگلیس در دهه ۱۹۲۰ میلادی مطرح کردند. علمای شیعه عراق با آنکه دل خوشی از دولت عثمانی نداشتند، و در سایه

حکومتشان، شیعیان از بدیهی ترین حقوق محروم بودند، اما بر اساس باورهای دینی اشان نمی توانستند، اشغال بخشی از سرزمین اسلام را به دست مسیحیان بیگانه تحمل کنند، از این رو ضمن رد پیشنهادهای و وعده های اشغالگران که به طور حتم، به محرومیت تاریخی اشان پایان می بخشید و آنان را به جایگاه شایسته اشان، متناسب با وزن و حجم جمعیتی اشان باز می گرداند، فتوای جهاد علیه انگلیسی ها را صادر و بسیاری آنان، شخصا در این جهاد شرکت کردند و راهی جبهه ها شدند. برآورد اولیه انگلیسی ها این بود که شیعیان، به دلیل محرومیت و مظلومیتی که خلافت عثمانی برایشان تحمیل کرده بود، جانب انگلیسی ها را بگیرند و ترک ها را از عراق بیرون برانند. حتی زمانی که میرزا محمد حسن شیرازی در سامراء از سوی سنی های تندرو، مورد سوء قصد قرار گرفت، کنسول بریتانیا برای کمک به ایشان اعلام آمادگی کرد که تقاضایش از سوی میرزا محمد حسن رد شد. میرزا پاسخ داد: «ما هر دو طرف مسلمانیم و نیازی به دخالت شما میان خود نداریم. کمترین کاری که علمای شیعه می توانستند انجام دهند، این بود که درگوشه ای بنشینند و زمانی که شهر بصره مورد اشغال نیروهای بریتانیا قرار گرفت شیخ الاسلام استانبول فتوای جهاد دهد و سربازان ترک به دفاع و جهاد اقدام کنند، اما چنین نشد و در حالی که مشیخه الاسلام رسمی در بغداد که نماینده قانونی مشیخه الاسلام استانبول بود، هیچ اقدام عملی ای برای مقابله با اشغالگران انگلیسی نکرد، علمای شیعه، بابسج نیروهای مردمی داوطلب، در سه جبهه و به رهبری و فرماندهی علمایی مانند شیخ مهدی حیدری، شیخ الشریعه، محمد سعید حبوبی، سید محسن حکیم، شیخ مهدی و شیخ محمد

خالصی وارد نبرد با اشغالگران شدند. علمای شیعه در شرایطی به دفاع از قلمرو دولت عثمانی پرداختند که این دولت، مذهب شیعه جعفری را به رسمیت نمی شناخت و آنان را ازاموال، اوقاف مربوط به شیعیان محروم و فرزندانشان را از تحصیلات عالیه ممنوع کرده بود. این علما می توانستند، به قاعده فقهی ای که سیدبن طاووس طرح کرده بود، عمل کنند که می گفت: «ان الحاکم الکافر العادل افضل من الحاکم المسلم الجائر». رفتار نیروهای اشغالگر، به ویژه با شیعیان که تاریخی بلند از ستم های دولت عثمانی را در حافظه خود داشتند، رفتاری توأم با احترام و ادب بود. آنان بارها جلوی کشتارهای جمعی شیعیان به وسیله ارتش عثمانی را گرفته بودند. در همین مقطع تاریخی، ویلسون طرح حق تعیین سرنوشت را مطرح کرده بود و انگلیسی ها هم بشارت دموکراسی، آزادی و رهایی را به مردم عراق داده بودند، چنان که ژنرال مود، همزمان با اشغال بغداد، در بیانیه خود تصریح کرده بود که می کوشد، این سرزمین را از جور ترک ها (عثمانی) نجات دهد. همه این نشانه ها می توانست، شیعیان را به آینده ای بهتر بشارت دهد و از ایده جهاد منصرف سازد، و انگهی دولت عثمانی به فرزندان شیعه عراق اجازه ورود به مدارس و دانشکده های نظامی را نمی داد و حتی یک نفر شیعه نظامی رسمی آموزش دیده در ارتش عثمانی حضور نداشت و علمای شیعه با بسیج عشایر عراق که به طور سنتی و غیر حرفه ای دستی در آتش داشتند، ده ها هزار نفر را با خود به جبهه های نبرد کشاندند، اما غالب علمای اهل سنت از کمک به دولت عثمانی در مقابله با بریتانیای اشغالگر سرباز زدند و حتی بسیاری آنان پنهانی با انگلیسی ها کنار آمدند و شخصیت های برجسته ای از نمایندگان عراق

در پارلمان عثمانی، مانند شوکت پاشا، عبدالمجید الشاوی، مراد بک سلیمان، محیی الدین کیلانی و احمد ندیم، مصطفی واعظ و رأفت سنوی اصلاً در جهاد شرکت نکردند. نتیجه این جهاد شیعی، شهادت هزاران نفر از شیعیان و شماری از علما، چون آیت الله سید محمد سعید حبوبی و شکست در برابر اشغالگران و اشغال عراق و اعدام یا تبعید و شکنجه بسیاری مجاهدان بود. در همین جنگ بود که مجاهدان و انگلیسی ها دشمنان خود را شناختند. تا پیش از تجزیه عراق از عثمانی، شیعیان اقلیتی در امپراتوری عثمانی بودند و انگلیسی ها می گفتند که به کمک این اقلیت آمده اند تا آنان را از جور دولت عثمانی نجات دهند، اما با تشکیل عراق و تجزیه آن از عثمانی، وضع متفاوت شد، اکنون شیعیان اکثریتی قاطع را در اختیار داشتند، در حالی که اهل سنت بیش از ۱۹ درصد جمعیت این کشور را تشکیل نمی دادند. همین اقلیت بودن اهل سنت موجب شد تا انگلیسی ها، رهبر اهل سنت عراق را به اداره حکومت جدید بگمارند و حتی از یک شیعه هم دعوت نکنند. اگر چه می توان عواملی دیگر را مانند موضع شیعیان نسبت به اشغالگران انگلیسی و موضع منفی فقهانسبت به مشارکت در هر حکومت دست نشانده انگلیس در عراق، به عامل پیشین افزود.

انگلیسی ها در جانبداری از اقلیت سنی که همواره نیازمند پشتیبانی خارجی است، تا از آن در مقابل سیطره اکثریت حمایت کند، زیر کانه عمل کردند. حاکمیت بخشیدن به اقلیت سنی برای سیاست انگلیس که باقی نگه داشتن عراق در سلطه استعماری خویش را دنبال می کرد، وصفی کاملاً آرمانی بود، اگر چه اکثریت عراقی ها قربانی این سیاست باشند. چنین اقلیت حاکمی، برای تداوم سلطه خود، هیچ راهی جز پناه

جستن به استبداد نخواهد داشت، زیرا در صورت اتکا به الگوی نمایندگی پارلمانی، به طور طبیعی، قدرت به اکثریت منتقل می شود، ازاین رو امکان ندارد، حاکمی که در اقلیت قرار دارد، شیوه ای دموکراتیک در پیش گیرد که لازمه طبیعی آن بیرون آمدن قدرت از چنگ خود وی خواهد بود. نتیجه در افتادن شیعیان عراق با اشتغالگران انگلیسی، در طول تاریخ سیاسی عراق آشکار است که همانا تضييع حقوق آنان در همه ارکان حکومت و دولت، به رغم برخورداری از اکثریت قاطع جمعیتی است. محرومیت هایی که شیعیان عراق در سایه خلافت عثمانی از آن رنج می برند، مانند محرومیت از ورود به ارتش، پارلمان و وزارت، پس از تشکیل دولت ملی - عربی عراق نیز همچنان تداوم یافت، برای مثال نتایج انتخابات سراسر تقلبی پارلمانی در سال ۱۹۴۳ جالب توجه است. در این انتخابات در شهر بصره که ۹۰ درصد جمعیت آن را شیعیان تشکیل می دادند، شمار نمایندگان یهودیان و مسیحیان (جمعاً ۴ نفر) از شمار نمایندگان شیعه (۲ نفر) بیشتر بودند. در برخی شهرها نیز دولت برای حفظ آبروی خود، برخی سران شیعه را که اصلاً نامزد نشده بودند، به عنوان برنده انتخابات معرفی کرد تا یکدستی مذهبی منتخبان، فضاحت چندانی به بار نیاورد. در بغداد حتی یک شیعه هم به پارلمان راه نیافت و تنها در سال ۱۹۴۷، برای اولین بار، شمار نمایندگان شیعه به ۴۰ درصد رسید و از میان فهرست سی و زیری که مجموعاً در طول ۲۵ سال پس از تشکیل دولت ملی به وزارت رسیدند، تنها نام سه وزیر شیعه دیده می شود. نخستین وزیر شیعه در طول این ربع قرن صالح جبر بود که در سال ۱۹۴۷ به این سمت دست یافت. تنها در حکومت عبدالکریم قاسم که در سال

۱۹۸۵م به قدرت رسید، تبعیض‌ها و محرومیت‌های شیعیان تا اندازه زیادی کاهش یافت و از شانزده وزیر وی، شش تن شیعه بودند، هر چند هیچ‌یک از وزارت‌خانه‌های مهم، مانند دفاع، خارجه و کشور به شیعیان سپرده نشد. ورود به مدارس و دانشگاه‌های نظامی برای نخستین بار برای شیعیان مجاز شد. با تصویب قانون اصلاحات ارضی در زمان او کشاورزان فقیر - که اکثراً شیعه بودند - از سلطه نظام فئودالی رها شدند و تفتیش‌های مذهبی و گزینش‌های تبعیض‌گرا در زمان او لغو شد و شیعیان از شر این موانع خلاص شدند. پدر عبدالکریم قاسم سنی و مادرش شیعه بود و شاید همین امر که مادرش شیعه بوده، در روحیه متسامح او مؤثر افتاده باشد.

پس از کشته شدن عبدالکریم قاسم و سقوط دولت وی و روی کار آمدن عبدالسلام عارف که زمینه روی کار آمدن بعثی‌ها را فراهم ساخت، به ویژه در دوره اخیر رژیم بعث، غمبارترین فصل تاریخ شیعه ورق خورد. پس از سقوط عبدالکریم قاسم، مراجع شیعه نجف به تدریج دریافتند که مبارزه‌اشان با حکومت عبدالکریم قاسم، به دلیل برخی اقدامات حقوقی - مانند قانون احوال شخصیه - و مشارکتشان با بعثی‌ها برای اسقاط حکومت او، چه خطای بزرگی بوده و چه زیان‌های جبران‌ناپذیری را برای شیعیان، بلکه کل ملت عراق در پی داشته است و آنان فرصت طلایی‌ای را که حکومت لیبرال و توده‌گرای عبدالکریم قاسم برایشان فراهم ساخته و شیعیان را از محرومیتی تاریخی رها کرده بود، از دست دادند تا کسانی که خطاهای جزئی وی را تحمل نمی‌کردند و خواهان اسلامی شدن همه قوانین بودند، با حاکمانی مواجه شوند که دینشان ناسیونالیسم عربی و ضد اسلامی

است که بنیان گذار آن یک مسیحی است که هیچ نسبتی با اسلام ندارد. کارنامه دوران حاکمیت رژیم ننگین بعث، آن چنان تیره است که آن رامی توان مستبدترین و بی رحم ترین رژیم سیاسی در طول تاریخ بشری نامید. در این دوران، اگر چه تمام ملت عراق از همه مذاهب و ادیان، ستم های بی شمار کشیدند، ولی ستم هایی که بر پیروان مذهب شیعه رفت، مضاعف بود. از کوچ اجباری هزاران خانواده عراقی به بهانه داشتن ریشه ایرانی تا اعدام های دسته جمعی، دستگیری و شکنجه تا نفی عربیت یا هویت نژادی شیعیان عراق، انواع و اقسام ستم های رژیم بعث بر شیعیان است، البته نفی نمی توان کرد که در رده های پایین حزب بعث و ارتش، شیعیان هم حضور داشتند، ولی جهت گیری رژیم، کاملاً ضد شیعی بود. در زمانی سردار سرنگون شده قادسیه € به بهانه اینکه ساکنان خوزستان عرب هستند و این استان بخشی طبیعی از خاک عراق است، در حال جنگ با ایران بود، سفیرش در پکن دکتر عیسی سلمان تکریتی، در پاسخ به این سؤال که «اکثریت مردم عراق اهل کدام مذهب هستند، شیعه یا سنی؟» گفت: عجم ها در عراق بیشتر از عرب ها هستند، اما اگر کردها و عرب ها با هم جمع شوند، جمعیت شان از عجم ها هم بیشتر می شود. خبرنگار فلسطینی که در آن جلسه حضور داشت. پرسید: آیا منظورتان این است که شیعیان عراق عجم اند؟ سفیر پاسخ مثبت داد. خبرنگار برای این که سفیر را متوجه دورغش کرده باشد، پرسید: اما آن گونه که من اطلاع دارم، شیعیان در حزب بعث فراوان اند و شما هم در حال جنگ با ایران هستید. چگونه این امر با ادعای شما سازگار است؟ سفیر پاسخ داد که رهبری، احتیاطات و مراقبت های لازم را در این زمینه اعمال می کند و

می‌داند که چگونه با شیعیان فعال در حزب و دولت رفتار کند و جایی برای نگرانی نیست.

بی‌تردید مطالعه و ارزیابی وضع کنونی شیعیان عراق بدون توجه به آنچه گفته شد، ناقص و نارسا خواهد بود. اکنون در جریان ترورها و انفجارهایی که هر روز در عراق شاهد آن هستیم بیشترین خسارت را شیعیان می‌بینند و چنان که رئیس جمهور عراق اعلام کرده است تقریباً ۲۳ کشته شدگان این حوادث را شیعیان تشکیل می‌دهند. حدود یک سال پیش حرم امام هادی (ع) در سامرا منفجر و گنبد طلایی آن که حاوی صدها کیلو طلا بود تکه تکه شد. این حادثه که خشم میلیون‌ها شیعه را برانگیخته بود. می‌توانست نقطه آغاز فتنه‌ها و کشتارهای داخلی در عراق باشد، اما فتوای آیت‌الله سیستانی جلوی آن را گرفت. مظلومیت مضاعف شیعه در این حادثه، آن بود که پای هیچ شخصیت و نهاد شیعه به حرم نرسید و تقاضای رئیس دیوان وقف شیعه، سید صالح حیدری از وزیر کشور و دفاع برای تامین امنیت سفر گروه کارشناسی این دیوان به سامرا جهت برآورد خسارت‌ها بی‌پاسخ ماند. عجیب این که دیوان وقف سنی مدعی است تولید حرم عسگرین از صدها سال پیش بر عهده دیوان وقف سنی است و گویا بازسازی حرم را هم حق خودمی‌داند و رئیس دیوان وقف سنی شیخ احمد عبدالغفور سامرائی به صورت تلویحی مشارکت نهادهای شیعه را در بازسازی این حرم رد کرده است، در حالی که براساس قانون اداره عتبات مقدسه و زیارت‌گاه‌های شیعه در عراق که در سال ۲۰۰۵ تصویب شده عتبات سامرا را جزء عتبات طائفه شیعه می‌داند. این قانون در حقیقت تایید قانونی است که در سال ۱۹۶۶م از سوی دولت

وقت عراق تصویب و اجرا شده است، سامرائی مسئولیت انفجار حرم را متوجه نیروهای آمریکایی می داند درحالی که خود وی به خوبی می داند که نه نیروهای اشغالگر و نه حتی مقامات و نیروهای دولت عراق جرات ورود به شهر سامرا را ندارند و نیروهای گماشته خود وی - که او شمار آنان را پنجاه تن می داند - مسئول حفاظت از حرم بوده اند و بسیار سخت می توان پذیرفت که انفجار حرم بدون اطلاع و یا هماهنگی آنان صورت پذیرفته است. وی درباره اقدامات دیوان وقف سنی پس از انفجار حرم عسگرین می گوید که هیات تحقیقی تشکیل داده و آنان به وی گزارش کرده اند که عملیات انفجار، گسترده و بزرگتر از آن بوده که بتوان سرنخی را یافت.

کمی آن طرف تر از عراق جامعه ای شیعی در عربستان سعودی زندگی می کند که به رغم سکونت در پردرآمدترین منطقه عربستان از محرومیت های همه جانبه رنج می برند. گراهام فولر پژوهشگر برجسته امور خاورمیانه آنان را در میان تمامی شیعیان جهان مسلمانان فراموش شده نامیده است که نه فقط از تبعیض در عمل بلکه از تبعیض های قانونی رنج می برند. وی در مقاله ای که به همراه رند فرانکه نوشته ابعاد فراوانی را از زندگی و جایگاه سیاسی اجتماعی شیعیان عربستان سعودی روشن کرده است. وی گزارش می کند که بسیاری از شیعیان، اغلب به خاطر تبعیضات موجود، مذهبش را مخفی نگه می دارند، زیرا تنها بدین وسیله است که می توانند دستگاه های اداری، مشاغل خود را حفظ کنند. شیعیان عربستان سعودی به لحاظ مذهبی در معرض تبعیض دینی نظام مند رسمی و قانونی قرار دارند. آنان تنها شیعیان جهان اسلامند که به طور رسمی، مسلمان

بودنشان انکار می شود. در سال ۱۹۲۷ علمای رده بالای سعودی فتوایی صادر کردند که دلیل برکافر بودن شیعیان داشت، در این فتوا آمده است، شیعیان حق ندارند اعمال دینی انحراف آمیزشان را به جا آورند و اگر این تحریم را زیر پا بگذارند باید از سرزمین مسلمانان تبعید شوند. در سال ۱۹۹۱ یک عالم رده بالا به نام بن جبرین با صدور فتوایی دوباره بر کافر بودن شیعیان تاکید کرد. در نظام آموزش و پرورش عربستان، تعالیم وهابی بر شیعیان تحمیل می شود. آنان مجبورند آموزه های وهابی را - که مشتمل بر تقبیح رسمی و تحریم تشیع است - فراگیرنده تبعیض های قانونی و اداری علیه شیعیان به گونه ای است که آنان از تمامی مشاغل مهم حکومتی محرومند و ورود شیعیان به دست کم پنجاه درصد دانشگاه ها و مؤسسات تحقیقاتی ممنوع است. در دادگاه ها به شیعیان اجازه شهادت داده نمی شود در دادگاه های سعودی هیچ قاضی شیعه ای وجود ندارد. با این حال نمی توان تحولات مثبتی را که در یک دهه اخیر در وضعیت شیعیان عربستان پدید آمده است نادیده گرفت، اما این تحولات مثبت بیشتر صبغه ای سیاسی دارد تا مذهبی. آیین وهابیت چندان تنگ نظر و افراطی و تکفیر گر است که حتی با مذاهب اهل سنت هم ناسازگار است و توحیدی خالصی که وهابیان مدعی و طالب آنند چندان انتزاعی و خیال پردازانه است که جز در عالم تصورات ذهنی قابل تحقق نیست. عربستان سعودی اخیرا میزبان کنفرانسی بود که به امضای موافقتنامه مکه در جهت توقف خون ریزی ها در عراق انجامید، اما پیش از این و بیش از این باید مبانی نظری و فقهی چنین اقداماتی می پرداخت، زیرا چگونه می توان به توقف ترور و کشتار میان شیعه و سنی در عراق امیدوار بود

و در همان حال علمای سعودی فتوای مباحث بودن قتل شیعیان را صادر کنند؟ چگونه می توان با فرقه ای که تیغه تکفیرش غالب اعضای امت اسلام را از دم گذرانده است به وحدت و تقریب و مصالحه اندیشید و گویا حاکمان عربستان سعودی هم به تدریج دریافته اند که توسعه داخلی و حضور سازنده در عرصه جهان اسلام و مناسبات منطقه ای با وفاداری به مبانی وهابیت تحقق نیافتنی است و هم از این رو است که مرزهای غلیظ وهابیت روز به روز در حال کم رنگ تر شدن است.

اما حکایت بحرین از یک حیث وضع شیعیان در این کشور شبیه وضع شیعیان لبنان است و آن این که در هر دو کشور از ترس آشکار شدن این حقیقت که شیعیان دارای اکثریت هستند از اعلام رسمی آمار جمعیتی خودداری می شود. سفیر بحرین در لندن، خالد بن احمد آل خلیفه ضمن اشاره به این که شیعه و سنی در این کشور هم زیستی مسالمت آمیز دارند و اختلاط آنان به گونه ای است که مرزی میان خود در عرصه اجتماع احساس نمی کنند و البته وجود چنین وضعی جای بسی خوشوقتی است - طرح مسائلی مانند وزن جمعیتی شیعیان را نادرست و فتنه انگیز می داند و سعی دارد شیعه و سنی را به لحاظ جمعیتی یک کاسه کرده و در مقابل اقلیتی زردشتی و مسیحی و یهودی - که بسیار ناچیزند - قرار دهد. وی می گوید: اما اختلاف مذهبی در بحرین نداریم، اما کسانی می کوشند نفت بر آتش بریزند. مثلاً می گویند شیعیان در بحرین اکثریت دارند ما در کشورمان اکثریتی مسلمان داریم و باید هوشیار باشیم و در دام مباحثی مانند اکثریت شیعه و اقلیت سنی نیفتیم. چنین حرف هایی را از رسانه های غربی و مفسران غربی

می شنویم که نگاهشان تنگ و بسیار زیان باراست. بنابراین باید متوجه باشیم که در بحرین اکثریت مسلمان و اقلیت های مسیحی هر دو یهودی و زردشتی از قدیم وجود داشته است. در گزارش اطلس جهان World atlas در سال ۲۰۰۳ حدود ۷۵ درصد جمعیت بحرین را شیعیان تشکیل می دهند اما بیشترین نرخ بیکاری هم مربوط به اینان است و حتی برخی پژوهشگران ناآرامی های دهه هشتاد و نود را بیشتر به مساله بیکاری شیعیان مرتبط دانسته اند.

آنچه بیان شد، مروری اجمالی به وضعیت شیعیان در کشورهای یادشده است. اکنون به نظر می رسد تغییر رویکرد شیعیان به مشارکت سیاسی در قالب های متنوع آن - از لبنان گرفته تا بحرین و کویت - نقشه و روند مذهبی را در خاورمیانه دچار تغییراتی کرده است که بطور قطع روش های حذفی و سرکوب گرانه و یا توطئه انگارانه در برخورد با آن کارآمد نخواهد بود. پذیرش این که شیعیان اکثریت مطلق جمعیت عراق و بحرین و اکثریت نسبی - میان طوائف و مذاهب - را در لبنان و چیزی در حدود نیمی از جمعیت کویت را تشکیل می دهند. نباید بر برادران اهل سنت گران آید. شیعیان هیچ گاه خطری برای برادران خود و حتی دیگرادیان و مذاهب به شمار نیامده اند و سنت گوناگونی و تنوع در میان همه ادیان سنتی طبیعی و بلکه الهی است و آنان که بر طبل تفرقه می کوبند باید درک کنند که در میان همه کشورهای اسلامی، ایران شیعی و حزب الله شیعی از مهم ترین متحدان ملت مظلوم فلسطین بوده وهستند. پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در ایران که کشوری شیعی مذهب است و از سوی دیگر اثرپذیری فراوان شیعیان در مناطق مختلف دنیا، به ویژه در منطقه

خاورمیانه، سبب ایجاد تحرکت و هویت جمعی بین شیعیان گردیده است. این بیداری و کسب هویت جمعی سبب شکل گیری کمربندی شیعی شده است که ایران، شیعیان عراق، بحرین و سوریه و لبنان را در بر می گیرد. البته عده ای، مبارزان فلسطینی با الگوهای شیعی و به طور معین حماس را جز این کمربند به شمار آورده اند. تحولات سال های اخیر در خاورمیانه، و در رأس آنها اشغال عراق و به حکومت رسیدن دولتی شیعی در این کشور سبب مهم تر شدن این کمربند شیعی در منطقه شده است. در پی این تحولات و گسترش روحیه انقلابی شیعی، اظهار نگرانی هایی در بین برخی حکومت های پادشاهی سنی مذهب دیده می شود. آنان این کمربند شیعی را هلال شیعی می نامند و آن را در مقابل هلال از ایران آغاز می شود و تا مرزهای سوریه ادامه دارد و به حزب الله می پیوندد و سرانجام حماس را در بر می گیرد. این مفهوم ابتدا با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و روی کار آمدن دولتی شیعی، مطرح شد. با پیروزی انقلاب در ایران، شیعیان، که خود را گروهی اقلیت و محروم از قدرت اجتماعی و سیاسی تصور می کردند، امیدوار شدند و انگیزه حرکت در آنها ایجاد شد. مفهوم هلال شیعی از بهار ۱۳۸۲ و پس از به قدرت رسیدن شیعیان در عراق اهمیت بیشتری یافت و امریکا کوشید با طرح تهدید هلال شیعی از سوی دولت های عربی را در مقابل شیعیان قرار دهد و از سوی دیگر با بزرگ جلوه دادن این مفهوم ذهن سران عرب را از موضوع اسرائیل دور کند و با مخدوش کردن چهره ایران و شیعیان، آنها را دشمنان اصلی دولت های سنی معرفی کند. دولت های پادشاهی و سنی عربی خاورمیانه از ایجاد این کمربند یا هلال شیعی بسیار نگران اند. بسیاری اکنون در منطقه از

آن بیم دارند که با تشکیل هلال شیعی توسط شیعیان ایرانی، لبنانی، عراقی و به طور کلی شیعیان ساکن در منطقه خلیج فارس عملاً عرصه بر حکومت های عمدتاً سنی مذهب تنگ تر شود و منافع این حکومت ها در آینده جداً تهدید شود. تحلیلگران معتقدند که هلال شیعی را حاکمان دیکتاتوری در منطقه مطرح کرده اند که به نوعی امریکا و اسرائیل برای مقابله با شیعیان از آنان استفاده می کنند و به کارگیری این مفهوم از روی تعصب است و پایه و اساس ندارد. شکل گیری این کمربند شیعی در منطقه خاورمیانه می تواند منافع دولت های غربی، به ویژه امریکا، و دولت های منطقه وابسته به امریکا را تهدید کند. باید این نکته را هم در نظر گرفت که شکل گیری هلال شیعی در منطقه ای در حال رخ دادن است که بخش اعظمی از انرژی دنیا از آن تأمین می شود و همین نکته بر حساسیت موضوع بسیار می افزاید.

عوامل احیای تفکر شیعی را می توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. عوامل درونی و ایدئولوژیک، ۲. عوامل خارجی و بین المللی. در بعد اول مذهب تشیع طی تاریخ مذهبی انقلابی و دارای ماهیتی اصلاح طلب بوده است و شاید بتوان مهم ترین عامل احیای تفکر شیعی را ایدئولوژی انقلابی آن دانست. عوامل خارجی متعدّدند، لکن مهم ترین آنها پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است که سبب تحول، امیدواری و حرکت در جمعیت های شیعی سراسر جهان شد.

- عوامل درونی و ایدئولوژیک : عوامل بسیاری سبب احیا و خیزش تفکر شیعی شده، اما از نظر فولر فرانکه موارد ذیل عامل این خیزش بوده: ۱. سرخوردگی جهان اسلام در مواجهه با تجدد و نوسازی غرب، ۲. شکست حکومت های غرب گرا در مسئله فلسطین، ۳. انشقاق

در جامعه که به دنبال گسترش شهر نشینی و دیوان سالاری غیر سودمند پدید آمد، ۴. انزوای دیرین سیاسی شیعیان، ۵. محدود شدن آزادی های مذهبی شیعیان از سوی حکومت ها، ۶. تبعیض اجتماعی و اقتصادی فراگیر برای شیعیان.

- عوامل خارجی: تحولات منطقه ای و حضور نظامی امریکا در منطقه از دیگر عواملی بود که شرایط را برای حضور جدی شیعیان در عرصه های بین المللی و سیاسی به صورتی ناخودآگاه و غیر مستقیم فراهم کرد.

الف) ایران: ایران را می توان رکن و ستون اصلی هلال شیعی دانست، زیرا تنها دولت شیعی مذهب مستقل و قدرتمند است که بیش از سی سال به حیات خود ادامه می دهد و می تواند مادر و کانون اصلی این هلال به شمار آید.

انقلاب اسلامی در حالی در ایران رخ داد که رژیم حاکم بر این کشور شریک و هم پیمان اصلی امریکا در منطقه به شمار می رفت و قرار بود ژاندارم منطقه گردد. وجود منابع نفتی عظیم و موقعیت ژئوپولیتیک این کشور همگی براهمیت و تأثیرگذاری انقلاب اسلامی می افزود. همه حساسیت های ذکر شده در کنار ماهیت فکری و ایدئولوژیکی انقلاب، که سیاست صدور جزء اصول اولیه آن بود، بر میزان تأثیرگذاری این حرکت در افکار عمومی و جهانی، به ویژه شیعیان می افزود.

امام خمینی صدور انقلاب را خصلت ذاتی و گریزناپذیر انقلاب اسلامی معرفی می کرد. برای ایشان صدور انقلاب هم تکلیفی بود منطبق بر همان احساسی که برای حاکمیت اسلام و احکام تعالی بخش

آن در داخل کشور ایران، مسلمانان مکلف به انجام دادن آن بودند، هم اینکه صدور انقلاب را در حکم تاکتیکی تهاجمی علیه دشمنان و انقلاب برای دور کردن خطر آنان و به نوعی صیانت از انقلاب ضروری می دانست و عزم راسخ خود و مسئولان نظام را در این زمینه با صراحت اعلام می کرد.

برای شیعیان زمینه ها و دلایل بسیار مهمی وجود داشت که انقلاب ایران را کعبه آمال و الگوی خود بینند و با ایران همدلی داشته باشند. به طور کلی شیعیان، چه در کشورهایی که اکثریت دارند و چه کشورهایی که در اقلیت اند، تحت حاکمیت اهل سنت و بعضاً حکومت های غیر دینی به سر می برند و از اوضاع اقتصادی، سیاسی و رفتار تبعیض آمیز دولت های حاکم شان ناراضی اند. جوار و قرب جغرافیایی و اشتراکات تاریخی، وجود مکان های مقدسه دینی و مذهبی طراز اول در بین منطقه، تجاوز اسرائیل و مظلومیت ملت فلسطین و اقلیت عظیم شیعه همه از عواملی هستند که در بررسی تأثیرات فرامرزی انقلاب اسلامی در منطقه غربی آسیا اهمیت دارد. براندازی رژیم شاهنشاهی طرف دار غرب و امریکا سبب افزایش اعتماد به نفس شیعیان جهان و ایجاد انگیزه در آنها برای تحرک شد. البته درباره جایگاه ایران در هلال شیعی تحلیلگران دیدگاه های متفاوتی دارند، عده ای مدیریت ایران و تأثیر آن را بر شیعیان کاملاً برنامه ریزی شده و برای کسب قدرت در منطقه خاورمیانه و سطح بین المللی می دانند و عده ای دیگر آن را نتیجه ماهیت ایدئولوژیک انقلاب معرفی می کنند. عده ای از شکل گیری امپریالیسم شیعی برای کسب قدرت جهانی خبر می دهند: «ایران ادعای رهبری جهانی انقلاب اسلامی به نام یک اتحادیه شیعی را دارد

هدف این اتحادیه نه تنها ایجاد هماهنگی میان جوامع شیعه، بلکه استقرار اسلام شیعی در میان جهان اسلام و قصد اسلامی شدن عمومی جهان است». این دسته از تحلیلگران اتحادیه شیعی را ابراز دیپلماسی ایران برای افزایش قدرت بین المللی خود معرفی می کنند. همان گونه که مشاهده شد، تحلیلگران هلال شیعی را برنامه ریزی ایران در سیاست خارجی خود معرفی می کنند، البته آنچه به حقیقت نزدیک تر است آن است که هلال شیعی هم به اراده رهبران انقلاب به صورت برنامه ریزی شده تقویت می شود و هم به صورت ناخودآگاه تابع ایدئولوژی جهان شمول و انقلاب اسلامی است. به عبارتی می توان گفت تلاش ناآگاهانه ایران برای ایجاد هلال شیعی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی با گذشت زمان به صورت آگاهانه و برنامه ریزی شده در آمد.

ب) شیعیان عراق: بعد از ایران متهم ترین کشور در هلال شیعی کشور عراق است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران موجی عظیم از احساسات اسلامی و ضد بعثی جوان های متعهد و مومن عراق را فراگرفت. مردم مظلوم و زجر کشیده عراق پس از سال ها سلطه بعثی ها به رهایی از این فشار و ظلم امیدوارتر شدند. جوش و خروش جوانان، که متأثر از مبارزات مردم ایران بود، آنان را به سوی رهبری می کشاند تا با هدایت خویش به سوی هدف آنان، که ایجاد جمهوری اسلامی بود، گسیل دارد، از همین رو گروه گروه از مسلمانان متعهد به نجف می رفتند و ضمن در اختیار قرار دادن همه امکانات خود به آیت الله صدر برای انجام دادن هر نوع فداکاری اعلام آمادگی می کردند.

روابط مستمر مراکز اندیشه و علم تشیع دو کشور عراق و ایران با یکدیگر باعث استواری تأثیر ایران در عراق شد. این آمیختگی اندیشه های تشیع دو کشور سبب شد زعامت مذهبی مردم این کشور به دست ایرانیان و یا کسانی افتاد که ایران الاصل بودند. گذشته از رهبران مذهبی و وعاظ که نفوذ کلامی و سیع داشتند بیشتر طلبه های علوم مدارس مذهبی نجف اشرف نیز ایرانی بودند که بیشتر آنان پس از پایان تحصیلات خود، اقامت در کربلا و نجف را ترجیح می دادند. اقامت این عده در این شهر ها باعث شد شیوه های تفکر ایرانی هر چه بیشتر در جامعه عراق اثر بگذارد. مؤمنان و روحانیان ایران قرن هاست که مجذوب سه مکان مقدس در عراق (نجف، کربلا و کاظمین) شده اند. در عوض شیعیان عراق نیز شیعیان ایران را حامی سیاسی خود و وزنه ای در مقابل فرمانروایان سنی بغداد می دانستند. این روابط، شیعیان عراق را به هدف مناسبی برای سیاست های ایران به منظور سرنگونی رژیم عراق، چه در دوران شاه و چه در دوران آیت الله خمینی، تبدیل کرد. به این ترتیب، نفوذ ایران عامل مهمی در تحول ایدئولوژیک و سازمانی پیکار جویی شیعیان عراق به شمار می آید. و بسیاری از گروه های نماینده مقاومت شیعی در برابر قدرت بعث عراق با ایران تماس هایی داشتند. از میان این گروه ها می توان به حزب الدعوه و گروه الفاطمی اشاره کرد.

حزب الدعوه و رهبران آن آیت الله صدر تلاش خود را برای احقاق حقوق شیعیان افزایش دادند و کوشیدند با ایجاد اتحاد در بین شیعیان عراق و انجام فعالیت های نظامی به اهداف خود نزدیک تر شوند. در این میان هم گرایی رهبران حزب الدعوه، به ویژه آیت الله صدر و

رهبران ایران سبب همکاری بسیار نزدیک این رهبران با هم شد. بازوی نظامی حزب الدعوة نیز، به کمک ایران و سوریه به عملیات خود علیه رژیم ادامه داد. یکی دیگر از ارگان های ضد رژیم عراق که ایران از آن حمایت می کرد، مجلس اعلامی انقلاب اسلامی بود. مجلس اعلامی انقلاب اسلامی که در ایران مستقر بود، در حکم ارگان عالی رهبران مبارزه شیعه در عراق، فعالیت می کرد. جنگ ایران و عراق اتفاقی بود که در گسترش تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر عراق، به ویژه شیعیان عراق، بسیار مؤثر بود. جنگ که در واقع فرصت و ابزاری برای نابودی انقلاب اسلامی به دست صدام و حامیانش تلقی می گردید در عمل به فرصت و ابزاری برای صدور انقلاب مبدل شد. انقلاب اسلامی برای صدام تهدید بود زیرا:

۱- اکثریت مردم عراق شیعه بودند، اما شیعیان کم ترین سهم را در قدرت و ساختار سیاسی داشتند. از همین رو انقلابی با آموزه های تشیع و تأسیس حکومت دینی، ممکن بود این اکثریت را به حرکت اندازد و صدام و حزب بعث را از قدرت ساقط کند،

۲- امام خمینی(ره)، در مقام مرجع شیعیان، در آنجا پایگاه داشت و صدام در حمایت از شاه، امام(ره) را در مهر ۱۳۵۷ از عراق خارج کرد،

۳- از همان روزهای اولیه آغاز انقلاب و انعکاس اخبار آن، توده های مردم عراق، به ویژه شیعیان، عکس العمل های چشمگیری از خود نشان دادند،

۴- حزب الدعوه یکی از تشکیلات سیاسی شیعی در آن زمان بود که حداقل بیست سال سابقه داشت و آیت الله محمد باقر صدر رهبر و مرشد این حرکت بود. پیروزی انقلاب سبب احیاء، تشدید و توسعه فعالیت این حزب گردید و این امر برای رژیم عراق تهدیدی جدی به شمار می آمد. این حکومت تصور می کرد سرکوب شدید داخلی و اقدام به جنگ خارجی می تواند نجات بخش باشد.

صدام تأکید کرده بود که دیگر اشتباه شاه را نمی کند و رهبر انقلاب را آزاد نمی گذارد، بنابراین آیت الله صدر و خانواده او را تحت کنترل شدید در آورد و سرانجام وی و خواهرش بنت الهدی را دستگیر و شهید کرد، آیت الله صدر در عراق همان کاری را می کرد که امام (ره) در ایران کرد. تأثیرات انقلاب اسلامی برعراق به دلیل سیاست های سرکوب گرایانه صدام کنترل شد و با مرور زمان کم رنگ تر گردید، اما حمله آمریکا به عراق شرایط جدیدی را فراهم آورد. روی کار آمدن دولتی شیعی در عراق، جایگاه عراق را در هلال شیعی بسیار پر رنگ تر کرد، به گونه ای که شاید بتوان آن را تولد دوباره هلال شیعی یا مرحله دوم رشد آن پس انقلاب ایران دانست.

ج) عربستان: عربستان، که از یک حکومت مرکزی سنی نسبتاً مقتدر برخوردار است، از امواج بیداری شیعیان بعد از انقلاب اسلامی به دور نبود و این تحولات شیعی در وضعیتی رخ می داد که در استان های شرقی عربستان، یعنی مناطق نفت خیز این کشور، محل تمرکز شیعیان

اثنی عشری بودند. تحولات درونی عربستان و اقدام شیعیان هم زمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران همگی شواهدی بر تأثیرگذاری انقلاب بر شیعیان این کشور است. شورش وسیع توده قطیف و سیوجات در اواخر سال ۱۹۷۹م، با دوران عزاداری شیعیان (عاشورا) و گروگان گیری دیپلمات های امریکایی در تهران هم زمان بود. روی دادن هم زمان این حوادث به دنبال انقلاب ایران در نظر سعودی ها ناخوشایند و بد شگون تلقی می شد. در واقع ندای ایت الله خمینی از نظر ۴۴۰,۰۰۰ شیعه استان های شرقی، نوعی دعوت به شورش به شمار می آمد. تحولات و تحركات شیعه با توجه به حضور دولت مقتدر مرکزی عربستان و سرکوب شدید این قیام ها، نتوانسته است چندان تحولی در عربستان به وجود آورد، این نکته نیز اهمیت دارد که سرنوشت شیعیان عربستان و نوع تعامل دولت مرکزی با آنان همیشه تابعی از نوع ارتباط دولت مرکزی سعودی با ایران بوده است. اما در کل سیاست اصلی عربستان در قبال شیعیان، کنترل شدید و جلوگیری از هر گونه تحرک ضد حکومتی است.

د) کویت: از آنجا که انقلاب اسلامی ایران دارای بازتاب های جهانی وسیعی بود، کشور کویت که در نزدیکی ایران قرار داشت، از این بازتاب مستثنا نبود. در این میان دولت کویت، که به حفظ وضع موجود در منطقه خلیج فارس تمایل داشت، مجبور شد سیاست های خود را با ایران تغییر دهد. این کشور سیاستی احتیاط آمیز در پیش گرفت و در وهله اول موضع خصمانه ای علیه جمهوری اسلامی اتخاذ نکرد. در حدود ۲۰ درصد جمعیت کویت شیعه هستند که بخش عمده ای از آنان

ایرانیان مهاجر به کویت اند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت شیعیان و ایرانیان مقیم آنجا منسجم تر شد و دولتمردان کویت را نگران کرد. دولت کویت به منظور تحت کنترل در آوردن اقلیت شیعی این کشور، ابتدا به سلب تابعیت و تبعید آنها اقدام کرد، اما پس از مدتی با افتتاح دوباره مجلس ملی و استفاده از وزرای شیعه در کابینه، کوشید این اقلیت شیعی را تحت کنترل در آورد. در این میان دولت کویت نگرانی فراوانی نسبت به ایرانیان مقیم در کویت داشت که کوشید با اخراج آنان از خاک کویت خود را از این تهدید فزاینده دور کند. پیگیری این سیاست در نهایت به نفع دولت کویت تمام شد زیرا ایرانیانی که از وضعیت مالی مناسبی در کویت برخوردار بودند به ترک این کشور و رها کردن اندوخته های خود تمایلی نداشتند و به همین دلیل به تدریج از فعالیت سیاسی شیعیان کویت کاسته شد. در کل می توان به این جمع بندی رسید که تحولات شیعی در کویت، تحت تأثیر انقلاب اسلامی، چندان عمیق و پایدار نبود و جز ایجاد هویتی جمعی برای شیعیان و ابراز مخالفت های مقطعی نتوانست به صورت پایدار و اثر بخش در فضای سیاسی کویت تحولی ایجاد کند.

ه) عمان: کشوری است که موقعیتی استراتژیک در تنگه هرمز دارد و برای ایران و کشورهای قدرتمند از اهمیت خاصی برخوردار است. اقلیت چشمگیری از شیعیان در آن کشور ساکن هستند که تحت تأثیر انقلاب اسلامی، مطابق گزارش موجود، امتداداً هویت مذهبی و شیعی خود را تحکیم کرده اما نمود سیاسی در خورتوجهی نداشته اند. شیعیان عمان معمولاً در پایتخت مسقط و شهرهای ساحلی ساکن اند.

بخش عمده ای از شیعیان عمان از مهاجران ایرانی هستند که طی حدود یک صد سال اخیر و به ویژه با توجه به مشکلات دوران پهلوی به عمان مهاجرت کرده اند. تعدادی از جوانان عمانی برای تحصیل علوم دینیه وارد ایران شده و در قم مشغول تحصیل اند. بعضی از آنان، پس از پایان یافتن تحصیل، بازگشته و کرسی های درس و مدارس دینی در عمان دایر کرده اند. به دلیل وجود اقلیت شیعی در عمان و حساسیت حاکمیت عمان نسبت به شیعیان و تحولات انقلاب اسلامی، روابط شیعیان، با انقلابی های ایران کم رنگ و سرد شده است. شیعیان، امروز یکی از نیروهای تأثیرگذار در جامعه عمان به شمار می روند و رهبران و جامعه آنان را شهروندانی با تقوا و صالح می دانند آنها پست های مهم دولتی را نیز تصدی می کنند.

و) بحرین: در بحرین، که ۷۰ درصد از جمعیت حدود ۴۴۳ هزار نفری آن شیعه هستند، اقلیتی سنی مذهبی از سالیان دور زمام امور را در دست داشته اند. همین انزوا در بین شیعیان بحرین، عاملی بود که آنان انقلاب ایران را فرصتی برای خروج از فشار های حاکم تلقی کنند و بدین ترتیب پیروزی انقلاب ایران سبب افزایش انگیزه و امیدواری شیعیان بحرین شد. بحرین، چه قبل و چه بعد از انقلاب ایران، کانون رستاخیز شیعی در کشورهای خلیج فارس بود. بیگانگی جامعه شیعه با حکومت به علت اصلیت ایرانی بعضی از اعضای آن تقویت می شود و به این ترتیب، در میان شیعیان بحرین، همیشه احساساتی به طرف داری از ایران وجود داشته است. به علاوه دعاوی طولانی ایران نسبت به این جزیره برشکاف سنی و شیعه افزوده است. همبستگی و اتحاد

مردم مسلمان بحرین با مردم ایران به حدی است که سازمان آزادی بخش بحرین، در جایگاه نماینده همین مردم، قبل از پیروزی شکوهمند ۲۲ بهمن با رهبران انقلابی ایران ارتباط داشت و همکاری می کرد. بسیاری از اعضای این سازمان سخنرانی های امام را ترجمه و برای مردم خود پخش می کردند تا آنها را به خوبی از خواسته های رهبر و انقلاب و خط مشی او مطلع نمایند و نیز می کوشیدند نوآرهای سخنرانی های ایشان را در اختیار مؤمنان قرار دهند. پیروزی انقلاب اسلامی تحولات و عکس العمل های فراوانی چه در شیعیان و چه در حاکمیت بحرین ایجاد کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی و اوج گیری دوباره شور و احساسات شیعی، طرح دوباره دعوی دیرینه اکثریت شیعه به برخورداری از حق برابر در حاکمیت از سال ۱۹۸۰-۱۹۷۹ از سر گرفته شد. اظهارات بعضی از مقامات رسمی ایران درباره حاکمیت ایران بر بحرین و الحاق آن به این کشور نیز باعث تشدید فشار خاندان آل خلیفه بر شیعیان بحرین گردید. هرآورد کمجیان معتقد است که امام خمینی (ره) برخلاف شاه که می کوشید بحرین را ضمیمه ایران کند، می خواهد با انقلابی کردن شیعیان بحرین حکومت آل خلیفه را براندازد، و جبهه اسلامی برای آزادی بحرین به همین منظور ایجاد و حمایت می شود.

دولت بحرین در دوران جنگ ایران و عراق اعلام بی طرفی کرد، ولی در عمل از سیاست های دولت عراق حمایت نمود و همین رویکرد سبب افزایش تنش بین شیعیان مدافع ایران و آل خلیفه شد، به همین دلیل حکومت آل خلیفه اعلام کرد که تعهد دارد بعضی از رهبران مشهور شیعی را اعدام کند. این حکومت با هر گونه تظاهرات شیعیان

مقابله می کرد. اوج این سرکوب ها در تظاهرات شیعیان در آوریل ۱۹۸۰م در اعتراض به ترور آیت الله صدر روی داد. روابط سیاسی ایران و بحرین هیچ گاه حالتی ثابت نداشت. روابط دو کشور بعد از جنگ بهبود یافت، ولی در سال ۱۳۷۲ دوباره به سردی گرایید. در سال ۱۳۷۳ اوزیر امور خارجه بحرین در نطق خود در سازمان ملل درباره اختلافات ارضی امارات با ایران از آن کشور در مقابل ایران طرفداری کرد. دولت بحرین در سال ۱۳۷۴ در شورای همکاری خلیج فارس جزء طرف داران صدور قطعنامه علیه ایران بود. این روابط بعد از روی کار آمدن امیر جدید بحرین رو به بهبودی گذاشت. تحرکات شیعیان بحرین، که بعد از پیروزی انقلاب و از سال ۱۹۷۹م پرننگ و منسجم شده بود، متوقف شد و اما در پی به حاکمیت رسیدن شیعیان در عراق، شیعیان بحرین نیز امیدوار شدند. شیعیان انتخابات سال ۲۰۰۲م در بحرین را تحریم کردند و اعتبار انتخابات را زیر سؤال بردند. در ۲۶ مارس ۲۰۰۵م به فاصله اندکی پس از تأیید رسمی انتصاب جعفری برای تکیه زدن بر کرسی صدارت کابینه جدید عراق، در حدود هشتاد هزار تظاهر کننده شیعه در بحرین به خیابان ها ریختند تا با مطالبه تصویب قانون اساسی جدیدی در کشورشان خواستار دستیابی شیعیان به حقوق بیشتر شوند. مهم ترین خواسته آنها حق انتخاب نخست وزیر به جای انتصاب او از جانب شخص پادشاه بود. در پی آن شیعیان توانستند در مجلس ملی بحرین پیروزی را کسب کنند و جایگاه خود را در حاکمیت سیاسی بحرین پرننگ تر سازند. (و) لبنان: دلایل بسیاری بر چرایی اثر پذیری شیعیان لبنان از انقلاب اسلامی ایران وجود دارد، از جمله اشتراکات مذهبی، ظلم و ستم علیه

اقلیت شیعه، و داشتن سابقه تاریخی مشترک در حوزه های ارتباطی علمای شیعی، به ویژه علمای جبل عامل. انقلاب اسلامی ضمن آنکه هویت اسلامی مسلمانان در لبنان را تقویت کرد، از لحاظ سیاسی نیز کفه تعادل و موازنه قومی و قدرتی را به سود مسلمانان تغییر داد و شیعیان لبنان را به جلوداری حزب الله به قدرت تعیین کننده در سطح لبنان و نیز مبارزه با اسرائیل مبدل کرد. شدیدترین و محسوس ترین اثر انقلاب اسلامی در لبنان، که با ابتکار عمل و تیزبینی امام خمینی (ره) ایجاد شد، تأسیس و ایجاد جنبش حزب الله در تابستان ۱۹۸۳م است، به گونه ای که هر جا از انقلاب اسلامی و لبنان صحبت می شود ذهن ها متوجه حزب الله می گردد. زمینه شکل گیری چنین جنبشی در عرصه سیاسی لبنان را امام موسی صدر و شهید چمران با فعالیت خود در مناطق جنوبی و شیعه نشین لبنان، که زادگاه حزب الله است، فراهم کردند. شکل گیری جنبش حزب الله و توانمندی های این حزب در عرصه سیاسی و نظامی در منطقه ای حساس از خاورمیانه این امکان را برای این فراهم کرده است تا مبارزه با دولت های غربی، به ویژه امریکا و دست پرورده اش اسرائیل، را در فاصله ای دورتر از مرزهای سیاسی - جغرافیایی خود پیگیری کند و کمترین هزینه های نبرد را متقبل شود.

ز) سوریه: حاکمیت یک رژیم علوی که اقلیتی در سوریه هستند، رقابت حزب بعث سوریه با حزب بعث حاکم در عراق و تحت فشار قرار گرفتن از جانب اسرائیل، رهبران سوری را برآن داشت تا به انقلاب اسلامی به دید حامی خود در منطقه بنگرند، با این حال

همکاری بین دولت سوریه و دولتمردان انقلاب ایران رابطه ای دو سویه بوده است و هر کدام از دو طرف با برقراری این ارتباط به اهداف خود نزدیک شده اند.

تحلیلگر سوری، مبین این رابطه دو طرفه را از گونه بررسی و توجیه کرده است: «حمایت سوریه از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹م آغاز شد. دلیل حمایت سوری ها اتخاذ مواضع عداوت آمیز رهبران انقلاب ایران در برابر رژیم بود که آشکارا مورد حمایت امریکا و متحد اسرائیل قلمداد می شد، از این رو مخالفت با رژیم سلطنتی محمد رضا پهلوی صراحتاً به معنای هم سویی با سیاست های مورد دلخواه دمشق در منطقه حساس خاورمیانه و به طور کلی در جهان بود وقتی جنگ (ایران -عراق) به پایان رسید دو کشور فضای بیشتری را برای مقابله با دشمن اصلی مشترک، یعنی اسرائیل، فراهم دیدند و تلاش کردند تا از طریق تقویت حزب الله در جنوب لبنان به خواسته های خویش در این رابطه جامعه عمل ببوشانند. ایران البته این همکاری را فارغ از علایق طبیعی خویش، که همانا بسط نفوذ شیعیان در منطقه بوده است، پایه گذاری کرد. سوریه نیز تلاش می کرد تا با همکاری ایران، به عنوان یک رژیم قابل اعتنا، جنگ دیرین خود را با اسرائیل با طرز آبرومندانه تری ادامه دهد. در کل مشاهده می شود که رابطه ای استراتژیک چه در دوران حیات حافظ اسد و چه بعد از مرگش و به حکومت رسیدن بشار اسد بین ایران و سوریه برقرار است، ارتباطی که در نگاه اولیه ممکن نیست، زیرا در طرفی ایران و افکار انقلابی قرار دارد و در طرف دیگر کشوری پایبند به ایدئولوژی ناسیونالیستی - سوسیالیستی بعث.

ژئوپلیتیک شیعه و هلال شیعه، توهم یا واقعیت

ژئوپلیتیک شیعه به مفهوم امتداد جغرافیای سیاسی شیعه در کشورهای مختلف خاورمیانه‌ی بزرگ با هارتلند ایران است. در واقع، کمربندی از تشیع، حیات اقتصادی، استراتژیکی و تاریخی اسلام را در بر می‌گیرد و بخش‌هایی از لبنان، سوریه، عراق، عربستان، کویت، بحرین، ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان را می‌پوشاند. این کمربند که در کشورهای مختلف به اکثریت و اقلیت شیعه تقسیم می‌شود، خود دنیایی است که تأثیرات گوناگون در آن، به سرعت انتقال می‌یابد. مهمترین موضوع مورد توجه در این میان، بحث انرژی می‌باشد، چرا که قرن بیست و یکم را قرن حاکمیت انرژی نامیده‌اند. بر همین اساس نیز در آینده عامل تسویه حساب قدرت‌ها با کشورها و کشورها با ملت‌ها فقط و فقط انرژی خواهد بود (برنابلدچی، ۱۳۸۵: ۶۵). مروری بر مناطق نفت خیز جهان نشان می‌دهد که خاورمیانه با داشتن ۲۳ درصد جمعیت جهان، ۳۰ درصد منابع معدنی جهان، ۷۴ درصد ذخایر نفتی خام جهان و ۵۰ درصد از ذخایر کشف شده‌ی گاز طبیعی را در خود جای داده است. رابطه‌ی نزدیکی نیز بین منابع نفتی و گازی خاورمیانه با مناطق سکونت شیعیان وجود دارد. به طوری که ۸۰ درصد جمعیت بومی خلیج فارس را شیعیان تشکیل می‌دهند، و این در حالی است که سه چهارم ذخایر نفتی جهان در این منطقه قرار دارد. به عنوان نمونه، ساکنان منطقه احساء عربستان سعودی که از مرزهای کویت تا سرحدات قطر امتداد دارد، از اعقاب شیعیانی هستند که در زمان

سلسله‌ی دوازده امامی آل بویه در قرن دهم میلادی به این مذهب گرویدند. قسمت اعظم ذخایر نفتی عربستان سعودی نیز در همین منطقه قرار دارد و هفتاد درصد نیروی کار شاغل در این حوزه‌های نفتی را اعراب شیعه تشکیل می‌دهند. با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی مناطق شیعه نشین در خاورمیانه، نگرانی‌های زیادی در غرب راجع به اندیشه‌ی شیعه به وجود آمده است که می‌توان براساس رابطه‌ی متقابل ساختار (موقعیت ژئوپلیتیکی شیعیان) و کارگزار (ایدئولوژی انقلابی تشیع) و تأثیر آن بر منافع غرب در منطقه تحلیل و بررسی کرد (فاضلی نیا، ۱۳۸۵: ۸۰-۱۳۰). در واقع غرب از سویی از موقعیت ژئوپلیتیکی شیعیان، به عنوان یک ساختار که قسمت اعظم منابع نفتی خاورمیانه را در اختیار دارد نگران است، و هم از ایدئولوژی انقلابی تشیع، به عنوان یک کارگزار، که همواره بر عدالت تأکید داشته است. با توجه به همین مسائل، برخی از جریان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با طرح موضوع شکل‌گیری هلال شیعی و خطرهای ناشی از آن، سعی دارند یک نزاع فرقه‌ای و سیاسی را در خاورمیانه به وجود آورند، تا از این طریق بتوانند تغییرات بنیادین در منطقه به وجود آورند و نفوذ دین در حوزه‌ی سیاسی و عمومی را کاهش دهند.

اصطلاح هلال شیعی یک واژه‌ی جدید در ژئوپلیتیک می‌باشد که برای اشاره به مناطق شیعه نشین در خاورمیانه به کار می‌رود. هلال شیعی، هلالی است که از جبل عامل لبنان شروع شده و پس از در نوردیدن بین النهرین و سواحل خلیج فارس به ویژه مناطق نفت خیز شرق عربستان سعودی و فلات ایران تا قلب کوه‌های خراسان بزرگ ادامه می‌یابد. اواخر سال ۲۰۰۴م، برای اولین بار ملک عبدالله، پادشاه اردن،

از شکل‌گیری هلال شیعی در خاورمیانه سخن به میان آورد. سخنان وی باعث شد تا یکی از روزنامه نگاران الشرق الاوسط، از شکل‌گیری یک ماه کامل خبر دهد و نه هلال. ملک عبدالله مدعی شد که منطقه‌ی خاورمیانه با خطر یک جنگ فرقه‌ای بین مسلمانان شیعه مواجه شده است (Haji-Yosefi, ۲۰۰۹: ۶۷). به زعم وی با وجود اینکه شیعیان عرب، بیشتر از هویت مذهبی، به هویت قومی-عربی خود پایبند هستند، هدف از طرح بحث هلال شیعی را نگرانی‌های امنیتی در خاورمیانه عنوان کرد. مهمترین حادثه‌ای که باعث شد تا موضوع هلال شیعی مطرح شود، سقوط حکومت صدام، و به قدرت رسیدن شیعیان در عراق می‌باشد. به نظر ولی رضا نصر، سقوط حکومت صدام، برخلاف تصور دولت ایالات متحده که فکر می‌کرد به دموکراسی در عراق و کشورهای منطقه منتهی می‌شود، فرصتی برای شیعیان به وجود آورد تا به فکر رفع بی‌عدالتی‌های گذشته علیه جامعه‌ی شیعیان باشند. در نتیجه‌ی احیای شیعیان، توازن قدرت فرقه‌ای در عراق و خاورمیانه دستخوش تغییراتی بنیادین گردید. به عنوان مثال، حوادث اخیر در عراق توانست شیعیان عربستان سعودی را به حرکت وا دارد. (حدود ۱۰ درصد جمعیت عربستان شیعه هستند)، به طوریکه در انتخابات سال ۲۰۰۵ شهرداری‌ها، میزان مشارکت مردم در مناطق شیعه‌نشین، دو برابر سایر مناطق بود. اعلام شعار «یک نفر، یک رای» از سوی علمای شیعه‌ی عربستان، به سایر کشورهای منطقه نیز رسوخ کرد. شیعیان لبنان نیز از قاعده‌ی فوق پیروی کردند. در بحرین نیز شیعیان این کشور که حدود ۷۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، توانستند با به کارگیری استراتژی فوق در انتخابات مجلس موفقیت چشمگیری کسب کنند.

اما دو گروه بحث مربوط به تهدید هلال شیعی در منطقه را برجسته ساخته اند، اولی بعضی از سران کشورهای سنی و عرب منطقه از جمله مصر، عربستان سعودی و اردن هستند و دومی مخالفان افزایش نقش منطقه ای ایران، از جمله اسرائیل و ایالات متحده (معین الدینی، ۱۳۸۵: ۱۵۹). از نظر سران کشورهای عربی منطقه، ایران برای شکل دادن به هلال شیعی سه هدف عمده را دنبال می‌کند: اول اینکه می‌خواهد توده‌های مردم شیعه در منطقه را به سمت خود سوق دهد، دوم اینکه می‌خواهد یک کمربند ایدئولوژیکی و سیاسی شیعه در عراق، سوریه، لبنان و خلیج فارس ایجاد نماید، و سوم اینکه نقش و قدرت منطقه‌ای خود را افزایش دهد. هم صدا با سران بعضی از کشورهای منطقه، نویسندگان اسرائیلی نیز گفته‌های آنان را بهانه قرار داده و بر خطرناک بودن اتحاد میان شیعیان کشورهای منطقه، تأکید می‌کنند. حتی در مواردی نیز ادعاهای مرزی امارات متحده عربی درباره‌ی جزایر سه گانه‌ی ایران را نیز به موضوع ربط می‌دهند. کنفرانس‌های متعددی نیز در این باره برگزار کرده‌اند که از جمله‌ی آنها می‌توان به کنفرانس مرکز گلوریا در سرزمین‌های اشغالی با عنوان «بعد از لبنان: یک خاورمیانه جدید» اشاره کرد.

دلایل زیادی برای مطرح کردن بحث هلال شیعی می‌توان ذکر کرد که به بعضی از مهمترین آنها اشاره می‌شود:

۱- تقلیل یافتن مشروعیت و قدرت حاکمان سنی منطقه

۲- نگرانی از افزایش خواسته‌های سیاسی شیعیان کشورهای مذکور

۳- افزایش نقش ایران در مسائل مربوط به اعراب

۴- تأمین منافع ایالات متحده و حفظ امنیت اسرائیل

۵- انحراف دموکراسی‌سازی ایالات متحده در جهان عرب به سمت شیعه ترسی

۶- افزایش نفوذ ایران بر گروه‌های فلسطینی (نصر، ۱۳۸۳: ۳۴).

جدای از علل و عوامل مطرح شدن هلال شیعی، به نظر می‌رسد که شیعیان منطقه، قبل از آنکه از علایق مذهبی برانگیخته شوند، هویت‌های قومی خود را مورد تأکید قرار می‌دهند. علاوه بر این، رهبران شیعه‌ی کشورهای مختلف، جدای از مشترکاتی که دارند، برای اداره سرزمین خود، عقاید و خواسته‌های خاص خود را دارند. با این حال اتحاد و هم‌گرایی ایران با شیعیان منطقه، بیشتر از آنکه ایدئولوژیکی و به خاطر شیعیگری باشد، به خاطر واقعیات سیاسی موجود در منطقه می‌باشد (Rubin, ۱۹۹۸: ۱۰۹). به عنوان مثال، روابط ایران و حزب الله لبنان، نشان می‌دهد که این اتحاد ریشه در مسائل استراتژیکی منطقه دارد که هر دو طرف به خاطر مسائل امنیتی و مواجهه با یک دشمن مشترک، به سوی یکدیگر کشیده شده‌اند. در مورد عراق نیز، ایران بیشتر تمایل دارد که از ظهور یک رژیم مخالف ایران در بغداد جلوگیری کند و بحث شیعه و سنی مطرح نیست، چرا که اگر حمایت از ایاد علاوی را در نظر بگیریم، وی با وجود شیعه بودن، فردی سکولار می‌باشد.

انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر شیعیان

عده ای از صاحب نظران غربی معتقدند، حساسیت آموزه های ایدئولوژیکی شیعه زمانی بیشتر خواهد شد که موقعیت های ژئوپلیتیکی

شیعه هم در نظر گرفته شود. ژئوپلیتیک شیعه به مفهوم امتداد جغرافیای سیاسی شیعه در کشورهای مختلف خاورمیانه بزرگ با هارتلند ایران است. (مایل افشار، ۱۳۸۳) در واقع، کمربندی از تشیع، حیات اقتصادی، استراتژیکی و تاریخی اسلام را در بر می گیرد و بخش هایی از لبنان، سوریه، عراق، عربستان، کویت، بحرین، ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان را می پوشاند. این کمربند که در کشورهای مختلف به اکثریت و اقلیت شیعه تقسیم می شود، خود دنیایی است که تأثیرات گوناگون در آن به سرعت انتقال می یابد. (مجموعه مقالات کنفرانسی بین المللی تل اوپو، ۱۹۸۴: ۳۶). از طرفی با توجه به خصوصیات ژئوپلیتیک کشورهای واقع در حوزه ژئوپلیتیک شیعه، ساختار طبیعی و انسانی ژئوپلیتیک شیعه، صفاتی را به آن بخشیده که به منزله یک واحد کارکردی فعال و مؤثر در نظام جهانی عمل می کند. صفاتی نظیر منابع، جمعیت، طرز قرارگیری، موقعیت جغرافیایی و نظایر آن، منطقه را در مسائل مهم جهانی نظیر انرژی، عملیات و راهبرد نظامی، اندیشه دینی، امنیت بین المللی، تجارت جهانی و... درگیر نموده است. برای مثال شیعیان خلیج فارس در منطقه بسیار حساسی از نظر جغرافیای سیاسی قرار دارند. خلیج فارس به منزله مهم ترین و بزرگ ترین مخزن نفتی جهان نقش تعیین کننده ای در سرنوشت اقتصادی جهان دارد. با این حال اهمیت این منطقه صرفاً در وجود منابع گسترده نفتی و معدنی آن خلاصه نمی شود و نقش سیاسی منطقه خلیج فارس با توجه به اهمیت ایدئولوژیکی، ارتباطی، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک آن متبلور و آشکار است. نگاهی به شرایط اقتصادی سیاسی جمعیتی شیعیان منطقه روشن می سازد که به غیر از ایران در

هیچ کشوری قدرت مطلق در دست شیعیان نیست و اکثر آنها در وضعیت نابسامان اجتماعی زندگی می کنند، به نحوی که حتی از داشتن یک زندگی معمولی محروم گشته اند و در بیشتر این مناطق با شیعیان همانند شهروند درجه دوم رفتار می شود و در اکثر کشورهای منطقه، اقلیت غیرشیعی همواره شیعیان را در معرض انزوا قرار داده اند. همین محرومیت های همه جانبه ای که بر شیعیان منطقه اعمال می شود، به اعتراض این اقلیت مذهبی انجامیده است. این اعتراض ها که به دنبال بالا رفتن سطح آگاهی اجتماعی متبلور شده اند، روز به روز ابعاد گسترده تری به خود می گیرند. تاریخ این منطقه هم بازتاب مبارزات مردمی به ویژه شیعیان در راه رسیدن به آزادی، استقلال، حاکمیت اسلامی و مشارکت سیاسی و اقتصادی است. در این راستا تحولات منطقه ای و بین المللی، تأثیر فراوانی در استمرار این حرکت ها داشته اند، به ویژه وقوع انقلاب اسلامی ایران، افق های تازه ای به روی شیعیان منطقه گشود و آنان را برای مبارزه برای تغییر وضع موجود رهنمون ساخت و این در حالی است که دولت های منطقه بی توجه به فاکتورهای جغرافیایی سیاسی شیعیان و مؤلفه های مثبت جغرافیایی آنها، به گرایش ها و تعصبات قومی - مذهبی متکی هستند. جداسازی شیعیان از دیگر گروه ها و جمعیت ها و در انزوا قرار دادن، و هم چنین عدم مشارکت آنان در قدرت و حاکمیت کشور، نمود بارز بی توجهی به جنبه های مختلف جغرافیایی سیاسی از سوی دولت های منطقه به شمار می آید (متقی زاده، ۱۳۸۴: ۲۰۳). در چنین فضایی با توجه به این که مؤلفه های مثبت جغرافیایی شیعیان منطقه، ظرفیت های بالقوه فراوانی برای ایفای نقش آنان فراهم آورده است، تأثیر بیش

انقلابی ایران بر کشورهای منطقه می تواند ظرفیت های بالقوه را بالفعل سازد و منافع کشورهای منطقه و به تبع آن منافع قدرت های غربی را به مخاطره اندازد. با توجه به مطالب فوق به نظر می رسد صرف نظر از تعارض آموزه های شیعه با مدرنیته غرب، موقعیت جغرافیایی آنان نیز در تضاد با منافع جهان صنعتی بوده و بنابراین بیش از پیش، حساسیت این کشورها را برانگیخته است. در این راستا منافع آنها در منطقه به مهار نیروی ژئوپلتیک شیعه بستگی دارد. البته برای غرب، موقعیت شیعیان ایران با سایر شیعیان در سایر قسمت های ژئوپلتیک شیعه فرق دارد. ایران تنها کشوری است که شیعیان، اکثریت غالب آن را تشکیل می دهند. در دو یا سه کشور دیگر نیز تعداد شیعیان زیاد است و در سایر نقاط جهان اسلام شیعیان در اقلیت هستند (تقی زاده داوری، ۱۳۸۳: ۱۷۸). اما با این حال غرب به این نکته هم توجه دارد که به جز ایران، در سایر نقاط، شیعیان توسط دولت های منطقه در فقر و محرومیت نگه داشته شده اند، از این رو به وضعیت خود معترض هستند و هر گونه تغییر در شرایط سیاسی کشورهای این حوزه، زمینه حاکمیت کامل و یا نسبی شیعیان را فراهم خواهد کرد. از طرفی جمعیت شیعه عرب به لحاظ استراتژیکی در قلب بزرگ ترین منطقه نفت خیز خاورمیانه و در عرض شاهراه های نفتی خلیج فارس قرار دارند. با توجه به این موضوع، فولر در کتاب شیعیان عرب، مسلمانان فراموش شده بیان می کند که از بعد نظری، شیعیان عرب به همراه ایران می توانند بیشتر منابع نفتی خلیج فارس را تحت کنترل خود در آورند (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۵۹). شاید آگاهی از این مسئله باعث شده که آمریکا در عراق تدابیر خاصی اتخاذ کند، چرا که در عراق شیعیان از

برتری نسبی در دولت جدید برخوردار شده اند و این حضور در چهارچوب حساسیت غرب نسبت به ژئوپلیتیک شیعه قابل تحلیل است.

صدور افکار انقلابی، تهدید منافع غرب

انقلاب اسلامی ایران غرب را با پدیده ای مذهبی مواجه کرد که اگرچه - فی نفسه - جدید نبود و سابقه ی تاریخی بیش از ۱۴۰۰ ساله داشت، اما با شناخت غرب از مسائل بین المللی و برداشت نادرست غربی ها از حرکت های مذهبی و بخصوص اسلامی، مطلقاً برای آنها قابل توجیه نبود و به همین دلیل، آنها را مبهوت و غافلگیر کرد. این پدیده ی جدید، که به نام های گوناگون از جمله «بنیادگرایی اسلامی»، «اصول گرایی اسلام»، «بیداری اسلامی» و «رستاخیز اسلامی» معروف شد، حرکتی مبتنی بر بازگشت به خویشتن خویش و تأکید بر هویت فراموش شده ی اسلامی در جهت برخورد با جوانب متفاوت حیات بشری و در جهت خلاف منافع و اهداف غرب بود (کدیور، ۱۳۸۱: ۹۹). در این میان، اندیشه ی صدور انقلاب به عنوان یکی از اصول تغییر ناپذیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز از جمله عوامل مهم مخاطره ساز برای منافع آمریکا در منطقه به شمار می آمد. از یک سو، وقوع انقلاب در «جزیره ی ثبات» آمریکا در منطقه، توزان قوا را بر هم زد، و از سوی دیگر، با اعلام چارچوب اصلی سیاست خارجی ایران - یعنی اصل «نه شرقی، نه غربی» - یک قطب جدید قدرت مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی، جدای از ایدئولوژی های مسلط

جهانی را عنوان نمود. با پیروزی انقلاب اسلامی، نقش تاریخی ایران از حدود جغرافیایی اش فراتر رفت و افکار انقلابی از این کشور به اقاصا نقاط جهان رسوخ کرد، به گونه ای که امروز نه تنها کسی در اهمیت جنبش های اسلامی در سراسر جهان شکی ندارد، بلکه از یک قطب اسلامی، که تهدیدی جدی در مقابل بلوک غرب به شمار می آید، صحبت می شود. به اعتقاد بسیاری، جنگ سرد آینده ی غرب با اسلامی گرایبی انقلابی مشکل تر از جنگ سردی خواهد بود که با شوروی (سابق) داشت، چرا که این جنگ در مقایسه با جنگ پیشین، دارای مرزهای خاصی نیست (همان).

نقش امام خمینی(ره) در روند ایدئولوژیک شدن تشیع

در فرایند انقلاب اسلامی، اسلام شیعی به مثابه ایدئولوژی راهنمای عمل و رهایی ساز جلوه گر شد. در این راستا نقش امام خمینی (ره) به عنوان ایدئولوگ انقلاب اسلامی برجسته است. مهم ترین اقدام امام در این زمینه، ایجاد تغییرات اساسی در تفکر اجتهادی شیعه نسبت به سیاست بود. مبنای این تغییرات تفسیر جدیدی بود که امام از مفاهیم، آموزه ها و نمادهای اسلام شیعی انجام داد. بر مبنای این مکتب، اهداف اصلی جنبش های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران عبارتند از :

(اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۶۲).

۱- استقرار حاکمیت اسلام و حفظ وحدت جهان اسلام

۲- مبارزه با دشمنان اسلامی، استعمارگران و استثمارگران سرزمین های اسلامی ،

۳- مبارزه با ظلم، سلطه و استعمار در سطح جهانی ،

۴- کمک به نهضت های اسلامی، انسانی و رهایی بخشی در سطح جهان ،

۵- استقرار صلح و آرامش در جهان از راه براندازی ظلم، سلطه و استعمار و...

به این ترتیب، انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک و با جهان بینی نشأت گرفته از مکتب اسلام، نه تنها در بعد ملی احیاگر برنامه ها و نظریات خاص اسلام برای حکومت و دولت مداری است، بلکه در بعد جهانی نیز با توجه به جهان شمولی مکتب اسلام افکار و نظریات خاصی دارد.

امام خمینی(ره)، خواهان عدالتی جهانی بود و اعتقاد داشت که فقط نظم جهانی اسلامی می تواند چنین عدالتی را فراهم آورد. امام خمینی کاملاً تأکید می کرد که مقصد اسلام، عرضه عدالت برای همه عالم و نه صرفاً برای ایران یا برای جهان اسلام است. اسلام خاص یک مملکت، چند مملکت، یک گروه یا حتی مسلمین نیست. اسلام برای بشر آمده است، اسلام به بشر خطاب می کند و تنها بر حسب مورد مؤمنین را خطاب می سازد. اسلام می خواهد همه بشر را زیر چتر عدالت خود بیاورد(دولت آبادی، ۱۳۷۷: ۹۰). از این رو انقلاب اسلامی با توجه به ایدئولوژی جهان شمول خود، احیای هویت واحد اسلامی و مبارزه با ناسیونالیسم و برقراری اتحاد جهان اسلام در برابر غرب را هدف خود قرار داد. بر همین اساس از نظر کارگزاران انقلاب اسلامی،

وطن اسلامی توسعه می یابد و در نهایت کل جهان را در بر می گیرد و از آن جا که برنامه اسلام نجات انسان هاست، لذا در این راستا اولین قدم، بحث صدور انقلاب است و به این ترتیب صدور انقلاب به مفهوم صدور ارزش ها، آرمان ها و تجربیات انقلاب اسلامی هم چون استقلال، نیل به خصلت های انسانی، خودکفایی و حمایت از مستضعفان، ایجاد عدالت اجتماعی و... در دستور کار انقلابیون قرار گرفت.

از دیدگاه امام، اعتقاد به اسلام و ارزش های متعالی آن مترادف با احساس مسئولیت دائمی نسبت به سرنوشت کلیه انسانهاست... امام، انقلاب اسلامی را الگوی ارزش های مطلوب مردم ستم دیده می دانستند و معتقد بودند انقلاب اسلامی از آن جهت که معرف آرمان های مردم محروم و مسلمانان مظلوم است، مورد پذیرش آنها قرار خواهد گرفت و مشی خود را بر نفی ظلم پذیری، نفی سلطه، سلطه گری و نفی سکوت و برخورد انفعالی قرار دادند. (۱۰) ایشان انقلاب اسلامی را به منزله امری عملی و تحقق پذیر به دنیا صادر کردند. با این اوصاف به نظر می رسد هیچ جنبه دیگری از انقلاب اسلامی به اندازه مسئله صدور انقلاب و تهدید ثبات منطقه و امنیت منافع غرب، ترس دولت های غربی و دولت های دست نشانده آنها را در منطقه بر نیانگیخته است. به عبارت دیگر، رویکرد انقلابی نظام اسلامی ایران به مثابه الگویی برای دیگر جنبش های اسلامی در سراسر جهان اسلام بوده است. در این میان انقلاب اسلامی بیش از هر کشور دیگری در کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه، سرمنشأ تحولات دامنه دار از درون و بیرون گردید. ایده های انقلاب اسلامی به تدریج در منطقه

خاورمیانه گسترش یافت و موجب بی ثباتی های داخلی در بسیاری از کشورها گردید. انقلاب اسلامی در عرصه داخلی با تلاش برای تغییر بافت فرهنگی و اعتقادی جامعه، رو در روی نظام های ارزشی وارداتی قرار گرفت و با دعوت برای بازگشت به اسلام راستین، موفق به تجدید رفتار دولت مردان و تغییر در سیاست ها و اقدامات حکومت و ایجاد تحول در نظام ارزشی و مقابله با جریان های فکری - عقیدتی ضد دینی در جامعه اسلامی ایران شد. انقلاب اسلامی در مورد اصلاح سیاسی - اجتماعی نیز چالشی همه جانبه را برای رفع توهم جدایی دین از سیاست در عرصه های نظری و عملی آغاز کرد و آن را منوط به تأسیس حکومت اسلامی دانست. کارگزاران انقلاب اسلامی، ادبیات سیاسی و ساختار سیاسی ای را پیشنهاد کردند که قرائتی دموکراتیک و مردمی از حکومت اسلامی را در قالب جمهوری اسلامی عرضه می کرد. (پاشاپور، ۱۳۸۲: ۲۲۰). به این ترتیب اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی یک روند فراگیر، سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و نه فقط مسلمانان را بلکه تمام مستضعفان جهان را به حرکت در آورد. از این رو غرب، وقوع انقلاب ایران در منطقه را تهدیدی برای نظام جهانی و منافع ابرقدرتها تلقی می کند. از طرفی با توجه به این که اصولاً تهدید نظامی از سوی جهان اسلام هیچ گاه مد نظر سیاست مداران غرب نبوده است، به نظر می رسد یکی از علل نگرانی غرب از انقلاب اسلامی در منطقه به آموزه های ایدئولوژیکی - فرهنگی اسلام برمی گردد که در انقلاب اسلامی نمود عینی یافت. فوازی جرجیس به این موضوع چنین اشاره کرده است: اگرچه تهدید نظامی از سوی جهان اسلام از پایان قرن هفدهم متوقف شده بود، چالش فکری و

مذهبی اسلام، هم چنان بر تصور بسیاری از مردم غرب سایه افکنده است. (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۵). در چنین فضایی به دلایلی آموزه های ایدئولوژیکی تشیع از حساسیت بیشتری برای غرب برخوردار است، چرا که تشیع با اعتقاد به غاصبانه بودن حاکمیت غیرمعصوم هر گونه تسلط غیرمسلمان بر مسلمان را جایز نمی داند. از این رو اعتقاد به همین باور اساس استعمار را به چالش می کشد. در این میان غرب از آموزه های تشیع ایرانی بیشتر احساس خطر می کند به طوری که آمریکا مطرح کرده که هراس اش از ایدئولوژی اسلام انقلابی ایران است. زبان انقلابی ایران خطرناک است، چون فهم رایج از نقش آرام و خاموش مذهب در سیاست را هدف قرار می دهد. (همان، ۲۳۱). تحلیل انقلاب اسلامی در سطح کلان نشان می دهد که انقلاب ایران اساساً در تعارض با نظام بین الملل رخ داد و ارزش ها و هنجارهایی را مطرح نمود که با منافع قدرت های حامی حفظ وضع موجود تعارض داشت. از طرفی تحقق حاکمیت تشیع در ایران، افق های تازه ای به روی شیعیان جهان گشود و شیعیان به عنصری تأثیر گذار در تحولات منطقه ای و جهانی تبدیل شدند. نهضت حزب الله لبنان، تجلی عینی اندیشه های سیاسی امام خمینی (ره) بود که نخستین پیروزی مسلمانان و اعراب را در برابر اسرائیل محقق ساخت و بدین ترتیب راه پیروزی را به همه مسلمانان نمایاند.

علل نگرانی غرب از انقلاب اسلامی (با تأکید بر ژئوپلیتیک شیعه)

با نگاهی به اثرات علایق ژئوپلیتیک در رفتار ابرقدرتها نسبت به ایران تا قبل از انقلاب اسلامی در می یابیم که موقعیت ژئوپلیتیک ایران تا این

مقطع بیشتر با تأکید بر متغیرهای مطرح در نظریات سنتی ژئوپلتیک، ارزیابی می‌شد. در این راستا سیاست‌های آمریکا در منطقه بر مسائل امنیتی تأکید داشتند و ژئوپلتیک منطقه از این جهت که منابع انرژی را برای کشورهای غربی تأمین می‌کرد، حائز اهمیت بود. در نظریات کلاسیک ژئوپلتیک، ژئوپلتیست‌ها تأکید بسیاری بر فاصله، فضا و مرزها داشتند، یعنی ارزش‌هایی که در پدیده تکنولوژی نظامی آن دوره حائز اهمیت بودند، ولی در سده حاضر، دیگر قدرت نظامی، شاخص قدرت رهبری برای کشورها در صحنه بین‌المللی نیست، زیرا در حال ورود به عصری هستیم که نزاع مستقیم، فرصت بروز نمی‌یابد و فاکتورها و متغیرهای جدید، روش ما را در ارزیابی موقعیت‌های ژئوپلتیکی تعیین می‌کنند (صفی، ۱۳۸۰: ۷۲). در حال حاضر، توجه به عوامل فرهنگی و اعتقادی در امر ژئوپلتیک، حیطه‌های دیگری از هم‌نشینی جغرافیایی را مطرح کرده است. تا پیش از انقلاب اسلامی، دین اسلام تنها یک دین فاقد کارکردهای سیاسی محسوب می‌شد، اما انقلاب ایران جنبه‌های بالقوه سیاسی آن را بالفعل ساخت و تفکر شیعی با انسجام ساختاری در ایران نشان دارد که توانایی به‌ظهور رساندن یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های تاریخ را دارد. این توانایی باعث شد که بسیاری از نهضت‌های رهایی‌بخش و جنبش‌ها توجه خود را به ایران و اسلام معطوف کنند... به این ترتیب نقش حساس اسلام در صحنه سیاست بین‌المللی باعث شد که ژئوپلتیک کشورهایایی که تمام یا اکثریت جمعیت آنها مسلمان بودند، در نگرشی مجدد ارزیابی شود. این امر در جایی اهمیت خاص می‌یافت که پیوستگی جغرافیایی و جایگاه خاص و ویژه این حیطه از جهان به لحاظ

دسترسی به عظیم ترین منابع نفتی خودنمایی می کرد و پدیده ای به نام جهان اسلام را مطرح می ساخت (پاشاپور، ۱۳۸۲: ۲۲۷). در این چهارچوب، موقعیت حساس ژئوپلیتیک جهان اسلام و جمعیت بیش از یک میلیارد نفری مسلمانان در جهان، صاحب نظران و سیاست مداران غرب را وادار ساخته تا در حوزه ژئوپلیتیک به اسلام، خصوصاً عنصر تشیع بپردازند. از منظر جغرافیای سیاسی، پیدایش نهضت های اسلامی به منزله یکی از عوامل متغیر ژئوپلیتیک موجب افزایش حساسیت ها در مورد دیگر عوامل ثابت آن شده است. از این منظر با توجه به مرام و ایدئولوژی خاص جنبش های اسلامی، دست یابی آنها به منابع نفتی، قدرت سیاسی مناطق حساس و ترانزیت جغرافیایی، اهمیت ژئوپلیتیک آنها را چند برابر می کند و به همین دلیل غرب تلاش می کند تا مانع چنین رویدادی شود که از نظر آنها تهدید جدی به شمار می آید. (مسجد جامعی، ۱۳۶۱: ۱۲۶). با توجه به مطالب فوق می توان علل نگرانی از انقلاب اسلامی در منطقه را بر اساس رابطه متقابل ساختار (موقعیت ژئوپلیتیکی شیعیان) و کارگزار (ایدئولوژی انقلابی تشیع) و تأثیر آن بر منافع غرب در منطقه تحلیل و بررسی کرد. برای بررسی جایگاه و اهداف هر تحول و انقلاب ایدئولوژیک، اولاً باید مکتب حاکم بر انقلاب را با توجه به روح و عمق و کلیت آن بازشناخت و ثانیاً به تلقی افرادی که با تکیه بر آن قیام کرده اند، توجه داشت (عالم، ۱۳۷۳: ۸۴). از طرفی، ایدئولوژی به منزله نوعی نقشه و راهنما برای کارگزاران محسوب می شود و کنش و رفتار دولت ها را هدایت می کند و نیروی محرکه کنش سیاسی توده ها و کارگزاران سیاسی به شمار می رود (مسجد جامعی، ۱۳۶۹: ۲۵۲). با توجه به

مطالب فوق به نظر می‌رسد، فهم انقلاب اسلامی ایران نیز که اساسا هویتی دینی دارد، بدون شناخت ایدئولوژی تشیع که نقش ایدئولوژی انقلاب را ایفا کرد، و هم چنین درک نقش امام خمینی (ره) به عنوان ایدئولوگ و کارگزار اصلی انقلاب اسلامی و تفسیر وی از آموزه های تشیع، میسر نیست. با توجه به نقش و اهمیت ایدئولوژی در رفتار و کنش کارگزاران می‌توان گفت تشیع ویژگی های ایدئولوژی انقلابی را داست و توسط ایدئولوگ انقلاب اسلامی توانست هم نظم موجود را زیر سؤال ببرد و هم نظام مطلوب جایگزین را نه تنها برای ایران بلکه برای سایر کشورها پی ریزی کند (اخوان فرد، ۱۳۸۱: ۱۳۳). پتانسیل درونی اسلام شیعی و وجود عواملی در داخل این مذهب، امکان ارائه تفسیر مکتبی از آن را ممکن ساخت و از طرفی وجود عناصری، زمینه های هژمونیک شدن آن را آسان کرد، از جمله این موارد می‌توان به عدالت اجتماعی و امامت انسان صالح و توانایی بالقوه باز تفسیر یا تفسیر ایدئولوژیک در تشیع بود. به دلیل وجود مفاهیمی مانند تقیه، شهادت، غیبت، انتظار، منجی گرایی و...، امکان انتقال تفسیر مکتبی به پیروان و تسهیل روند پذیرش آن با شکل گیری عامل اجتهاد، نقش قابل توجه امام در مقام ایدئولوگ و معمار انقلاب اسلامی و مهم تر این که تشیع مکتبی توانست در روند بسیج منجر به انقلاب، کارکردهای معمول یک ایدئولوژی را به نحو مطلوب انجام دهد، یعنی در انتقال آگاهی سیاسی برای صف آرای، نقد ترتیبات اجتماعی موجود برای زیر سؤال بردن وضع موجود، ارائه مجموعه جدید ارزش ها و طرح کلی جامعه مطلوب و... و بالاخره موفقیت در توجیه پیروان، مبنی بر این که بر حقانیت و عقلانیت مبتنی است، موفق شد و این

موفقیت در انجام کارکردهای معمول ایدئولوژی در روند انقلاب به شکلی مطلوب به هژمونیک شدن آن انجامید (عزتی، ۱۳۷۵: ۳۰۱). به این ترتیب با توجه به مبادی نظری اعتقادی شیعه می توان گفت تشیع، دکترین ها، نظریه ها، آموزه ها و مفاهیم و نمادهایی داشته که با ارائه قرائت های رادیکال از آن یا دست کم با به حاشیه راندن قرائت های محافظه کارانه و به متن آوردن قرائت های انقلابی، ایدئولوژیک شده است.

استراتژی غرب در قبال انقلاب اسلامی

در طول سده بیستم، مرکزیت جغرافیای فرهنگی - عقیدتی (ژئوایدئولوژی)، جغرافیای سیاسی (ژئوپلتیک)، جغرافیای راهبردی - امنیتی (ژئواستراتژیک) در قاره اروپا و جغرافیای اقتصادی (ژئواکونومیک)، در منطقه خاورمیانه قرار داشت. اما حوادثی از جمله پیروزی انقلاب اسلامی و تبعات آن، فروپاشی شوروی و آثار آن و مسئله نفت و تأثیرات جهانی آن باعث شده تا قبله عالم فرهنگی (عقیدتی)، سیاسی، اقتصادی نظام بین الملل دچار تغییر و تحول بنیادین شود و قبله عالم نوین در سده ۲۱ منطقه خاورمیانه و جهان اسلام قرار گیرد، به طوری که بازیگران خرد و کلان تلاش می نمایند تا جایگاه و رویکرد خویش را در قبال این مرکزیت عقیدتی سیاسی امنیتی اقتصادی جهان تبیین و مشخص نمایند (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۵۹). در این راستا، در حال حاضر نخبگان و سیاست گذاران غربی، علاوه بر سه عامل امنیت، سیاست و اقتصاد، موضوع اسلام و یا قرائت

خاصی از آن را به عنوان پایه چهارم برخورد غرب با این منطقه در نظر دارند. (همان، ۱۷۸). در چنین فضایی ایران به منزله قبله عالم سیاسی امنیتی اقتصادی در منطقه مورد توجه بوده، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بعد عقیدتی نیز بدان اضافه شده است، به طوری که نو محافظه کاران آمریکا نیز به این امر تصریح نموده اند که ایران مهم ترین و اصلی ترین عنصر در خاورمیانه و جهان اسلام است، چرا که نحوه استقرار و حاکمیت فرایند تعامل خدا و انسان در نظام، حکومت، سیاست و اجتماع که در جمهوری اسلامی ایران مورد آزمایش است، در آینده تعیین کننده خواهد بود.

به این ترتیب تلاش برای ایجاد تغییری اساسی در انقلابی که به صورت یک قدرت ژئوپلتیکی یکپارچه عمل می کند، برای غرب امری حیاتی به نظر می رسد، در این راستا اهمیت ایران در تجمیع و متمرکز کردن ایدئولوژی اسلامی و قرار دادن آن در مخالفت مستقیم با غرب سکولار و دولت های خاورمیانه وابسته به آمریکا نهفته است. لذا غرب برای مقابله با انقلاب اسلامی، که هم از زوایه منافع ملی و اهداف سرزمینی و هم از بعد اهداف جهان شمول اسلام و باورهای ارزشی فراگیر، با ادعای قیادت جوامع بشری از سوی غرب به معارضه و ستیز بر می خیزد نیاز به بازنگری سیاست های تهاجمی خود داشت. در این بازنگری غرب به سه استراتژی باری تغییر ج. ا. ا و زوال انقلاب اسلامی دست یافت: (نامدار، ۱۳۷۶: ۱۱).

۱- استراتژی سیاسی - نظامی،

۲- استراتژی سیاسی - اقتصادی،

۳- استراتژی سیاسی - فرهنگی

از دیدگاه نظریه پردازان غرب، استراتژی سیاسی فرهنگی از اهمیت ویژه ای برخوردار است و در حقیقت عصاره همه سیاست ها به شمار می رود. محور استراتژی مذکور، ایجاد تغییرات از طریق فروپاشی ارزش های انقلاب اسلامی و تعدیل ایدئولوژیک اسلام است، یعنی همان شیوه ای که نظام ج.ا.ا نیز در معارضه با رژیم سلطنتی و سلطه سیاسی - فرهنگی غرب از طریق به کارگیری آن به پیروزی رسید (ادوارد، ۱۳۷۹). با توجه به مطالب فوق، امنیت ملی ایران در برابر استراتژی غرب در قالب دو بعد امنیتی قابل تحلیل و بررسی است:

بعد نخست، نظم و ثبات حاکم بر حوزه ژئوپلیتیک شیعه است. به این معنا که هر گونه بی نظمی و بی ثباتی سیاسی در حوزه ژئوپلیتیک شیعه به بی ثباتی و تهدید امنیت ملی منجر خواهد شد. از طرفی مجاورت جغرافیایی سیاسی می تواند بر روابط کشورها تأثیر گذار باشد. به عبارتی یکی از مشخصات کمی و کیفی کشورهای حیاتی، سطوح اصطکاک این کشورها و نگرانی شدید از وجود همسایگان پر دردسر است. این همسایگان پر دردسر با رفتارهای خشونت آمیز، بحران عمیق امنیتی ایجاد می کنند. مجاورت ایران و آمریکا از طریق مرزهای شرقی (افغانستان) و غربی (عراق) از این قاعده مستثنا نیست.

بعد دوم در ارتباط با امنیت ایران در حوزه ژئوپلیتیک شیعه مربوط به نقش و اهمیت عوامل مختلف داخلی در تضمین و تأمین امنیت و ثبات سیاسی است. ایران از یک هسته ایرانی تشکیل شده که اطرافش را اقلیت هایی، بعضاً با گرایش های جدایی طلبانه کم و بیش اظهار شده احاطه کرده اند. این اقلیت ها، خطوط شکننده و مناطق نفوذ احتمالی برای دشمنان بالقوه را تشکیل می دهند، لذا هر گونه بی توجهی نسبت

به اقلیت های غیر شیعی در روند سیاست گذاری ها موجب تهدید وحدت و یکپارچگی کشور می شود. هم چنین آگاهی از موقعیت ژئوپلیتیکی و آموزه های انقلابی شیعه در ایران باعث شده که آمریکا تمام توان خود را به کار گیرد تا مانع از موفقیت حکومت ایران به منزله الگوی یک حکومت شیعی موفق در منطقه شود و از هر نوع کارشکنی برای عدم موفقیت ایران در منطقه استفاده می کند. این اقدامات و کارشکنی ها در مقاطع مختلف، اشکال گوناگونی داشته است. انواع تحریم های اقتصادی و سیاسی، دامن زدن به اختلافات داخلی، بی اعتنا کردن مردم برای حمایت از حکومت، افزایش اختلافات قومی و نژادی چه در داخل و چه در سطح منطقه از جمله ترفندهایی است که آمریکا برای تحت فشار قرار دادن حکومت در ایران و ایجاد جو ناامنی و تشنج در منطقه به کار گرفته است. همچنین جنگ روانی و تبلیغاتی علیه ایران و ایدئولوژی انقلاب اسلامی در طول دو دهه گذشته همواره در دستور کار سیاست مداران غربی قرار گرفته است. به نظر می رسد این اقدامات به منظور عقب نشینی ایران از موضع گیری های ارزشی در سطح بین الملل، کاهش نقش منطقه ای و بین المللی ایران، ممانعت از الگوگیری دیگر ملت ها از ایران و فشار مضاعف بر جریان های ناب شیعی و اسلامی طرف دار جمهوری اسلامی و تضعیف کبان اسلام و تشیع صورت می گیرد.

در مجموع می توان گفت، وقوع انقلاب اسلامی در ایران پی آمدهایی را در منطقه به دنبال داشت، از جمله این که عوامل مؤثر بر ژئوپلیتیک منطقه را متحول ساخت و باعث شد غرب از زاویه دیگری به منطقه و عناصر ژئوپلیتیک آن توجه کند. در این راستا ایدئولوژی اسلام ناب و

مفاهیم و آموزه های انقلابی آن علاوه بر این که به منزله رقیب جدی برای لیبرالیسم غرب مطرح شد، به عنوان عاملی ژئوپلیتیک نیز نظر بسیاری از صاحب نظران غربی را به خود جلب کرد، به طوری که شاید بتوان گفت عنصر تشیع در انقلاب اسلامی و سایر حرکت ها و جنبش های شیعی در منطقه، سایر عوامل ثابت و متغیر ژئوپلیتیک منطقه را به لحاظ اهمیت، حساس تر و مهم تر ساخته است. هر چند محدودیت ها و فشارهای اقتصادی، سیاسی که حکومت های منطقه بر شیعیان اعمال کرده اند، موجب شده تا تأثیرات ژئوپلیتیکی آنها کاهش یابد، اما با این حال با توجه به این که والاترین دست آورد انقلاب اسلامی ایران، تربیت انسان جدیدی بود که قادر به ایستادگی و مقاومت در مقابل ظلم بود، می توان گفت این مسئله با ایجاد یک مبارزه جویی جدید، بزرگ ترین تهدید برای موضع موجود و ثبات احتمالی غرب بر منطقه بود و نیز برای قدرت های غربی که بر مواضع استراتژیک و منابع زیرزمینی کشورهای منطقه تکیه دارند، محسوب می شود. این مبارزه جویی جدید، در اشکال مختلف در همه جا گسترده شده است، به طوری که می توان اذعان کرد که هیچ حادثه ای، این چنین منافع دولت های غرب، اسرائیل و بسیاری از کشورهای محافظه کار منطقه را در معرض خطر قرار نداده است.

در چنین فضایی، تبلیغات جهانی برای خطرناک جلوه دادن اسلام که البته با جنبه هایی از افراطی گری نیز همراه بوده، در دستور کار غرب (آمریکا) قرار گرفته است. اسلام رسانه ها محصول چنین رویکردی است. در واقع اسلام رسانه ها، اسلامی است که وجود خارجی ندارد و محصول رسانه های تبلیغاتی غربی برای ترساندن انسان غربی از جهان

اسلام و مسلمانان است تا افکار عمومی غربی ها به سلطه غرب بر شرق و قتل و غارت شرق و کشتار مردم مسلمان توسط آمریکا و صهیونیسم رضایت دهد و دم بر نیاورد.

آینده جهان اسلام و هلال شیعی

آینده ایدئولوژیک جهان اسلام را می توان در قالب رقابت های ایدئولوژیک اسلام گرایی سکولار در ترکیه، بنیاد گرایی افراطی وهابیت در عربستان و اندیشه سیاسی شیعی در ایران پیش بینی کرد. حکومت ترکیه می کوشد با عضویت در اتحادیه اروپا، افزایش نفوذ در کشورهای همسایه خود به ویژه با تأکید بر مشترکات قومی و زبانی و بالا بردن توانمندی های اقتصادی کشور خود، آینده جهان اسلام و منطقه را به دست بگیرد. عربستان سعودی و اندیشه وهابیت، که خود را ام القری جهان اسلام می داند، سال هاست با خرج کردن پول های نفتی در قالب های مختلف و تبلیغات گسترده می کوشد خود را مهد اسلام و اسلام گرایی معرفی کند.

ظهور انقلاب اسلامی در ایران و روی کار آمده حکومت شیعی در این کشور، این فرصت را در اختیار اندیشه سیاسی شیعه قرار داده است تا بتواند الگوی ایدئولوژیکی خود را گسترش دهد، اما گسترش این اندیشه از یک سوء به عوامل مختلف منطقه ای به ویژه فعالیت های غربی ها و آمریکا و از سوی دیگر تأمین شدن شیعیان منطقه، چه از لحاظ سیاسی و چه اقتصادی مانند مادری دلسوز از جانب ایران بستگی دارد. تحولات اخیر در عراق و روی کار آمدن دولت شیعی که

دولتمردان آن سال ها در ایران ساکن بوده اند و به نوعی خود را مدیون ایرانیان می دانند، پیروزی های حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه علیه اسرائیل، که مستقیماً با ایران در ارتباط است، پیروزی های شیعیان بحرین در عرصه های سیاسی این کشور و سرانجام اقدامات الحوصی ها در یمن، همگی نشان می دهد که شکل گیری هلال شیعی - که بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ آغاز شده است - متوقف نشده و در حال تکامل و پیشرفت است. اما در این میان موانعی وجود دارد، دولت عراق، دولت مستقل و توانمندی نیست و در کشوری حکومت می کند که اشغال شده، دارای مشکلات اقتصادی و امنیتی متعدد و جمعیتی ناهمگون از لحاظ مذهبی است، عده ای سنی کرد و سنی عرب در این کشور زندگی می کنند که خواهان حقوقی بیشتر برای خود در عراق اند.

لبنان و حزب الله هیچ گاه نمی توانند الگویی مانند الگوی ایران را بر خود برگزینند، زیرا وجود قومیت های مختلف در لبنان و نبودن یکپارچگی شیعی و نداشتن ابزارهای اجتماعی و اقتصادی کافی مانع از روی کار آمدن دولتی شیعی در لبنان می شود. فرانسوا توال در مقاله ای به نام «ژئوپولتیک شیعه» شکل گیری هلال شیعی را رویا می پندارد و موانعی را بر می شمارد که شکل گیری آن را ناممکن نشان می دهد. از جمله موانع مد نظر توال، شکاف میان تشیع دوازده امامی و دیگر شیعیان و شکاف بین تشیع ایرانی و تشیع عربی است او در کل اعتقاد دارد چون هیچ گونه اتحادی بین گروه های شیعی وجود ندارد، تشیع همچنان یک مذهب بدون تمرکز باقی می ماند و تعارضات ملی و مذهبی میان شاخه های تشیع این مذهب را سریعاً محکوم به ناتوانی

خواهد کرد. اما آنچه واقعیت دارد شاید کمی متفاوت با بدبینی های فرانسوا توال باشد. تحركات اخير ثابت خواهد کرد که قرن ۲۱، قرن خودآگاهی شیعه خواهد بود. همان گونه که اشاره شد، پیروزی شیعیان در عراق و لبنان، محبوبیت سید حسن نصرالله، در مقام مرد اول جهان عرب، و جنبش های اعتراضی شیعه مانند آنچه در یمن رخ داد، از تحرک و تحول شیعیان حکایت می کند. یکی دیگر از عواملی که بسیار در آینده هلال شیعی مؤثر خواهد بود، وضعیت ایران در موضوع هسته ای است. ایران، در جایگاه مادر و سرمنشأ هلال شیعی، اگر در قضیه هسته ای اش بتواند نتیجه مطلوب را کسب کند، می تواند با اعتماد به نفس بیشتری به رهبری خود در جهان تشیع ادامه دهد و شیعیان دیگر را از داشتن حامی مهم و قدرتمندی مطمئن سازد.



مقدمه

جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک، دو گرایش از یک موضوع هستند که به تعاملات میان قدرت سیاسی و محیط جغرافیایی می‌پردازند، پیوند سیاست و جغرافیا در درون مرزهای یک کشور، موضوع جغرافیای سیاسی است، در حالی که ژئوپولیتیک، نگاهی فراملیتی و جهانی است. ژئوپولیتیک عبارت است از مطالعه روابط قدرت‌ها در سطح جهان، براساس امکاناتی که محیط جغرافیایی در اختیار می‌گذارد و یا امکاناتی که می‌توان از محیط جغرافیایی گرفت. مفاهیمی مانند کشور، حکومت، مرز و بوم، شهر و روستا، ملت، هویت و ناسیونالیسم، از مفاهیم محوری و مطرح در جغرافیای سیاسی هستند. ژئوپولیتیک، نظام جهانی، نظام نوین جهانی، گروه‌بندی منطقه‌ای، همگرایی منطقه‌ای، نقاط استراتژیک و مناطق استراتژیک، از محورها و موضوعات سیاست جغرافیایی هستند. از نظر نویسنده، شیعیان مستقر در کرانه‌های خلیج فارس، از برد ژئوپولیتیکی جهانی برخوردار هستند، چون هفتاد درصد ذخایر نفت جهان که برای ادامه حیات و رشد اقتصاد جهان حیاتی است، در این منطقه واقع شده است و هر گونه تحول و نا آرامی سیاسی در این منطقه، می‌تواند پیامدهای اقتصادی و سیاسی جهانی گسترده‌ای را به همراه داشته باشد. نویسنده، پراکندگی جغرافیایی

شیعیان و نقاط استقرار آنها و نیز نوع عقاید ایشان را از این دیدگاه مورد توجه قرار داده است و میزان خطرسازی آنها برای جهان سرمایه‌داری غرب را مورد ارزیابی قرار داده است و سعی کرده است تا هشدارهای لازم در جهت پیشگیری از خطرات احتمالی را به دولت‌های غربی ارائه نماید.

نویسنده جوامع شیعی را به سه دسته تقسیم کرده است، ابتدا آنها که تاثیر جهانی ندارند، همچون شیعیان اسماعیلی، سپس آنها که تاثیرات محدود دارند، همچون شیعیان عراق و پاکستان در نهایت آنها که تاثیرات جهانی وسیعی دارند، همچون شیعیان ایران، خلیج فارس و لبنان. چنانکه ملاحظه می‌نمایید، اهمیت توجه به شیعه به این دلیل قابل توجه است که اولاً شیعیان در انتظار بازگشت امام غایب خویش هستند، ثانیاً برای برقراری عدالت بر روی زمین مبارزه می‌کنند و ثالثاً ادعای حکومت جهانی دارند. تشیع هر چند از نظر جغرافیایی در یک منطقه پراکنده، اما بسیار محدود قرار گرفته، ولی مبارزه‌ای را دنبال می‌کند که ادعای جهانی دارد. مورد فوق، علیرغم تطویل، از این رو بیان گردید که انگیزه و هدف مؤلف از تدوین و تالیف اثر روشن شود.

اسلام‌گرایی معاصر و احیای هویت اسلامی

هویتها هر چند امری زوال پذیر تلقی می‌شوند، اما همواره عناصری از هویت‌های غالب به رغم دگرگونی هویت انسانها در کانون هستی انسانها باقی می‌ماند. هویت‌های تثبیت شده به گذشته و سنت یک جامعه تعلق دارند. هویتها در شرایط به چالش کشیده شدن هر چند از ضمیر خودآگاه انسانها حذف می‌شوند اما ریشه‌های آن را می‌توان در کانون

وجود انسانها جستجو کرد. از منظری دیگر اگر هویت انسانها با ساختار وجودی بشر یا همان آموزه فطرت سازگاری داشته باشد، چنین پایداری و رسوخ هویت‌های اصیل بیشتر بوده و بنیادی‌تر خواهد بود. در چنین وضعیتی می‌توان از هویت‌های اصیل در برابر هویت‌های غیر اصیل سخن گفت. اسلام دینی است که بر اساس فطرت پاک انسانی بنا شده است. از این رو یک مسلمان گرایش طبیعی به آن در وجود خویش احساس می‌کند و هویت اسلامی را می‌توان هویتی ریشه‌دار در انسانها دانست. شاید بتوان قدرت و نقش اسلام را در هویت بخشی به انسانها، فراتر از سازگاری آن با ساختار وجود آدمی، در قدرت معنادهی دین برای انسانها نیز دانست. از این منظر دین نقشی اساسی در زندگی انسانها ایفا می‌کند. براون سعی نموده است نقش دین را از منظر قدرت انگاره پردازی آن در میان انسانها مورد بررسی قرار دهد. براون در بررسی وضعیت آینده جهان بر این نکته تأکید نموده است. او بر این باور است که توانایی یک دولت در کسب برتری در منازعات با رقبای خود به قدرت خیره‌کننده اندیشه‌هایی بستگی دارد که ضمن پیوند افراد متعلق به اجتماعات مختلف، آنان را وادار می‌دارد تا تمایلات، امنیت شخصی و حتی زندگی خود را در راه دفاع از دولت خود فدا کنند. این که چه کسی در تمامی موضوعات و مسائل به تبعیت از چه اندیشه‌ای فردی می‌پردازد تنها از طریق جوامع انگاره پردازی که در سراسر گیتی گسترش یافته و با درنوردیدن مرزها برخی از منسجم‌ترین جوامع را در جهان تشکیل داده‌اند، مشخص می‌شود (Brown, ۱۷۵: ۱۹۹۵).

هویت اسلامی و وضعیت آن را در تعیین هویت اسلامی بخوبی می-توان بر اساس مفاهیم هوسرل توضیح داد. برای این منظور می‌توان از دو واژگان رسوب شدن و احیاء استفاده کرد. چنین واژگانی بعدها توسط لاکلا و موفه نیز مورد بهره برداری قرار گرفته است. رسوب شدن حاکی از وضعیتی است که طی آن امور جدید به تدریج عادی شده و به بخشی از زندگی روزمره انسانها تبدیل می‌شوند. رسوب شدن نقطه مقابل فعال سازی مجدد یا احیاء است. فعال سازی مجدد بیانگر وضعیتی است که در آن رسوب شدن و انجماد مورد انتقاد قرار می‌گیرد. فعال سازی مجدد بیانگر انتقاد از تحقق رویدادی است که ما آن را طبیعی فرض می‌کنیم (Husserl, ۱۹۷۰: ۹۹-۲۶۹). بر اساس چنین نگرشی طی تاریخ اسلام هویت اسلامی در وجود مسلمانان نهادینه شده و رسوب گشته و به تعبیر رورتی اسلام به عنوان واژگان نهایی مسلمانان در ذهن مسلمانان تثبیت یافته است. چالش دنیای جدید با تحمیل هویت‌های جدید عملاً موجب به هم خوردن وضعیت تثبیت هویت اسلامی گردید. بابت سعید این نکته را بخوبی با پیدایش کمالیسم در جهان اسلام که در صدد تحمیل مدرنیسم در جهان اسلام بود، توضیح می‌دهد. مهم ترین اقدامات کمال آتا تورک به عنوان بنیانگذار کمالیسم کنارگذاشتن و حذف دالهای اصلی هویت اسلامی از زندگی مسلمانان بود. این دالها در جهان سنی بتدریج پس از نقش بنیانگذاری پیامبر اسلام در نهاد خلافت و شریعت اسلامی تبلور یافته بود. کمال با اتکاء بر قدرت و سیطره خویش عملاً با الغای خلافت و کنارگذاشتن شریعت از عرصه اجتماعی هر دو دال اصلی هویت اسلامی به چالش کشیده و در نتیجه هویت رسوب شده مسلمانان را

مجدد فعل ساخت. اوج فعالیت مجدد هویت اسلامی را می‌توان در ظهور پدیده اسلام‌گرایی توضیح داد (بابی سعید، همان: ۸۲-۷۴). اسلام‌گرایی از این حیث ثمره بازگشت و احیای هویت اسلامی بوده است.

بازتاب انقلاب اسلامی بر مسلمانان جهان بویژه شیعیان

وجه بارز و مشخص انقلاب اسلامی ایران و تاثیرگذاری کیفی آن، وارد کردن عنصر دین و مکتب اسلام در معادلات، معاملات و تعاملات نظام بین الملل بود. انقلاب اسلامی با یک مکتب پویا و فراگیر، بافت سیاسی جهان را تغییر داده و تاریخ و قدرت اسلام را از نو در روابط بین الملل مطرح کرد و عکس العمل‌ها و جبهه‌بندی‌های جدیدی را در دنیا پدید آورد. با توجه به اسلامی بودن، این انقلاب که خود یک ایدئولوژی فراگیر و جهان شمول می‌باشد و در باور دیرین بیش از یک پنجم جمعیت جهان ریشه و نفوذ دارد، اثرات شگرف و فوق‌العاده‌ای بر جای گذاشت. یکی از اثرات آن، بیداری اسلامی و احیای اسلام سیاسی در میان جوامع اسلامی بود. تحت تاثیر این بیداری، حرکت‌ها و جنبش‌های اسلامی در سراسر جهان جان تازه‌ای گرفتند و شدت و گسترش آنها آن قدر فزونی یافت که خطر کمونیسم برای غرب و آمریکا را تحت الشعاع قرار داد. بر همین مبنای، استراتژیست‌های غربی با عنوان کردن خطر بنیادگرایی اسلامی نشأت گرفته از انقلاب، ایران را به عنوان مهمترین بلکه تنها تهدید جدی علیه ثبات و توازن موجود به نفع غرب تلقی کردند. لس اسپین رئیس کمیته نیروهای مسلح مجلس

نمایندگان آمریکا در این مورد تاکید دارد: «باید هدف استراتژی آمریکا متوقف کردن ایران در گسترش انقلاب اسلامی بنیادگرای خود به جهان عرب بویژه خلیج فارس باشد حتی اگر در این راه استفاده از نیروهای نظامی لازم گردد» (حشمت زاده، ۱۳۸۲: ۱۲۵). از این منظر، خیزش‌ها و جنبش‌های اسلامی در کشورهای مسلمان به سرعت جای نهضت‌های مارکسیستی، سوسیالیستی، ناسیونالیستی و لیبرالیستی را گرفت و به عنوان تنها راه نجات ملت‌ها از سلطه‌ی امپریالیسم، مقبولیت عمومی پیدا کرد. در نوشتار قبل به طور اجمال در خصوص تاثیر انقلاب اسلامی ایران در لبنان، مطالبی عنوان شد. در حال حاضر هر جا سخنی از انقلاب اسلامی در فراسوی مرزها و در جهان اسلام به میان می‌آید، اذهان متوجه لبنان و در کانون آن حزب الله می‌شود. سیاسی - تشکیلاتی شدن شیعیان لبنان در قالب جنبش حزب الله و نقش آفرینی چشمگیر آن در صحنه داخلی لبنان در کل منطقه، بخصوص در ارتباط با معادله قدرت اسرائیل، به طور قطع بازتاب انقلاب اسلامی تلقی می‌شود. امام موسی صدر و شهید چمران قبل از انقلاب اسلامی به طور چشمگیری شیعیان لبنان را با تاسیس حرکت المحرومین و شاخه نظامی سیاسی آن یعنی «امل» سیاسی - تشکیلاتی کردند و با پیروزی انقلاب اسلامی این روند تقویت و تشدید شد. نقش دیگری که انقلاب ایفا کرد، بروز انشعاب در امل بود که شعبه رادیکال آن به رهبری حسین موسوی کاملاً از انقلاب اسلامی تبعیت می‌کرد اما شاخه اصلی به رهبری نبیه بری، عمدتاً مشی سیاسی و محافظه‌کارانه‌تری انتخاب کرده و مایل بود دایره عمل خود را در مقابل انقلاب اسلامی ایران مستقل نگه دارد. اما شدیدترین و محسوس‌ترین

اثر انقلاب اسلامی در لبنان، تاسیس و ایجاد جنبش حزب الله می‌باشد. به دنبال هجوم اسرائیل به لبنان و با تصویب شورای عالی دفاع جمهوری اسلامی ایران، گروهی از نیروهای سپاه پاسداران به منظور مقابله با تجاوزات اسرائیل وارد این کشور شده و کار خود را از ۱۵ خرداد ماه ۱۳۶۱ به صورت همه جانبه شروع کردند. ولی پس از دستور امام و شعار راه قدس از کربلا می‌گذرد، مأموریت نیروهای اعزامی سپاه پاسداران تغییر کرده و موضوع مشارکت مستقیم لغو شد، اما به علت نیاز شدید به آموزش نظامی، سپاه ایران تربیت نیروهای نظامی لبنان را بر عهده گرفت (محمدی، ۱۳۸۱: ۳۲۴). حزب الله در فضاهاى شهری جنوب و شرق بیروت و در میان مردمان محروم بویژه، بعد از حمله اسرائیل به لبنان و اشغال مناطق وسیعی از خاک آن کشور و تحت تاثیر انقلاب اسلامی و کمک و یاری جمهوری اسلامی و به منظور حفظ دستاوردهای انقلاب و حفظ اسلام در منطقه و تامین حقوق مسلمین لبنان و مبارزه با اسرائیل و دست نشانده‌های آن در منطقه توسط عده‌ای از جوانان و روحانیون مبارز و مخلص لبنانی که اکثر آنها قبلاً از افراد و مسئولین با سابقه در جنبش امل بودند تشکیل شد. ابتدا این جنبش با یاری و همکاری سپاه پاسداران، نیروهای مبارز خود را که تشنه انقلاب اسلامی بودند، آموزش داده و در راه بسیج و سازماندهی نظامی بر علیه دشمن صهیونیستی به کار گرفت و دست به انجام عملیاتی ضد اسرائیلی در جنوب لبنان زد که اکثراً جنبه استشهادی و پارتیزانی داشت. سپس توانست با تکیه بر این موفقیت‌ها، بخش عمده‌ای از شیعیان لبنان را که از سیاستهای رهبری (امل) و تناقض عملکرد آن با میثاق جنبش که امام موسی صدر تعیین کرده بود،

ناامید و تشنه انقلاب اسلامی بودند، جذب کند و از پشتوانه دیگر مسلمانان لبنان نیز برخوردار شود و به عنوان اسوه تنها جریان تامین کننده اهداف اسلامی در لبنان متجلی گردد. این جنبش به واسطه دو رشته فعالیت به سرعت خودش را متمایز ساخت، یکی عملیات شهادت طلبانه علیه اشغالگران اسرائیلی و دیگری تبعیت بی چون و چرا از انقلاب اسلامی در لبنان.

انقلاب اسلامی ایران و حرکتهای اسلامی

امام خمینی درباره انقلاب اسلامی ایران فرمودند: انقلاب ما منحصر به ایران نیست، انقلاب مردم ایران آغاز انقلاب بزرگ جهان اسلام است (امام خمینی (ره)، صحیفه نور).

شاید، بزرگترین دستاورد انقلاب اسلامی ایران در سطح بین المللی، این باشد که توانسته است زندگی سیاسی امت اسلام را به یک مرکز و کانون نوین و دائمی مبدل سازد. امروزه، ایران به صورت مرکز سیاسی و جهان بینی همه مسلمانان قلمداد می شود. انقلاب اسلامی در ایران، باردیگر موجب استقرار و نظارت بر تاریخ - یا حداقل بخشی از آن - شده است. به عبارت دیگر، انقلاب اسلامی ایران نشانگر بازگشت قدرت سیاسی اسلام است. واقعیت امر نیز همین است که قدرت سیاسی اسلام، تجدید شده است تا نقش خود را در صحنه سیاست جهان بازی کند.

اگرچه جنبشهای اسلامی تقریباً از اوایل قرن حاضر در جهان اسلام آغاز شده اند، اما حقیقت این است که وقوع انقلاب اسلامی ایران بار

دیگر این جنبشها را احیا کرد. جنبشهای اسلامی بعد از انقلاب اسلامی به طور مستقیم یا غیرمستقیم، از انقلاب اسلامی اثر پذیرفته اند. انقلاب اسلامی نشان داد که با تکیه بر تعالیم و احکام اسلامی، می توان قیام کرد و با مبنا قرار دادن ایدئولوژی اسلامی، می توان حکومت تشکیل داد و آن را اداره کرد. این الگو برای حرکتهای اسلامی که عمری در بوته نقد و آزمایش به سر برده اند، جذابیت خاصی داشت. لذا، جوانان و مبارزان در کشورهای اسلامی به گونه ای سعی کردند با الهام گرفتن از انقلاب اسلامی، دست به اقدامات مهمی بزنند. و اساساً تأثیر بر حرکتهای اسلامی، یکی از فرایندهای اساسی انقلاب اسلامی به حساب می آید که با عنوان صدور انقلاب از آن نام برده می شود. روشن است که صدور انقلاب به معنای فیزیکی و جغرافیایی آن نیست، بلکه نوعی الگودهی و الهام بخشی برای جهان اسلام مد نظر است. بنابراین، انقلاب اسلامی سرزمینهای دیگران را مطرح نظر قرار نداده است، بلکه می خواهد تا ایدئولوژی خود را به خارج از مرزهایش صادر کند.

به گفته شهید مطهری: انقلاب ما آن وقت پیروز خواهد شد، که ما مکتب و ایدئولوژی خودمان را، که همان اسلام خالص و بدون شائبه است، به دنیا معرفی کنیم (مطهری، ۱۳۷۲: ۶۵). استقرار جمهوری اسلامی، می تواند نویدبخش اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی، و انتقال ویژگیهای آن به دیگر تمدنها و فرهنگها باشد. انقلاب اسلامی از آغاز با تأکید بر رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی و در سایه آموزه های اسلامی، درونداشتهای بالقوه خود را در دستیابی به چنین هدف بزرگی آشکار ساخته است. این امر، مستلزم راهبردهایی است که در عین

واقع‌گرایی، متناسب با زمان و مکان نیز باشد. امروزه، این تردید مطرح است که ایران و انقلاب اسلامی، دیگر در پی صدور انقلاب نیست و از اصول و ارزشهای انقلابی خود دست برداشته است. همین تردید و شبهه، بسیاری از تمایلات و گرایشهای حرکتیهای اسلامی به سوی انقلاب را سست کرده است. اما، نظر صحیحتر آنکه، ایران از اصول و ارزشهای انقلابی خود دست بر نداشته و صدور انقلاب منسوخ و متروک نشده، بلکه طی ادوار مختلف شکل صدور انقلاب تغییر کرده است. ایران بعد از جنگ بویژه بعد از خرداد ۷۶، شاهد یک نوزایی در تفکر سیاسی و فرهنگی بوده است. هشتمین کنفرانس سران کشورهای اسلامی در آذر ۱۳۷۶ و حضور بی سابقه سران و مقامات عالی رتبه ۵۵ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و نیز برگزاری اجلاس مقدماتی اتحادیه بین المجالس کشورهای اسلامی در خرداد ۱۳۷۸ باحضور طیف وسیعی از کشورهای اسلامی در این نشست، مهمترین نشانه های حرکت ایران به سوی اصلاح روابط خود با کشورهای اسلامی و اخذ طریقی جدید برای تبلیغ و صدور انقلاب به شمار می آید.

بنابراین، ایران نیز بخوبی دریافته است که: اگر بخواهد نوعی سیاست رهبری و سرکردگی را در منطقه دنبال کند، به ایدئولوژی فراگیرتری نیاز دارد. به این ترتیب، ایران می تواند امیدوار باشد که نقش راهنما و پیشاهنگ سیاستهای اسلامی را برعهده بگیرد، که کلیه فعالان سیاسی اسلامی را جذب کند. برنامه های فرهنگی، ادبیات و آموزش و پرورش اسلامی در ایران، همگی می تواند در زمره ملزومات صدور انقلاب - و از جمله حمایت سیاسی جدی از کشورهای اسلامی در مقابل فشار یا

استثمار کشورهای بزرگ جهان - باشد. اگر ایران نوعی حکومت دموکراتیک مؤثر و کارآمد را بر مبنای اصول اسلامی مستقر سازد، در صحنه سیاسی دنیای اسلام چنان نفوذی پیدا خواهد کرد که دیدگاههایش برای صدور انقلاب مناسب خواهد بود.

تأثیر انقلاب اسلامی بر جنبشها و حرکت‌های اسلامی را، می‌توان از ابعاد مختلفی بررسی کرد. نویسندگان زیادی نیز در این زمینه، به تقسیم بندی‌هایی دست زده اند، که به برخی از آنها اشاره خواهد شد. بیشترین تأثیر انقلاب اسلامی، در زمینه های فکری و فرهنگی خلاصه می‌شود. انقلاب اسلامی از بعد ذهنی و فکری، آتش زیر خاکستر نهضتها را بار دیگر برافروخت و این تفکر را به صورت پایدار در اذهان مسلمانان ایجاد کرد، که می‌شود و می‌توان کاری کرد، به طوری که: گسترش امواج اسلام خواهی بعد از انقلاب اسلامی ایران در مصر، عربستان، سودان، الجزایر و غیره، ثابت کرد که انقلاب در ایران، محصول یک حرکت فکری بسیار قوی در جهان اسلام است و می‌تواند در همه بلاد اسلامی تکرار شود.

در یک تقسیم بندی راهبردی، می‌توان نتیجه گیری تأثیر انقلاب اسلامی بر جنبشهای اسلامی را به دو صورت بیان کرد، یکی شیوه مستقیم و ایجاد، و دیگر، تأثیر غیر مستقیم و ایجابی، در نوع اول، انقلاب اسلامی باعث ایجاد یک دسته حرکتها و جنبشهای سازمان یافته و غیرسازمان یافته در دیگر کشورهای اسلامی شد. اما در نوع دوم، وقوع انقلاب اسلامی توانست بر جنبشهایی که پیش از انقلاب دارای سابقه و فعالیت بودند، اثر گذارد و آنها را گسترش دهد. به عبارت دیگر، انقلاب اسلامی آنها را متأثر ساخت و نه وابسته. حال آنکه در

نوع اول، جنبشهای مذکور، وابسته به انقلاب بودند و هستی و تداوم خود را، مدیون انقلاب و حمایتهای انقلاب می دانستند: منظور از تأثیر مستقیم، این است که این دسته از گروههای اسلامی در اثر ارتباط مستقیم با ایران و گاه نیز به تشویق و تأیید جمهوری اسلامی، به وجود آمدند. اما تأثیر غیرمستقیم، لزوماً به معنای وجود ارتباط مستقیم میان جنبشهای اسلامی با جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه وقوع انقلاب اسلامی و اهمیت آن باعث شده است تا جنبشهای اسلامی جدیدی به طور مستقل به وجود آیند و در پی رسیدن به جامعه‌سیاسی اسلام باشند. حرکت‌های اسلامی در کشورهای: عراق، عربستان، بحرین، کویت، لبنان و تا حدی فلسطین و تونس، تحت تأثیر مستقیم انقلاب بودند. پیدایش «حزب الله» و «سازمان امل»، سازماندهی جدید حزب الدعوة در عراق، شکل‌گیری پیکار اسلامی در این کشور، تحرکات و فعالیتهای جدید اخوان المسلمین در کشورهای مختلف، گسترش فعالیتهای: حزب النهضة تونس و گروه «دارالتوحید» کویت و نیز پیدایش جنبشهای اسلامی همانند: الجبهه الاسلامیه لتحرير البحريندر بحرین، همگی ناشی از تأثیر مستقیم انقلاب اسلامی است. در مقابل، جنبشهای اسلامی در سوریه، مصر و الجزایر به طور غیرمستقیم متأثر از انقلاب اسلامی ایران بوده اند. جنبش اخوان المسلمین سوریه تحت تأثیر انقلاب اسلامی، حرکتها و فعالیتهایی افراطی انجام داد و در نهایت منجر به سرکوبی و انحلال آن در این کشور شد.

در پایان، ذکر سه نکته، لازم به نظر می رسد:

۱- تأثیر انقلاب اسلامی بر حرکتها و جنبشهای اسلامی، به معنای دخالت ایران در امور داخلی دیگر کشورها نیست، هر چند این اتهام،

بارها به ایران نسبت داده شده است. اما به نظر می‌رسد این اتهام بیش از آنکه ریشه در واقعیت داشته باشد، تلاشی از سوی محافل غربی و دشمنان انقلاب اسلامی است که از این طریق، درصدد انزوای ایران و ارائه چهره‌ای خشن از انقلاب اسلامی اند.

۲- مفهوم تأثیر انقلاب اسلامی بر نهضت‌های اسلامی، این نیست که مدل انقلاب اسلامی بی‌کم و کاست در آن کشورها هم پیاده شود. شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای هر جنبش اسلامی، از یک کشور به کشور دیگر متفاوت است. بنابراین، هر سرزمین قواعد بازی خاص خود را دارد.

۳- نکته آخر اینکه در سالهای اخیر، به طور چشمگیری وجهه انقلابی و افراطی حرکت‌های اسلامی تغییر یافته است. جنبش‌های اسلامی ترجیح داده‌اند به جای اخذ شیوه‌ها و طرق خشونت‌آمیز، از روش‌های مسالمت‌آمیز و دموکراتیک بهره‌برند. همین امر باعث شده است تا اثرپذیری این جنبش‌ها در سالهای اخیر، کم‌رنگ جلوه داده شود و حتی برخی از حرکت‌های بنیادگرایانه سنی از انقلاب اسلامی اظهار بیگانگی کنند.

اما به هر حال، این نکته حائز اهمیت است که آینده جنبش‌های اسلامی، موفقیت یا ناکامی آنها، تا حد زیادی به آینده انقلاب اسلامی و تحولات آن بستگی دارد. بنابراین، اگر ایران بتواند یک نظام حکومتی کارآمد را در همه زمینه‌های: فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ارائه و اداره کند و با توسل به اصول و ارزش‌های دینی خود، فرهنگ و تمدنی قوی با هویت اسلامی ارائه دهد، می‌تواند همچنان الگو و الهام‌بخش جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی باشد. هر نوع چرخش و تغییر در اصول و

سیاست داخلی و خارجی، می تواند اثر زیادی بر آینده جنبشهای
اسلامی بگذارد.

منابع:

- ✓ آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، محسن مدیرشانه چی، حسن شمس آوری، نشر مرکز، ۱۳۸۹.
- ✓ ابوالفضل عزتی، اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی، نشر هدی، ۱۳۶۰.
- ✓ ابوعمرو، زیاد، جنبش های اسلامی در کرانه باختری و نواره غزه، ترجمه حسن خامه یار، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- ✓ اتوتایل، ژفوروید، سیمون دالبی و پاول روتلیج، اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- ✓ احمدی پور، زهرا، دریای خزر و ژئوپلیتیک جدید منطقه، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۶.
- ✓ احمدی پور، زهرا؛ بدیعی، مرجان، ژئوپلیتیک انتقادی، مجله مدرس دانشکده علوم انسانی، دوره ششم، شماره چهارم (پیاپی ۲۷)، ۱۳۸۱.
- ✓ احمدی، حمید، آینده جنبشهای اسلامی در خاورمیانه: طرح یک چارچوب نظری، فصلنامه مطالعات خاور میانه، شماره ۱۴ و ۱۵، ۱۳۷۷.

- ✓ احمدی، حمید، جنبشهای اجتماعی در منطقه خلیج فارس، مجموعه مقالات ششمین همایش ملی خلیج فارس، انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۸.
- ✓ ادوارد سعید، اسلام رسانه ها، ترجمه اکبر افسری، نشر توس، ۱۳۷۹.
- ✓ اراضی، صغری؛ انقلاب اسلامی ایران و تاثیر آن بر نظریه های علوم اجتماعی، معرفت، شماره ۱۸، ۱۳۸۷.
- ✓ ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران ۵۷-۱۳۲۰، انتشارات قومس، ۱۳۸۱.
- ✓ اسپوزیتو، جان، انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیر شانه چی، انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲.
- ✓ اسکاچپول، تدا، دولت ها و انقلاب های اجتماعی، ترجمه سید مجید روئین تن، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
- ✓ اسکاچپول، تدا؛ حکومت تحصیلدار و اسلام شیعه در انقلاب ایران، ترجمه محسن امین زاده، انتشارات مرکز، ۱۳۸۸.
- ✓ الاسلام سیاسی (مقاله)، مجله آفاق، مغرب، رباط، شماره ۵۴ و ۵۳، ۱۹۹۳.
- ✓ اطاعت، جواد، ویژگیهای ژئوپلیتیک خاورمیانه، انتشارات موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۷۵.
- ✓ افضل، رسول، چشم انداز جامعه مدنی در خاورمیانه، تهران: بشیر علم و ادب، ۱۳۷۹.
- ✓ امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۵ انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ✓ امام خمینی (ره)، دیدار با نمایندگان کشورهای اسلامی تهران، عید قربان ۱۴۰۱ هـ ق ۲۸ مهر ۱۳۵۹.

- ✓ امام خمینی(ره)، صحیفه نور، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
- ✓ امامی، محمدعلی، سنت، نوگرایی و مشروعیت در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۹.
- ✓ امیر کواسمی، ایوب، ماهیت سیاسی جنبش های جدید اجتماعی، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۴۷، ۱۳۸۸.
- ✓ آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه دکتر منوچهر راستین، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.
- ✓ بابی، سعید. هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدی ها و موسی عنبری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ✓ برنابلدچی، سیروس، هلال شیعی و ژئوپلیتیک خاورمیانه، مجله پگاه حوزه، شماره ۱۹۲، ۱۳۸۵.
- ✓ بروکس، ریزا، روابط سیاسی و ثبات رژیم های عربی در منطقه، ترجمه محمدکمال سروریان، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۹.
- ✓ بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۰.
- ✓ بوستان کتاب قم ، انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران) ، انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۸۵.
- ✓ پاشاپور یوالاری، حمید، امام خمینی و انتفاضة فلسطین، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ✓ پاشاپور، حمید، نهضت های اسلامی، بازیگران جدید نظام بین الملل، مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۸۲.

- ✓ پرسکات، گرایش‌های تازه در جغرافیای سیاسی، ترجمهٔ دره میر حیدر، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
- ✓ پلانو، جکسی و آلتون، روی، فرهنگ روابط بین الملل، ترجمه حسن پستا، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۵.
- ✓ پولنسکایا، الدین و تکوین الفكر السياسی المعاصر، مجله النهج، سوریه، دمشق، سال ششم، شماره ۲۷، ۱۹۸۹.
- ✓ بیومونت، پیتر و دیگران، خاورمیانه، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و ... ، انتشارات استان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
- ✓ تاجیک، محمد رضا، میشل فوکو و انقلاب اسلامی، انتشارات موسسه دانش و پژوهش ایران، ۱۳۷۸.
- ✓ تشیع، مقاومت و انقلاب، مجموعه مقالات کنفرانس بین المللی دانشگاه تل آویو، بی جا، بی نا، ۱۹۸۴.
- ✓ تقی‌زاده، محمود، شیعه‌شناسی؛ ضرورت‌ها و کاستی‌ها؛ روزنامه همشهری؛ ۱۳۸۴/۹/۱۷.
- ✓ تیری، دژاردن، صد میلیون عرب، ترجمه حسین مهری، انتشارات توس، ۱۳۵۵.
- ✓ جرارد شالیند، نهضت‌های مقاومت فلسطین، ترجمه مهدی خسروی، انتشارات سپهر، ۱۳۵۲.
- ✓ جلایی پور، علیرضا، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی با تاکید به جنبش اصلاحی دوم خرداد، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱.
- ✓ جمشیدی، محمد حسین، ارتباط متقابل انقلاب اسلامی ایران و جنبش شیعیان عراق، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، انتشارات نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۴.
- ✓ جمهوری اسلامی ایران و تحولات فلسطین - ۲۰۰۶ / ۱۳۵۷ - ۱۳۸۵ (۱۹۷۹)، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.

- ✓ جیل کیبل، من اجل تحلیل اجتماعی للحركات الاسلامیة، ترجمه حسن اورید، مجله مقدمات، مغرب، شماره ۱۶، ۱۳۸۶.
- ✓ حافظ نیا، محمد رضا. مبانی مطالعات سیاسی - اجتماعی (جلد دوم). تهران: سازمان حوزه ها و مدارس علمیه خارج از کشور، ۱۳۷۹.
- ✓ حافظیان، محمدحسین، زنان خاورمیانه در حوزه عمومی، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره‌های ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸، ۱۳۸۵.
- ✓ حجاریان، سعید؛ تأثیر انقلاب اسلامی بر نظریات علوم اجتماعی، مجله رشد معلم، شماره ۱۷۱، ۱۳۸۷.
- ✓ حسن حسینی، طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
- ✓ حسین کاظمی کرهرودی، ریشه های تاریخی و اجتماعی جنبش های اسلامی معاصر، انتشارات گویه، ۱۳۸۱.
- ✓ حشمت زاده، باقر، تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای اسلامی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- ✓ حشمت زاده، محمد باقر، آثار و نتایج انقلاب اسلامی ایران، انتشارات کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۱.
- ✓ حمید اخوان مفرد، ایدئولوژی انقلاب ایران، انتشارات پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ✓ خبرگزاری آفتاب، عرفات در عمر سیاسی خود موفق بود، (۵ دی ۱۳۸۳).
- ✓ خدادادی، محمد اسماعیل، مبانی جامعه شناسی، انتشارات یاقوت، ۱۳۸۴.
- ✓ خرمشاد، محمد باقر؛ فوکو و انقلاب اسلامی ایران: معنویت گرایی در سیاست، پژوهشنامه متین، شماره ۱، ۱۳۸۳.

- ✓ خسروشاهی، هادی، نهضت‌های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران کلیم صدیقی، ترجمه، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹.
- ✓ خوزانی، مینو، نظریه ای در خصوص انقلاب های جهان سوم: مقایسه ای بین ایران، نیکاراگوئه و السالوادور، راهبرد، شماره ۹، بهار ۱۳۷۵.
- ✓ خیراندیش، رسول و شایان، سیاوش، ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها، انتشارات کویر، ۱۳۷۰.
- ✓ دادس، کلاوس، ژئوپلیتیک در جهان متغیر. ترجمه زهرا احمدی پور و عطاالله عبدی. انتشارات بلاغ دانش، ۱۳۸۴.
- ✓ داوری، محمود، شیعه و مذاهب دیگر، بررسی حوزه‌های جغرافیای تعاملی و چالشی»، فصلنامه تخصصی شیعه شناسی، سال دوم، شماره ۸، ۱۳۸۳.
- ✓ درایسدال، آلسدایر و جرالده، اچ بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵.
- ✓ دفرونزو، جیمز، انقلاب اسلامی ایران از چشم انداز نظری، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹.
- ✓ دکمیجان، هرایر، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، مجله امید ایران - شماره ۱۷ - ۷، ۱۳۶۷.
- ✓ دکمیجان، هرایرد، جنبش های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان، ۱۳۷۲.
- ✓ دلفروز، محمد تقی، دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، انتشارات سلام، ۱۳۸۵.
- ✓ دهشیار، حسین، خاورمیانه دموکراتیک: ناکجاآباد آمریکایی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳.

- ✓ دهشیری، محمد رضا، چرخه آرمان گرایی و واقعگرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم، شماره ۲، ۱۳۸۰.
- ✓ دهشیری، محمدرضا، درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی(ره)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- دهقان، حمید، انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ، قم: موسسه انتشارات مدین، ۱۳۸۲.
- ✓ دولت آبادی، فیروز، صدور انقلاب، تمنا و تقابلی از درون و بیرون، فصلنامه حضور، شماره ۲۶، ۱۳۷۷.
- ✓ رادولف پیترز، اسلام و استعمار، ترجمه: فرقانی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
- ✓ رجبلو، علی، تأمل نظری در مفهوم انقلاب، حضور، شماره ۱۶، تابستان و پاییز ۱۳۷۵.
- ✓ رحمدل شرفشاهی، غلامرضا؛ بررسی تطبیقی دیدگاههای هانتینگتون و اسکاچپول و تطبیق آنها با انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۸۳.
- ✓ رضوان السید، سیاسیات الاسلام معاصر، بیروت، دارالکتاب العربی، ۲۰۰۱.
- ✓ رضویان، محمد تقی، خاورمیانه: ج اول (کلیات جغرافیایی)، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵.
- ✓ رفیع پور، فرامرز، توسعه و تضاد، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- ✓ روآ، الیویه، تجربه اسلام سیاسی، محسن مدیر شانه‌چی و حسین مطیعی امین، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۷۸.
- ✓ روزنامه رستاخیز، ۱۴ آذر ۱۳۵۶.
- ✓ روزنامه همشهری، پرز، قرارداد اسلو و وطن پرستی فلسطینیان»، شماره ۳۱۸۵، ۱۳۸۲.

- ✓ زارع، رضا، ارتباط ناشناخته؛ بررسی روابط رژیم پهلوی و اسرائیل (۵۷-۱۳۲۷)، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴.
- ✓ زیباکلام، صادق، مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۴.
- ✓ ژاک تانته، تاریخ لبنان، ترجمه اسدالله علوی، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۹.
- ✓ ستوده، محمد، امام خمینی و مبانی نظری سیاست خارجی، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، ش پنجم، ۱۳۷۸.
- ✓ ستوده، محمد؛ انقلاب اسلامی ایران و روابط بین الملل، فصلنامه تخصصی مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۲، پاییز ۱۳۸۴.
- ✓ سعیدی، زامل، جبهه نجات ملی فلسطین، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.
- ✓ سلیمانی، محمدباقر، بازیگران روند صلح خاورمیان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۱۳۷۹.
- ✓ سمیرمی، احمد، لبنان، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.
- ✓ سولیوان، ویلیام، ماموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، انتشارات هفته، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۱.
- ✓ سیسک، تیمونی، اسلام و دموکراسی: دین، سیاست و قدرت در خاورمیانه، ترجمه شعبانعلی بهرامپور و حسن محدثی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
- ✓ شجاعیان، محمد، انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
- ✓ شریعتی، سارا، بنیادگرایی اسلامی: دلایل درونی، علل بیرونی، روزنامه ایران، یکشنبه ۱۳۸۱/۵/۲۷.
- ✓ شقاقی، فتحی، جهاد اسلامی، ترجمه سید هادی خسرو شاهی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.

- ✓ شکویی، حسین، اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا (جلد اول): انتشارات گیتاشناسی. ۱۳۷۸.
- ✓ شمس، مرتضی (۱۳۸۱)، «عملیات استشهدای، اقدامی عاجزانه یا انتخاب استراتژیک؟»، فریاد فلسطین، فولر، گراهام، قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس فجر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- ✓ شیخ نعیم قاسم، حزب الله لبنان، خط مشی گذشته و آینده آن، ترجمه محمدمهدی شریعتمدار، چاپ اول تهران، اطلاعات ۱۳۸۳.
- ✓ شیرودی، مرتضی، انقلاب اسلامی ایران و جنبش های جهان اسلام، فصلنامه رواق اندیشه، شماره ۳۰، ۱۳۸۳.
- ✓ صادقی، حسین؛ تحولات اجتماعی منطقه خلیج فارس و تأثیرات حوادث ۱۱ سپتامبر بر آن؛ مجموعه مقالات سیزدهمین همایش بین المللی خلیج فارس؛ تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.
- ✓ صادقی، حسین؛ کدام طرح برای امنیت خلیج فارس؛ پس از حمله آمریکا به عراق؛ مجموعه مقالات چهاردهمین همایش بین المللی خلیج فارس؛ بهمن؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- ✓ صفحی، محمد، ژئوپلیتیک فرهنگی مسأله امنیت ملی، انتشارات شمسا، ۱۳۸۰.
- ✓ طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران، قلم، ۱۳۷۲.
- ✓ عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸.
- ✓ عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.
- ✓ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ج ۱، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰.

- ✓ عزتی، عزت الله، ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، انتشارات قومس، ۱۳۸۹.
- ✓ عزتی، عزت الله، ژئوپلیتیک. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
- ✓ علوی، حسن، قطر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
- ✓ علی اصغر حلبی، تاریخ نهضت های دینی - سیاسی معاصر، انتشارات زوار، ۱۳۹۰.
- ✓ عزیزاده، حمید، فرهنگ سیاسی لبنان، ترجمه محمد رضا گل‌سرخ‌ی و محمد رضا معماری، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۵.
- ✓ عیوضی، محمد رحیم؛ تحول در نظریه های انقلاب، نامه پژوهش، شماره ۱۰ و ۱۱، ۱۳۷۷.
- ✓ غرایق زندی، داود، چشم‌انداز خاورمیانه در آستانه هزاره سوم، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره‌های ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸، مرداد و شهریور و مهر ۱۳۸۵.
- ✓ غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، انتشارات رسا، ۱۳۸۷.
- ✓ فاضلی‌نیا، نفیسه، ژئوپولیتیک شیعه و مساله امنیت ملی ایران، شیعه شناسی، سال چهارم، شماره ۱۳، بهار ۱۳۸۵.
- ✓ اسداللهی، مسعود، از مقاومت تا پیروزی، موسسه تحقیقات اندیشه سازان نور، ۱۳۷۹.
- ✓ فاضلی‌نیا، نفیسه، علل نگرانی غرب از انقلاب اسلامی (با تأکید بر عنصر ژئوپولیتیک شیعه)، علوم سیاسی، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۸۵.
- ✓ فتحی، شقایق، انتفاضه و طرح معاصر انتشارات بین‌المللی المهدی، ۱۳۸۴.
- ✓ فراتی، عبدالوهاب (مجموعه مقالات)، رهیافت نظری بر انقلاب اسلامی، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.

- ✓ فرانسوا توال، ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه ی حسن صدوق وینی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۰.
- ✓ گراهام فولر و رند رحیم فرانکه، هویت شیعه، فصل نامه ی تخصصی شیعه شناسی، ش ۳ و ۴، ۱۳۸۷.
- ✓ کدیور، جمیله، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۱.
- ✓ فواد کاظم، ارقام و آراء حول النظام البعث فی عراق، تهران، ۱۹۸۲.
- ✓ فوزی، جرجیس، آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمه محمد کمال سروریان، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- ✓ فوبلیکوف و دیگران، تاریخ معاصر کشورهای عربی، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران، توس، ۱۳۶۷.
- ✓ فورن، جان؛ انقلاب ۷۹-۱۹۷۷: چالشی بر تئوری اجتماعی، حضور، شماره ۱۸.
- ✓ فورن، جان؛ نظریه ای در خصوص انقلاب های جهان سوم: مقایسه ای بین ایران، نیکاراگوئه و السالوادور، ترجمه مینو آقایی خوزانی، راهبرد، شماره ۹، بهار ۱۳۷۵.
- ✓ فوکو، میشل، ایرانی ها چه رویایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی، تهران: هرمس، ۱۳۷۷.
- ✓ فونتن، آندره، تاریخ جنگ سرد، ترجمه علیرضا هوشنگ مهدوی، جلد دوم، تهران: نشر ن، ۱۳۶۹.
- ✓ قانون، مرتضی، دیپلماسی پنهان، تهران: طبرستا، ۱۳۸۱.
- ✓ قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران: سمت، ۱۳۸۲.
- ✓ کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، طرح نو، ج ۲، ۱۳۸۰.
- ✓ کتاب سبز مصر، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.

- ✓ کدی، نیکی، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه دکتر عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.
- ✓ کدیور، جمیله، پشت پرده صلح، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴.
- ✓ کدیور، جمیله، مصر از زاویه ای دیگر، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵.
- ✓ کدیور، محسن؛ چرا تشیع؟ سخنرانی در کانون توحید؛ تهران، به نقل از سایت اینترنتی امروز، ۱۳۸۴/۸/۲۲.
- ✓ کسروی، احمد، امروز چه باید کرد، انتشارات چاپاک، ۱۳۳۶.
- ✓ کسمایی، علی اکبر، جنگ داخلی لبنان، مجله پیام انقلاب، شماره ۱۶۹، ۱۳۸۵.
- ✓ کشاورز، عباس؛ نظریه تدا اسکاچپول و انقلاب اسلامی، مجله افق، شماره ۱۷، ۱۳۸۸.
- ✓ گل محمدی، احمد، روابط ایران و اسرائیل به روایت اسناد نخست‌وزیری (۱۳۲۷-۵۷)، پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۶، ۱۳۸۱.
- ✓ مایل افشار، فرحناز، ژئوپلیتیک شیعه نشریه سیاست روز، ۸۳/۳/۵.
- ✓ متقی زاده، زینب، جغرافیای سیاسی شیعیان منطقه خلیج فارس قم: مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۴.
- ✓ مجتهد زاده، پیروز، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. سمت، ۱۳۸۱.
- ✓ مجتهدزاده، پیروز، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، مطالعه روابط جغرافیا و سیاست در جهان دگرگون شونده، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ✓ مجتهدزاده، پیروز، جغرافیا و سیاست در دنیای واقعیت‌ها نگاهی کوتاه به پاره ای از مفاهیم جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک». ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی. تهران: شماره ۱۲۲ - ۱۲۱، ۱۳۷۶.

- ✓ مجرد، محسن، تأثیر انقلاب اسلامی بر سیاست بین الملل، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- ✓ مجموعه دیدگاه‌ها و سخنان امام درباره رژیم اشغالگر قدس، تهران: دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- محمدی، احمد، تاریخ پیدایش اسرائیل، نشریه الکترونیک شرقیان، شماره نهم، ۱۱ آذر، ۱۳۸۳.
- ✓ محمدی، منوچهر، تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم تهران ۱۳۷۰.
- ✓ محمدی، منوچهر، بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
- ✓ مدنی، سید جلال الدین، مبانی و کلیات علوم سیاسی، تهران، پایدار، ۱۳۷۵.
- ✓ مسجد جامعی، محمد، ایدئولوژی و انقلاب، بی جا، بی نا، ۱۳۶۱.
- ✓ مسجد جامعی، محمد، زمینه های تفکر سیاسی در اسلام در قلمرو تشیع و تسنن، انتشارات الهدی، ۱۳۶۹.
- ✓ مسعود نیا، حسین، امریکا و جنگ ایران و عراق، از ادعای بی طرفی تا مداخله علنی، فصلنامه انقلاب اسلامی، سال اول، ۱۳۷۸.
- ✓ مشیر زاده، حمیرا؛ نگاهی به رهیافت های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران، راهبرد، شماره ۹، بهار ۱۳۷۵.
- ✓ مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران: صدرا، ۱۳۷۲.
- ✓ مطهری، مرتضی، نهضت های اسلامی در صد ساله ی اخیر، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
- ✓ مظاهری، ابوذر؛ تأثیر انقلاب اسلامی بر نظریه پردازی انقلاب، معرفت، شماره ۹، ۱۳۸۹.
- ✓ معین الدینی، جواد، دگرگونی ژئوپلیتیک خاورمیانه و امنیت خلیج فارس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۲۵ و ۲۲۶، ۱۳۸۵.

- ✓ معینی آرانی، مصطفی، ساختار اجتماعی لبنان و آثار آن، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- ✓ ملکوئیان، مصطفی، بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه پردازی ها، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۶.
- ✓ ملکوئیان، مصطفی، سیری در نظریه های انقلاب، تهران نشر قومس، ۱۳۸۷.
- ✓ مؤسسه‌الارض، استراتژی صهیونیسم در منطقه عربی و کشورهای همجوار آن، انتشارات بین الملل اسلامی، ۱۳۶۳.
- ✓ مؤمنی، میرقاسم، کتاب خاورمیانه، ویژه خلیج فارس، تهران: ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.
- ✓ مویر، ریچارد، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی. ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحیی صفوی. انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۷۹.
- ✓ میر حیدر، دره، ژئوپلیتیک: ارائه تعریفی جدید، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، شماره ۴. مشهد: زمستان ۱۳۷۷.
- ✓ میر حیدر، دره، سیری در تحولات ژئوپلیتیک، مجموعه مقالات کنگره علمی انجمن ژئوپلیتیک ایران، ۱۳۸۳.
- ✓ نامدار، مظفر، رهیافتی بر مبانی مکتب ها و جنبش های شیعه در صد ساله اخیر، تهران : پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، ۱۳۷۶.
- ✓ نجاری‌راد، تقی، همکاری ساواک و موساد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ✓ نصر، سید ولی رضا، پیامدهای منطقه‌ای تجدید حیات شیعه در عراق چیست؟، ترجمه وحید رضا نعیمی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۳۴، ۵ دی ماه ۱۳۸۳.

- ✓ نفیسی، فهد و چاپچیان، کاظم، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ✓ نور، لی و جی مارتین، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- ✓ نوروزی، نورمحمد و دیگران، چالش مشروعیت و بازسازی نظام سیاسی در خاورمیانه، تهران: مؤسسه اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۲.
- ✓ هادیان، ناصر؛ اهمیت دیدگاه اسکاچپول و ایدئولوژی و رهبری در انقلاب اسلامی ایران، پژوهشنامه متین، شماره ۱، ۱۳۸۰.
- ✓ هالیدی، فرد، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ✓ همدانی، عبدالرضا، علل عدم شکل‌گیری احزاب سیاسی در کویت، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۱.
- ✓ هوشنگ مهدوی، علیرضا، صفحه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۷.
- ✓ هینس، جف، دین، جهانی شدن و فرهنگ سیاسی در جهان سوم، داود کیانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ✓ ولایتی، علی‌اکبر، ایران و مساله فلسطین بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
- ولایتی، علی‌اکبر، ایران و تحولات فلسطین، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.
- ✓ یوسفی جویباری، محمد، همگرایی در میان کشورهای منطقه خلیج فارس: بررسی زمینه‌های موجود، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۱.

- ✓ Aberle, David, *the Peyote Religion Among the Navaho*, Aldine Press, Chicago, ۱۹۶۶.

- ✓ Bradley, R.John, Saud: Shiites walk Tightrope: Asia times online, ۲۰۰۵.
- ✓ Dikshit, Ramesh Dutta; POLITICAL GEOGRAPHY The Discipline and Its Dimension, Tata McGraw – Hill Publishing Company Limited, ۱۹۹۵.
- ✓ Doran, Michael, The Shi'ite Factor in Gulf Politics; USA: the Department of Near Eastern Studies at Princeton University, ۲۰۰۳.
- ✓ Dugin, Aleksander, <http://forum۱۳۳۳/messages/۱۵۲۷.Htm>, ۲۰۰۳.
- ✓ Gerecht, Reuel Marc, The Islamic Paradox, Shiite Clerics, Sunni fundamentalists and the Coming of Arab Democracy; United States of America; Washington, D.C, The AEI Press, ۲۰۰۴.
- ✓ Global Space) London. Routledge, ۱۹۹۶.
- ✓ GÖNLÜBOL, Mehmet, Uluslararası Politika İlkeler – Kavramlar – Kurumalar”, A.Ü. Basimevi, Ankara, ۱۹۷۸.
- ✓ GRS Report for congress, The Persian Gulf States, Issues policy, ۲۰۰۶.
- ✓ Haji–Yosefi, Amir, “ whose Agenda Is Served by the Idea of a shia Crescent?”, *Alternatives: Turkish Journal of International Relations*, Vol. ۸, No ۱, Spring ۲۰۰۹.
- ✓ Hechter, Michael, From Class to Culture, AJS, v.۱۱۰, No.۲, ۲۰۰۴.
- ✓ <http://www.aftab.ir/articles/politics/world/c۱c۱۱۰۳۹۷۵۲۵۲p۱.php>).
- ✓ <http://www.bashgah.net/fa/content/show/۳۰۸۴۰>
- ✓ <http://www.bashgah.net/fa/content/show/۴۰۸۳۷>
- ✓ <http://www.Shyaa.net/maghalat۰.htm>(۱۳۸۴).

- ✓ İLHAN, SUAT, Avrasya Dosyası “Jeopolitik Özel” Cilt: 1. Sayı: 1’s. Kış, 2002.
- ✓ Karabulut, Bilal, Strateji Jeostrateji Jeopolitik, Ankara: Platin, 2005.
- ✓ Kathleen, Barden & Shelley fred, Engaging Geopolitics" London, 2000.
- ✓ Lehmen, Glen, The Accountability of NGOs in Civil Society and its Public Spheres, Critical Perspective on Accounting 18, www.Elsevier.com/Locatecap.
- ✓ Menashri, David, The Iranian Revolution and the Muslim World, (West view press, 1990.
- ✓ Nasr, Vali (2002) Reginal Implications of shia Revival in Iraq, Vol 27, 2007.
- ✓ R.j.johiston & others, The Dictionary of Homan Geography, 1989.
- ✓ Roger. M. Savory, The Export of Ithna Ashari Shiism: Historical and Ideological Background, 1997.
- ✓ Rubin, Barry, The Geopolitics of middle East Conflict and Crisis”, *Middle east Review of International Affairs*, Vol. 2, No. 2, September 1998.
- ✓ Smelser, Neil, Theory of Collective Behavior, New York, Free Press, 1973.
- ✓ Taylor, Peter J, POLITICAL GEOGRAPHY world economy, nation state and locality " : Longman Scientific & Technical New Yourk, 1989.
- ✓ Taylor, Peter, political Geography, Uk. Langman, Groupuk, 1990.
- ✓ Tejaswini, Apte, Future in Their Hands, Strategies for Making a Peoples Plan, future, v.39, 2007.
- ✓ Touraine, Aline, An Introduction to the Study of Social Movements, social Research, v.52, 1985.

- ✓ **Trudeau, Dan, Toward a relational View of the Shadow State, ۲۰۰۸, <http://www.Sciencedirect.com/Science?>**
- ✓ **www.palestine_persian.info/jonbesh_e_hemas/mos_hobe/goftogoha/۲۰۱۳۸۳/masahebe**